ومن یؤت الحکمۃ فقد اوتی خیرا کثیرا
دستور العلاج
مطبع احمدی واقع دہلی

بسم الله الرحمن الرحیم

جواهر حمد و ثنا خدای را عز و جل که حکیم حاذق است و ستایش و شکر بیقیاس رحیمی را که شفابخش خلایق است و مفرح شکری که
ترکیب آن نوش داروی دلهای رنجوران است تحفه بارگاهی که مسجود هر عزیز و ذلیل و معبود هر صحیح و علیل است که از
دار الشفاء او درد مندان دوا یافته و صنع جهان آفرین او بی واسطه کام و زبان بامر موجز بیان ترکیب عناصر و ارکان ساخته
و ماهیات موجودات از قدرت تکمیلش بی وسیله طبایع بدار الشفاء وجود شتافته و درود نامعدود و نثار جان بخشی که از دارو خانه
و یشف صدور قوم مؤمنین علاج بیماران هست فرموده و صلوات نامحدود و ایثار مسیحا نفسی که لعل دربارش آیین زنادقه و فلاسفه را منسوخ
نموده و نوید و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین بزبان عذب البیان جاری داشت و بر آل عظام و اصحاب کرام با احترام
و صلی الله علیه و سلم و علی آله و اصحابه و علی من تشبث بذیل شفاعته بعد عرضه میدارد فقیر حقیر سلطان علی طبیب خراسانی که سبب
تالیف این کتاب آنست که در بیان فضیلت علم طب حضرت رسول علیه الصلوة و السلام فرموده اند که العلم علمان علم الابدان و
علم الادیان و دیگر بلفظ دربار آنحضرت گذشته لکل داء دواء فاذا اصاب دار الدواء برئ باذن الله تعالی و بحضرت موسی کلیم الله
علیه التحیة و السلام از روی عتاب خطاب رسیده در محلی که تناول دوا نکرده و گفته درد تو داده درمان هم عنایت فرماید حکایت
قدسی نازل شده اترید ان تبطل حکمتی بتوکلک علی من اودع المنافع فی هذه العقاقیر فعزتی و جلالی لا اشفیک حتی تستعمل ما عینوا(?)
و مدتی مدید و عهدی بعید بوده که نقد حیات بجست علم شریف طب صرف مینموده و درین مدت آنچه از کتب معتبره تحقیق و تجربه نموده بزبان فارسی
کتابی موشح با لقاب همایون انتساب حضرت اعلی خاقانی سلیمان مکانی ظل سبحانی صاحب قرانی مسمی بدستور العلاج
نوشته شده بود از بعضی اعزه چنین اشارت شد که اگر بر کلیات طب و احوال نبض و بحران و غیره نیز چیزی نوشته شود که بکتاب
دیگر احتیاج نماند هر آئینه این کتاب را تکمیل افزاید و بر صفایح ایام یادگاری ماند بنابر آن بموجب المامور معذور جزوی چند
بر سبیل آنکه مقدمه آن کتاب باشد مرقوم گردانیده برسم تحفه نذر کتاب خانه عالی حضرت کیوان رفعت بهرام صولت جمشید جاه
انجم سپاه ظل الله خورشید فلک جهانبانی خلاصه نقاوه خاندان اعلی خاقانی مهر سپهر سلطنت و کامگاری درج برج رفعت و

بختیاری رباعی شاه که زمانه تابع دولت اوست * آفاق گرفته سر بسر حشمت اوست * بر اوج سپهر نور ماه خورشید *
از قبه چتر آسمان رفعت اوست * المتفرد بالجود والاحسان المستغنی من الملک المنان السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان
ابو الغازی سلطان ابوسعید بهادر خان رفع الله تعالی احکامه واعز الملک بوجوده افاض علی القریب والبعید آثار عدله وجوده کرد
مقرر است که بلندی علم وعلای ترتیب پادشاهان صاحب دانش وخسروان زبده آفرینش میسر میشود وتوفیق تصنیف مختصر بیمن توجه
آنحضرت میسر گردید زیرا که مدت بیست سال در ملازمت آنحضرت بانواع الطاف وعنایت سرفراز گشته بود وبلطف او از
ابنای زمان ممتاز شده امیدوار است که درجه قبول یابد متوقع است از مخادیم واعزه که اگر بر عیبی مطلع شوند قلم عفو بران کشند
وبنظر عنایت نگاه کنند واین کتاب مشتمل است بر مقدمه ودو مقاله مقدمه در بیان حفظ صحت وبیان حد طب واحوال تندرستی
وبیماری واحوال نبض وغیره ومشتمل بر شانزده باب وهر بابی بچند فصل مبین میشود **مقاله اول** در امراض مختصه بعضو معین واین بیست وپنج
باب است وهر بابی بچند فصل وهر فصلی بچند نوع مذکور میگردد **مقاله دوم** در امراض غیر معین بعضو تا آخر کتاب ومشتمل است بر هشت باب
وهر بابی بچند فصل وهر فصلی بچند نوع بیان کرده میشود **مقدمه** که در بیان حد طب وحفظ صحت ونبض وبحران وغیره مذکور است
بر شانزده باب **باب اول** در بیان حفظ صحت وآن شانزده فصل است **فصل اول** در تدبیر هوا باید دانست که هیچ سبب
بمردم نزدیکتر از هوا نیست جهت آنکه قوام تن به سه قوتست طبیعی وحیوانی ونفسانی واین قوتها کار خویش نتوانند کرد مگر بمددگاری
روح وماده روح هواست که مردم آن را نفس میکشد واگرچه هوا گرم وتر است اما این هوا که نزدیک ماست قیاس بامزاج روح و
حرارت غریزی سرد است واین هوا که بدم زدن بحرارت غریزی رسد وبا روح بیامیزد گرم شود وچون هوا تازه بروح رسد
راحتی عظیم یابد وباید دانست که این هوا که نزدیک ماست هوا محض خالص نیست بلکه بدود وبخارها وغیر آن آمیخته است
واز هر یک از اینها اثری دارد وهمچنین در فصلهای سال از طبع خویش بگردد طبع آن فصل گیرد وهرگاه فصل سال از طبع خویش
بگردد موجب بیماری شود وبهترین هواها آن باشد که از بخار دریا ودیگر آبها وبخار مرغزارها وبخار بیشهها وگیاهها آید خالی
همچون جوز وانجیر وپالیز وتره که در وی کرنب وباقلی وسیر وپیاز وچیزها باشد وبوی گلخن وآهک وعفونتها دور باشد وهوا گرم
تن را لاغر کند وروی را زرد وتشنگی آرد ودل را گرم سازد وقوتها ضعیف کند ورطوبتهای عفن پدید آرد ومردم گرم مزاج را
وبیماری سرد را سود دارد ومسام بگشاید ورطوبت را تحلیل دهد وهوا سرد بیشتر اوقات مردم تندرست را سود دارد وماده‌ها
غلیظ کند وزکام ونزله بسیار افتد ومسام بسته شود وهوا تر مردم لاغر را سود دارد وپوست را نرم کند وهوا خشک ضد این
بود وهوا غلیظ آنست که ستارگان خورد در شبها نماینده ودم زدن دروی ناخوش بود وهوا نمناک زیانکارتر از هوا غلیظ بود
وهوا خانه گرانتر از هوا صحرا باشد وهرگاه هوا بد شود وبا تولد کند ومعنی وبا آنست که هوا بد شود وبخارها بد بیامیزد وبیماری
مرگی بسیار گردد وچون وبا پدید آید عود وعنبر وکندر ومصطکی وصندل وسعد ولادن وقسط وچوب گز وبادام تلخ سوختن سود دارد
وسرکه در آنکه حل کرده باشند در خانه وحوالی آن بپاشند یا سرکه تنها **فصل دوم** در تدبیر فصلهای سال فصل بهار ماده‌ها
که در بدن جمع شده در زمستان پیش از آنکه بحرارت تابستان بحرکت آید وطریقه کم باید نمود یکی آنکه طعام کمتر لطیف‌تر خورد
وهر باید دو پیش از طعام ریاضت نفع دارد واز طعام گرم وشراب وگوشت بسیار وطعام تلخ وشور وتیز پرهیز کنند دوم

انکه استفراغ کند تا ماده کمتر شود و اولیتر استفراغی در موسم بهار خون گرفتن بود و کسی که قی تواند کرد قی نماید و مسهل قوی نشاید خورد
مگر ضرورت بود و در فصل تابستان ریاضت و طعام و شراب و جماع کمتر باید کرد و در فصل خزان از گوشت صید و قدید و
وجماع و انچه خشکی فزاید دور باید بود و شبها بر امتلای معده نشاید خواب رفت و جایگاه خنک نباید خفت و در گرمای
نیم روز و سردی بامداد خود را ملاحظه نماید و در آب سرد در نیاید و در اخر فصل زمستان خزان اگر دارو خورند تا بدن از اخلاط
که از سودا ادر جمع شوده پاک گردد و قی کمتر باید شود و در فصل زمستان غذا اقلیه خشک و نخود آب و کباب و مانند آن کنند و
مهارچینی و غیر ان و هر که در زمستان بیمار شود زود تدبیر او باید کرد با استفراغ از بهر آنکه تا سبب قوی نباشد در سرمای زمستان
بحرکت نیاید و در زمستان مسهل از قی اولی بود

فصل سیوم در تدبیر شهر و خانه و مسکن

هر منزلی که بلندتر هوا او قسم
ان خشک و تر و دم زدن در هوای آن آسان تر و هر مسکنی که نشیب تر هوا ان گرم و تر و گرفته تر و بخار آن بد تر و دم زدن
در و ناخوش تر و هر منزلی که از یکجانب او کوه باشد و از دیگر جانب دریا هوای آن تر باشد و باران ها بسیار بارد زمین آن
صلب و خشک و کوه آن سنگ باشد مضرت آن کمتر بود و اگر برعکس این بود زیان کار بود و اگر مزاج ولایت گرم بود و در نشیب
واقع شده عفونت و بیماری بسیار بود و اگر با این حالها شمال بسته باشد و دریا از جانب جنوب بود در ان شهر وبا و بیماری بسیار
مرافع گردد و منزلی که در شوره زار و معدن گوگرد و نفط و مانند آن بود هوای آن از اعتدال دور بود و مسکن در بیابانهای ریگ
خشک و مسکن جبال هوای آن درشت و مردم او قوی و دراز عمر و درشت سخن باشند و منزلی که زمین و گل آن پاکیزه و کوه
و دریا از وی دور بود هوای آن معتدل و [illegible] و مسکنی که بر کنار دریا بود هوای آن نیک باشد جهت آنکه در عفونت نه پذیرد
و اگر غبار شهر بد واقع شده کسی را باید که خانه و مسکن خویش بر بنیاد نیک کند خانه بلند کند و گذر شمال در وی سر و آفتاب و شمال ها
وخیان سازد که از دریچه شعاع آفتاب در خانه افتد و سقف خانه بلند سازد

فصل چهارم در تدبیر جامه پوشیدن

جامه گرم
آنست که از پشمینه و پوستین مثل سمور و روباه و حلقوم و قاقم و سنجاب بود و پوست بره در گرمی اینها نیست و جامه سرد مثل کتان
و جامه که انرا شسته باشند و جامه پنبه میان اینها آن باشد و ابریشم از کتان گرم تر است و از پنبه خشک تر از بهر آنکه ابریشم
در پرزه ندارد چنانکه پنبه دارد و جامه نرم تن را گرم کند و در زمستان پوشیدن او مناسب بود و جامه درشت تن را لاغر بود
درشت سازد

فصل پنجم در تدبیر غذا

باید دانست که غذا انیست که در وی هیچ معنی دارو نباشد چون خربزه و میوه
و هرچه ازین نوع باشد که در وی معنی دارو است انرا غذای دوائی گویند و بسبیل علاج خورند چنانکه زرد و صفرا گردد و خون را لسود
آنچه لطیف بود و آنکه غلیظ است تری و بلغم فزاید و غذا نیک نان پاکیزه که گندم او آفت نرسیده و گوشت گوسفند و مرغ و امثال
آن که پخته باشد مردم تندرست را سود دارد و از میوه ها که غذا نیک است انگور و انجیر رسیده و خربوزه فایده کلی دارد و صفرا
مزاج نیک اند و سکنجبین آب غوره و شربت لیمو و مثل آن میل نماید و هرگاه از غذا نیک در بدن فضله پدید آید و استفراغ
باید کرد بطریقی که آسان بود و هرگاه از غذا دوائی چیزی خورده شود مثل کدو و سبزی و مانند آن مقداری سیر و گندنا و چغندر
از عقب آن باید خورد و اگر طعام غلیظ مثل هریسه و پاچه و نان فطیر خورده شود چیزی لطیف مثل آبکامه و سرکه پیاز و خردل و
و شربت سکنجبین خورند و طعام همیشه آرزوی رغبت میل نمایند و چون اشتها پدید آید و شهوت راستی بود در طعام خوردن

خوردن تاخیر نباید کرد و هنوز میل طعام باقی باشد که دست از طعام باز دارد و اگر معده گران شود بعد از خواب گوارش
عود و غیره موافق بود و در خوردنها ترتیب نگاه باید داشت هرچه لطیف تر و نازک تر بود اول آنرا خورد و بعد از
ریاضت برنج و شیر و ماهی تازه و مانند آن نشاید خورد که در معده گرم شده تباه گردد از غذا بد بود که اخلاط بد تولید
کند و موجب بیماری گردد طعام مختلف خوردن در یک مجلس بسیار بد باشد و بهترین طعام خوردن آنست که در روز
سه نوبت خورند یکنوبت در صباح و یکنوبت آخر روز و دیگر روز نماز پیشین و خداوند معده گرم را مناسب آنست
که بامداد چند لقمه نان بشربت لیمو و آب غوره و امثال بخورد تا صفرا ساکن شود هرگاه معلوم شد که طعام فاسد گشت
از معده و روده ها ازان پاک باید کرد چون بعد طعام بخواب مشغولی خواهد بود زمانی بر قفا باید خفت تا قوت جاذبه طعام را
کند و پاره راه باهستگی باید رفت تا طعام از فم معده در دل بنشیند و هرگاه ریاضت کمتر کند قوت هاضمه ضعیف گردد چنین مردم را
طعام لطیف و کمتر باید خورد و صفراوی مزاج غذا سرد و تر باید خورد چون قلیه کدو و آش غوره و غذا خداوند سودا
کشوربای گوشت فربه از مرغ و گوسفند و کبک و بط با دارچینی و زیره و صعتر و بلغمی مزاج را قلیه خشک اگر به روغن زیت یا
روغن جوز بریان سازند اولی بود و غذا از گوشت مرغ و دراج و تیهو و مانند آن تندرستی بهتر نگاه دارد و غذا غلیظ قوت
بیشتر دهد و آن بسیار در یک نوبت نباید خورد از بهر آنکه معده متحیر و عاجز آید و در هضم نیاید و بر یک نوع اختیار
باید کرد و غذا خشک چون ارزن و گاورس نکسود و عدس شهوت طعام ببرد و لون بشره تباه کند غذا چرب معده را
ضعیف و شهوت طعام زائل کند و گرانی آرد و غذا سرد سستی و گرانی کند و ترشیها اعراض پیری پدید آرد و غذا شور
تیز چشم را زیان دارد و بسیار زیان دارد غذاهاست که در یک روز و یکنوبت بهم نباید خورد چون دوغ و غوره و برنج و [illegible]
و کبوتر بچه و سیر و پیاز و قیمه و شیر و خضرات و ماهی تازه و انجیر در یک مجلس نشاید خورد که بیم بود که بهق و برص آرد و انواع
میوه های سیراب نشاید خورد و سیر و پیاز یکجا نخورد و گوشت بریان که از تنور برآرند نشاید پوشید و اگر بپوشند نشاید خوردن
که بهق آرد و پیاز بسیار کلف آرد و بعد گشتن شیر شراب در یک روز نقرس آرد و بعد از فصد و حجامت چیزی شور خوردن
بهق آرد و سرکه و شیر و روغن در ظرفهای مس و روغن نشاید داشت ماهی تازه و شیر و تخم مرغ نیز نخورند با نبیذ و حلوا
یکجا نخورند **فصل ششم** در دانستن تدبیر آب معلوم باد که آب سرد و تر است و بسبب نزدیکی آتش یا بسبب چیزی گرم
گرم گردد یا آنکه چیزی با وی بیامیزد و همچنین بسبب سردی هوا طبع او بگردد و سردی او زیاده گردد و هرگز آب خشکی نپذیرد و
فعل آب تری و سردی دارد و آب باران لطیف است و تری او افزون از آب ها بود و زود متعفن شود و برفی که از زمین
پاک گیرند و یخ که از آب نیک گرفته شود فرق نیست که در آب افکنند یا آب را از بیرون بدان سرد سازند بهر تقدیر آب سرد
عصب را زیان دارد و مفاصل و نقرس و رعشه و فالج را و استسقا و معده و مثانه را زیان دارد و آب شور بد بود مردم را لاغر
سازد و استسقا و فالج را نفع سازد و آب شور قلیح خارش و اسهال آرد و از آب تیره سده و سنگ مثانه و گرده تولید
کند آب گرم طعام بر سر معده آرد و تشنگی ساکن گردد و خداوند نزله و قولنج و مالیخولیا و درد چشم را نفع دارد آب سرد
با اعتدال معده گرم و دل گرم را بجای هوای خنک بود و بخار از دماغ باز دارد و آب چاه و کاریز قیاس با آب جوی

بد باشد و آب جوی و آب چاه باهم نباید آمیخت و آب ایستاده خاصه که در میان درختان بی ایشان بد باشد سپرز
را بزرگ کند و احشا را زیان دارد با استسقا آورد و آب بد را اصلاح توان آورد بتدبیر بسیار و آسان تر آنکه آب را
با خاک پاکیزه بیامیزند خاصه خاک شهر خویش بجنبانند و بنشانند و پخته سازند بهتر بود و همچون گلاب بچکانند نیک بود و آب
غلیظ گفته اند با شراب خورند و آب بشور با سرکه و اگر چیزی قابض چون خرنوب و حب الآس در وی افکند یا بسیار روز
باز دارد و تریاق همه آبهای مخالف و در حدیث آمده است که تریاق همه است من اکل طین الارض لا یضره ماؤها هر چند طین بعضی
دیگر افزا است لیکن مراد اینجا پیاز است چنانچه جوهری تصریح فرموده پیاز است خاصه که با سرکه پرورده بود و آب ایستاده
هیچ چیز گرم نباید خورد و چیزهای خشک خورند و اگر آب اندکی بود و هوا گرم و سموم بود آب را با سرکه بیامیزد و تشنگی کمتر آرد
و اگر شیره خرفه با سرکه بیامیزند و نان در وی زنند به آب کمتر حاجت آید و بر سر طعام آب بسیار نباید خورد و اگر صبر نتواند باید
مزید آب سرد را و صبر بر تشنگی مرطوب و صبر بود را سود دارد و محرور را زیان دارد و آب ناشتا و از پس ریاضت و جماع
زیان دارد و اگر کسی صبر نتواند کرد با شراب ممزوج کند زیان کمتر کند در زمستان گرم کرده باید و در تابستان سرد و آب خوردن
شب که از خواب خیزد زیان دارد و محرور مزاج را زیان ندارد و بر طعام آب سرد زیان دارد و اگر چاره نباشد
آب را زمانی در دهان نگه باید داشت و بعد از آن فرو برد و اگر تشنگی در وی غلبه کند صبر باید نمود و بخواب رفت
تا آن ماده تحلیل یابد و اگر تشنگی روغن آب خورده شود و تشنگی زیادت گردد آب بادیان تر و تخم او تشنگی را بر طرف
سازد **فصل ششم** در تدبیر شراب در دین الاسلام حرام است و در ملتهای دیگر مباح و طبیبان در کتب سود و زیان
آورده و بعضی مردم از اهل اسلام منفعت آن طلب میدارند از آنجا که طریق طب بود شرط آنست که منفعت و مضرت آن یاد کرده
شود و منافع شراب که مزاج و حرارت آن مناسب حرارت غریزی است حرارت غریزی بیفزاید و طعام نیک گوارد و خلطها
بعضی بادرار و بعضی باسهال و عرق و قی دفع کند و هر کسی شراب خوردن عادت دارد چون ترک آن نماید روان شدن
هضم او ناقص و حرارت غریزی و قوت اعضای ضعیف شود و خلطهای در تن بماند بیماری تولد کند از خوردن او رنگ
روی برافروزد و قوت روح و اندامهای بدهد و قولنج و سده بگشاید و غذا بهمه تن برساند و ناقه را سود دارد و خواب آورد
و مضرت زهرهای سرد مثل افیون و غیره باز دارد و گزدم گزیده را شراب گرم کرده آرام دهد و این منفعت آن وقت باشد
که افراط نکنند باندازه خورند اگر بسیار خورند اندازه نگاه ندارند منفعت ندهد و تمام مضرت و حرارت غریزی را منفعت نکند و قوت
هاضمه و غاذیه عاجز کند و هر گاه افراط کنند بیم باشد که بمفاجات در خواب مستی هلاک شود و موجب سکته و صرع و سرسام و خناق و
تبهای محرقه و هذیان و استسقا و نقرس و انواع علتها گردد و شراب رقیق و سفید گرم مزاج را موافق باشد و شراب زرد قوی
باشد و قلب را شاید و شراب سیاه غذا بیش دهد و حرارت الا از شراب زرد کمتر باشد و شراب ریحانی لطیف خوشبو و خوش طعم
خفقان و غشی را شاید و شراب ناخوش بوی دماغ را زیان دارد و شراب شیرین تن را فربه کند و سده تولد کند و جگر و سپرز را زیان
دارد و شراب تلخ زود هضم شود و سده بگشاید و شراب رقیق زود قوت کند و شراب غلیظ برخلاف آن باشد و از شراب خام
[illegible] زود باشد و شراب جوشانیده و آنچه تلخ باشد هوشیاری از وی بسیار دهد و قوی بود و آنچه شیرین باشد

و تشنجی و وجعی چنان باشد که اگر دست بر وی نهند یا حرکتی کند الم یابد چنانکه از قرحه و سبب آن فضله باشد رقیق بسیار
که از سرها در جنب آنها تولد کند علاج مالیدن روغن بابونه و شبت و غیره و حمام و ابزن و غذای لطیف و ماندگی تمددی آنست که
اندامها [illegible] تمدد کشیدن و حرارتی همی یابد در رگها می جنبد و سبب آن فضله باشد یا بادی در عضله علاج حمام و روغنها
و ابزن و غذای لطیف و ماندگی ورمی آنست که رگهای عضلی بود و چون دست بر وی نهند المی یابد علاج آن اگر ورم بود
استفراغ و اگر حرارت بود شربتهای خنک و الم از [illegible] و روغن مالیدن و آبزن تسکین دهند و تشنجی آنست که
اندامها خشکی یابد و سبب آن عرق بسیار در هوای گرم سفر و رنجی رسیده باشد و کم خوردن در روزه علاج حمام و ابزن
و روغنهای مالیدن مثل بادام و غذای مرغ و یا بچه **فصل دهم** در تدبیر دادن دوای مسهل و غیره مردم تندرست و کودک
و خشک اندام و لاغر و کسی که گوشت عضلهای شکم او اندک بود و آنکه بجای حرف سین تا گوید این چند گروه را مسهل مناسب نبود
خاصه در هوای گرم و فصد و حجامت نکنند مگر ضرورت کلی باشد که جایز داشته اند آن زنان که مباشرت در هوای گرم و حامله
زنان دارد و کسی که همی کلی و غمی بزرگ یا شادی دارد قوت احشا را ضعیف سازد و کسی که دارو خوردن عادت ندارد طبیب
او دارو ندهند و اگر چاره نباشد داروی مناسب خلطی که دفع باید نمود دهد و چند روز پیش از دارو جلاب دهد تا گذرهای دارو
گشاده و خلط پخته شود و داروی مسهل باید که بسیار شیرین نباشد تا معده از ان غذا نسازد اگر داروی قوی بود پیش از آنکه
در کار آید بخواب رود و کار را قوی بود اگر بخسپد دارو ضعیف بود فعل او کمتر شود و کار خویش نکند
و آب گرم بعد از دارو قوت او را ضعیف کند و بعد از حب قوة او را قوی و در
معده حل شده کار کند و تا دارو کار تمام نکند طعام و شربت نباید خورد و اگر معده گرم بود پیش از دارو جلاب با چند لقمه آن
خورد و اگر بفصد و اسهال حاجت آید اگر اخلاط گرم بود اول فصد کند و اگر خلط بلغمی مسهل خورد و دارو اگر کار نکند و بی آرام
گردد و تمدد در اعضا پدید آید شافه یا حقنه یا گلاب گرم مدد نمایند و آب سیب دفع غثیان میکند و دارو در کار می آرد و بعد از
خوردن دارو بخوابانید و بوی بنمایند و اگر اجابت نکند چنانکه تن و معده پاک نشود دیگر باز دارو خورد و چند بار بحمام در آید تا عرق
کند و ماده سیل جلد نماید و بعد از دارو از اعراض جماع و شادی مفرط خویش را نگاه دارد و چون از دارو فارغ شود
تخم ریحان صفرایی و معتدل مزاج را اسبغول چهار عرق و قند و اگر دارو کار بسیار کند شیر تازه دهند تا تیزی قوت دارو
از روده باز دارد و اگر سحج و پیچش شود اسبغول بر روغن گل چرب کرده با آب سرد دهند و اگر تخم لسان الحمل در شیر پخته باشند
در حال ببندد و اگر تب شود اسبغول و گل ارمنی و صمغ عربی با شربت آبی و حب الآس و تریاق فاروق اسهال باز دارد
و اطراف ببندد و عطسه آرند و ملوک و اهل تنعم و کسانی که دارو دشوار توانند خورد تدبیر لطیف باید کرد از ادویه و حب و شربت
و جلاب مناسب و استفراغ بلغم و صفرا و سودا بهر قوت باید نمود و این مطبوخ خداوندان ملاله را سود دارد بنفشه خشک پنج درم بیخ
سوسن تراشیده ده درم در یک کاسه آب بپزند تا نیمه آن بماند صاف سازند و بیست درم شیرخشت در وی حل کرده یک شربت بود
فصل یازدهم در تدبیر قی کسی را که در سینه علت باشد و سینه تنگ و از گوشت برهنه و گردن دراز و حنجره بیرون آمده
و دماغ و اعضا ضعیف باشد قی نباید کرد و کسی که بسیار فربه بود داروی مسهل اولیتر از قی بود و منفعت قی آنست که معده

سر را پاک کند و میل طعام پدید آید و یرقان و رعشه و فالج و نقرس و مالیخولیا و خواق را سود دارد و کسانی را که داروی مسهل خورده باشند
و قی آرد و بیش از دارو سرد و زندی نمایند و چون دارو خورند و غثیان نباشد و مضرت قی آنست که معده را زبون کند
و اخلاط رو بدو آرد و دندان و چشم را زیان دارد و بیماری سینه را و اگر قی بوقت اندازه کند گرانی سر و گوش و تیرگی چشم زایل
کند و در روزی که قی خواهند طعامهای مختلف باید خورد و اگر شراب خورده باشد شراب و طعام خورد و بدان مقدار حصر کند
که بهم آمیخته شود و بعد از آن قی کند و اگر قی دشوار آید شراب و روغن بسیار و زنیل نماید بحمام رود و روغن بر تمام بدن بمالد و غبار
شوربای چرب و در حمام قی نماید و اگر هوا سرد بود در خانه گرم سازد و در وقت قی کردن فائده بر پشت چشم بندد و چون فارغ شود
چشم و روی را با آب سرد بشوید و دهان با آب گرم غرغره کند با سکنجبین یا با آب [illegible] می کند تا استخوان [illegible] و طبعی مزاج
را قی پیش از طعام و بعد از ریاضت باید و گرم مزاج را بعد از طعام و شراب قی باید کرد و لیکن قی و غرغره [illegible] مصطکی
باندک قند سوده با آب سیب میل نماید تا معده را که رو بمعده دارد باز دارد و باقی فضله معده بجانب [illegible] دفع کند و اگر بجای
مصطکی گلقند یا اطریفل خورند شاید و اگر از داروی قی سوزش در معده شود شوربای مرغ فربه از آن زایل کند و اگر خواهند
آب جو با آب گرم [illegible] سود دارد و اگر در سینه و پهلو دردی ظاهر شود روغن بابونه و گل بادام بمالند و از قی آنچه در خطر
است انیسون تخم ترب دو مثقال تخم شبت دو درم بوره درم با انگبین آمیخته نماید و پیش از طعام میل نماید و [illegible]
آب گرم بعد از آن بخورند و داروی دیگر ترب را پاره سازند هر یک مقدار درمی و بر هر توی اندک نمک باشند و یک شب
بگذارند و مقداری سکنجبین عسلی بدان آمیخته نمایند و دیگر روز پیش از طعام بخورند و بعد از آن طعام [illegible] قی کنند و اگر بسیار [illegible]
دو سه در میان طعام یا ماهی بخورند قی [illegible]

فصل دوازدهم در تدبیر فصد و حجامت

فصد استفراغ کلی بود جهت آنکه [illegible]
همه اخلاط خون است و هر گاه فصد شود از هر خلطی چیزی کم شود و بدین سبب فصد را استفراغ کلی گویند و فضیلت فصد [illegible]
که هر وقت رگ بگشایند رنگ و قوام خون ببینند و آن مقدار که مصلحت باشد توان گرفت و داروی مسهل و [illegible]
اگر افراط یا تقصیری کند تدارک آن مشکل بود و معلوم است که جگر گرم است و تولد خون در جگر باشد و معدن قوت طبیعی است
و همه تن را از آن بهره است و بدان پرورده شود و هر گاه خون بیشتر گیرند ضعف و غشی تولد کند و دیگر آنکه رگی از جگر
بدل پیوسته است و خون جگر بدل میرساند و آن خون که در دل موجب قوت حیوانی گردد از همه شریانها به همه تن رسد و هر وقت
خون از شریانها بیرون رود قوت حیوانی باطل گردد و بمیرد و منافع خون آنست که پوست رنگین و تازه دارد و مردم
پیشین [illegible] و اندام [illegible] اند و این رای خطاست جهت آنکه هر گاه خون فاسد در بدن جمع شود سبب بیماری گردد و حکمای متقدمین
گفته اند که بغذای لطیف و اندک صلاح مزاج خون باعتدال باز آید اگرچه این بی صواب است مدتی باید تا خون باعتدال باز آید
و شاید مهلت ندهد پس ضرورت مقداری از خون باید گرفت و اعتماد بر قوت و حال دل باید کرد و طبیب در حال فصد دست
بر نبض دارد تا اگر اثر ضعف و تغیر ظاهر گردد باید بسته کردن و پیش از فصد غشی باز دارد و خاصه کسی که معده او ضعیف بود
کرده باشد و فم معده ضعیف بود و در حال خون آمدن غشی [illegible] شود و پس [illegible] بود و پیش از فصد [illegible]
و آب [illegible] خورده با شربت سیب [illegible] غشی باز دارد و سرد مزاج را شربت [illegible]

اگر سرما بود جای گرم نهاده باید قرار گرفت تا مناسب هوا صحبت نیست گیرند و اول فصد باید کرد یا سبل تن پاک سازند و بعد مسهل

بستوری باید نشست و چون در منزل فرود آیند طعام باید خورد و اگر در گرما تشنه شود دو مثقال تخم خرفه با سرکه بخورد از تشنگی ایمن [illegible]

و آب با سرکه آمیخته تشنگی نشاند و سر از آفتاب پوشیده باید داشت و هنگام سواری شربت های سرد باید خورد و در منزل [illegible]

و ناف و کف پای و مفصلهای به روغن بنفشه و کدو و مانند آن چرب باید کرد و اگر بیم باد سموم باشد بینی و دهان پوشیده دارد

زحمت صبر نماید و پیاز بریده با دوغ نفع دارد و روغن به بینی برکشیدن و اگر کسی را سموم دریافته باشد آب سرد بر دو پای

بسیار باید ریخت و او را در آب سرد نشانند و روغن گل و گلاب و آب بید بر سر او گذارند و خیار و بادرنگ و برگ خرفه بخورند

و هر لحظه آب بغرغره کنند و جرعه آب میخورند و اگر تب بکند شیر و دوغ موافق بود و اگر سرما بود چون به منزل رسد روی پیش آتش نرود

و خویشتن را به تدریج گرم کند و دست و پای به روغن قرنفل و زیت چرب کرده گرم سازند و در طعام سیر و روغن بیشتر باید اگر روغن

نخورند و سیر و پیاز مثلث یا شراب گفته اند تا سرما ناشتا نکند و سرما زده را [illegible] با مثلث یا ماء العسل حل کرده بدهند سود دارد

و هنگام سواری پیش آتش نباید رفت البته و اگر پای رنگ بگرداند و آزرده شود در آب گرم باید نهاد تا خون بیرون آید و پس گل

ارمنی و اندک سرکه و آب طلا نمایند و اگر پای سیاه شود و یا سبز نشان تباه شدن بود بغیر از جدا کردن تدبیری نیست و اگر

اندر باد و آفتاب رنگ روی متغیر شود لعاب اسپغول با سپیده تخم مرغ کتیره حل کرده یا صمغ عربی طلا کنند اثر آن

باز دارد و پیاز و سیر بسیار که مضرت آبها باز دارد و روغن شبت و بابونه در مفصلها مالیدن ماندگی را زایل کند و مسافر دریا و

[illegible] در کشتی در آید اگر قی [illegible] تسکین نباید داد بخورد آرام گیرد و اگر از حد گذرد به شربت انار و به و پودینه و انار و غوره و سماق

و عدس بغوره پخته فم معده را قوت دهد خاصه اگر با نعنع باب دوم در بیان حد طب و قسمت به علمی و عملی و ارکان مزاج و اخلاط

این مشتمل است بر نوزده فصل **فصل اول** در بیان حد طب و موضوع آن طب علمی است که طبیب بآن علم در حال

تندرستی تندرستی نگاهدارد و اگر بیمار گردد بحال صحت باز آرد [illegible] موضوع طب بدن است [illegible] اسباب [illegible] کاینات

اندر تن مردم از بهر تندرستی و بیماری است طبیب این اسباب و احوال و کیفیت تصرف در آن معلوم نماید و آن چهار است سبب مادی و فاعلی و صوری

و غائی اول مادی که نزدیک تندرستی و بیماری پدید آید عضو است یا روح دوم سبب فاعلی و آنچنان باشد که

تن مردم بر حال خویش نگاهدارد و سبب تندرستی گردد و اگر بخلاف آن باشد که احوال تن مردم بگرداند سبب

بیماری شود و طبیبان این اسباب سته ضروریه گویند یکی هواست دوم طعام و شراب [illegible] سیوم خواب و بیداری چهارم

حرکت و سکون پنجم استفراغ و عرق و چیزی که از بینی آید ششم اعراض نفسانی چون غم و شادی سیوم سبب صوری

و آن ترکیب و قوتهاست که از پس مزاج پدید آید چهارم سبب غائی آن قوت افعال است که ازو معرفت قوتها و ارواح

که ترکیب قوتهاست حاصل گردد **فصل دوم** در بیان قسمت علم طب [illegible] که تن مردم [illegible] چو ماده است

چهار چیز که با یکدیگر بنا زند و امتزاج ندارند و فعل و طبع هر یک دیگر باشد بسبب آن زندگی را دوام و تباه شوند [illegible]

میل بجای خویش دارد بطبع و صورت هیئتی آن دارد که با یکدیگر با هم افتاده آمیخته دارد و جدا نشود و کار صورت [illegible]

و قهر و کار [illegible] طبع هر کار که بقهر و کوشش باشد آن کار که بطبع بود درست نیاید و این سببی تغییر احوال تن مردم [illegible]

که در باب گذشته یاد کرده است که همیشه در وی اثر سبکی پس ضرورت چیزی بایست که صحت را مدد دهد و آن علم طب است که الله تعالی
ارزانی داشته و منفعت طب آنست که بسبب آن احوال تن او به سلامت بماند از احوال تن دیگر می باشد که از تدبیر طب خالی
بود و اگر این کسی بیماری شود آسان‌تر و زودتر بحال خویش آید **فصل سیوم** در بیان منفعت جزء علمی و عملی منفعت طب نگاه داشتن
تندرستی و زایل کردن بیماری‌ها بچیزهای سودمند و دور داشتن آنچه زیان کار بود و طبیب باید که اول موضوع طب بداند و تندرستی
و بیماری هر دو بداند و سبب هر یک بداند این جمله را جزء علمی گویند و جزء عملی آنست که بداند که تندرستی چگونه نگاه توان داشت و بیماری
چگونه زایل توان شود و هر شخصی که این معانی بدین جمله بداند طبیبی کامل باشد اگر عمل کند و اگر نکند جهت آنکه غرض از جزء علمی و شرط طبیبی
نه آنست که عمل کند بلکه غرض آنست که بداند که چگونه عمل باید کرد **فصل چهارم** در بیان ارکان انواع آن چهار است خاک و آب و هوا
و آتش و هر چهار مخالف یکدیگرند اگرچه ماده اول در همه کاینات این چهار اند و هیچ یک را بر طبع و صورت او نتوان یافت و میان
هر چهار که آمیخته شده اند مزاجی پدید آمده و صورت هر یک باطل شده و ازین چهار دو گران است و آن خاک و آب است و
دو سبک بود و این هوا است و آتش **فصل پنجم** در بیان شناختن زمین و احوال آن زمین جسمی بسیط است و جای او میانه دیگر
ارکان است و آنجا آرام دارد و اگر جزوی از و بقهر بیرون آرند باز بجای خود در رود و گرانی او این است که فرود از همه است و بدین
سبب او را ثقیل مطلق خوانند و طبع او سرد و خشک است و منفعت او در عالم آنست که هر چیزی بدو پایدار گردد و سر آن
نگاه داشتن نهند باشد **فصل ششم** در بیان آب و احوال آن آب بسیط و جایگاه او آنست که گرد همه روی زمین در آمده
و از زمین سبکتر است نسبت با هوا گران است و قیاس با زمین سبک سبب آنکه پاره از زمین برهنه شده به عنایت آفریدگار
تبارک و تعالی تا ربع شمالی برهنه از آب کرد تا آرامگاه مردم و جانور باشد و هوا خوشتر و مردمان تندرست باشند و چون معلوم
است که بعضی جانوران از آب چاره نیست پاره زمین جایگاه آب و زمین یکجا کرده و آب را در زمین پراکنده کرده تا همه جایها
برابر برسد و طبع آب سرد و تر است و خاصیت او آنست که پراکنده شود و آسان بهم آید و جمع شود و نقشها زود قبول کند
لیکن نگاه ندارد و منفعت او در عالم آنست که دیگران سبب او قبول حیات نماید **فصل هفتم** در بیان هوا و آن جسمی بسیط است
و جایگاه او بالاتر از آب و فرود از آتش بود و طبع او گرم و تر است و هوا از آب فرمان بردارتر است و از غایت لطافت او
رنگها را تر نکند و قوام آب غلیظ‌تر از قوام هوا است و هر چه غلیظ بود به هر چه رسد او را آلوده کند مثل عسل و هوا از غایت لطافت
است بدین سبب آلوده نکند **فصل هشتم** در بیان احوال آتش و آن جسمی بسیط است و جایگاه او بالا از همه ارکان و از غایت
سبکی او را خفیف مطلق گویند و طبع او گرم و خشک و منفعت او آنکه همه چیزها بدو پخته و رسیده شود و اجزا را سو القوت او در همه
جسمها اثر کند و سردی آب و زمین از و شکسته شود و در معنی همه کاینات ازین چهار ارکان حاصل است **فصل نهم** در بیان
مزاج طبیعت ارکان که در فصلهای گذشته یاد کرده است حکما صورت و ماده گویند و بصورت مخالف یکدیگر اند و هرگاه صورت دو
شکسته گردد و صورت طبعی در میان پیدا آید آنرا مزاج گویند مثال آنکه در سردی و گرمی معتدل باشد و خشکی بر تری غلبه کند
گویند مزاج خشک است و اگر تری غلبه کند بر خشکی گویند مزاج تر است و اگر تری و خشکی معتدل باشد و گرمی بر سردی غالب گویند مزاج گرم
است این انواع را مزاج مفرد گویند و هرگاه دو صورت برابر نیاید و دو صورت غالب و دو صورت مغلوب بود آنجا مزاج مرکب پیدا آید اگر گرم

وخشک و گرم و تر و سرد و خشک و سرد و تر بیرون از این مزاجها و دیگر ممکن نیست پس انواع مزاج نه است یکی معتدل و چهار مفرد و چهار مرکب
فصل دهم در مزاج معتدل معتدل آنست که ترکیب اجزای ارکان در وی برابر در قوت و صورت استوا است باشد و این اعتدال
در عالم موجود نیست و نزدیک طبیبان اعتدال چنان باشد که اندر هر اندام از اندامها چون عصب و گوشت و استخوان هر یکی را آن
مقدار گرمی و سردی و خشکی و تری که باید و مزاجی که او را شاید پدید آمده باشد و هر اندامی از اندامها مزاجی و اعتدالی دارد
که هرگاه از مزاج خود بگردد اعتدال آن اندام و اعتدال آن شخص باطل گردد و مزاج آدمی را در هر شخصی حدی هست که اگر بدان حد بود
آن شخص معتدل بود و اگر از ان بگردد اعتدال باطل گردد و این اعتدال عنایت آفریدگار است سبحانه تعالی تا مزاج اندام
گرم و خشک چون دل مزاج اندام سرد و تر و چون دماغ برابری کند و مزاج اندام گرم و تر و چون جگر با مزاج سرد و خشک چون
استخوان برابری کند چون مزاج اندامها برابری کند تن را مزاج معتدل پدید آید و نه معتدل حقیقی و از مزاج اندامها
مزاج پوست با اعتدال نزدیکتر است خاصه مزاج پوست سر انگشت دست که مردم چیزهای سرد و گرم را بسر انگشت و کف دست بازیابد
فصل یازدهم در بیان مزاج اندامها اندام مردم و اخلاط که در تن اوست قیاس کنند دل از همه گرم تر باشد پس جگر
شریانها پس جگر و صفرا و خون دیگر رگها و گوشت پس عصب است و چون اندامها و اخلاط سرد را قیاس کنند بلغم سرد تر از همه باشد
پس موی و استخوان غضروف و رباط و وتر و غشا و عصب و نخاع و دماغ و چون اندامها و اخلاط قیاس کنند بلغم است و دماغ
و فربهی و [illegible] و جگر و سپرز پس گوشت عضله و گوشت گرده و چون اندامها خشک قیاس کنند نخست موی و استخوان و غضروف و رباط
و وتر و غشا و رگ جنبها و دل فصل دوازدهم در بیان سال و عمر مردم از روز ولادت تا پانزده سال تا بلوغ رسد
و بالیدن بود و این مدت را روزگار کودکی گویند و بعد از پانزده سال تا مدت سی سال حال جوانی باشد و پس از ان تا شصت سال و
و بعضی تا چهل سال حال جوانی باشد و بعد از ان تا شصت کهل باشد و پس از شصت سالگی پیر گویند و مزاج کودک گرم و تر باشد و
جوانی تری بتدریج کم میشود و گرمی غلبه میکند و مزاج جوان گرم و خشک بود و مزاج جوانی معتدل تر از مزاج همه عمر باشد
لیکن نسبت با مزاج کودک گرم و خشک و قیاس با پیری گرم مطلق باشد و در سن کهولت گرمی و تری کمتر شود و در پیری گرمی و تری
خرچ میشود تا آخر عمر پس مردم همیشه با یاد آورنده نماند پس حرارت و رطوبت در چهل سالگی کم میشود و پاره خرچ میکرد و دیگری [illegible]
و کار و ریاضتها چنانکه فروغ چراغ روغن را کم میکند و پاره تنها و اندیشها خشک میگردد و سختی ایشان و تحلیل می پذیرد و این
خرچها است و افزای بدل آن بنا بود بضم نقصان گیرد بدل آنچه خرچ شده حاصل نشود و تری غریب سرد و تر جمع گردد تا
حرارت را فرو گیرد و بدین سبب همیشه باقی نباشد و طبیبان این را مرگ طبعی گویند فصل سیزدهم در بیان مزاج اصلی احوال مزاج
هر کس که مایل بخشکی بود حرکات او در همه عمر با احوال جوانان ماند و آنکه مزاج اصلی او بسردی و تری گراید باحوال و حرکات و سیرت پیران ماند
زود تاثیر کند و اگر مزاج اصلی گرم و خشک باشد در جوانی خشکی و گرمی بوی غالب شود چون از ان درگذرد بهتر گردد و اگر مزاج اصلی
سرد و تر بود در جوانی و پیری بد حال شود و اگر مزاج اصلی گرم و تر باشد در کهولت نیک حال باشد فصل چهاردهم در بیان
خلط و آن رطوبتی است روان در تن مردم و [illegible] طبیعی آنجا [illegible] است و اندامها [illegible]
سپرز و زهره و اخلاط از غذا خیزد بعضی نیک و آن را طبیعی گویند و آنچه [illegible] طبیعی باشد و اخلاط چهار است خون و بلغم و صفرا و سودا فصل پانزدهم

بسیار ترش و زمین از آن بجوشد عکس گردان گردد و اگر صفرا سوخته شود طعم آن تلخ بود و علتها که از آن تولد کنند آشفتن [illegible] علتهای
دیگر بود لیکن علاج زود پذیرد و نوعی دیگر از سودا غیر طبیعی آنست که هرگاه سپرز ضعیف گردد سودا اکثر بجوشد سودا با خون
در رگها پراکنده شود و در همه تن و علتها تولد کند مثل مالیخولیا و یرقان سیاه و هر خلطی که در تن دیر بماند لطیف او تحلیل یابد و غلیظ او
سودا گردد و هر وقت بیماری دراز و دیر ماند شود و جگر ضعیف و هضم ثانی و ثالث باطل گردد و خلطی که در اعضا بود همه سودا شود
و اگر جگر گرم بود کیموس بسوزد لطیف آن صفرا غیر طبیعی و غلیظ آن سودا نا طبیعی باشد و منافع سودا آنست که خون بدو قوی
گردد و هر عضوی که در غذا او سودا باید بدو رسد مثل استخوان و غضروف و آنچه فضله باشد از خون جدا گردد و بسپرز در آید
بمنفذی که میان سپرز و جگر بود و پاره سودا بمعده ریزد و میل طعام پدید آید و خون پیران و مردم که اندیشه و فکر بسیار کنند
سیاه بود **فصل نوزدهم** در بیان هضم و احوال آن هضم چهار است اول در معده دوم در جگر سیوم در رگها
چهارم در اندامها و از هر هضم فضله هضم نا یافته باشد فضله هضم اول بر دو با دفع شود و فضله هضم دوم سه حصه شود حصه اول لطیف بود
ببول دفع گردد و حصه دوم صفرا باشد و بزهره در آید و حصه سیوم سودا بود و بسپرز در آید و فضله هضم سیوم و چهارم بعضی
بتحلیل دفع شود و محسوس نباشد و بعضی بعرق دفع شود و بعضی بمنفذ محسوس تا محسوس دفع شود و منفذ محسوس چون
بینی و گوش و منفذ نامحسوس مسام است و آنچه بجانب مسام آید بعضی طبیعی بود و مثل موی و ناخن و بعضی غیر طبیعی باشد
چون کهنه و خارش و آبله و برص و بهق و آماسها و شبهها **باب سیوم** در شناختن اندامهای بسیط و آن هفت فصل است

فصل اول در بیان فرق میان اندام مرکب و بسیط اندام دو نوع بود بسیط و مرکب بسیط اندامها یکسان بود و مثل استخوان
و گوشت و عصب که همه یکجنس اند بدین سبب این اندامها را بسیط گویند و هر یک از این اجزا همان نام دارد و چون استخوان سر
پای و گوشت دست و پای و اندامهای مرکب [illegible] گویند چون دست که آلت گرفتن و دادن است و پای که آلت
رفتن و بمقصد رسیدن است و هر یک از آن گویند که از استخوان و عصب و گوشت و پوست و رگ و غیر آن ترکیب یافته **فصل دوم**
در شناختن استخوان و احوال آن استخوان جسمی خشک بود و سخت تر از همه اندامهای است و در احساس نیست و بنیاد همه تن و اعتماد
حرکتهای دست و پا بر آنهاست و عدد پاره های استخوان دویست و چهل و هشت پاره است بدین تفصیل استخوانهای سر [illegible]
پنجاه و نه بود و عدد پاره ها از درزها که بر سر چشم و بینی و رخساره است پیداست و استخوان سر هفت پاره است دو استخوان
از چهار درز [illegible] و چهار پاره دیوارهای سر است یکی استخوان پیشانی و دو استخوان بناگوش و یک استخوان
و یک استخوان سطح زیرین که چال فرق و همه استخوانهای سر بدو پیوسته است دیگر چهار پاره استخوان صدغ است از هر سوی دو پاره
استخوان صدغ ظاهر است استخوان فک چهارده پاره بود و چهار پاره اصل بینی است و دوازده پاره که در زیر آن معلوم است و از این چهارده
فک زیرین است که دندانها در اوست از جمله استخوان سر و روی توان شمرد و عدد آن سی و دو است جمله پنجاه و نه پاره باشد
و مهره ها سی پاره است هفت مهره گردن و دوازده مهره پشت و پنج مهره کمرگاه و سه مهره سرین و سه مهره نشست گاه و استخوانهای
هر دو پهلو بیست و چهار پاره است از هر سوی دوازده پاره با مهره پشت پیوسته و از جمله پهلوها هفت پاره را پهلوی سینه گویند
با استخوانهای سینه پیوسته است و استخوانهای سینه هفت پاره بود از هر جانب با پهلوهای سینه پیوسته است و چنبر گردن دو پاره

نوع از جانب مقعر کبد رسته و آن پنج شاخ بود و هر شاخی از وی شاخهای بسیار رواز دیده مانند پنج درخت که در زمین پراگنده
باشد و آنجا که از جگر بیرون آمده و باب گویند و هشت رگ از وی برخاسته این رگها بلغت یونان ماساریقا گویند و هر یک ازین
رگها شاخها زده بمقعر معده و جمله روده ها پیوسته فعل همه آنست که کیلوس بجگر آرند آنچه بمعده پیوسته از معده آرد و آنچه
بروده ها پیوسته است باقی کیلوس که از معده با ثفل بروده ها فرود آمده بقوت مصاحبه از ثفل جدا کند و بجگر آرد تا
غذا گردد و نفع این آنست که آنچه غذا را شاید از کیلوس جمله غذا گردد تا مردم را زود بطعام حاجت نیاید و زود گرسنه
نشود نوع دویم از ورید از جانب محدب جگر رسته از اندرون جگر شاخ و بیخ کرده چنانکه رگ دیگر که یاد کرده شده
و سر یک شاخ و بیخها هر دو نوع بیکدیگر پیوسته و در هم کشیده تا هر چه شاخهای ماساریقا مکیده در بیخ هر دو بگذرد و در وی
پراگنده شود تا جمله کیلوس بقوت جگر پخته شود و خون گردد و هر وقت که تمام پخته شود بدان رگ که از جانب محدب رسته بر آید
و آنرا اجوف گویند و هم آنجا بر آمده دو شاخ کرده و از هر شاخی رگهای بسیار برخاسته و شاخها را یک بخش بالا بر آمده در همه
اندامها اندرون و بیرون پراگنده شده و غذا میرساند و شاخهای که بهمه پایین فرود آمده در همه اندامها غذا میرسانند و این
رگها را اجوف از بهر آن گویند که میان تهی است و گشاده تا خون باسانی در وی بگذرد و میان رگهای ماساریقا چنان گشاده
نیست لیکن قوت کشیدن و بیرون دادن قوی است و سبب هضم [illegible] ثفل که غذا را شاید در وی نیاید و حاجت باب از پس طعام در
و بدین سبب گفته اند که آب گوارش است از بهر دو کار اول آنکه قوام کیلوس باب رقیق شود دویم آنکه معده بسبب سردی
آب فراهم آید و معده بدان سبب بر طعام مشتمل گردد و زود هضم کند **فصل هفتم** در شناختن شریان باید دانست که شریان
رگهای است جهنده که از دل رسته و در جانب چپ دل حرارت غریزی در روح حیوانی در وی بگذرد و از دل بهمه تن رسد
یک رگ از رگهای شریان یک توست بدین سبب آنرا شریان وریدی گویند و شریان آنجا که از دل بر آمده دو شاخ شده
کوچک و از دل بشش در آمده و شریان [illegible] و شاخ دیگر بزرگست تازی آنرا ابهر گویند این نیز دو شاخ بود از هر شاخی
[illegible] رگها که از شاخ دیگر بزیر فرود آمده و از همه رگها روح حیوانی و حرارت غریزی باندامها میرساند
با هر دو کار [illegible] روح حیوانی و حرارت غریزی شریانرا زانکه جای نگاه [illegible] هر دو توست [illegible]
رسته [illegible] و شریان وریدی یک توست از جهت آنکه غذا دهنده شش است و گوشت شش نرم است و همیشه متحرک است
و شریانها هم متحرک پس نخواست که [illegible] در میان او بگذرد تا از حرکت هر دو آسیبی بشش نرسد و غذا رسانی
ازین شریان بیرون [illegible] رگهای دیگر که آورده گویند رگیست دو تو همچون رگ شریان آنرا ورید شریانی گویند و دو رگ
باریک از وی برخاسته و در حجاب پراگنده شده و آنچه از حجاب بیرون آمده چون برابر دل رسیده از وی رگهای
همچون موی برخاسته و در غلاف دل پراگنده شده و باقی چهار شاخ شده یک شاخ بگوشه راست دل آمده در دل در
ورید شریانی نیست و بزرگ ترین رگی از رگهای دل نیست از سبب آنکه رگهای دیگر نسیم هوا بدل میرسانند و این غذا میرساند
و قوام غذا غلیظ است واجب کرد که منفذ غذا فراخ تر باشد و شریان بزرگی که آنرا ابهر گویند رگی معروف است از وی دو رگ
برخاسته و هر دو گرد دل [illegible] در اجزای دل پراگنده شده و دیگری در تجویف راست دل پراگنده شده و باقی آن دو

تر و آخرین ازمیانه کمتر تا بتدریج چنان پنداری که نخاع دنبال دماغ ست و هوا که درین تجویفها ست حکما ازرا روح
گویند و محل قوت ادراک محسوسات مشترک ست و تجویف میانه همچون منفذی هست میان هر دو تا هر چه چیزها از تجویف پیشین
ادراک افتد از اجزا میانه نگذرد و چیزها از پیشین سپرده شود و بدین سبب جزو میانه محل قوت تفکر آمد تا هر چه ادراک
می افتد تصرف کند و از نیک و بد جدا کند و محل قوت حافظه سپارد و هنگام یاد آوردن از وی باز خواهد و محل ادراک
باز آرد و اما شکلها که در جرم دماغ ست بر سان پارها جوشن بود که در هم بافته و پیوسته بود و طبیب از اثر آن
و اجزا دماغ که قاعده سقف میانه است و دو جانب مجوف ازا دوده گویند از بهر آنکه پاره دراز الیت بود در طول
دماغ ست و حرکت انبساط و انقباض آن بر سان کرم ست و آنجا که دماغ که از دو جانب اوست و قاعده سقف
او را دوده گویند یعنی دوده آنکه گاه دراز تر شود و گاهی کوتاه و بدین حرکت کرم و فضله دماغ در دو مجری یعنی راه دفع شود
اما این دو مجری که یاد کرده آمد آغاز مجری و نهایت آن بر سان قمع ست بر او گشاده و اجزا او تنگ بدین سبب
او را قمع گویند از میان دماغ آمده و در سرو غشار دماغ و در زنخدان که میان غشا صلب و استخوان عنکبوت گشاده
فضله دماغ بدان مجری بکام فرود آید و مجری که نهان که بطیبه الذی گویند سوای آن استخوانی که بر شکل مصفات ست و فضله
منتشر بدین مجری فرود آید باذن الله تعالی **فصل سوم** در تشریح چشم و احوال آن چشم عضوی ست مرکب از
طبقها و رطوبتها و عضلها و عصبها و غشاها و رگها و شریانها و ترتیب هر یک چنانست که اول سه طبقه در کاسه چشم خلق کرده
اول آنکه بجاس استخوانست طبقه صلبیه گویند دویم را مشیمیه سیوم را شبکیه گویند و سه رطوبت را در میان این سه طبقه
نهاده اول زجاجیه دویم جلیدیه سیوم بیضیه اول زجاجیه از بهر آن گویند که مثل آبگینه گداخته رنگ او سرخ بود جهت آنکه
از گوهر خون ست دویم را جلیدیه گویند صافیست و روشن همچون یخ و شکل او گرد هست بر سان ژاله بر دیم شیر گویند
و رطوبت سیوم را بیضیه گویند قوام او همچون سپیده تخم مرغ ست و جلیدیه در میان زجاجیه و بیضیه از جهت غذا [illegible] قوت افتاد
و چیزها که رفتار از وی باز میدارد تا بتدریج بوی میرسد و چهار طبقه دیگرست اول را عنکبوتیه گویند از بهر آنکه همچون تار
عنکبوت ست دویم را عنبیه گویند جهت آنکه سر و شیخ دیدار در میانه خود ثقبه و بر سان دانه انگور ست هرگاه ان ثقبه
بنیایی باطل شود و رنگ این طبقه آسمان گونست از بهر آنکه هیچ رنگی نور دیده را موافق تر از آسمان گون نیست
و از اندرون این طبقه خلها ست نرم که آلات آب را که در چشم فرود آید بدست نگاه می دارد ان خلها پنهان کنند تا خلل
از انجا بار دو نگاه دارد که دگر بار [illegible] ثقبه گیرد طبقه سیوم را قرنیه گویند از بهر آنکه صلب و صافی و شفافست
و تراشیده طبقه چهارم را ملتحمه گویند گوهر او گوشت سپید و چرب بعضلهای چشم آمیخته بود و زبر طبقه قرنیه سخت شده و گوشت
پذیرفته بدین سبب ملتحمه گویند و عصبها دو نوعست یکی عصب بینایی ست و مجوف ست بر خلاف همه عصبها دویم عصب حرکت
ست و عصب مجوف آنکه تجویف او از [illegible] دماغ گذشته بیرون آمده یکی از سوی راست و یکی از سوی چپ آنکه
از سوی راست [illegible] بسوی چپ آمده و آنکه از سوی چپ پیوسته بسوی راست آمده و بعضی [illegible] بهم رسیده اند بدین
شکل X [illegible] بهم رسیده اند و [illegible] بهم پیوسته اند و تجویف هر دو در هم گشاده و [illegible] آن تجویفها [illegible] دو تجویف

وتجویف هر یکی بیش از ان نیست که سوزنی باریک دروی گذرد و نور دیده که اثر روح باصره گویند درین تجویف گذرد و بر رطوبت
جلیدیه درآید و انجا که این هر دو عصب بهم رسیده اند انرا مجمع النور گویند از انجا عصب راست بچشم راست آمده و
عصب چپ بچشم چپ آمده و هر دو عصب را انجا فراخ شده و سطح شده و گرد رطوبت زجاجیه و جلیدیه درآمده و طبقه
شبکیه از وست و شریف تر اجزا چشم رطوبت جلیدیه است همه رطوبتها و طبقها از جهت مصلحت آلت بینائی زجاجیه و طبقها
از پس آنست با یک نیمه جلیدیه رسیده و گرد او درآمده و رطوبت بیضیه و طبقها که در پیش اوست که نیمه او آمده از بهر
نگاه داشتن او را او درمیان همه نهاده و عضلهای چشم بیست و چهار است از هر چشمی دوازده و بر پلک چشم پنج عضله
است سه آنست که پلک را بر دارد و دو فرو خواباند و یک عضله از اندرون چشم عصب مجوف را نگاه دارد تا چشم بیرون نجهد
و شش عضله که حرکات چشم بدان است جمله دوازده باشد **فصل چهارم** در تشریح گوش و احوال ان گوش عضویست
از غضروف و عصب و گوشت خلق شده بر سان بادبان کشتی تا هوا که از آواز سخن گوی بجنبد در سوراخ گوش بگذرد و در
عصب حس آید و سوراخ گوش پیچیده و دراز تر است تا آواز های قوی یکبار عصب سمع نکوبد و ضرر نرساند و در درون
گوش فضائیست و عصب حس انجاست هرگاه هوای بیرون از آواز سخن گوی بجنبد و بگوش درآید این هوا اندرون گوش
بحرکت آید و شنودن حاصل گردد باذن الله تعالی **فصل پنجم** در تشریح بینی آلت حس بوئیدن و فضله دماغ بیرون آوردن
و صافی کردن آواز است و ترکیب او از استخوان و غضروف و عصب و عضله نیمه بالا او نزدیک ابرو است و حرکت
کنار بینی بدو عضله بود که با عضله رخسار آمیخته است و سوراخ بینی از سوی بالا بدان استخوان که مصفاة گویند پیوسته و از
انجا برگذشته در دو غشا دماغ برابر استخوان منفذهاست که بهار منفذ بدماغ رود حس بوئیدن بدان دو فرود آمده و از حلق آن
گویند معلوم میکند و از دو بینی منفذی بکام گشاده است آواز بدین منفذ صاف گردد و هرگاه این منفذ با گرفته شود
آواز گرفته مثل کسی که آواز از کام باشد و در مجری بینی در گوشه هر چشمی منفذیست که بوی سرمه به بینی از ان منفذ آید
که او را صافی کند طعم سرمه بجاسه ذوق رسد باذن الله تبارک و تعالی **فصل ششم** در تشریح زبان و آن گوشت
سپید و نرم و غشای درکشیده و رگهای بسیار و وریدی و شریانی در گوشت او پراکنده شده و سرخی او از خون
رگهاست و از عصب حس لمسی تمام در غشا اوست حس ذایقه بدان است و گوشت زبان دو شاخ است همچون زبان
مار و هر دو شاخ در یک غشاست زبان یکیست و غشا دو شاخ است بهم پیوسته و دو رگی بمیان او پیداست **فصل
هفتم** در تشریح حلق و حنجره و آلت ها او و آلت دم زدن معلوم باد که در گردن از سوی پیش فضائیست خالی که
که مجری طعام و شراب است و قصبه شش که مجری آواز و مجری دم زدن است هر دو درین فضاست و مری میان
مهره گردن است و قصبه شش در پیش اوست هر دو بهم پیوسته این فضا را حلق گویند و آلت او را کناره قصبه شش
است از اطبا این لسان مزمار گویند و عضلها حنجره دهان و او ترتین و عالق و عضلهای سینه و حجاب همه یاری
دهنده اند اول چیزی که هوا را بحرکت آرد و ماده آواز گرداند حجابست و عضلها سینه هوا با آلت آواز رساند
دهان عضویست از بالا استخوانیست و هر دو ... آلت نفس ... هوای گرم و سرد ...

بدو رسد و قوت آن از حنجره و قصبه شش مضرت باز دارد و بدین جهت کرا [illegible] بغیر آواز را متغیر شود و حنجره او را
زحمت رسد و لوزتان دو فرولست که بن زبان بر سان دو گوش بر داشته بر دو اصل و گوش را و آن گوشتی بود غلیظ
چون غدد و طعام از میان دو لوزتین گذرد و بر پشت حنجره و حلقوم گوشتی همچون صفاقی و غشائی بکام پیوسته بر سر قصبه
شش ایستاده و کام همچون قبه بود که آواز در وی افتد مضاعف گردد و هوا که ماده آواز است چون بکنار قصبه آید آواز گردد
حنجره را از انکشاید و میگذارد و می فزاید و حرکت زبان بیاری دندان حرفها پدید آرد و آواز سخن گردد اما قصبه شش
که بیان مزمار میگویند قصبه او شکل نای است بنا آنکه مزمار گویند و هوا در مزمار از بالا فرود آید و بکناره آن رسد آواز گردد و حنجره
دران تصرف کند و قصبه مزماری بازگونه و حنجره سه غضروف است یکی را درقی گویند بر بیخ زبان پیوسته است بوقت طعام
خوردن که بسوی چهره کردن آید و مجری طعام را بپوشد و هم طبیبان قدیم گفته اند هنگام گشادن حنجره پشت آن سوی
چهره کردن باشد سیوم آنکه کپی گویند هر دو بوقت طعام خوردن سوی درقی آیند و آنرا بپوشند و فرو گیرند تا طعام و شراب بحجره
آواز نرود و بوقت سخن گفتن غضروف یکی از پشت درقی دور شود و حنجره گشاده گردد و گاهی مردم در میان طعام
سخن گویند و چیزی در قصبه شش افتد و سعال پدید آید و قوت دافعه از اسعال بازگرداند و شش را منفذی دیگر نیست
بضرورت هم بدان منفذ برآید بسعال و سبب دشواری ما قبل این است و از جمله حنجره رطوبتی است چرب لزج در میان
غضروفها او از بدان فصاحت باشد و اگر کسی را تب محرقه آید و رطوبت بسوزد آواز نتواند داد و [illegible]
هوا گرم و خشک سفر کند یا سخن بسیار گوید آواز ضعیف شود و درازی قصبه مقدار درازی هفت مهره گردن است آنجا که از
چنبر گردن فرود آید دو بخش گردد و بفضای سینه دو بخش است و حایل در میان غشائیست و شش دو بخش است یکی سوی
راست دوم سوی چپ و دل در میان هر دو بخش است و حصه سوی راست بزرگتر است و سه بخش است و حصه سوی
چپ کوچکتر است و دو بخش بود از بهر آنکه دل بسوی چپ میل دارد و خزانه نسیم هوا گوشت شش است و نسیم او
است تا همیشه از نسیم هوا در وی ذخیره باشد و شش مروحه دل است و حرکت او از بهر درآمدن نسیم تازه بود تا بسیار
و خنکی آن بدل رساند و هوا گرم و سوخته از دو بیرون آرد تا پیوسته روح تازه باشد و از نسیم خوش مدد یابد و بعضی گمان برده اند
که هوا روح گردد اما چنانکه جسد غذا بگیرد و غذا در گیاه بر ایشان بگذارد و همچنین هوا تازه مرکب روح میگردد و او را
برساند و قصبه شش غضروفها حلقه حلقه بر هم ساخته بعضی حلقها کوچک تمام و بعضی بزرگ تمام و هیچ حلقها تمام نیست تا قوت دم زدن و فراخ تر تواند
و هوا بسیار تر تواند گرفت و بیرون قصبه غشا پوشیده است و غشا را اندرون صلبتر و املس تر تا ماده نزله که بدو فرود آید
در وی اثر نکند و بیرون لطیفتر تا با گوشت آمیخته تر تا بحرکت انبساط فراختر تواند شد و هوا بسیار تر تواند گرفت و شاخهای
قصبه که در میان شش است همه حلقهای تمام است و منفعت آنکه قصبه از غضروف است آنست که منفذ دم زدن پیوسته گشاده
باشد و هم نشود تا پیوسته نسیم هوا در وی گذرد و مدد روح دایم بدل رسد و هوا گرم شده سوخته از وی بیرون شود در تشریح حجاب
که اول آلتی است از آلتهای دم زدن در تشریح عضلها یاد کرده آمده است **فصل هشتم** در تشریح دل اجزای دل گوشت
است و عصب و غضروف و رگهای شریان که از وی رسته و رگ اجوف که از جگر بدو در آمده و روح حیوانی و حرارت غریزی

که تجویفهای او ست و خون غذا آن خون شریانی که در رگهاست و غشا که غلاف اوست و گوشت او گوشتی سخت
شکل او صنوبری است و طرف بزرگتر او بسوی بالا بود و سر باریک او باجانب چپ دارد و ابر جای خویش میدارد و غضروف
او قوی تر از همه عضوها است جهت آنکه بنیاد دل است و غشا او صلب تر از غشا دیگر اندامها است از بهر آنکه
عضوی بس شریف است و معدن روح حیوانی و حرارت غریزی است و غشا از وی جدا است و اندک فراخی دارد
تا دل بحرکت انبساط در وی وا زده نگردد و تجویف دل سه است دو بزرگتر یکی سوی راست و دیگر سوی چپ و میانه
کوچک چون منفذی که هر دو تجویف بدان در هم کشیده و قاعده تجویف راست فراختر است تا او غذا بود نزدیک
باشد و این تجویف بزرگتر است تا غذا بسیار رباید و گوشت جانب چپ سخت تر از بهر آنکه در تجویف چپ روح بیشتر
از خون بود و خون او رقیق تر و بر طرف بزرگتر که قاعده است دو پاره گوشت غلیظ رسته بشکل دو گوش و
راه در آمدن نسیم هوا ازین دو گوش بود و هر گاه دل حرکت انبساط کند هر دو منبسط گردد تا نسیم بیشتر گردد و هرگاه
حرکت انقباض نماید هر دو منقبض گردد تا نسیم بدل در شود بفرمان حق تعالی **فصل پنجم** در تشریح مری و معده
اجزاء مری گوشت و غشا و رگهای که غذا دهد و شریان که قوت حیوانی بدو آرد و عصب که قوت حس بدو رساند و
مری براستی مهرهای گردن فرود آمده و دو عصب بدو همراه است تا نزدیک حجاب و انجا برابر مهره چهارم رسیده
و از مهرهای پشت اندکی بسوی راست میل دارد تا راه شریان که از دل میآید خالی باشد و مری هر دو عصب که او را
اوست هر یک برپا یکی ازین پاها استوار است [illegible] از یکدیگر جدا اند هرگاه که مر طعام فرو میبرد رگها و عصبها در حجاب نزدیک [illegible] بجهت [illegible] غشا [illegible]
مرو آمده [illegible] فراخ تر [illegible] فراخ شدن تا فم معده گویند [illegible] اما مری از گوشت و غشا معده و مری و غشا اندرون دهان هم یکی
پیوسته بود و بدین سبب در دهان قوت هاضمه است و چیزی که مردم بخاید در حال هضم در وی پدید آید و متغیر شود
و اگر گندم خائیده بر دنبل نهند انرا پخته سازد و اگر گندم جوشیده و پخته نهند هیچ اثر نکند و غشا او با هم بدین غشا پیوسته
و مری فراخ تر از بهر آنکه مری مجری طعام ناگوارید و نرم و مجری چیزهای پخته و گوارنده و معده دو طبقه است و لیفهای طبقه
اندرون بعضی دراز و بعضی بتوریب و هر دو در هم بافته تا آنچه لیف دراز جذب کند لیف مورب نگاه دارد تا جذب و
امساک هر دو حاصل گردد و قوت ماسکه در اندام لیف مورب است و شکل معده گرد است و طبقه بیرون معده اکثر از
گوشت بیشتر است تا گرم تر باشد و هضم بهتر کند و قعر معده از همسایگی جگر و دل که او را گرم دارند و در تر است و شاخی از
از عصب حس بفم معده است و حس گرسنگی و تقاضای غذای از فم معده پدید آید و شریان و رگ اجوف در دل [illegible]
جگر بجانب محدب معده رسیده و شاخها زده و در هم بافته شده و اصل شریان از آن است و از شاخها صفاق که بر همه
اعضا پوشیده و در طوبتی چرب که انجا رسیده سبب شرب آنست و ظاهر معده و رگها را سار یقا گرم می دارد و در قوت
چرب حرارت را بهتر نگاه دارد [illegible] رگهای اصل شریان [illegible] حرارت خویش اندازد و سپرز و از جانب بالا حرارت دل [illegible]
و از جانب راست جگر در نیمه معده در آمده و از سوی چپ سپرز در زیر او نهاده است و [illegible] مشتمل شده و از پیش [illegible]
این اندامها او را گرم میدارد و از سوی پشت رگی بزرگ و شریانی بزرگ بدل از زیر صلب فرود آمده [illegible]

در تشریح مری و معده

هرگز بصلب و هم غشاء معده میرسد و بر بالا شرب غشاء قوی است از آن صفاق گویند و بر بالای صفاق عضلهای
شکم است از آن مراق گویند از صفاق و این عضلها حرارت احشا را نگاه دارد و در صفاق از سوی بالا از جهت
رسته بر همه پهلوها بالا اندرون شکم گذشته و بزیر مثانه در آمده و آنجا دو منفذ تنگ باندازه رگهای [illegible]
مردم پیوسته در وی گذار یافته هرگاه که این منفذ بسبب گشاده تر شود و روده بدان منفذ فرود آید و فراخ شدن
این منفذ را فتق گویند و روده باریک [illegible] صفاق نگاه میدارد و منفذ معده را که ثقل طعام از آنجا برود [illegible]
فرود آید بواب گویند از بهر آنکه طعام هضم نشود این منفذ فراهم آمده بسته باشد و چون هضم طعام شود بواب گشاده
شود تا قوت دافعه کار خویش تمام بکند بواب گشاده باشد **فصل نهم** در تشریح جگر و احوال آن جگر عضویست
که کیلوس از معده بقوت مصاحب طبع خویش کشد و آلت او درین کار ماساریقا است که از جانب مقعر او رسته
و آن بیخ که این رگها از وی رسته باب گویند و درین رگها قوت است مانند قوت جگر و گوشت جگر فشرده است و در وی
تجویفهاست که کیلوس آنجا جمع شود و لیکن در رگهای باریک که با گوشت آمیخته است پراگنده شود تا چنان باشد که
همه اجزاء کیلوس با اجزاء جگر ملاقی افتاده باشد تا قوت و حرارت جگر همه اجزاء کیلوس هضم کند و خون گرداند و هرگاه کیلوس تمام پخته شود
و خون گردد جگر بهره [illegible] می بدو فرستد و آلت او درین کار رگهاست که از جانب محدب رسته و هم از جانب محدب
آب که خورده شده از خون جدا کند و در دو رگ که از وی بکلیتین پیوسته است بدو فرستد و قوت جذب گرده یار و قوت دفع
جگر درین کار یار باشد و کف خون را که صفراست از جانب مقعر منفذی که زیر او باب است بزهره فرستد و در وی
خون که سوداست از جانب مقعر بسپرز فرستد و غشاء از عصب در گوشت جگر پوشیده تا گوشت و رگهای او نگاه دارد
و هم بدین غشاء با معده و رودهای پیوسته باشد و هم حس الم بیاید و بر جگر فرو نهاده است بر سان انگشتان بدین فرونهاده
گرد معده در آمده چنانکه کسی چیزی با انگشتان بگیرد این فرونهاده معده را همچنان گرفته است و این فرونهاده را زواید
گویند و در بعضی مردمان چهار باشد و در بعضی پنج و بزرگترین زایده نهاده است و بدان پیوسته و در بعضی
مردم پشت جگر ماس بعضی پهلوها است **فصل یازدهم** در تشریح زهره باید دانست که زهره جای صفرا است
خریطه است یک تو از یک نوع لیفها بافته بزیر زایده بزرگترین از زواید جگر نهاده است و بدو پیوسته و از جانب مقعر جگر منفذی
در وی گشاده و صفرا بدین منفذ در شود و منفذی دیگر از زهره بروده اثنی عشری گشاده است و پاره صفرا بدین منفذ
فرو آید تا ثقل را بدفع [illegible] کند و روده را از رطوبت [illegible] بشوید و بعضی مردم این منفذ بزرگتر از آن باشد که در معده [illegible] گشاده آید بدان سبب صفرا بمعده بیشتر آید
[illegible] از صفرا و تلخی دهان و تباه شدن هضم غذا در معده و خشکی طبع و غثیان و رنج باشد و اگر [illegible]
صفرا جذب نکند جگر [illegible] کند و اگر صفرا در جگر عفن گردد تبهای گرم تولد کند و اگر بیش از آن مقدار که باید بول دفع
کند ریش و سوزش مثانه پدید آید و اگر دفع آن ماده بعضوی دیگر افتد چهره [illegible] در آن عضو پدید آید و اگر در همه تن پراگنده
شود [illegible] یرقان پدید آید و اگر بروده آید اسهال صفراوی مع سحج پدید آید **فصل دوازدهم** در تشریح سپرز
[illegible] سپرز جای سوداست و شکل او [illegible] مستطیل است و موضع او سوی چپ معده [illegible]

در زیر معده است و گوهرش گوشتی متخلخل است تا خلط سودا که در میان اجزای او تواند بود و رگ شریانهای بسیار دارد تا گرمی رگهای
و شریانها بسردی سودا برابری کند و غشا دارد که پوشیده تا او را بر شکل خویش نگاه دارد و او را حس نیست مگر بدین غشا و او را پیوندی
سپرز یکی است و از یک سوی سپرز منفذی بقعر جگر پیوسته است آلت سپرز در جذب سودا از جگر و آلت جگر در دفع سودا آن منفذ است و از
سپرز منفذی دیگر بمعده گشاده است پاره سودا بدین منفذ بمعده بر آید و فم معده را خبر دهد و شهوت طعام انگیزد و اگر
سپرز سودا جذب نکند در تن مردم بیماریهای سوداوی تولد کنند مثل مالیخولیا و بهق اسود و بعضی جذام و قوبا و داء
الفیل و اگر جذب بکند و دفع نکند سپرز آماس گیرد و شهوت طعام نباشد و اگر بیش از اندازه بمعده آید شهوت کلبی
تولد کند و اگر سودا بمعده آید ترشی و عفوصت پدید آرد و اگر اندک بود غثیان آید و اگر بسیار باشد قی آرد و اگر سودا ترش
بروده آید پیچ سوداوی تولد کند و هلاک کند **فصل سیزدهم** در تشریح روده‌ها روده‌ها آلت دفع ثقل طعام است
و گوهرش عصب و لیفهاست و از نیمها بود و جمله روده‌ها شش نوع است و بیکدیگر پیوسته اول روده‌ها اثنا عشری است و بقعر معده
پیوسته و بواب در بن او است که از معده در وی گشاده و اثنا عشری بسبب آن گویند که درازی مقدار دوازده انگشت
بود از تنها و این روده راست فرو آمده و در وی هیچ پیچی نیست تا دفع او قوی باشد نوع دوم که بدو پیوسته است آن را
صائم گویند جهت آنکه بیشتر از ثقل خالی باشد سبب خالی بودن آنست که منفذ زهره که صفرا از وی بروده آید
رار ثقل بشوید در این روده گشاده است تخت هو فرود آید صفرا صرف باشد او را زود بشوید و ثقل را بتعجیل دفع
کند روده سیوم را لفائفی و دقاق گویند بروده صائم پیوسته بود و این روده درازتر و تو بر تو نهاده تا هر چه غذا را شاید و با ثقل
بود فرو آید باشد و در شکن توهای او بگذرد تا رگهای ماساریقی غذا را از ثقل جدا کنند و بکشند و بواسطه در باب
تقاضای برخواستن نیز باشد این سه نوع روده‌ها را دقاق گویند و گوهر این رقیق و باریکتر است تا حرارت اندامها
گرم زود بدو رسد و آنچه غذا را شاید زود پخته شود و از ثقل جدا گردد و ماساریقی آن را بجگر رساند و این روده‌ها عروق
بیشتر دارد و بر ظاهر او پیه نیست و از درون او رطوبتی لزج که طبیبان آن را [illegible] امعا گویند نیست تا صفرا
نگذرد و او را بخراشد و سه نوع دیگر بدین روده‌ها پیوسته آن را امعاء غلاظ گویند و اگر کیلوس که غذا را شاید بدین روده‌ها گذر
فرود آید هم از آن خالی نیست و اول این امعاء غلاظ را روده چون خریطه از سوی راست نهاده و اندکی میل بجانب پشت
دارد و او را یک منفذ بیش نیست و آنچه بدو فرود آید هم از آن منفذ بیرون آید بدین سبب او را اعور گویند و او چون
معده دیگر است که چیزی در معده هضم تمام نیافته و در وی هضم یابد بسبب نزدیکی جگر و در علت فتق این روده‌ها
که بجای فرود آید بسبب آنکه هیچ رباط پیوسته نیست و روده دوم از امعاء غلاظ روده قولون است که با اعور پیوسته
و بسوی راست آمده و نزدیک جگر رسیده و پس بسوی چپ آمده تا بجوار آن باز بسوی راست برگشته تا
برابر مهره قطن و چون نزدیک سپرز رسیده تنگ شده و بدین سبب گذار و آماس سپرز که با در روده‌ها باشد
بیرون آید رنج [illegible] باشد و نام قولنج از نام این روده گرفته‌اند سیم از روده‌ها مستقیم گویند و بقولون
پیوسته نیست و فراخی او نزدیک بفراخی معده بود و [illegible]

پاک تواند کرد و فایده فراخی او آنست که ثقل در وی جمع شود تا بحاجت که بنجاست شود یکبار فارغ گردد و هر زمان برنیاید
نجاست در بیرون این سه روده چربی پوشیده است تا در روده ها حرارت نگاه دارد و رباطها با مهره پشت پیوسته تا هر یک
بجای خویش باشد و همه روده تو بر تو [illegible] کرم و کدو دانه و راعور باشد و ثقل و راعور و قولون عفن گردد و بوی نگرداند [illegible]
اخیر روده مستقیم چهار عضله گرد وی در آمده و یکی عضله مقعد را در هم کشیده دارد و چون سفره تا سفل بیرون نشود
و بغیر اراده و دیگر بر بالای اوست تا بوقت دفع بر ثقل قوت کند و سفل تمام بیرون شود و دو عضله دیگر [illegible]
عضله دوم بر دو عضله مقعد را بر جای میدارند که اگر سست شوند مقعد بیرون می آید **فصل چهاردهم** در
[illegible] سوی تهی دیگر سوی حسب و گوهر او گوشت سخت و مزاج او مایل بسردی و تری دارد از هر آنکه در و رگهای
و شریانهای بسیار نیست و غشاء عصبانی در وی پوشیده قدری حس او بدان جهت بود و میان گرده و جگر منفذی است
همچو رگی و آب که از خون جدا و از جگر بیرون آید بدین منفذ بگرده آید و آلت گرده در کشیدن آب این منفذ بود تا غذا
باندامها رسد [illegible] باشد تا مردم در علت استسقا نیفتد و هرگاه از خون جدا شد حاجتمندی بدو زایل شد و چیزی که
تن باندان حاجت نباشد اگر در تن باند بیماری تولد کند [illegible] باشد [illegible] گرده از دهان بوی ناخوش آید
و بخار بد از ریش گرده بدل رسد و خفقان و غشی آورد و از هر گرده منفذی بمثانه گشاده است و آب از این منفذ بمثانه آید
و طبیبان این منفذ را [illegible] گویند و جانب محدب سوی مهره پشت تا مردم باسانی پشت را خم تواند داد و گوشت او را
حس نیست تا از تیزی صفرا که با آب آمیخته بود رنجه نباشد و مقدار خون که با آب بدو آید از آن هضم نمود و غذای او گردد
و بواسطه سردی مزاج او تیزی صفرا شکسته شود تا چون بمثانه رسد از آن نسوزاند و گوهر او سخت است تا جز آب رقیق در وی گذر
نیابد والله اعلم **فصل پانزدهم** در بیان تشریح مثانه باید دانست که مثانه آلت دفع بول است و شکل او همچون خریطه
و هر دو جانب میل تیزی دارد و چون [illegible] و میان او فراخ و جرم او عصبانیست و دو توست تواند [illegible] جاذبه
و ماسکه و دافعه یافته است تا هر سه کار حاصل میشود و توی بیرونی صفاقیست قوی تا وقتی که مثانه پر شود این صفاق
او را نگاه دارد تا از هم باز نشود و هرگاه مثانه پر شود راه منفذ غشا بسته شود و مثانه را اگر دانست که آب از مثانه بدان برگشت
شود و گردن مثانه مردان سه خم بود و در دیگران یک خم بیش نیست بدین سبب مردان دیرتر پاک شوند از بول و بر دهانه
مثانه که آب بیرون آید عضله از لیفها [illegible] گرد وی در آمده است آلت بول کردن و باز داشتن بوقت حاجت همین
عضله است هر وقت مردم خواهد که آب بیرون کند بوقت حاجت لیفها و عضله سست گردد و دهنه مثانه گشاده شود والله اعلم
فصل شانزدهم در تشریح قضیب و خایه باید دانست که خایه آلت و محل تولد منی است و ماده منی از همه اندامها
بدو میرسد و آن ماده خونیست که همه اندامها از هضم آن فارغ شده باشند و از پس هضم چهارم از هر اندامی جزوی بدین
عضو می آید و آن فضله هضم چهارم است و ماده منی خونی است در غایت پختگی و مزاج و قوت همه اندامها در وی موجود است
و گوهر او گوشت غدودی سپید مثل گوشت پستان چنانچه خون در پستان سپید گردد و شیر شود ماده او در این عضو سپید
منی شود و تخصیص که از اندامها [illegible] و رگها [illegible] و شریانها بدین عضو می آید و سپید گشتن گردد [illegible]

رگها در حال خصیه کردن معلوم میشود که از رگها پدید شده و اثر آن را آواز و تدبیر عقل او ظاهر است و از رگها و منفذها و آب برخ
گرده بگذرد و بوقت مباشرت بادی برانگیزد و بادعیه منی آرد و قوت بیرون جستن منی بقوت آن باد باشد و قضیب
از رباطها و عصبها و شاخها و رگهای اجوف و عضلها و شریانها بود و اصل او رباطیست که از استخوان عانه رسته و در تجاویف
بسیاست و اگر بقوت بسیار باشد که تجاویف پر باد شود و عصبها از مهره سرین رسته و بدو پیوسته و او را چهار عضله است دو
استخوان عانه رسته و بر دو پهلوی او نهاده بوقت نعوظ دراز شود و منفذ منی بدان جهت فراخ شود و دو عضله دیگر از استخوان
زهار به بن قضیب پیوسته هرگاه هر دو عضله کوتاه شوند بهم باز نشینند و قضیب راست ایستد و چون یکی کوتاه شود قضیب
آن دیگر میل نماید و چون هر دو کوتاه شوند قضیب بجانب زهار میل کند **فصل ششم** در تشریح رحم و احوال آن که محل
تولد فرزند بود و شکل رحم چون آلت مردان باژگونه و گوی رحم بجای خریطه خایه‌هاست و گردن رحم بجای قضیب و رحم میان
مثانه و روده مستقیم است و از سوی بالا از مثانه درازتر است و درازی آن شش انگشت بود و هم باز نهاده تا
و رباطها آن را بر نهاد خویش میدارد و بمهره پشت و بجانب ناف و مثانه پیوسته است و رحم دو تو است توی
و دیگری بالای آن پس گویا شکل دو رحم است بهم باز نهاده چنانکه اگر توی بیرون جدا کنند دو رحم پدید آید
و منفعت این دو بودن آنست که اگر یکی را آفتی رسد جانب دیگر درست باشد و در درون رحم عصبیست
گرد و حس او بدان عصب بود و گردن رحم جسمیست چون گوشت با غضروف سخت‌تر از دیگر گوشتها و شکل
است و مقدار آلت مرد که بدو رسد دراز گردد و تجویف رحم تمام گشاده و لب‌های آن شاخها در رگهای رحم پیوسته
که حیض بیرون آید از آن رگها برآید و رحم عضلانیست که عصب باشد چو فرزندی در وی بزرگ میشود او
چون فارغ گردد هم باز آید و او را حس منیست و دو خایه کوچک دارند و هر یک را غشاییست جدا و در دو جانب
نهاده و اوعیه منی زنان برسان مردان است اما اوعیه ایشان بخایه پیوسته بود و سری که منی از وی بیرون آید سوی
است منی در رحم افتد و بر کنار فم رحم فرو ریزد از چپ و راست آمده یکی سوی راست و یکی سوی چپ و بوقت مباشرت
طرح شود و فم رحم در آن طرح بجنبد بیشتر آید تا بیشتر منی برابر راست گشاده تا منی از روی افتد در رحم دو تجویف است بعد
و در جانوران بعد و لیتانها باشد تجاویف رحم تمام شد تشریح اندام بسیط و مرکب **باب پنجم** در تشریح قوتها
آن پنج فصلست **فصل اول** در بیان قوتها معلوم باد که اندامهای جانوران را قوتهاست و فعلهاست
قوت ظاهر گردد و قوت بفعل قوان دانست و فعلهای اندام‌ها ستی بسیست پس واجب آنست که قوتها
باشد اول قوت طبیعیست دوم قوت حیوانی سیوم قوت نفسانی جای هر قوتی عضویست مخصوص
قوت و فعل آن از آن عضو پدید آید آن عضوها را اعضاء رئیسه گویند **فصل دوم** در بیان قوت طبیعی قوت
دو نوع است یکی آنست که اثر آن در غذا پدید آید و تن بدان پرورده شود و اثر آن فعل از این قوت بی قصد و اختیار
پدید آید و جای این قوت جگر است و دیگری نهایت کار او آنست که تخم از منی از امشاج و اخلاط از تن حیوان
جدا کند و معدن این قوت در حیوانی خصیه است و آلت هر دو نوع رگهاست که از جگر رسته و چند قوی است

جاذبه و ماسکه و هاضمه و غاذیه ... قوت ... هاضمه قوت دافعه است که
غذا را ... دفع کند و این قوتها ... غاذیه است
نامیه است و کار هاضمه چند نوعست گاهی چیزی که ماسکه دارد هضم کند و گاهی فضله را جدا کند تا غذا گردد و گاهی فضله را
مستعد ... قوتها ... و بر اندامی بنصب خویش جذب کند و آنچه استخوان و دماغ را شاید غذا از آنها
سازد اول هاضمه معده طعام را کیلوس گرداند و جگر کیلوس را خون گرداند و خون از جگر باندامها رسد جاذبه هر اندامی
او را شاید جذب کند و ماسکه نگاه دارد و هاضمه کیموس گرداند و غاذیه کیموس را بدان عضو مانند کند نامیه قبول کند و
بدان اندام پیوند دهد این قوتها اسباب بقای شخص کرده تا چندانکه ممکن باشد باقی ماند بامر آفریدگار تبارک و تعالی
و دو قوت دیگر سبب بقای نوع کرده یکی قوت مولده است و دیگری مصوره است قوة مولده تولید نر و ماده از منی
جدا کند از هر چیزی ... عضوی ... آید آن جزو که از وی استخوان و عصب را شاید مزاجی دیگر دارد و طبیبان آن را مغیره اول
گویند و قوت مصوره از و خطها و شکلها اندام پدید آرد و هرگاه که کار معده و جگر و قوتها تقصیری افتد و قوت دافعه اندامها
نیز تقصیر کند استسقاء لحمی تولد کند و اگر جذب کرد ... مانند او نشده بهق و برص تولد کند

فصل سیم در بیان قوت حیوانی قوة حیوانی قوتیست که اندامها بوجود او قوت حس و حرکت دارد و معنی حیات
در همه وجود او پدید آید و روح نزدیک طبیبان گوهر لطیف که از بخار خون و لطافت اخلاط تولد کند چنانچه ماده اندامها
کثافت اخلاط است ماده روح لطافت اخلاط بود و لطافت طعام در جگر خون شود و لطافت خون در دل روح گردد
هرگاه روح تولد کند در حال قوت حیوانی گردد همه اندامها قابل قوت نفسانی شوند و اگر قوت نفسانی از عضوی زایل
شود و قوت حیوانی برجا باشد عضو زنده بود چون عضو مفلوج که حس و حرکت ندارد و زنده باشد و تباه نشود و عضو
مرده جهت آنکه قوت حیوانی او باطل شده بود و تباه گردد و عضو مفلوج چون علت او زایل گردد حس و حرکت بدو باز آید
و نزدیک طبیبان تا روح در هر اندامی مزاج این اندام نگیرد شایسته قبول حس و حرکت نگردد تا در هر اندامی استحالتی بیابد
و مزاج آن اندام نگیرد و قابل قوتهای نفس نگردد و فعل قوتها در اندامها پدید نیاید چون حس بصر و سمع و شم و ذوق و لمس
از اندامها که قوت حاسها پدید نیاید که روح حیوانی قوت نفسانی از دماغ بعصب سمع و بینی و زبان رساند تا افعال
قوتهای نفسانی در اندامها پدید آید و معلوم گردد که روح بجوهر و مزاج خویش قابل قوت نفسانی نگردد تا قوت حیوانی در وجود
نگردد

فصل چهارم در بیان قوت نفسانی قوت نفسانی حس و حرکت را گویند و قوت حس دو نوعست یکی را حس ظاهر گویند
و دیگر را حس باطن حس ظاهر پنج است بینائی و شنوائی و بوئیدن و چشیدن و حس لمس که وی حس ظاهر را است
گفته اند چهار ... حرارت و برودت و رطوبت و یبوست ... حس لمس ... قوت بینائی با قوت لمس ...
... حس باطن پنج است یکی حس مشترک ... [illegible]
... حس مشترک گویند ... از مقدم ... سوم قوت ... چهارم ... [illegible]
... قوت خیال ... [illegible]

از مقدم دماغ و نزد طبیب در هر سه قوت حس مشترک و دیگر قوت متفکره و دیگر قوت حافظه لیکن نزدیک طبیب قوت
دویم قوت متفکره است و بعضی محققان این قوت را گاهی متخیله گویند و گاهی متفکره در صورتها که در ادراک افتاده تصرفهای
عجب کند گاهی صورت محسوس را که قوت حافظه جوید و تصور کند این صورت انسان پرنده و آنکه دو سر دارد یا مثل
و صورت نامحسوس چون کوهی از زمرد و خانه از یاقوت و محل این قوت میان بطن میانه است از دماغ و قوت متخیله در حیوان
بجای متفکره بود در انسان و حیوان را قوت متفکره نیست و متخیله ضعیف بود و صورت محسوس نیز چندان نگاه ندارد که متخیله
انسان و این قوت متخیله در حیوان آلت قوت متوهمه است و متوهمه در حیوان قوی است چنانکه از صورت گرگ درندگی
ادراک کند و حکم بر دشمنی کند و از صورت آنکه او را علف دهد دوستی ادراک کند که او دوست است اما قوت سیوم
نزدیک طبیب قوت حافظه است که نزد محققان قوت پنجم است و این قوت را نیز قوت ذاکره گویند و او خزینه معانی نامحسوس
است که متوهمه از صورتهای محسوس ادراک کند و آلت و محل این قوت جزو آخر دماغ است و در طب آنست که این قوتها
و محل یک یک باید دانست که اگر آفتی و تقصیری واقع شود علاج آن جمع کند

فصل پنجم

در بیان دانستن آنکه هر فعلی از افعال
اندامها بچند قوت تمام شود و معلوم باد که بعضی اندامها از فعل یک قوت تمام گردد و بعضی را بدو قوت آنکه یک قوت
فعل اندامها متشابه الاجزا است که هر یک غذا موافق خویش جذب کند مثل استخوان که غذا سرد و خشک جوید و گوشت غذا
گرم و تر و دیگر اندامها برین قیاس که این همه بمجرد قوت طبیعی باشد و فعل بهره و سیر گردد و کشیدن و جذب غذا خویش
همه بقوت طبیعی مجرد است و فعل عضله در دفع امعا مستقیم و دفع مثانه بمجرد قوت اختیاری است و آنچه بدو قوت تمام
فعل معده و رحم و مثانه است اما فعل معده بقوت حس چه دو دلیل آنکه هر غذا که در گرسنگی خورده شود معده آنرا قبول می کند
و هر غذا که در سیری واقع گردد معده در قبول آن گران باشد و چون معده ممتلی گردد حس گرانی یابد دافعه او در حرکت
آید و احوال رحم نیز چنین است که هرگاه حس مباشرت یابد جاذبه او در حرکت آید و فعل مری بقوت اختیاری عضله
مری است و دلیل بر آنکه فعل او بدو قوت است آنست که دارو که طعم او بد باشد اگرچه دارو خوار کوشد که بقوت اختیاری
فرو برد جاذبه آنرا جذب بدشواری کند و بسبب نفرت بر گردد و قی شود و حرارت قوت جاذبه را قوت دهد و ماده غلیظ را
رقیق و قوت ماسکه را برودت یاری دهد بدانکه ماده را غلیظ کند تا امساک قوت ماسکه کمال بود بفرمان الله تعالی
و بعضی طبیبان گفته اند که باطن معده از کیلوس که در تجویف اوست غذا می یابد و محل بحث است جهت آنکه کیلوس
از معده بجگر در نیاید و مستحیل نشود و خون نگردد و فضله خون که صفرا و سودا و آب که و ماء مختلط است جدا نشود غذا ارشایستگی
چگونه معده از کیلوس غذا گیرد و اگر کیلوس خام غذا معده شود مزاج بصحت نماند آنرا چگونه هضم کند که غذا
او گردد و رای صواب آنست که قوتهای جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه معده هر یک در فعل خود است جاذبه اول
از مری و از دهان جذب کند از بهر همه تن که جاذبه دویم غذا حقیقی از آنها است که از جگر جذب کند و قوی گمان دیگر غذا
که طعام رقیق هضم ناشده ببرد و از معده فرود آید یکبارگی با طلب چه آنکه کار ماسکه نگاهداشتن است رقیق را بجهت
نگاهدارد که غلیظ را و بران چنانچه باید مشتمل شود که بر غلیظ تا هاضمه کار خود تمام کند و بعد از ان بدافعه سپارد باذن الله

باب ششم در بیان شناختن تندرستی و بیماری که بسبب عرض بیماریها شرکتی و مزاجی و بیماریهای اندامهای
مرکب و غیر آن و مشتمل است بر پنج فصل **فصل اول** در تندرستی و بیماری مطلق تندرستی مطلق آنست که مزاج
و ترکیب اندامهای مرکب و بسیط بر حالتی بود که افعال اندامها همه تن بصحت تمام و بی آفت واقع شود مزاج اندامهای
بسیط معتدل باشد بر طریقی که هر یک را باید و هر مزاج و ترکیب که متغیر گردد و ضرر در افعال او پدید آید
بیماری بود اما بیماری حالتی است نا طبیعی که در یک قوت یا در بیشتر اندامها آفت پدید آید تندرستی مطلق یک جنس
بود و بیماری سه نوع است یکی آنکه مزاج اندامهای بسیط معتدل نباشد آنرا سوء مزاج اعضای بسیط گویند دوم آنکه
ترکیب اندامهای مرکب بدان شکل و عدد که باید نباشد سیوم آنکه اجزای اندامها پیوسته نباشد تا بپیوستگی او گسسته شود
آنرا تفرق الاتصال گویند و بسیار باشد که قوتها از کار باز ایستد و آن توقف ضرر نباشد و بیماری نباشد چنانکه جاذبه و ماسکه
و دافعه کار خویش نکنند و گروهی گمان برده اند که قوت متغیره را هیچ توقف نیست و برخلاف این بسیار توقف شود چنانکه
مردم متفکر که در وقت تفکر از احوال خویش بی خبر شوند و در بعضی مردم نیز از جهت ترس توقف نمایند و در زمستان جانوران
پنهان شوند و مدتی ترک خوردن غذا نمایند متغیره ایشان متوقف شود و توقف این قوتها مرض نباشد پس توقف
عرض باشد و چنانکه توقف ماسکه عرض باشد ضعف معده مرض را والله اعلم **فصل دویم** در فرق میان سبب و عرض
و مرض سبب چیزی را گویند که اول آن باشد و از جهت آن حال نو پدید آید و عرض حالی باشد طبیعی که بر ناپدید آید
و بیماری در پیش گذشت و عرض سبب مطلق بیماریست مثال سبب و عرض و مرض هرگاه در تن عفونتی
باشد و از آن عفونت تب تولد کند و نبض مختلف گردد عفونت سبب بود و تب مرض و اختلاف نبض عرض مثالی دیگر
خلطی گرم در عضوی جمع گردد و عضو آماس گیرد و پوست عضو بدیگر بار کشیده شود درد پدید آید سبب آمدن خلط و ورم
آماس مرض و کشیدگی و درد عرض و مقصود طبیب همیشه زایل کردن مرض باشد و در علاج اول سبب زایل کند تا مرض زایل گردد
و مرض را گاهی عرض گویند طبیبان و گاهی علامت و بسیار باشد که یک چیز از یک روی مرض باشد و همان چیز سبب از یک
جهت دیگر مثل آنکه سده که در منفذ جگر پدید آید از آن روی که منفذ بسته مرض باشد و از آن روی که آوار متغیر شده سبب بود
و بیماری که مرض سبب مرض دیگر شود چنانچه قولنج سبب غشی و فالج سبب صرع شود و گاهی عرض مرض بسبب مرض دیگر
چنانچه درد عصب سبب ورم گردد و صداع عصب که عرض تب بود چون قوی گردد مرض شود **فصل سیوم**
در بیان بیماریها که بسبب مشارکت اندامها ظاهر گردد بیماریها مشترک پنج جهت یکی مشارکت معده و دماغ که بسبب
عصب که از دماغ بمعده پیوسته و بقوت حس این عصب بوی ناخوش بدماغ رسد و اگر مردم آب سرد خورد حس آن
در دماغ بیابد دوم آنکه چون دو عضو بهم نزدیک باشند یکی قوی و دیگری ضعیف بود فضله قوی ضعیف قبول کند چنانکه
نقل فضله دل بر گوشت سیاه ران فضله جگر بر گوشت فضله دماغ سیوم آنکه فضله عضو بالا بعضو زیرین ریزد مثل نزله
دماغ بشش آید چهارم آفتی بسبب مشارکت پدید آید چون شش که آلت دم زدن است و سبب او حجاب است بدین
مشارکت آفت حجاب در دم زدن که شش آلت آنست پدید آید و چنانکه حنجره آلت آواز است اگر در وی آفتی رسد

او را ضعیف یا باطل گرداند و دیگر آنکه عضوی را با عضوی مشارکت باشد چنانچه عضو دوم عضو اول را با عضو سیوم
مشارکت افتد چنانکه دماغ را با جگر مشارکت هست برگهایی که از جگر بدماغ رفته غذا میرسانند و جگر را با گرده مشارکت که
غذا دهنده و منفذی که آب از خون جدا میشود در آن منفذ بگرده آید و لیکن چنانچه جگر دماغ را با گرده مشارکت باشد

چهارم در بیان بیماریهای مزاجی هرگاه مزاج شخصی از مزاج صحت بگردد چنانکه گرمی و سردی با افراط شود و
و اثری ازین مزاج بر یک تغیر یابد سوء مزاج مفرد گویند و اگر در دو کیفیت بگردد چنانکه گرم و خشک شود یا سرد و خشک شود
یا گرم و تر و یا سرد و تر بود و این را سوء مزاج مرکب گویند و این هشت نوع است چهار مفرد و چهار مرکب ازین هشت مزاج
دیگر ممکن است چنانکه مزاج گرم و سرد و مزاج خشک و تر و انواع سوء مزاج شانزده است چهار مفرد و چهار مرکب با آنکه
چهار ساده و چهار با ماده مثال سوء مزاج گرم بی ماده تپ دق و مثال سوء مزاج گرم با ماده تپ از خون و صفرا و
مثال سوء مزاج سرد بی ماده جمود دست که در هوا سرد و یا در برف باشد و مثال سوء مزاج سرد با ماده فالج بود و
مثال سوء مزاج تر بی ماده نرمی گوشت و نرمی پوست و از استرخا گویند و مثال سوء مزاج تر با ماده استسقاء لحمی
مزاج خشک بی ماده تشنج خشک که بعد استفراغ بسیار و از بسیاری ریاضت پدید آید و مثال سوء مزاج خشک با ماده سرطان و تمام این شانزده سوء مزاج
گاه در همه تن افتد و گاه در یک عضو و هر خلط که بیشتر یا کمتر یا ضعیف گردد سبب بیماری باشد و مزاج از اعتدال
بیرون برد و هرگاه خلط عفونت پذیرد تپ تولد کند و هرگاه از سوء مزاج آفتی در عضوی پدید آید درجه اول
باشد و اگر سوء مزاج طبیعت عضو را از اعتدال بیرون برد و تباه کند درجه دوم باشد

فصل پنجم در بیان بیماریهای اندامهای مرکب و غیر آن انواع بیماریها بسیار است بعضی در شکل اندام افتاده باشد و خلقت یک
عضوی که صحت و منفعت آن در شکلی مخصوص است و شکلی دیگر بود چون تجویف دماغ که مسطح باید و رطوبت
که منفرج باید و معده که بهر جانب او کروی باید هر وقت بر خلاف این باشد نا طبیعی باشد و چون شکل زبان که بقدر
مخصوص باید هرگاه بزرگتر گردد نا طبیعی بود و بعضی زیادتی عضو باشد چون انگشت زیادتی و ناخنه چشم و سنگ
و ریگ گرده و مثانه و داء الفیل و دوالی در پای و … نوع سیوم آنچه نقصان در عضو بود چون چشم
کوچکتر باشد و علت … و بعضی چنان باشد که اندامی از جای خویش بیرون آید چون فتق و نتوء و … در
چشم و بعضی در منفذها و مجاری افتد چون انتشار و سبل که در چشم افتد و خناق و صرع و سکته که بسبب … دماغ
بود و یرقان که بسبب جگر باشد و آن بعضی در سختی و نرمی چون تخلخل معده که درشت باید نرم شود و … حلق
که املس باید درشت گردد و بعضی تفرق اتصال باشد چون قطع و کسر و شق و امثال اینها هم نوعی از تفرق اتصال
باشد از بهر آنکه ماده اماس در میان اجزای عضو جای نگیرد اماس پدید نیاید و اماس بحیثیت مرکب جهت آنکه هیچ
اماس از ماده و سوء مزاج و تغیر شکل و حجم عضو خالی نباشد و اماس بیشتر در اندامهای نرم واقع شود و کردی کمتر
پیوندد که در اندامی که در غایت نرمی و سختی باشد اماس نیفتد و این گمان باطل بود جهت آنکه دماغ در غایت
نرمیست و استخوان در غایت سختی هر دو اماس پذیرند و اگر … گاهی …

توان او ر دو از بودن آن شرم نباشد و این شعر با تقاولت و گفت در نیابد و بسیاری و از بیجار احتیاط نیست چون شریان
صریح و طرز تقدیم آن اینست که بسخود و وسطی و بنصر و خنصر بر بگذارند و ساعد بر پهلو باید داشت و دست آسوده باید و تکیه بچیزی
بدست بر چیزی نکند و نبض اگر قوی باید بقوت میانه باید گرفت و اگر ضعیف باشد انگشتان ... سبک باید داشت و نبض
باید چپ طبیب دست آنقدر نگاهدارد که حال او معلوم گردد و از عظم و صغر و گرمی و سردی تفاوت شود و از حرکت
و دریافتن آن نبض کلی بود و انگشتان طبیب لطیف باید و بسر انگشت کار نکند که پوست سخت شود و هرگاه انگشت
شریان بند تمام انواع نبض که در وهم باشد و مناسب حال بیمار بود ملاحظه نماید و نبض آن شخص باید و نبض وقتی باید
گرفت که از خشم و شادی و اندوه و ماندگی و ریاضت و حمام و از خواب بافراط و از بیداری بافراط و از گرسنگی و
و مانند آن دور باشد و نبض هر نوع هر شخصی دیگر بود در هر عمر و فصل و حال و جوانی و سکن طبع او باید ...
اولی آنست که بار بار گرفته باشد و عادت و حرکتهای آن آزموده تا از تفاوت و تغییر دریابد ... حکم تواند کرد و هر نوع
نبض قیاس معتدل باید کرد تا سریع و بطیء و قصیر و طویل و غیر آن معلوم گردد **فصل چهارم** در بیان اجناس انواع
نبض اجناس نبض ده است جنس اول که از مقدار حرکت رگ جویند و انواع آن نه است طویل و قصیر
و دقیق و عظیم و صغیر و شاهق و منخفض و معتدل جنس دوم که از قوت حرکت جویند و آن سه نوع است قوی ضعیف معتدل
جنس سیوم که از کوتاهی و درازی زمان حرکت جویند و آن سه نوع است سریع و بطیء و معتدل جنس چهارم از زمان
سکون رگ جویند و آن سه نوع است متواتر و متفاوت و معتدل جنس پنجم از کیفیت رگ جویند و انواع آن سه است صلب
و گرم و صلب و نرم و معتدل جنس ششم از روح که در میان رگ است جویند و آن سه است ممتلی و خالی و معتدل جنس هفتم
از راستی و ناراستی حرکت رگ جویند و انواع این شش است مستوی و مختلف و منتظم و نامنتظم و موزون و ناموزون
که آنرا ردی الوزن گویند اما نبض طویل آنست که از درازی رگ انگشتان زیاده خبر دهد و قصیر یک انگشت
و عریض نبضی باشد که انگشت از سطحی حرکت رگ تمام خبر یابد و سطوی رگ پهنای او بود و دقیق ضد عریض
عظیم نبضی بود که حرکت او در درازی و پهنایی رگ تمام شود و صغیر ضد عظیم و شاهق آنست که مرتفع و افراشته شود و
نیز گویند و منخفض نبضی باشد افتاده و بالا نیاید و ضد شاهق بود و معتدل میانه بود در حرکت و بطیء
آنست که بر انگشت بقوت کوبد و ضعیف ضد قوی باشد و سریع نبضی بود که زمان حرکت انبساط او کوتاه باشد
و بطیء ضد اوست و متواتر نبضی که زمان سکون او کوتاه باشد و متفاوت ضد او باشد و نبض گرم و ...
نیست نبض نرم آنست که قوت انگشت حرکت انبساط او را ... و صلب ضد او ... نبض
آن بود که انگشت حرارت و رطوبت که در میان رگ باشد دریابد و خالی ضد ممتلی باشد اما نبض مستوی
که حرکت بازپسین و حرکت اول مانند در هر حال همین هیئت او را مستوی گویند و مختلف نبضی بود که حرکت ...
او مخالف حرکت دوم باشد و هر بار نوعی حرکت کند و نبض منتظم آنست که حرکت بر یک طریقه باشد و اگر ...
ظاهر شود نامنتظم گویند اما نبض موزون آنست که زمان حرکت انبساط و حرکت انقباض ... زمان ... و سکون

کہ از پس ہر دو حرکت باشد ہمہ متناسب بود آنرا مستقیم الوزن گویند و اگر حرکتہا متناسب نباشد ردی الوزن گویند و آن چہار
گونہ است یکی آنکه وزن نبض کودک چون وزن نبض جوان باشد یا وزن نبض جوان چون وزن نبض پیر بود آنرا متغیر الوزن گویند دیگر از اسباب
چون وزن نبض کودک مثل نبض پیر بود و یکی آنکه خارج الوزن گویند و آنچنان بود که وزن نبض کودک چون وزن نبض جوان نه بود و نه چون نبض پیر

جوان و پیر و کودک در موضع خویش گفته شود ان شاء الله تعالی **فصل پنجم** در بیان اسباب نبض اسباب نبض
اصلی و ذاتی سه است از اسباب ماسکه گویند اول دل است و شریانها از آلت گویند دوم قوت حیوانی و از فاعل گویند سیوم
در کشیدن دل است و شریانها هوای تازه را بحرکت انبساط و بیرون کردن هوای گرم را بحرکت انقباض و از حاجت گویند
و هرگاه نبض از حال طبیعی گردد سبب آن زیادتی حاجت باشد یا نقصان یا توانائی قوت یا ضعیف آن یا صلابت
یا نرمی آن از بهر آنکه اسباب ماسکه جز این نیست و اسباب زیادت حاجت سه است یکی زیادتی حرارت دویم درد و صعب
یا تعب و ماندگی مفرط سیوم بسیاری بخار و دخانی که از عفونت اخلاط تولد کند و سرعت نبض دلالت بر تنگی جنس دارد
و قوت بسبب حرارت عارضی مثل خشم و ریاضت و گرمابه زود زایل شود و بعضے بحال خود باشد و قوت بسبب
حرارت عارضی ضعیف گردد و بسبب حرارت تب ضعیف گردد پس معلوم شد که هرگاه اسباب ماسکه معتدل باشد همه احوال
بدن معتدل و نبض نیز باعتدال باشد و نبض عظیم اگر حاجت زیاده باشد متواتر آید و اگر قوت ضعیف و آلت صلب نبض
سریع متواتر شود و آنجا که قوت ضعیف و آلت صلب و حاجت اندک نبض متفاوت آید و نبض بطیء دراز تر بود و اگر
قوت بود نبض صغیر باشد و ضعیف صغیر نبضے بود که حرکت بود و درازی و پهنای رگ تمام نشود و سبب آن قوت استفراغ
و نا یافتن طعام و شراب و ریاضت بافراط و بیماری و درد باشد و سبب صلبی نبض حرارت تب محرق و ورم در احشا و بیخوابی
و غذا خشک و کمی غذا و گاهی از دکیسه بحران نبض صلب میشود بحرانی که بعرق باشد نبض موجی بود و بحران نیک
در تن تندرستی سالمی معتدل و طعام و شراب باعتدال و سبب نبض طویل و عظیم اگر باتفاق از عرض و ارتفاع باز دارد
صلبی آلت و فربهی و گوشت که بر سر رگ آید و سبب نبض عریض نرمی و خالی شدن گوشت و اسباب نبض قصیر اسباب
نبض عریض است ضعف قوت و صلابت آلت **فصل ششم** در بیان انواع نبضهای مختلف و اسباب آن هرگاه
سو مزاج در دل و شریانها پدید آید حال قوت متغیر و نبض بدان سبب مختلف گردد و امتلای بدن و سده و اعراض
نفسانی موجب اختلاف نبض گردد و بسیاری خون در تن سبب اختلاف نبض باشد و آن اختلاف بفصد زایل گردد و
خون غلیظ و امتلاء آن در حوالی دل خناق و سکته پدید آید و هلاک کند و این امتلاء مردم را که شراب بافراط خورد بسیار
واقع شود و از انواع نبضهای مختلف ذنب الفار است و این ذنب الفار گاهی در یک نبض بود و در نبضهای بسیار چنان
باشد که نبض قوی یا عظیم یا سریع و غیر آن آغاز کند و بتدریج ضعیف یا صغیر یا بطیء میشود تا بحدی رسد که هیچ نماند
و آنرا ذنب منقطع گویند یا بحدی کمتر باز آید و آغاز کند بتدریج باز می آید قوی یا عظیم یا سریع میشود اگر کمتر از آن باز آید
ذنب راجع گویند و اگر بدان حد که آغاز کرده نرسد ذنب ناقص الرجوع گویند و آنچه در یک نبض باشد با انگشت خنصر
نبض را قوی یابد و بنصر بتدریج ضعیف تر یابد و وسطی و سبابه همچنین بدین نسق باز آید ذنب الفار ضعیف قوت بود

و آن بدان که ضعف او قوی بود و ذنب الفار دلالت بر بدی حال دارد و نبض مسلّی نبضی باشد که در قوت دو یا ذنب الفار
باشد و اگر ابتدا افزودن او حرارت مطلق است دلالت او بر خیریت و اگر بر سیلان ذنب الفار دلالت او بر ضعف بود
دلیل خیریت و نبض منقطع چنان باشد که حرکت انبساط نزد یک انگشت سبابه تمام پدید آید و با انگشت وسطی نزدیک ظاهر
نشود و نبض ذوالفترة مانند این بود و سبب سقوط قوت باشد و چنان بود و این نبض که حرکتی آغاز کند و باز ایستد و باز
شود و دلالت بر غایت ضعف دارد و نبض [illegible] همچون منقطع باشد و میان آغاز حرکت و تمام کردن سکونی باشد و
نبض ذوالقرعتین آنست که به اندازه حاجت در حرکت آرد و بسبب صلابت عروق و گوشت که آنجا بود دیگبار آغاز
حرکت شود و در میانه اندک توقفی افتد پس از آن حرکت تمام کند چنانچه یک حرکت به دو دفعه آمده باشد و نبض
مختلف القرعه آنست که اول او ضعیف باشد و آخر آن بالعکس این بود و نبض موجی آنست که نرم و پهن در طول
معتدل بود دراز [illegible] در بیماریها [illegible] باشد و بعد از حمام و شراب و عرق ظاهر بود و در استسقا و فالج و سکته و ذات
الریه و اگر در تپ پدید آید این علامت نشان عرق بود و سبب این نبض ضعف قوت باشد و نبض دودی آنست که باشد
موجی اما این صغیرتر و متواتر چون حرکت دود گرم است و گمان برد که سریعست و نباشد و بدان ماند که مرکب از نبض
و متواتر و مختلف و این هر سه نوع در یک نبض باشد و سبب این سقوط قوة بود و نبض نملی آنست که متواتر و صغیرتر از
دودی باشد و آنچه او باشد نبض که او زیاده بود دلالت بر غایت ضعف قوت دارد و نزدیکی مرگ و نبض منشاری آنست
که موجی ماند جهت آنکه اجزاء رگ بلند و نرم و ناهموار باشد بدین سبب منشاری گویند و این نبض بیشتر ذات الجنب باشد
سبب آماس گرم و رعشه باشد و نبض متشنج دو گونه یکی آنکه حرکت کوش دارد سکونی افتد و سبب سقوط قوت بود و این را
ذوالفترة گویند دوم آنکه سکون کوش دارد حرکت واقع شود و سبب باز آمدن قوت باشد و این نبض الواقع او
گویند و نبض متشنج و متواتر و ملتوی رگها در این انواع همچون [illegible] کشیده باشد اما ملتوی بخود همی پیچد و متواتر کشیده
و پوشیده این انواع بعد از استفراغها و بیماری با تر خشک بود [illegible] نبض باکشیده [illegible] از
انواع باشد و نبض مرتعش آنست که لرزان بود و سبب ارتعاش اخلاط بسیار و توانایی قوت و کوشیدن آن
دفع علت و نبض [illegible] بسبب مواد فاسد که در بدن جمع شود و قوت عاجز گشته و در زمان حرکت
سبب ضعف واقع میشود **فصل هفتم** در بیان نبض اطفال نبض کودک سریع باشد یا متواتر و در
میانه قیاس با تن ایشان عظیم و با تن بالغ صغیر باشد اما سبب سرعت و تواتر بسیار قوت ناتمام و بسبب
بخارهای تر و پیوستگی هضم باشد و بسبب ناتمامی قوت نرمی اندامها تمام نارسیده بود و نبض جوان قوی
باشد جهت آنکه قوت دل و اندامهای او تمام شده و نرمی کودکی رفته و نبض کهل قیاس با نبض جوان صغیر
و بطی باشد و در عظیم و قوت [illegible] بود و نبض پیر ضعیف و متفاوت باشد و بسبب رطوبتهای [illegible]
نرم بود **فصل هشتم** در بیان نبض اصحاب مزاج طبیعی گرم باشد نبض قوی عظیم و اگر گرمی مزاج نا طبیعی بود نبض
ضعیف چنانکه در تپهای محرقه و غیر آن و نبض مزاج سرد صغیر با تفاوت و بطی باشد و نبض مزاج تر با موجی با

با صلابت تموج کند و هرگاه تب گرم شود عظیم و سریع و متواتر بود و با عظمی و سرعت مختلف و مرتعش باشد بسبب صلابت
آماس بود که در غشاء دماغ واقع شده و در ابتدا تب صغیر و ضعیف باشد و آنجا که قوت ضعیف باشد از کثرت غش
مقدر غشی بود و نبض برسام سرد متفاوت و بطی بود و بسبب ماده بلغمی موجی باشد و نفس نیز بود و سطلبیار که بلغم نیک
گردد و نبض صداع گرم سریع باشد و متواتر و نبض درد سر سرد متفاوت و بطی بود و نبض مردم دیوانه بسبب ماده سوداء
خشک صلب و صغیر باشد نبض عاشق نامنتظم بود و هرگاه نام معشوق شنود یا او را ببیند عظیم و معتدل گردد از جهت حرکت
آمدن دیدار و نام او نبض لقوه با وجود صلب بود و اگر بسیار بود متفاوت باشد نبض فالج موجی و ضعیف و
متفاوت و بطی و اگر قوت ضعیف باشد نبض نامنتظم

گردد نبض صرع اگر ماده بلغم باشد بطی و متفاوت و اگر سودا بود صلب و صغیر باشد نبض سکته موجی بود

فصل بستم

در بیان نبض انواع تپها نبض حمی یوم میل بعظمی و تواتر دارد و اگر مختلف بود منتظم باشد و اگر نامنتظم گردد حمی یوم نبود
نبض تپ که از عفونت بود در اول نوبت غایت صغیر و سریع و مختلف بود و در میانه تپ عظیم باشد نبض
در اول مختلف بود و در میانه تپ بعظمی مائل گردد و نبض تپ بلغمی در اول منخفض و ضعیف و صغیر و متفاوت بود
و در آخر متفاوت مختلف شود و نبض تپ مطبقه جملے نرم و عظیم و قوی باشد و گاهی عظیم و سریع شود و اگر خون
عفن باشد عظیم و سریع و مختلف باشد نبض تپ ربع اگر ماده بلغم باشد نرم و بطی بود و اگر صفرا باشد سریع و متواتر
و اگر خونی نرم و عظیم و اگر سوداوی بود صلب و صغیر باشد نبض تپ حصبه و جدری که بفرکان میگویند
سریع و صلب و متواتر و گاهی مختلف گردد

باب ششم

در بیان منفعت دم زدن نفع دم زدن همچون منفعت حال دل و نبض است و حال ارتن و قوت
دل و روح بسبب دم زدن نگردد و بدین سبب احوال دم زدن همچون احوال نبض نشان دهنده است و احوال
و اسباب دم زدن همچون اسباب یا سکه نبض است فاعل و آلت و حاجت اما فاعل قوت حیوانی است و
قصبه حلق و حنجره و شش و حجاب و سینه و عضلها که در میان پهلو و سینه است و حاجت نسیم هوا و خوش بسوی دل
کشیدن هوا و دود ناک از دل بیرون کردن هرگاه این سببها طبیعی بود و اگر یکی یا دو یا سه از حال بگردد نفس
نیز بگردد و عظیم یا صغیر یا سریع یا متواتر یا متفاوت یا بطی یا منقطع یا نوعی از این انواع مرکب باشد و هر نوعی از
حالتی نشان دهد و اگر در تپ و ماننده آن دم زدن طبیعی بود نشان قوت روح و اعتدال حرارت غریزی باشد نشان
سلامت و بی آفت دم زدن بود و چون معده و جگر و سپرز و دم زدن ناطبیعی نشان بیماری صعب و آفت احشا
و آماس و درد باشد در جمله نشانها دم زدن همچون نشانهای نبض است و تغیر این شکل تفاوت نبض بدین سبب
درین کتاب بدین مقدار اختصار کرده شد

باب نهم

در شناختن آب که طبیبان آن بیش را تفسره گویند و دلیل
نیز گویند و این مشتمل بر بست فصل است

فصل اول

در بیان آنکه آب تفسره میگویند بر احوال هضم معده و جگر
و غیره بر احوال اخلاط دلالت دارد و هضم سه است اول در معده طعام کیلوس گردد و هضم دوم در جگر است که

کیلوس در جانب مقعر جگر خون گردد و هضم سیوم در نزدیک اندامها خون انجا بقوت مغیره بر اندامی غذا گردد
و قوام تن بغذاست و خلط صفرا و سودا از لوازم هضم جگر بود و کیلوس بقوت جگر خون گردد و پخته شود و پاره کفک شود
صفرا بود و پاره ثقل شود و سودا باشد و انچه صافی ماند خون است و بیشتری از صفرا و سودا از جانب مقعر جگر از
خون جدا گردد و آب که خورده شود قوام خون را رقیق کند و در رگها باریک بگذارند و بجانب محدب جگر برآرد و انجا
بیشتری آب از خون جدا گردد و بجانب گرده و مثانه فرود آید و پاره غذا بگذارند و بعضی بعرق دفع شود و بعضی
باز بگرده و مثانه آید پس از انچه خون تولد شود اثری با آب بمثانه رسد بدین سبب گفته اند که آب از مثانه بیرون آید
از احوال همه تن و هضم معده و هضم جگر و اخلاط خبر دهد **فصل دوم** در بیان آنکه پیش آب کی باید گرفت
و چگونه عرض باید کرد دلیل که بر طبیب عرض کنند اول شام عادت نباید خورد چیزی که رنگ آب را بگرداند مثل
زعفران و سبزی و آبکامه و صبر و غیره و خضاب دست و پای نگذارند که رنگ پیش آب بگرداند و گرسنگی و خشم و
و ماندگی آب را تغیر کند و مزاج را گرم سازد و بیخوابی دلیل تیره باشد و کم رنگ از بهر آنکه در بیخوابی طعام نیک هضم
نشود و بعد از جماع پیش آب چرب و ثقل سپید باشد بدین جهت از پس این احوال بر دلیل اعتماد نباشد و حیض و
و نفاس آب را التغیر دهد و قاروره بعد از یکساعت عرض نماید تا آنچه بر سر آب شود ابدا بر آید و آنچه بسوی بود
ته نشیند و بیش از آنکه شیشه قاروره نماید شیشه را ساکن باید داشت و بر روشنائی هوا عرضه باید کرد و از آفتاب دور باید داشت
و از پیش شش ساعت نباید بود از بهر آنکه لون و قوام او بگردد و شیشه صافی و سپید و شسته باید و میانه بود و وقت
دیدن شیشه بدست چپ باید گرفت و از سایه خویش دور باید داشت **فصل سیوم** در بیان آنکه چند چیز
از پیش آب باید جست طبیب از دلیل هشت چیز جوید رنگ و قوام و روشنی و تیرگی و بسیاری و اندکی و
ثقل و کفک و بوی [illegible] باید دانست که روشنی و تیرگی آب از قوام معلوم گردد جهت آنکه بسا چیز بود که غلیظ است
لیکن روشن است و شفاف مثل سپیده مرغ و صمغ و بسیار چیزها است که قوام آن رقیق و تیره است مثل آب شیر
فصل چهارم در بیان عدد رنگ پیش آب اخلاط چنانچه هست بلغم و خون و صفرا و
سودا و رنگ اصلی آب چهار است سپید و سرخ و زرد و سیاه اما بحسب انواع بسیار گردد و سپید چهار نوع
اول مثل آب **دوم** همچو فقاع **سیوم** چون منی **چهارم** برنگ شیر بود و زرد شش نوع است تبنی و ترنجی
و اشقر و نارنجی و زعفرانی و ناری و سرخ چهار است گلگون سرخ که احمر قانی گویند و سرخ که لیلپاهی نزدیکتر احمر
اقتم گویند و سرخ برنگ خون بود و سیاه دو نوع است یکی سیاه مطلق و دیگری که زرد و سیه یا سبزی مایل بود مثل پیش آب
اب یرقان و در همه انواع تفاوت بسیاری واقع بود و رنگها مرکب بعضی دو رنگ و سه رنگ و چهار رنگ بود و
سبب رنگ مرکب نامی مخصوص نیست و آنچه نام خاص دارد آنجز [illegible] و صاصی و آسمان گون و [illegible]
و نیلگون و مخاطی و ازرق و زنگاری و ارغوانی و غسالی و زیتی است و رنگی دیگر است که آمیخته بود و انرا
وسخ گویند **فصل پنجم** در بیان پیش آب سپید و اسباب آن اول سپید دلیل سبب میوه‌ها تر مثل خیار و خربزه

یرقان باشد سرخی آب با خستگی طبع و با سعال نشان سل بود خاصه اگر دق باشد و اگر آب با خون و اخلاط آمیخته بود و ریشه
زود از خلط جدا گردد نشان آن باشد که منفذ گرده گشاده و فتح شده و اسباب سرخی بیش آب اول درد جگر چنانکه در ورم
سر سبب با جگر گرم شود و صفرا تولد کند آب رنگین شود دوم که از منفذ که میان زهره و جگر صفرا در آن منفذ از جگر به زهره رود و سبب
آن صفرا از راه بول فرود آید و بدان سبب قولنج سرد تولد کند سوم بسبب ضعف جگر چنانکه در استسقا و بیماری جگر آب بهم چون آب گوشت باشد
چهارم آنکه سده بسیار گیرد و رطوبت در رگها عفن گردد بیشتر آب سرخ بود پنجم بسبب غلبه صفرا و حرارت سرخ شود ششم
از ضعیفی گرده آب سرخ بود **فصل هشتم** در بیان بول سیاه و آنچه بران دلالت دارد بول سیاه و رسوب سیاه
باشد و بدلی باند بد باشد و رسوب سیاه معلق و آنچه بر شراب السنه امیدوار بود از بهر آنکه رسوب سیاه چند رسوب
سیاه بول سیاه اندک در بیماری حاده خطرناک باشد همچنین هر چند غلیظ تر بدتر اگر در اول بیماری باشد و آنچه در آخر
بیماری پدید آید بیشتر بسبیل بحران باشد رسوب سرخ بر سر بول سیاه در بیماری حاده علامت ورم دماغ و نزدیکی موت
باشد بول سیاه و رقیق بوی تیز در بیماری حاده نشان درد سر و هذیان باشد ممکن بود که بر عافیت یا عرق تحلیل یابد
بول اشقر و غلیظ که بعد از بول سیاه و رقیق بود نشان نضج باشد اگر راحتی پدید آید و اگر [illegible] نشان [illegible]
و در تب محرقه بول سیاه رقیق و ثفل پراکنده باشد و گرانی گوش مقدمه رعاف باشد بول سیاه و رقیق در ذات الجنب
و ضیق النفس نشان مرگ بود و بول رقیق که میل بسیاهی دارد نشان بیماری دراز و خطرناک باشد بول یرقان
که از سرخی بسیاهی زند اگر غلیظ و تیره باشد علامت خیر و گشادن سده بود در بیماری سبز و اندک ثفل نشان
صعوبت سده باشد بول سیاه و زنگاری بد باشد و زنگاری بدتر بود بول مردم تندرست اگر سیاه باشد
نشان سنگ گرده و مثانه بود و سیاهی بول سوختگی ماده و حرارت بود در اکثر اوقات **فصل نهم** در بیان الوان
رنگهای مرکب و مختلف بول سبز نشان ترکیب علت بود از سودا و بلغم از بهر آنکه سبزی نبات از ترکیب آب و زمین
تولد کند و بول سبز مقدمه تشنج باشد و مقدمه جذام بود و سبزی بول اطفال قتال باشد و بول آسمان گون کسی بود
که او را زهر داده باشند و اگر در بول ثفلی بود امید خلاصی باشد رسوب زیتی نشان سل بود و بول زیتی در روز
چهارم و ششم نشان مرگ بود و بول نیلی نشان خامی اخلاط باشد بول ازرق نشان اول حمل بود و آخر حمل
سرخ شود و بول حامله اگر بجنبانند تیره شود و آخر حمل بود و اگر تیره نشود هنوز اول حمل بود و بول ارغوانی
نشان سوختن صفرا و سودا باشد و بد بود و بول بدرنگ مثل آب باغچه و شرب تیره و آب نخود نشان [illegible]
بود و بسیار وقت بول حامله بدین رنگ باشد و بول مستسقی بیشتر بقوام گلاب و بعضی سرخ بول اگر [illegible]
نشان اخلاط گوناگون باشد **فصل دهم** در بیان دلایل قوام قوام بول غلیظ بود و یا رقیق یا معتدل و رقیق
آنست که غلیظ خالص و شفاف بود و تیره و چیزی پدید آمیخته باشد اسباب بول رقیق نه است یکی ناگواریدن طعام
و دوم سده سیوم مزاج سرد و خشک چهارم ضعف حرارت غریزی پنجم خوردن بسیار ششم ضعف گرده هفتم سنگ
در گرده و بیماری بول هشتم ذیابیطس نهم عاجزی طبیعت چنانکه هر چه خورده شود فرود آید بول کودک آمیخته طبیعه باشد

غلیظ و سپید بود و رقیق تا طبیعی باشد بول رقیق از نایبه تر بد باشد خاصه در بیماری حاده و اگر بعد از مدتی نشان نضج ظاهر شود
نشانه بهبود و نیکی باشد علامت بحران انتقال باشد بول رقیق از مردم تندرست اگر الم بیحسی یابد نشان آماس باشد و اگر غلیظ
نشود و الم نباشد لیکن در پوست خارشی و در تن گرانی بود علامت تشیره باد باید کرد و بحران باشد و بول رقیق در
تندرستان نشان سردی مزاج چون مزاج پیران و در همه بیماری نشان خامی ماده باشد نشان سده یا صداع و بول زرد و رقیق
در بیماری نشان آغاز نضج باشد و اگر بر این حال بماند بد باشد و زردی از آمیختن صفرا بود بول سرخ رقیق نشان نضج در حدت صفت
باشد بول سرخ صافی رقیق نشان درازی بیماری بود و بول رقیق بعد از بحران علامت نکس بود و اگر رقیق با درد میان
و ضعف ساقها بی باشد نشان آماس گرده بود و بول رقیق بسیار از بسیاری آب نوشیدن و سقوط قوت نشان ضعف گرده یا کم
تن باشد بول غلیظ بیکبار ستبر آید و عقب آن راحت بود و توانائی قوت باشد و اگر اندک آید ضعف قوت و بسیاری خلط غلیظ
بود و تیرگی نشان بسیاری ماده اثر نضج باشد بول غلیظ مثل بول حمار تا گفته که سبب درد سر بود یا تباه شدن اخلاط و بول غلیظ اگر
بعد از یک ساعت رسوب نکند نشان حرارت ماده غلیظ و اگر در تب تغیر پس از آنکه رقیق بود غلیظ شود نشان بحران بعرق
و علامت الم در دل و حوالی جگر و آنچه سبب آن بسیاری غذا بود و ریاضت نا بودن باشد و رسوب مثل ریم و صدید تن
بدان پاک شود و رسوب همچون ریم سبب تولد سده و سنگ گرده باشد اگر آن ثابت بود ران فرود آید و اگر تب قضیب
سپیوز و سیخار و سنگ در مثانه باشد و آنچه صافی بود آنگه پس تیره شود علت هنوز در حرکت بود اضطراب زیاده و اگر
و نشان دیوانگی باشد بول سپید غلیظ از بسیاری رطوبت باشد و غلیظ و سرخ از غلبه خون و اگر با درد معده و خارش همه تن
باشد مقدمه یرقان باشد بول تیره و گنده و با عسر نشان سقوط قوت دهد **فصل یازدهم** در بیان بسیاری و اندکی بول
بسیاری بول بی تشنگی نشان استفراغ رطوبت باشد در قولنج اگر بول غلیظ و بسیار آید علامت حل قولنج و زوال علت آن
بود و بول بسیار و دراز مردم متنعم و کم ریاضت سود مند بود و در رحمت سپرز و نقرس خونی اگر رسوب بسیار و نضج باشد
بول سپید و اندک از بیم خلل بد بود و مقدمه استسقا بود و تقطیر بول بی اراده در بیماری حاده نشان آفت دماغ باشد
و اختلاط عقل و علامت رعاف بول اندک از ضعف قوت بود و اگر سیاه و با تغیر و درد در بیماری حاده نشان سستی
ماده و کمی رطوبت و هم اختلاط عقل بول اندک رقیق و سرخ در یرقان قوت سده و نشان استسقا بود **فصل
دوازدهم** در بیان دلایل کف بسیاری کف از نفخ بسیار بود و بزرگی حبابهای کف و ناگشادن حبابها بود و
از رحبت غلظ باشد و در بیماری گرده بد بود و کف هم رنگ بول زرد یا سیاه نشان یرقان باشد کف همچون شیر نشان بیماری
ششی بود و کف همچون کف دریا بول سرخ نشان سودا و خون و دیوانگی باشد **فصل سیزدهم** در بیان دلایل رسوب
از بول مثل ریم است در ماسماء در شیبهار و اخلاط و رگها بحتمی گرد و همچنان که در شیبهار ریم سپید نشان پختن ماده باشد
در بیماری رسوب علامت پزانیدن ماده و از خون جدا کردن بود و رسوب بد نشان ضعف قوت همه تن راست و همچنانکه
در ریش که سر او بگشاید و در وزایل شود بیماری چون بنهایت رسد و صعوبت آن مائل شد و پختگی در بول پدید آید و رسوب
ظاهر شود و اگر طبیعت از هضم غذا و پزانیدن باز ماند سبب بیماری گردد زیرا که طبیعت تندرست غذا را هضم کند تمام

مضمحل کند هو بول او رسوب نباشد که در بول مردم فربه و کم ریاضت و چون رسوب نشان پختگی و قوت طبیعت است اعتماد بر پختگی ماده بر رسوب
توان کرد و در بول مردم لاغر رسوب سپید املس محمود باشد خلهار آن یعنی رسوب میل سوی بن قاروره دارد و طبیب قاروره
که رسوب دارد هفت حال ملاحظه نماید اول پختگی و ناهمواری دوم حال کمی و بسیاری سوم حال رقیقی و غلیظی چهارم حال
رنگ آن پنجم قرار آن در قاروره ششم آنچه پدید آید در آن هفتم آمیختگی آن با آب و جدا گشتن از آب فرق میان رسوب
نیک و بد آنست که رسوب نیک در بن قاروره باشد و سپید و هموار و روی آن رقیق تر و اگر بجنبانند باز بجای آید
و رسوب خام غلیظ باشد و اگر بجنبانند پاره پاره شود و لیس اعتماد بر همواری قوام رسوب باید کرد و بسیار دیده شد که رسوب
سپید بوده روی آن درشت و قوام آن ناهموار بوده بیمار هلاک شده و رسوبها بیشتر همرنگ بول باشد و آنچه همرنگ
نباشد سرخ بهتر پس زردی و تیرگی و قوام رسوب بد آنچه ناهموار تر و اجزای آن پراکنده تر بهتر در رسوب نا طبیعی سبز ده جنس اند
عجیبند مدنی مخاطی خراطی سویقی نخالی کرسنگی لحمی دسمی رمادی زبلی شعری دودی بیضی همچون پاره خمیر گداخته باشد اما
مخاطی غلیظ و سپید و قوام آن مخالف قوام رسوب پخته باشد نشان سردی مزاج و بسیاری رطوبت غلیظ بود و در تن و در
مجاری بول نشان بحران [illegible] المثانه و اوجاع مفاصل و نشان [illegible] آن مدتی ریم باشد علامت گشاده شدن قرحه گرده
و مجاری بول باشد و فرق میان ریم و رطوبت خام آنست که ریم مثانه گنده باشد و اگر بجنبانند پراکنده شود و از هم گسلد و اگر با
آمیخته شود برنگ آب سپید گردد مثل شیر و سرخ از گرده باشد و سبب آن قرحه گرده باشد
خراطی سرخ سپید [illegible] باشد نخالی کوچک از خراطی بزرگ لکن سطبر و سپید نشان جرب مثانه باشد [illegible] بزرگتر از نخالی باشد
و رسوب آن اگر از جگر بود سیاه بود و آنچه از گرده بود همچون گوشت پاره تازه و لون آن برزردی زند و گاهی
بسیاه [illegible] سویقی بزرگتر از نخالی بود نشان سوختن خون باشد یا گدازش گوشت آنچه گداخته شود زرد آب بود و لیس قوت
حرارت خشک شود چون سویق بعضی همچون دانه ارزن بود و رسوب سویقی باشد [illegible] از گرده بود و گوشت باشد
نشان گدازش پیه باشد و گاه مثل آب زرد باشد اگر بسیار بود و از آب جدا شود از گرده باشد و شعری بعضی سرخ
تولدان از رطوبتی باشد که در رگی باریک خشک و غلیظ گردد و بشکل موی بسته شود و جالینوس بگوید از آن [illegible] پاک
نیست رسوب [illegible] علامت سنگ در رگ باشد در گرده و مثانه آنچه از گرده باشد سرخ بود و آنچه از مثانه باشد سپید بود [illegible]
نشان بلغم غلیظ است که در عضو مانده و مومی سوبه [illegible] هرگاه برنگ خون بود نشان ضعیفی جگر باشد و اگر آمیخته نباشد گاهی
بیشتر بود و گاهی کمتر علامت ریش گرده باشد و اگر در بول مطحول بار بار خون بسته آید سپرز بدان پاک شود و رسوب مثل
خمیر دلیل ضعف معده بود بیشتر اوقات از خوردن شیر و پنیر و مانند آن باشد **فصل چهاردهم** در بیان اندکی و بسیاری
رسوب در بول زنان [illegible] رسوب بسیار باشد در رنگ اندک و بسیاری رسوب نضج علامت زایل شدن علت بود و اگر
رسوب نیک بسیار از آن بود که بدان شخص [illegible] باشد نشان فضله بسیار بود در تن نشان احتیاج باستفراغ **فصل پانزدهم**
در بیان رنگ رسوب دلالت دارد سیاه و تیره که حال بیمار دلالت کند یا بر افراط حرارت بود یا نابود شدن حرارت غریزی یا فرط
برودت و رسوب سبز مقدمه آسمان گون نشان سردی مزاج بود و رسوب سرخ علامت غلبه خون و پختگی ماده بود و از زرد [illegible] صفرا

باب دوازدهم در بیان احوال نفث و آن پنج فصل است فصل اول در بسیاری و اندکی نفث
نفث رطوبت پخته را گویند که در نزله و علت ذات الریه و ذات الجنب بسرفه برآید و آنچه خام بود [illegible]
گویند اما پدید آمدن نفث خامی قولی و عجز طبیعت باشد و نفث اندک علامت آغاز نضج بود و نفث به اعتدال
نشان آن بود که بیشتر از معده ماده پخته شده و نفث بسیار اگر بسیاری بسرفه برآید نشان پختگی باشد و بیمار از آن راحت
یابد و اگر مریض راحت نیابد علامت بسیاری ماده باشد و دلیل آنکه هر وقتی تر و تازه میگردد فصل دوم در بیان
رنگ او نفث سپید از خامی باشد یا از ماده بلغم و فرق آنست که خام بدشواری برآید و پخته باسانی برآید و زردی
نفث نشان غلبه صفرا باشد و سبزی و تیرگی و سوختگی علامت باطل شدن حرارت غریزی بود و سیاهی اگر بود بسبب
نشان سوختگی و نفث سرخ علامت غلبه خون یا نشان ترقیدن رگی در آنجا مردم زدن و آلودگی سپیدی بسبب
نشان بیماری سل باشد فصل سیوم در بیان بوی و طعم نفث شیرین او از غلبه خون و بلغم طبیعی بود و فرق
میان هر دو برنگ بود و نفث بی طعم نشان بلغم معتدل باشد نفث شور دلیل بلغم گرم شده بود و آنچه از شور درگذرد
و تیز شود نشان سوختگی و غایت حرارت باشد و ترشی علامت حرارت ضعیف باشد نفث بدبوی و ناخوش مزه
نشان عفونت بود فصل چهارم در بیان شکل و قوام نفث اگر نفث رقیق بود نشان خامی و آغاز نضج باشد
و غلیظ علامت خامی بود و تیز پختن یا معتدل نشان پختگی بود و نفث گرد نشان آنست که ماده غلیظ در قصبه شش
است و حرارتی عظیم انزا در وقت برآمدن گرد می سازد بقراط گفته که نفث صافی از کسی که او را تب بود دلیل نشان
ذبول باشد و میگوید که بسیار دیدم که بیمار از سل کرد ل بازگشت و اگر با لاغری یا نفس کرد تب باشد و علامت
اخلاط باشید بد باشد فصل پنجم در بیان زودی و دیری و دشواری و آسانی نفث زودی و آسانی نفث
نشان سلامت و قوت طبیعت بود و دیری و دشواری علامت خامی و ضعف و قوت و عجز طبیعت باشد
باب سیزدهم در بیان شناختن احوال که در تن پدید آید و هر یک سبب حال دیگر شود و این شانزدهم فصل
است فصل اول در شناختن اجناس سببها و انواع آن سبب احوالی بود که طبیعت اول آن را جوید
و تدبیر زایل کردن آن کند تا آنچه هر یک تولد کرده باشند زایل گردد و این سببها را طبیبان اسباب ستة گویند
ذکر کرده شده و اسباب سه است اول را اسباب سابقه گویند و آن امتلای است از اخلاط دوم را اسباب واصله گویند
و این بیماریها تولد شده و تباه شدن اخلاط و گندیدن یافتن مواد و تولد عفونت در آن و سیوم را اسباب بادیه گویند
و آن نشستن در آفتاب یا حرکتی قوی کردن یا چیز گرم مثل فلفل و سیر خوردن و تولد تب از آن و چون [illegible]
آید و تب بجشم آید و آن را انتشار گویند و هرچه مانند این بود اسباب بادیه گویند و طبیب باید که اسباب که اصل
مرض از آنست بجوید تا آنچه بسبب عرض شده او از آن دفع شود چون پیل خوردن تولد گرمی و افیون خوردن
تولد سردی کند و بعضی باشد که عرض بسبب گردد چون نشستن در آب سرد و بسته شدن مسام و چون خوردن
سقمونیا که گرم است استفراغ صفرا بسبب سکون حرارت گردد و بعرض فصل دوم در بیان سبب [illegible]

گرم کند یازده است ده سبب تن را گرم کند طبعی و یک سبب سوزنده و گرم کننده ناطبعی است آنچه گرم
طبعی کند اول طعام و شراب معتدل بمزاج و مقدار دویم حرکت و ریاضت معتدل سیوم ضمادها و طلاها و
معتدل همچو گذاشتن و خون بیرون ناکردن چهارم گرمابه معتدل پنجم خواب و بیداری معتدل ششم
قسم با اعتدال هفتم شادی معتدل هشتم مالیدن با اعتدال نهم داروی معتدل دهم در آب سرد نشستن چنانکه
باید و سبب گرم کننده ناطبعی عفونت است که مزاج بگرداند رقیق را بتحلیل خرج کند و باقی را غلیظ کند و بسوزاند
و این را عفونت احتراقی گویند و گرم کردن ناطبعی آن بود که حرارت غریزی در رطوبت اثر کند و اندر از اعضا
بیرون برد **فصل سیوم** در بیان سببها که تن را سرد کند سبب که تن را سرد کند پانزده است اول
حرکت و ریاضت با فراط دویم حرکت و ریاضت ناکردن سیوم بسیار خوردن طعام و شراب و ناهضم
ناشدن و رطوبت تولد کند چهارم غذا نا یافتن پنجم طعام و شراب و دارو سرد بکار داشتن ششم هوا گرم
در غایت و ضمادها و گرم غسل با آب گرم تحلیل کنده و هفتم غسل با آب قابض که مسام را ببندد هشتم ضمادها
سرد بفعل و بقوت نهم استفراغها با فراط و بسیاری جماع از آن جمله است دهم سده از بهر آنکه گذر حرارت
غریزی بسته شود و اندر اعضا حرارت نیاید سرد شود یازدهم شادی بزرگ دوازدهم اندوه عظیم سیزدهم
لذت عظیم چون جماع و مانند آن چهاردهم صداعها که سردی آرد چون خدمت گرمابه که حرارت را تحلیل دهد
پانزدهم بسیاری اخلاط خام **فصل چهارم** در سببهای که از وی تری حاصل شود و سبب تری یازده نوع است
اول آسودگی و ریاضت ناکردن موجب آنست که هضم نیکو نباشد و رطوبت خام تولد کند دویم بسیاری خواب
سیوم باز ایستادن استفراغها که عادت بود چهارم استفراغ صفرا که با فراط باشد پنجم بسیاری غذا
و بسیاری مستی ششم بسیاری خوردن شیر و خیرات و میوه تر هفتم گرمابه بعد از طعام هشتم در هوای سرد مسکن
ساختن نهم هوا معتدل از بهر آنکه رطوبت را حرکت آرد و تحلیل ندهد دهم نشستن در آب ناخوش نیک گرم
اعتدال هوا یازدهم شادی معتدل که حرارت را بجهاند و تحلیل ندهد **فصل پنجم** در بیان سببها که خشکی
آرد و آن یازده است حرکت و ریاضت با فراط استفراغ با فراط مجامعت بسیار نا یافتن غذا داروها
خشک خشم با فراط اندیشه بسیار و سرمای سخت که با اندامها رسد و غسل کردن با آب های قابض که منفذ غذا
سبب سده بسته گردد و ضمادهای گرم تحلیل کنند و گرمابه که در رود بسیار باشد و عرق بسیار آوردن **فصل**
ششم در بیان اسباب سده هفت چیز است تولد سنگ و مجری البول و خون بسبب جراحت بسته
شدن دهم شدن ریشی جراحتی و گوشت فزونی رستن و ثولول در منفذ پیدا شدن و آماس که منفذ را
تنگ کند و داروی قابض ضماد کردن و غبار بشره مسام را ببندد و غذا از لزج و معتری خوردن مثل
نان بیده و بیره و حلوا که از نشاسته بود و هریسه و پاچه و مانند آن صاصه که بعد از این غذاها گرمابه روند
فصل هفتم در بیان گشاده شدن مسام و سده سبب گشاده شدن مسام [illegible] است اول داروی گشاینده

ده بکار داشتن دوم داروها که بکار دارد اندامها نرم کند سیوم نفس بیرون باز کشیدن و بخود و فرو هشتن و کرم

فصل هشتم در اسباب نرم کننده اسباب نرمی سه است یکی بکار داشتن چیزها نرم و لزج چون

لعابها و کتیرا و مانند آن دوم چیزها نرم و چرب چون مسکه و روغن گاو و شیر سیوم شیرینها چون فانیذ و

شکر و مویز و انجیر و بادام فصل نهم در سببهای درشتی سبب درشتی پنج نوع است اول داروهای قابض

مثل بلیله و هلیله و خوب و مانند آن دوم غذاها تیز چون انگبین و سرکه و خردل و جمله ترشیها سیوم هوای

سرد چهارم دود و گرد پنجم غذای درشت چون ارزن و بلوط فصل دهم در اسباب تخمه و امتلا و آن

پنج است یکی بسیار خوردن طعام و شراب بر تنه که قوت هاضمه از هضم آن عاجز آید و از آن سبب تخمه و

امتلا حاصل آید دوم گرمابه که طعام با اندامها کشیده شود و امتلا تولد کند سیوم استفراغ و جماع

بر ناشتا و ریاضت و مانند آن چهارم طعام بی ترتیب خوردن پنجم ضعیفی قوت هاضمه فصل

یازدهم در ضعیفی اندامها و اسباب آن باید دانست که فعلهای اندامهای بقوت لیفها و عصبهاست

قوت مطلق آنست که با خشکی و نهاد آن سست گردد و معلوم شده که قوت جاذبه از قوت لیفها حاصل

آید که از درازا نهاده است و ماسکه از لیفها که بوریب نهاده و دافعه از لیفها که پهنا نهاده است و فعل

اندامها با خشکی و قوت آن حاصل میگردد و حاصل قوت عضوها و لیفها و عصبها همچون حال جامه

که از بسیاری داشتن سست گردد و این سستی را تلیل گویند ضعیف مطلق آنست که ضعف پنج

نوع است اول آنکه گوهر عضو ضعیف گردد دوم آنکه در آفرینش گوهر نازک باشد سیوم آنکه روح ضعیف

گردد چهارم آنکه قوت ضعیف گردد پنجم آنکه عضوی مرضی باشد از امراض ترکیب و سوء مزاج سرد حس

عضو را باطل کند و سوء مزاج گرم عضو و روح را ضعیف کند و از سوء مزاج خشک منفذها و راه قوتها

بسته شود و سوء مزاج تر اندامها را نرم کند و هرگاه سوء مزاج تر با ماده باشد سده کند و انواع استفراغها

ضعیف آورد چون تباهی آب و غذاها و بویها و ایستاده ناخوش و بخارها و ایستاده و بخار زهرناک که در هوا آمیخته

گردد و دواهای ضعیف و درد معده و ضعیفی سر معده و ضعیفی آن سبب ضعیفی همه تن باشد و گشادن آب

در استسقا و خون بسیار بیکبار بیرون کردن و شکافتن و بریدن رگ و دیگر بسیار رگ زدن از اسباب ضعف

است فصل دوازدهم در بیان سببها درد معنی درد آگاه بودن عضوی است بر گشتن حالی ناطبیعی

در وی و اسباب درد دو نوع است یکی آنکه مزاج عضو بگردد بیکبار و این سوء مزاج مختلف گویند دوم تفرق

اتصال و هرگاه و این مزاج بگردد و مزاجی چنان پدید آید این آگاهی درد باشد و سوء مزاج دو نوع است

یکی مختلف دوم متفق از بهر آن گویند که حس را از پدید آمدن آن آگاهی نباشد و درد آن نباید از جهت این است

که خداوند تب دق از حرارت تب خویش آگاهی نیابد با وجود حرارت که بیشتر از تب غب است و فرق آنست

که دق بتدریج متمکن شود و حرارت غب ناگاه پدید آید و چون تب بی طرف شود و مزاج غریب باطل گردد

مزاج اصلی بحال خویش آید و سبب حس الم سوء مزاج مختلف است و سوء مزاج گرم و سرد سبب الم است و سوء
مزاج تر هیچ وجه سبب الم نیست و سوء مزاج خشک بوجهی سبب الم بود و جالینوس گفته که حس الم از مزاج سرد
و گرم سبب تفرق اتصال بود و از بهر آنکه گرمی باطل است و تحلیل موجب تفرق و سردی و اجزا را اندامها بهم آرد
و اجزا را بهم نزدیک شود و لضرورت از جزوی دیگر دور شود و این دوری تفرق اتصال بود و پس اولی آنست که
گویند که سبب حس الم سوء مزاج است یا تفرق اتصال **فصل سیزدهم** در بیان انواع و اسباب هر یک
الم باید دانست که الم آگاهی است از حال ناموافق و لذت آگاهی بود از حال موافق و الم پانزده نوعست یکی
خارش است و سبب آن خلط شور یا تیز باشد دویم الی است که گوئی چیزی درشت بدان میرسد و سبب خلطی
تیز باشد چیزی غریب مثل ریگستانه و گرد سیوم الی است خلنده و آنرا ناخس گویند و سبب آن سبب تفرق
اتصال که غشاء عضو را بهم بکشد چهارم الی بود که موضع را می شوارد و ضاغط گویند و سبب آن خلط بسیار و باد بسیار
که جایگاه بر عروق تنگ کند پنجم الی را گویند که آن عضو اجزاء آنرا میکشد و ممدد گویند و سبب ماده بود که عضله را بهم
بکشد ششم آنست که اجزاء عضو همه از هم باز میشود و متفسخ گویند و سبب آن ماده باشد در میان گوشت و غشاء و
عضله هفتم صفقی پدید آید در موضع و سبب آن ماده باشد در گوشت و عضله و عصب نارسیده هشتم الی بود و سوراخ
میکند که عضو را میکشد و آنرا مکثر گویند و سبب آن ماده باشد یا بادی در میان غشاء و استخوان نهم الی بود که عضو را
گوئی سوراخ میکند و ثاقب گویند و این الم در علت قولنج یافت شود و سبب آن بادی غلیظ باشد در روده قولون دهم
الی بود که گوئی بجوال دوز سوراخ میکند یازدهم آنست که مزاج عضو سرد شده باشد که گفتند بدو حساس که بدان
عضو آید بند و دوازدهم مثقلان گویند سبب آن اماس بود گرم یا سرد سیزدهم الی باشد که آنرا ثقیل گویند و سبب
آن اماس بود در عضوی که آنرا حس نباشد مثل شش و جگر و گرده و سپرز و بجهت اماس کشیده شود چهاردهم
انواع مانند کسست و اعیا آن گویند و سبب آن امتلا همه تن باشد و آنرا مانند یابند آن گیرد نوع پانزدهم الی سوزاننده
است و لاذع گویند سبب آن خلطی باشد گرم یا تیز در آن عضو **فصل چهاردهم** در سببها که اندامها از جای خویش
بیرون آرد و این چهار نوعست یکی کشیده شدن رباط بجهت عصب سقوط و اسپی و مانند آن دویم رطوبتی
لزج سیوم ماده غلیظ در مفصل بماند و سر استخوان از مفصل بیرون آرد افتاده و چنانکه در نقرس چهارم ماده
بکشد عصب و رباط را تباه کند چنانکه در عصا علت جذام **فصل پانزدهم** در بیان سبب اماس و این هفت
نوعست اول آنکه گوهر قبول امتلا کند چون عرق و شوخ و بخار خالص که بمسام بیرون آید بخار و خلاء که ماده
موی است دویم آنکه گوهر نرم متخلخل باشد و فصلها بدو پدید آید و چون گوشت نرم پس گوشت ران و بغل سیوم
آنکه عضوی که جایگاه بود در وی ماده بسیار در آید و موجب اماس گردد چهارم آنکه عضو ضعیف باشد بذات خویش یا
بسبب آفت ضعیف شده باشد پنجم آنکه سبب درد و الم از زخم و غیر آن بعضو رسد ماده در وی بدان آرد و موجب اماس
گردد ششم آنکه عضوی باشد که از زیافت نصب کم باشد و تحلیل نیابد اماس بود هفتم آنکه مزاج عضو گرم بود

گرمی ماده را بسوی خویش کشد **فصل شانزدهم** دربیان آنکه بعضی چیزها که در اندرون تن اثر کند بعضی در
بیرون اثر کند چنانچه بچرد ملامات در پوست اثر کند یا بسوزد و اگر بخورند از اندرون اثر کند چیزی باشد گزنده و تیز در
طبیعت آن قوتی باشد قوی بدان قوت اجزاء در مسام اثر شود و آنرا بسوزد و چیزها دیگر آنست که بخوردن اثر کند
و بیرون هیچ اثر نکند آنچه از بیرون اثر کند چیزهای تیز است چون سیر و پیاز و دیگر آنکه مردم ازین نوع چیزهای
با نان و گوشت و غیره خورد و با اندرون مردم آمیخته و سرد شده رسد و اثر او پدید نیاید و اما آنچه از بیرون اثر نکند و
بخوردن اثر کند چون اسفیداج و مانند آن اجزاء آنرا قوت نیست که در مسام بگذرد و بمنفذ روح نرسد بجای
خویش بماند و اثر او پدید نیاید **باب چهاردهم** در بیان احوال زادن و مردن و آن شش فصل است **فصل**
اول در سبب لذت جماع و سبب بیرون جستن آب مردم هر عضوی که با عضو گرم بساید و با گرمی نرم باشد
از سودن آن لذت یافته شود چنانکه دست و پای گرم نرم مالند و لیکن بازنهند و گرم کند از آن لذت یابد قضیب
عضوی عصبانیست و حس او قوی از سودن با رحم لذت بسیار یافته شود اما سبب بیرون جستن آب آنست که
بسبب حرکت جماع حرارت بجنبد و آن باد قضیب را برانگیزانیده و هر دو بیدار شدند و سبب بیرون جهانیدن آب باشد
فصل دوم در بیان باز ایستادن حیض در مدت آبستنی و سبب باز ایستادن حیض در مدت آبستنی آنست که آنچه
بحیض خواهد آمد از جهت پروردن نطفه بکار آید و از بهر آنکه تندرستی زنان در آنست که حیض ایشان بوقت و باندازه بر
دو و اخلاط بد از تن ایشان بدان طریق پاک شود هرگاه آبستنی بود از پاک شدن فرزند در بیشتر حالها تن درست و خوش
قوی و آفت آبله که لشکرگان است کمتر رسد و بدو پرورش فرزند از غذا پاکیزه باشد و هرگاه فرزند بزرگتر شود و آن غذا که در
رحم همی یابد او تمام نباشد از جهت طلب غذا حرکت کند و پیوندها که با رحم پیوسته است گسسته شود و چون پیوندها گسسته شود
زیاده نتواند بود و راه بیرون آمدن جوید بالهام ایزدی سبب زادن اینست **فصل سیوم** در سبب آنکه بچه هفت ماهه زاید
تندرست باشد و بقا یابد و آنچه هشت ماهه زاید زود بمیرد و نطفه در کابیش چهل روز جنین گردد و بچه که در شکم مادر باشد
چنین گویند آنچه زود جنین گردد در سی و پنج روز باشد و آنچه دیرتر جنین شود در چهل و پنج روز جنین گردد و بعد از نود روز
چند هر وقت مدت آن زمان که در وی جنین گردد و مضاعف شود جنبیدن آغاز کند و هرگاه مدت جنبیدن سه باره گردد
وقت زادن بود بدین حساب آنچه در مدت هفتاد روز جنبد از پس هفت ماه زاید و آنچه در مدت نود روز جنبد نه ماه تمام آید
و درین حساب کم و بیش بسیار افتد تحقیق آن در کتاب ذخیره قانون مذکور است **فصل چهارم** در سبب افتادن دندان
در هفت سالگی ماده دندان نخستین با اندکی ضعیفی در خورد اندامها طفل باشد هرگاه قوی تر شود و بغذاهای قوی
حاجت آید قوت دندان نخستین همه عمر بجهت خاییدن و شکستن غذاهای غلیظ نماند دندان اول را بیرون
اندازد و دندان قوی تر آرد و پس از بلوغ بعضی مردمان را دندان خوردگی برآید و آنچه بعضی بران دندانهای افتاده
باز برآمده تواند بود **فصل پنجم** در بیان برآمدن موی و برسیدن دررستن ناخن و موی از بخار دخانی روید و همیشه بخار
ها از مسام بیرون شود آنچه لطیف بود در نگذرد و آنچه کثیف باشد در مسام بماند و موی گردد و در حال کودکی چون بخار

فضائی تنگ و دمی سردی نرسد چون انگاه که در کند زود دمی سردی باید و زنان را از بهر آنکه بخار دخانی کثیف و رطوبت غلیظ
است بوی نرسید و بیچاره گرداند آتش را بردن کند و ناخون است فصل ششم در مرگ طبیعی و مرگ مفاجات
سوم باید سبب زندگانی حرارت غریزی است که در دل بود و از دل همه تن میرسد چنانکه در خانه آتش باشد از آن
آتش در جاهای آن خانه پراگنده میشود و همه خانه گرم میگردد و اصل حرارت غریزی قوت حیوانی است و شرح آن
یاد کرده شده و معنی زندگانی آنست که ادراک محسوسات و حرکت اختیاری باشد و مرگ باطل شدن قوت حیوانی
و حرارت غریزی بود و باطل شدن ادراک و حرکت بدان سبب بود و ترکیب تن حیوانی ترکیبی پایدار نیست
و ماده بقای او تباه شود و همه انواع سوء مزاج که بر عضوی غالب گردد فعل آن عضو باطل کند مثل سردی
که از بهار سرد بر دل غالب گردد حیوان را هلاک میکند و سوء مزاج گرم مفرط روح را ضعیف کند و بسوزد و بخار
مزاج خشک بافراط مدد روح منقطع گرداند و سوء مزاج تر مفرط طبع سرد است و آنچه از جهت ترکیب
و بقای آنست که تن حیوان از تحلیل نگاه نتوان داشت و آنچه تحلیل میرود باز نتوان آورد بدین سبب
بضرورت ماده او منقطع گردد و پایدار نماند و مزاج حیوانی معتدل تر از مزاج همه عمر باشد و بعد از جوانی گرمی
نقصان گیرد تا چون کهولت رسد گرمی و تری بسیار نقصان گرفته باشد و روی در نقصان دارد و تا بیخ کمال
و اسباب نقصان بسیار است پاره حرکتها و رنجهای تحلیل میبرد و پاره حرارت اصلی خرج میکند
چنانکه فروغ چراغ روغن را و پاره اسباب دیگر چون شادی و غم و مانند آن خرج شود و از غذا بدل آن بجا
نیاید و در پیری هضم کمتر باشد و سردی و تری بسیار و حرارت اندک و این هر دو بتدریج حرارت فرو میراند
بدین سبب تن حیوان همیشه پایدار نباشد و مانده نماند طبیبان آنرا مرگ طبیعی گویند اما مرگ مفاجات
بیرون آمدن روح باشد از دل یکبار چنانچه در شادی مفرط سرای قوی یا در غم بزرگ ناگاه افتد یا بر شدن
تجاویف دل از خون منفذها و مسام ممتلی گردد و روح و حرارت غریزی را جای دم زدن نماند و روح
بیرون گریزد و حرارت فرو میرد و تجاویف دل و منفذها از روح همه ممتلی گردد و خناق قلبی تولد کند و مردم
بمفاجات بمیرد و مجس گرم باشد و طبیب جاهل پندارد که سکته است و مرده باشد این حال کسی را افتد که بیشتر
شراب خورد و گوشت بسیار در وقت مستی بیشتر واقع شود خاصه که فصد و استفراغ نکرده باشد باب
پانزدهم در بیان شناختن احوال از نبض و نشان سلامت و امید و نشانهای بد و ناامیدی و آنچه از ذات
بیمار چه بیاید و حالها که در تن بیمار از خیر نشان دهد و از بیماری دیگر بدل شود و این پانزده فصل است فصل
اول در بیان آنکه طبیب جنس و نوع و فصل و خاصه و عرض چگونه جوید و بحقیقت بیماری که کدام
جنست و کدام نوع است و اتفاق که بر طریق آنست که جنس گیرد و گوید بیماریست و علاج بیماری باید پس
انواع که در زیر جنس باشد بجوید و هر یک را بالفصل از یکدیگر جدا کند با انواع بیماری بسیار است اما من و
در تب و اسهال و قولنج و مانند آن مثلا گوید این بیماری تب است و تب انواع است حمی یوم و تب دق

و تپ عفونت اخلاط باشد پس تپ عفونی انواع است و فصل هر یک بدست آرد و این تپ غب است
و تپ خالصه است و غیر خالصه و شطر الغب است و فصل هر یک بجوید تا خاصه بیماری بدست آرد
مثلاً گوید این بیماری غب خالصه است و از عفونت صفرا است تا بدین طریق بیماری او مشخص گردد
و حقیقت آن بداند که این بیماری گرم است و علاج آن تسکین حرارت و استفراغ صفرا ضعیف
باشد که یک نوع را باشد چون تلخی دهان در تپ صفراوی و عرض خاص باشد که تابع بیماری بود چون تکسر
و صداع و غیر آن هرگاه طبیب جنس و فصل و نوع و خاصه و عرض بیماری بدین ترتیب باز جوید زود
واقف گردد و اگر ازین طریق غافل شود ممکن نیست که بر هیچ بیماری وقوف یابد **فصل دویم** در بیان نضج
و آن پخته شدن ماده بیماری بود و نضج دو نوع است یکی تحقیقی که قوت مغیره ماده بیماری را ساخته و قمع
طبیب گرداند و بروی غالب شود و نضج ناستوده ماده بیماری بر قوت مغیره غالب شود و عجز او پدید آید
مثال نضج ستوده آنکه در ذات الجنب پس فرد رطوبتی پدید آید بقوام معتدل و سپید و اندکی بزردی زند و
آسان برآید و اگر به آتش گدازند بوی ناخوش ندهد و اگر بقوام غلیظ یا رقیق و برنگ سیاه یا سبز و ناخوش بوی بود
علامت عفونت و تباهی باشد و اگر هیچ بر نیاید نشان خامی و عجز قوت و دوری از نضج بود **فصل سیوم**
در بیان منفعت نضج و خطر وقوف در بیماری پیش از پدید آمدن نضج حقیقی باشد و هر وقت نضج پدید آید
بیماری در نقصان افتد و خطر بگذرد مگر در علاج خطائی رود و نضج نشان سلامت بود و اگر نضج نشود
علامت هلاک نیست از بهر آنکه بسیار بیماریها است که دراز گردد و بتحلیل دفع شود و اعتماد بر قوت بود و اگر
قوت ضعیف باشد با خطر بود و در اماس تا ریم سپید و هموار پدید نیاید پخته نباشد و در تپ تیز تا در بن شیشه رسوب
سپید نباشد ماده تپ در رگها پخته نشود و از پس نضج ایمنی از خطر باشد و نشان نضج حقیقی با علامت مرگ
یکی نباشد و در بعضی بیماری نشان نضج با علامت خطر تا کی یکجا افتد و با نضج خطر کمتر باشد و طبیب جاهل این
معانی را گوش ندارد و در غلط افتد **فصل چهارم** در آنکه نضج چگونه پدید آید و اثر آن از کدام عضو جوید چنانکه در بیماری
آلت دم زدن اثر از نفس جوید و در بیماری روده در حال ثقل نگاه کند و در مرض جگر در حال بول و در دماغ
چون زکام و سرسام از رطوبت ها که از بینی فرود آید و در مرض چشم از رمص و در تپ و در رسوب نگاه کند از بهر آنکه ماده
تپها عفونی بیشتر در رگها باشد و اگر با تپ اماسی باشد اثر نضج در بول هم در موضع آماس باید جست و در بیماری
جگر و سپرز و معده و روده طبع خشک باشد و در تپها روده ای خشک و زبان درشت و سیاه و در زکام و سرسام
بینی خشک بود و در اماسها و ریشها موضع آن سخت باشد و چیزی کمتر بالاید **فصل پنجم** در بیان فرق
میان نضج ناقص و نضج تام هرگاه که در بیماری بسر چون زکام و سرسام رطوبتی رقیق و تیز و بی لون گیرد آغاز
نضج بود و اگر بران ایستد نضج ناقص بماند و اگر قوام آن معتدل شود نضج تام باشد و در درد چشم اشک رقیق
و گرم نشان خامی و آغاز نضج بود و اگر کمتر شود نضج ناقص بود و اگر باز زاید و باندکی رمص کند نضج تام باشد و در تپها

حال زرد و آب ردیم و در جهت سپیدال نفث برین قیاس بوده و در بول نشان سپید و رقیق تیره شود و رسوب
کند و رنگ ناری شود و همه آثار نضج باشد و اگر بدر رسوب بر سر آب یا در میان چیزی چون ابر سپید پدید آید نشان
نضج ناقص است و اگر نضج ناقص او بحران هم ناقص باشد و هوا و سرد نضج را پس افکند و تیرهای خشک تیز
و گرمایه و نظولها و شربتهای معتدل نضج را یاری دهد فصل ششم در بیان نشانهای سلامت و خلاص
از بیماری علامت سلامت و امید خلاص از بیماری ده است اول قوت طبیعت و آنچنان باشد که نبض قوی و
دم زدن طبیعی و نشستن و خواستن و حرکتها آسان بود و اگر بر پهلو خسپید و بران شکل بماند و پشت نیفتد و در
بستر به جانب پای نگردد و در شب خواب رود و از خواب آسایش یابد و مضطرب نگردد و نباشد و اگر برین حال نباشد
و قوت بود نزد خلاص باید دوم از حال دماغ جوید و آنچنان بود که حواس او بسلامت و نظر او درست و عقل
و اندیشه درست و سوزندگی و صداع نباشد و در آخر بیماری عطسه نشان قوت دماغ بود سیوم از حالت
تپ باید جست اگر تپ در همه تن یکسان باشد به موضع دل و معده و احشا گرم از جای دیگر نباشد و لرزه در تپهای
عطسه نشان بیرون آمدن ماده عفونت باشد از رگها خاصه اگر در روز بحران بود و نشیده که در لب و بینی پدید
آید و عرق خلاصه نشان خیر باشد چهارم از حال سحنه باید جست و آن چنان باشد که روی بر حال خویش باشد و
تیره رنگ و روی و چشم اگر سبب تنگی و استفراغ و بیخوابی پدید آید باکی نبود و زود به حال باز آید و اگر خلاف این باشد
بد بود پنجم از حال بحرانها جوید و آنچنان بود که در روز بحران تپ رعاف یا رطوبتی از بینی پدید آید و صداع زایل شود
یا در روز بحران از بیماری حاده یرقان پدید آید یا بیماری عفونی نفی و اسهال در روز بحران گرمی تیز رگ
بیرون آید نشان دفع طبیعت بود و پدید آمدن بواسیر و داء و ماخولیا و سرسام را نشان بحران انتقال باشد و باز
آمدن و نفث پخته در ذات الریه و خراجی نزدیک سینه نشان انتقال و امیدواری باشد و گاهی خراج ناصور
گردد و از بدی ماده و اماس خصیه سعال غرمن بدان زایل شود و داء الثعلب بدان الی زایل کرده باشد که جرب
و بهق و برص بحران انتقال بود و از مرض قوی بدان خلاص یابد ششم از حال نفث و آنچنان باشد که
از پس نفث رقیق و سپید لعقی با قوام و معتدل آمدن گیرد و رنگ آن به زردی مایل و آسان بر آید پختگی ماده
باشد و در ذات الجنب هم سپید و ناخوش بوی نباشد علامت پختگی بود که خاصه که از پس آن تپ زایل شود هفتم
از حال شهوت و هضم باید جست که شهوت غذا پدید آید و آنچه بخورد هضم شود و در قوت پدید آید هشتم از استفراغ
و انفعال جوید که در بیماری صفراوی گوش گران گردد و علامت بر آید ماده باشد و بر سر و خشکی طبع و اگر
اسهال پدید آید گرانی گوش زایل شود و در چشم با اسهال صفرا بطرف گردد و استسقا با اسهال رطوبت
زایل شود نهم از حال بول جوید و آن چنان بود که اگر بول ترنجی بود و در میان آب غمامه باشد معلق و حملها از آن
میل بزیر دارد نشان سلامت و ابتدای نضج اگر درین قاروره ثقلی سپید و هموار علامت تمامی نضج و اگر نیکو
بول در رسوب نیک در تپ و بیماری و احشا و اماس نشان نیک بود خاصه در بیماری دماغ فصل هفتم در بیان

و علامت دیوانگی باشد و اگر از پس دیوانگی پدید آید قاتل بود هفتم جست بر دندان نشان ماده غلیظ و افراط حرارت
خاصه در تپ حاده و بر ساحت دندانها پاک کردن بی آنکه عادت او باشد و سیر شدن دندان ردی بود هشتم
از احوال دهان و زبان جویند خشکی دهان و زبان و کمی آب دهان ردی باشد زبان اگر اول درشت گردد پس
خشک شود و نزدیک تپها پس سیاه گردد قاتل باشد گشاده ماندن دهان از سقوط قوت بود و کنده دهان
دیدن در بیماری حاده علامت سقوط قوت بود اگر بسیار کند باشد مهلک بود ترقیدن لب علامت خشکی
بود اگر در بیماری حاده بر زبان قیر سیاه مقدار نخودی بر آید و بیمار چیزها تیره از رد کند نشان آفت که در مجاری
غذا و شراب بسیار است و نزدیکی هلاک باشد نهم از فم معده باید جست چنانچه در بیماری حاده فواق خاصه بعد از
اسهال ردی بود و علامت تشنج فم معده باشد سوزش معده و گرمی آن و طپیدن فم معده در تپ ردی بود دهم
از احوال حلق و مری جویند در بیماری حاده خناق ردی باشد و کوز شدن گردن و چیزی بحلق نارفتن مذموم
بود و آب بدان نارفتن و بجانب بینی آمدن هم مذموم باشد و اگر آماس خناق از اندرون بود و بر ظاهر تن و حلق
و سینه خراجی تولد کند و بقی بیم نیاید و درد خناق ساکن شود علامت نزدیکی هلاک بود و اگر بقی بیم آید امیدوار باشد
یازدهم از دم زدن جویند چنانکه تواتر دم زدن از حرارت عظیم یا افراط باشد و در بیماری حاده دم زدن سرد و
منقطع علامت آفتی بود و در عضله دم زدن کنده نشان عفونت باشد در بیماری حاده در آخر آن اگر دم زدن
ضعیف و متواتر و شکم منتفخ گردد و گاه نفس بزرگ مثل مستغرق صعود آرد وقت هلاک نزدیک بود دوازدهم
از خواب و بیداری جویند خواب روز و بیداری شب مذموم جهت آنکه مخالف طبیعی بود و بیخوابی شب در
سبب خشکی دماغ باشد ردی و مذموم بود و غنودن بسیار نشان ضعف و چون بیداری شدن بدرد باشد علامت
بیماری سبب عجز طبیعت بود سیزدهم از هیات خفتن جویند هر شکلی که عادت تندرستی نباشد مذموم بود خاصه اگر
بر پهلو خسپیدی او بر پشت افتد و در بستر نشیب فرود آید و دست و پای و اطراف برهنه کردن و از هر جانب انداختن
نه بر عادت گرمی عظیم باشد در باطن و اگر بیمار فربه بود اندامها او گرانی کند و در تندرستی سست شدن عادت
او بوده باشد سلیم تر بود و باز افتادن بیمار غشی بی اختیار فرق نیست میان مردم فربه و لاغر از بهر آنکه از سقوط
قوت یا از غلبه اخلاط باشد در احشا و بر شکم خفتن نشان اختلاط عقل یا علامت درد شکم باشد چهاردهم
از احوال پوست جویند چنانکه اگر کشیده روی بجا ماند علامت نیستی رطوبت غریزی باشد دم زدن سرد و بخار
گرم از پوست علامت باطل شدن حرارت غریزی بود آن بخار گرم از حرارت غریب می خیزد و زود وا ایستد
پانزدهم از پهلوی و عضلهای شکم جویند چون نحافت عضلها شکم از ضعیفی و خشکی احشا کمتر گوارندن طعام
باشد سبب نحافت هضم یا تقصیر بود خاصه که با استطلاق یا آن بود مذموم باشد شکم باز گرفتن و هضم بد با استطلاق
علامت نزدیکی مرگ باشد خاصه اگر شکم پشت رنگ او تیره پدید آید و سرین و سر و پهلو بطرفی کشیده شود و یک
جانب بر خود بسته شده مذموم باشد و اگر عضل شکم بر آید از جنبیدن بادها و پوست شکم خشک باشد علامت آماس

احتشاء بود شانزدهم از احوال رگها چون بیند رگها خورد که در حوالی چشم و پیشانی و آنچه در حوالی لبها باشد و جنبد گاه او
و بازو رنگ سپید شوند مذموم بود هفدهم از احوال مقعده چون بیند چنانکه از مقعده بیرون آید و سر سفره باز گردد و بی آنکه
بیمار را از تحری بود علامت سقوط قوت بود هژدهم الکه اگر قضیب و خصیه هر دو مستقلص و تغیر گرداینده یا هم سخت
شوند در بیماری حاده از دردی صعب یا باطل شدن حرارت غریزی باشد نرم شدن خصیه در بیماری حاده
و اما سپیدن مذموم باشد احتلام در اول مرض دلیل درازی بود و در آخر نافع باشد بیرون آمدن رحم در تبهای حاده
مذموم بود نوزدهم در احوال اطراف چون بیند سرد گشتن انگشتان دست و پای اماس احشا ضعیف حرارت غریزی
با مقدمه غشا باشد و مهلک بود و کبودی اطراف و ناخنان نشان نزدیکی مرگ است و سبزی و بنفشی قوی
تر و اگر بایین حال علامت نیکو پدید آید اطراف سپید شوند و بیمار خلاص یابد سوزش پوست و اطراف و درون
سرد نشان مرگ است اگر خشکی گذا بریان و تپ مقدمه سوت بود بیستم از احوال دهان چون بیند درد سخت در
احتشا و تپ گرم علامت اماس یا خراج یا حرارتی با فرط بود و ساکن شدن درد بی سببی معلوم مذموم باشد
بیست و یکم از احوال آواز و سخن مریض چون بیند هذیان از اختلاط عقل باشد و از ضعیف از ضعیف قوت بود و خاموشی
از هیچ سخن ناگفتن مذموم است یا علامت وسواس یا از سببی عضله یا آفت دماغ باشد و بسیار گفتن از مردم
کم سخن از اختلاط عقل بود و سخن بشتاب گفتن از حرارت و آفت دماغ باشد نام مرده و آواز دادن مرده از مرگ
ترسیدن و سوختن ماده باشد و هذیان و حرکت سر و اطراف و جنبی و دیگر اندامها و ساکن مهلک بود بیست و دوم
از گرسنگی و تشنگی چون بیند باطل شدن اشتها در بیماری مزمن مذموم بود و در بیماری حاده سلیم بود هرگاه در تبهای
محرقه تشنگی ساکن شود علامت باطل شدن قوت طبیعی و نفسانی بود خاصه اگر زبان و دندانها سیاه شود
بیست و سیوم از حرکت چون بیند بیمار بی قراری اختلاط عقل علامت بردن شیارهای [illegible] باشد [illegible] دماغ از بدن
دست و پای و سر که بسبب بحران نباشد از سستی عضلها و سقوط قوت باشد برجستن بیمار و در کس او پیختن [illegible]
بخار خلط سوخته و اختلاط عقل بود و برخواستن و نشستن هر ساعت نشان اماس آلت دم زدن باشد و آنکه
نشسته اند و دم متواتر زند و هر ساعت اندام باز بدن و دهان باز کشیدن که تمطی و تثاوب گویند علامت آنکه فضل
و نشان آنکه طبیعت آن فضله را دفع میکند بیست و چهارم از احوال اماسها چون بیند هرگاه در تپ حاده در اطراف
و بغل در ان اماس پدید آید مذموم باشد و اماس پس گوش اگر پخته نشود بد باشد و اگر پخته شود [illegible] باید بود که گاهی
مهلک بود و همچنین اما اماسها که باز گردد بد بود و اگر باز بیرون آید که امید سلامت باشد بیست و پنجم از ریشها چون بیند
و اگر بر تن بیمار ریش کهن باشد و رنگ آن سبز و یا سیاه گردد مرگ نزدیک باشد و اگر بر زانوی مریض قبه چند
دانه انگور سیاه دانه پدید آید و گرد آن سرخ شود زود هلاک گردد و در تپ حاده شیره مقدار نخود ظاهر شود بد باشد
شیره سیاه مقدار نخود در تپ حاده هم باشد که بیمار در روز دوم هلاک شود و اگر بر رگ گردن شیره چند دانه سپید پخته
آید روز ششم هلاک گردد و اگر از تپ گرم بر انگشتان اماس سیاه مقدار دانه [illegible] یا درد صعب بود در روز چهارم هلاک گردد

آن بود و اگر نشان بد باشد دلیل زردی مرگ باشد بول رنگین که دردی رسوب نباشد علامت
پختگی و خیر نباشد و بسبب درد یا بجهت حرارت یا غذا یا فتن رنگین شود و باز گرفتن بول در تبهار و یا
درد سر بود و عرق بسیار کند علامت گدازش باشد تقطیر بول در تبها را آهسته علامت رعاف
و ضعیف طبیعت باشد و اگر تب محرقه بود و افتی در دماغ باشد سی و دوم نشان نیک و بد از قی
چون بینی که تا صفرا و بلغم آمیخته نباشد نیک نیست و قی صفراوی صرف و بلغم صرف بد بود از بهر صفرا علامت
مزاج گرم و بلغم علامت سوء مزاج سرد باشد و هر قی که مخالف رنگ معتاد بود سپید و زرد بلغم آمیخته و رنگ
کشکاب باشد و آنچه معتاد نیست گرانی بود و بدتر از همه زنگار است و سیاه سی و سوم از احوال نفث دم
چون بینی نفث نیک آنست که بسرفه اندک برآید و خلط صرف نباشد و یا آب دهان آمیخته باشد و اندکی زرد
زند برآمدن نفث صرف همچون قی صرف بود و نفث سرخ و زرد و سرخ سخت و آنچه با سرفه بسیار زند نفث
سبز و کف مانند و سیاه همه بد باشد و هر نفسی که در سینه بدان سینه زایل شود بد باشد خاصه سیاه و نفث
اندک و برآمدن بدشواری در علت سل بسیار بد باشد علامت ضعف ضعیف و قوت دخانی ماده و
قتال باشد و در نفث انقلاب نفث نابودن دلیل اماس بود و در التهام زدن دلیل ضعیف و قوت
نفث ریم و رطوبت صفراوی علامت نضج و طبیعت بود هرگاه در ذات الریه در اول و چهارم نفث
ریم باشد و در چهارم نکشد و اگر علامت نیک باشد همان است که تا هفتم یا نیم مهلت دهد و اگر قوت ضعیف
بود در نهم و یازدهم بکشد علامت ذات الجنب در پیری بد باشد علت ذات الصدر در جوانی بد باشد
تب محرقه رطوبت اصلی را بگدازد و باز ایستادن نفث در علت سل نشان ضعیف قوت و نزدیکی مرگ
باشد و اگر ریم در سینه بماند شش را بسوزد و فاسد آن بدل بازد و بکشد و این حکایت بقراط کرده و چهلم
و خود سی و چهارم انتقال بیماریها چون بینی که اگر فرانیطس بغش گردد ماده گرم بتحلیل دفع شده ماده
غیر ماده مانده و اگر با چشته اختلاط عقل پدید آید ماده رفته از اکثرها البعضها انتقال کرده و مضرت آن بدماغ
باز دهد دیگر بیمار دو کرد **فصل ششم** در دلالت های مختلف که از ذات بیمار و انواع احوال بیمار بها
چون بینی هر بیماری که مخالف طبع و مزاج بیمار مخالف مزاج عمر و سال فصل باشد و هر بیماری که پرهیز علاج
صواب در وی اثر نکند بد باشد و هرگاه بیماری زایل شود و باز قوی تر پدید آید بد باشد و اگر مرض زایل شود و عضو
شریف پدید آید بد بود و صداع قوی و با تب علامت اماس دماغ بود و اگر علامت ضعیف پدید آید بد باشد و اگر
بیماری جوان باشد و در لیسم رعاف کند سرسام با صداع گرانی و کراردی و زنگاری نزدیک موت بود از
بهر آنکه صفرا ماده را بسوزد و خشکی را خشک کند از پس قی سه روز مهلت دهد یا در حال بکشد ذات الجنب گاه
ذات الریه گردد علامت بسیاری ماده بود و اگر ذات الجنب جا بجا گاه علت سیاه گردد مرگ نزدیک
بود پیش از روز هفتم در ذات الجنب و ذات الریه اسهال بد باشد علت سل در اسهال و اختلاط عقل بد

مقعده استسقاء طبلی باشد کند شدن جراحتها و خدر شدن موضعی از تن بهم کننده باشد بجراحی در آن
موضع **فصل یازدهم** در بیان بیماریهای که به بیماری دیگر زایل شود مصروع را لقرش و دوالی و داء الفیل
و داء جالع پدید آید از صرع خلاص یابد از بهر آنکه ماده صرع بدین اندامها انتقال کند و اصلعی و داء الثعلب
و دوالی زایل شود و درد چشم فرمن با اسهال صفرا زایل گردد و گرمی با اسهال صفرا زایل گردد و گرمی با اسهال صفرا
اگر فرمن نباشد زایل گردد و صداع و صعب و بریاند بسیلان رحم از گوش زایل شود و یا از تبی اسهال فرمن هر
نوعی که باشد تبی زایل شود ماخولیا بعرق مدینی زایل گشته و درد جگر بسبب آن باد عا[illegible] بود و تب گرم زایل
گشته و درد سرین و کلیه و رحم بسیلان خون مقعد زایل شود و النقرس بتبی و درد مفاصل و دوالی بتب حاده
زایل شود و گرد خارش و درد سوداوی بتب ربع تشنج امتلائی بتب حاده گشاده شود و بیماریهای حاده و
تبهای محرقه بحران یرقان زایل شود و فواق امتلائی بحرکت عطسه زایل گردد و کسی را که طعام در معده او ترش
شود و علت ذات الجنب باشد جهت آنکه در معده که طعام ترش شود صفرا تولد نکند و ذات الجنب از
ماده صفراوی بود **باب شانزدهم** در بیان بحران و آن هشت فصل است **فصل اول** در دانستن
آنکه بحران چیست بحران در لغت یونان لفظی است [illegible] از مواجه شدن خصمی به خصمی دیگر که چگونه دست
یابد که بوقت فرصت کار خویش بکند و مهلت نه طبیعت با ماده بیمار بسان دو خصم باشد یا میکوشند تا ماده
پخته گردد و طبیعت دست یابد در حالت علامت قوت پیدا گردد و بحران نیک پدید آید یا طبیعت عاجز آید و ماده
مرض مستولی گردد و نشان عاجزی طبیعت ظاهر گردد پس معلوم شد که بحران تغیر حال بیمار است از حالی بحالی
بهتر یا بدتر **فصل دویم** در بیان بحران و آن شش نوعست اول آنکه طبیعت بیکبار مرض را دفع کند این بحران
را نیک و تمام گویند دویم آنکه طبیعت بیکبار عاجز آید و بیمار هلاک شود و این هر دو در بیماری حاده باشد سیوم
آنکه طبیعت اندک اندک ماده مرضی را از اندام دفع میکند این را تحلیل گویند چهارم طبیعت بتدریج ضعیف میشود
و ماده غالب می باشد و اندک اندک عجز طبیعت ظاهر گردد و مریض هلاک شود و این را ذبول و کاهش گویند پنجم بحران
مرگ باشد و آخر سلامت بود و این چنان است که نخست بحرانی بد کند [illegible] لیکن ناقص باشد و باقی تمام کند این هم
از جمله بحران نیک باشد ششم آنکه بحران مرگ باشد نخست بحرانی بد کند و ناقص و قوت مریض ضعیف شود
تا آخر ساقط گردد و صحت انجامد و این هم از جمله بحران ناقص بود اضطراب و صعوبت کمتر بود و بسیار باشد که طبیعت
غالب آید و بحران پیش از وقت آید و بسیار باشد که ماده را از اعضای رئیسه دفع کند و از اعضا دیگر و اطراف
نتواند کرد این را بحران انتقال گویند و مثال این چون پادشاهی که شهر نگاه دارد و ناحیت با دشمن گذارد
و بحران انتقال بسیار باشد بعضی نیک چون یرقان و اگر قوا باقی [illegible] تهیج باشد یا اسهال و خراج و دمامیل
و [illegible] خوره و خناق و برص و داء الفیل و دوالی و لقوه [illegible] بدین علتها
زایل شود و دق [illegible] در این علتها **فصل سیوم** در بیان بحران نیک و بد [illegible]

شدن که بوقت تزاید گویند و بنهایت رسیدن را از وقت انتها گویند و نقصان گرفتن است و ابتدا وقت
انحطاط گویند و بحران تمام در وقت انتها باشد و موت در وقت تزاید و در وقت انتها باشد و هرگز در وقت
وقت انحطاط نه بحران بود و نه مرگ و هر بحران که در ابتدا بیماری باشد هلاک کننده باشد و آنچه در وقت
تزاید باشد اگر نیک بود بیمار از آن بحران بدحال شود و آنچه در وقت انتها باشد تمام و بیمار یکبار از خطر بیرون
آید و مرض مستولی گردد و طبیعت عاجز و بیمار هلاک شود و هر بحران که در روز بحران بود امیدوار باشد و هر چه
پیش از آن افتد نشان ماده بسیار بود **فصل چهارم** در بیان روزهای بحران روز چهارم هرگاه بحران
خواهد بود دلالت از پس روز هفتم بحران کند و اگر حرکت بحران پدید آید روز هفتم روز تمام کردن یازدهم علامت
بحران نیک باشد و هم بدین سبب است که در بیماریها سلامت بحران بوقت خویش باشد و هرگاه روز بحران
آن نیک توقع کند علامت پدید آید بسیار بد بود و بباید دانست که در روزگار بیماری بعضی روزهای بحران خبر دهنده
باشد آنرا ایام باحور گویند و بعضی روزهای خبر دهنده باشد که بحران خواهد بود آنرا انذار گویند و بعضی روزها
در میان این روزها باشد خبر دهند آنرا ایام واقعه در وسط گویند و بحرانها و حرکت قوی است تا روز چهاردهم باشد تا
روز بیستم پس هر روز که پس تر باشد بتدریج قوت بحران ضعیف تر شود تا چهل روز و محصل این سخن آنست
که بحران بسبب قوی تا روز بیستم باشد و آنچه از پس بیستم باشد آهسته باشد و بقراط بعد از چهل روز پنج روز را
بحران نشمرده است مگر روز شصتم و روز هشتادم و روز صد و بیستم از بهر آنکه قوت بحرانها بیستی تا صد و بیست
روز باشد و این نادر بود و ظاهر نباشد و باید دانست که بعضی بحران ها در روز چهارم و بعضی در هفت روز و بعضی
بیست روز قوت بحران چهارگانی تا بیست روز تمام تر باشد و از پس بیستم ضعیف تر بود و از جمله روزهای خبر
دهنده باشد و قوت بحران هفتی تا چهل روز باشد بعد از آن ضعیف شود و قوت بحران بیستی تا صد و بیست
معتبر بود و یا از پس از چهارده سال یا بعد از بیست یکسال و بحران همه بیماریها حاده بیشتر در روزها طاق باشد
و بدین سبب بحران تب غب که بچون روز یازدهم بیشتر از چهاردهم و هفتم دارد و در بیشتر فرضها و دورها
بچون عدد روزهای بحران باشد مثل هفت روز غب که بچون روز نوبت متفرقه بود و در بیماری مزمنه عدد ماه
و سال بچون عدد روزهای بیماری حاده باشد مثلا در تب ربع سوداوی و بلغمی هفت ماه مثل هفت نوبت
غب باشد و روزهای خبر دهنده از بحران بیماریهای مزمنه خبر دهنده از روز بیماری حاده باشد و بحران بیماری
مزمنه بلغم تاخیر افتد چنانکه بحران بیماری حاده چنانکه یاد کرده اند و روزهای که بحران در آن وقت آید آنرا
انذار ایام واقعه در وسط گویند و آن روز سیوم است و پنجم و ششم و نهم و سیزدهم اما اگر بحران روز چهاردهم
نخواهد بود روز هفتم و یازدهم شود و بحران و ایام واقعه در وسط روز نهم قوی تر است پس پنجم و روز سیوم و بیستم
سیزدهم ضعیف است و روز ششم از بحران کشنده بود و هرگاه در بیماری حاده روز نخستین اثر نضج پدید آید بحران
روز سیوم باشد و اگر آهسته تر باشد روز نهم اگر روز انذار از چهارم باشد و نشان بد نماید بحران روز ششم باشد

واگر روز انداز از هفتم بود بحران در یازدهم یا در چهاردهم باشد واگر روز یازدهم نوبت زود تر آید و تب گرم
شود و اثر نضج پدید آید بحران در چهاردهم پدید آید بحران در هفدهم یا بیستم یا بیست و یکم و بیشتر در
بیستم باشد **فصل پنجم** در بیان ایام انداز ایام انداز روزهایی بود که اثر دست یافتن بر ماده مرض یا اثری
از عجز طبیعت و پراشیدن پدید آید همچون دو لشکر مخالف که جنگ کنند نعره و غبار خیزد و پس ظفره و هزیمت ظاهر گردد
در ایام انداز بسبب سعی طبیعت با ماده و بیمار اثر پدید آید چون عرق و درد سر و خیال پیش چشم و نفس تنگ
میشود و گرمی و اضطراب پدید آید یا مانند این حال و تمامست از روز بحران باشد مثل روزهایی که در میان او فتد
چون یکم که انداز چهارم کند و چون سیوم که انداز روز پنجم کند و اگر نشانهای که روز سیوم پدید آید باشد که بحران روز
ششم او فتد و چون روز پنجم که انداز روز هفتم کند و اگر علامت روز پنجم بد باشد بحران روز ششم کند و اگر پس از
روز انداز آن علامتها باشد نشان گرمی و حرکت مرض بود **فصل ششم** در بیان دورهای بحران دورهای بحران
شده وجه است چهاری و هفتی و بیستی چنانکه در مدت چهل روز دوازده بحران چهاری افتد و شش بحران هفتی و
پیوستن دورها بیکدیگر دو وجه یکی اتصالی و دیگر انفصالی اتصالی چنان باشد که یکروز در میان دو دور مشترک بود
یعنی یک نیمه روز از حساب روز نخستین باشد و دیگر نیمه از حساب دور دویم و چون روز چهارم آغاز دور دویم باشد آخر
آن روز هفتم باشد از بحر آنکه چون روز آغاز را با روزهای دور دویم شماری روز چهارم که تمامست دور است روز
هفتم باشد و در سیوم از دور دویم متصل باشد یعنی پیوستن آن بدور دویم بروزی و سیوم بروزی مشترک
باشد و روز هفتم میان دور دویم و سیوم مشترک نباشد بدین سبب بحران سیوم در روز چهاری روز یازدهم
پیوستن انفصالی بدین گونه و پیوستن دور چهارم بدور سیوم اتصالی باشد و روز یازدهم میان هر دو مشترک
بدین سبب بحران در چهاردهم افتد از بحر آنکه روز چهاردهم روز چهارم باشد از چهاردهم اگر انفصالی باشد بحران در بیستم
از بحر آنکه روز چهار از روز هفتم روز بیستم باشد و اگر انفصال باشد بحران در بیست یکم افتد و دور هفتم بدور ششم انفصال
باشد و بحران در بیست و چهارم افتد و دور هشتم بدور هفتم اتصال و بحران در بیست و هفتم و دور نهم از بیست و هفتم تا سی
و یکم انفصال باشد و دور دهم از سی و یکم تا سی و هفتم اتصال باشد و دور دوازدهم از سی و هفتم تا چهل اتصال باشد اما حکم
آن هفتی پیوستن دور دویم بدور نخستین انفصالی بود بدین سبب بحران اول روز هفتم باشد بحران دور دویم روز چهاردهم
و هفت و سیوم به هفت دویم متصل باشد بحران روز بیستم کند و در چهاردهم مشترک باشد میان دور دویم
و سیوم بدین سبب در هر بیست روز سه دور افتد دور اول و دور دویم منفصل و سیوم با دویم متصل تا تمامست
چهل روز و از چهل تا شصت و تا هشتاد و تا صد و بیست و بحر چهاری ناید و در بیستم قوی باشد پس ضعیف شود و از جمله
روزها انداز باشد و بحران هفتی تا چهل روز قوی بود و پس ضعیف و قوت بحران بیستی تا صد و بیست روز باشد پس
از صد و بیست روز بحران تا هفت ماه و هفت سال و چهارده سال یا بیست و یکسال و بحران همه بیماری حاد
در روزهای طاق بود بدین جهت بحران تب غب روز یازدهم از آن چشم داریم مثلا هفت دور غب چون

تب محرقه باشد و در مرض مزمن عدد ماه و سال همچون عدد روز مرض حاده بود چنانچه در ربع اگر هفت
ماه همچون هفت نوبت غب باشد و در بحران بیماری مزمن تقدیم و تاخیر افتد همچنانچه در بحران
بیماریهای حاده بپدید آنست که حرکت بحران را بر حرکت و گردش ماه قسمت کنند جهت
آنکه هر کاری که زود متغیر شود بحرکت و گردش ماه منسوب کنند و ماه بدین عالم نزدیک
ترست از دیگر ستارگان و اثر حرکت ماه چنان است که هرگاه از نقطه اجتماع چهل
و پنج درجه دور شود یا نود درجه یا صد و هشتاد درجه اثری پدید آید و چهل و پنج درجه نیمه
تربیع بود و همه فلک را سیصد و شصت درجه قسمت کرده اند و چهل و پنج درجه هشت
یک فلک باشد و نود درجه تربیع تمام بود و نود درجه چهار یک فلک بود و صد و سی و پنج درجه
تربیع و نیمه تربیع باشد و صد و هشتاد درجه مقابله باشد و نیمه فلک برابر نقطه اجتماع باشد و
نیمه تربیع با تربیع چهارم بود و اثر آن قوی نباشد و تربیع روز هفتم باشد و اثر آن قوی بود و تربیع
و نیمه تربیع روز یازدهم باشد و اثر آن ضعیف از اثر روز هفتم و مقابله روز چهاردهم و اثر آن
قوی تر از روز هفتم باشد و در روز هفدهم از موضع مقابله چهل و پنج درجه دور باشد و شکل
دوری او از نقطه مقابله نیمه تربیع باشد و از نقطه اجتماع تربیع و نیمه تربیع و دور بیستم از
نقطه مقابله نود درجه دور باشد و روز بیست و چهارم از نقطه مقابله صد و سی و پنج درجه دور شده
و هر چهار روز که ماه بدین جایها رسد و این شکل های پدید می آید در کارها که بحرکت ماه منسوب
است اثری و تغیری پدید می آید و اگر ماه درین روزها بدین جایها رسیده باشد و سعد پیوندد و بجای
نیک باشد اثرها که پدید آید خوب باشد و اگر بستاره نحس پیوسته یا بجایگاه نیک نباشد اثرها
که پدید آید بد باشد و از جهت آنکه بیماری حاده از جمله کارها است که زود بگذرد گفته اند که هرگاه
ماه از آن نقطه که در ابتدای بیماری بود بدرجات نیمه تربیع بدرجات مقابله در رسیده شود باندازه
آن تغیری در مریض پدید می آید و اگر بیماری گرم باشد بحران در نیمه تربیع کند و اگر آهسته تر باشد
در تربیع یا در مقابله کند و جهه دیگر آنست گردش ماه در فلک بروج در بیست و نه روز
و سه یک روزی تمام شود و درین مدت بدان نقطه باز رسد که از وی حرکت کرده باشد و چون ایام اجتماع
از این مدت نقصان بیست و شش روز و نیم بماند و ایام اجتماع دو روز و نیم و سه یک روز نیست که ماه
درین ایام زیر نور آفتاب ناپیدا شود و اگر مدت بیست و شش روز و نیم را که ماه پیدا باشد و بیست و نه روز
و سه یک روز نیست که مدت گردش ماه است در فلک بروج بر هفت قسمت است که هفته مدت
گردش ماه در فلک بروج و از زیر پیدا بودن ماه باشد و چون روزگار پیدا بودن ماه به چهار
هفته قسمت کنند هر هفته شش روز و نیم و شش یک روزی باشد و سه هفته بیست روز بود و به هشت

و بدین جهت گفته اند بحران روز بیستم اول تر از آن بود که روز بیست و یکم و بیماری مزمن بحران قیاس با گردش آفتاب
باشد و آنچه مزمن تر باشد بحران او قیاس بگردش زحل بود و بحران آفتاب شش ماه باشد همچون چهاردهم و بحران زحل
چهارده سال همچون چهارده روز باشد بجز آنکه آفتاب صد و هشتاد درجه که نیمه فلک است بشش ماه رود و زحل
بچهارده روز و میان طبیبان در روزهای بحران تا چهارده روز هیچ خلاف نیست و بعد از چهارده روز خلاف است
بقراط حکیم گفته که روز هفتم و هفدهم هم روز بحران است که انداز کنند و بحران روز بیست و یکم و از جهت آنکه روزهای هفتی را
هفت هفت گرفته و گرفتن و گروهی دیگر چهل و پنج و چهل و ششم را از جمله روزها بحران شمرده اند و بسیار باشد که کسی در روز بحران
بود و حرکتهای بیماری حاده حادث شود و بسبب پوشیدگی دورها یکی بر دیگر مرض دراز شود و طبیب نادان در غلط افتد و چنان
کند که بیماری مزمن است **فصل هفتم** در بحران بیماریهای که چگونه باشد مدت بیماریهای گرم هفت روز باشد و روز هفتم
بحران کند و آنچه بدان گرمی نباشد مدت آن چهارده روز باشد و بحران روز چهاردهم زایل شود و آنچه آهسته تر باشد
مدت آن بیست روز بود یا چهل روز بحرانهای بدان ترتیب افتد و نوبت تپ محرقه روزهای جفت گرم تر شود و
روز ششم بحران بد کند و روز چهارم از آن خبر دهد و عرق سرد و مانند آن پدید آید و بحران سرسام گرم بیشتر در یازدهم
باشد و بعد از روز سیوم و چهارم قوی گردد و بحران هفتم و بحران بیماری تابستان مزمن در زمستان باشد و بحران
مرض زمستان در تابستان بحران تپ غب محرقه بعرق یا قی یا اسهال و بحران محرقه خالصه برعاف و بحران سرسام
گرم بیشتر بعرق و یا برعاف و بحران تپ بلغمی و تپ ربع بعرق یا اسهال و اگر آماس بجگر جانب مقعر باشد بحران او بعرق
یا قی یا اسهال بود و اگر جانب محدب باشد بعرق بود و ادرار بول و بحران بیماری سر بسر [illegible]
و بحران بیماری سینه نفث بود و بسیار باشد که یک بیماری دو گونه بحران کند چنانکه تپ محرقه بحران برعاف آغاز کند پس بعرق
بازگردد و عرق بسیار کند و باشد که بعرق بحران کند و بقی یا برعاف بازگردد و تن جا که باستفراغ بحران کند و [illegible] بسیار
است که نشان بحران پدید آید و بحران بازگردد و بالین برافتد و باشد که بسبب بازگردیدن بحران سبب نزدیکی مرگ
یا دشواری بحران باشد **فصل هشتم** در بیان علامتها بحران بحرانهای خالی نباشد از آنکه ماده میل سوی بالا کند و
دفع آن برعاف یا قی و دمعه و مخاط و مانند آن یا بسوی زیر میل کند و دفع آن با اسهال و ادرار بول و طمث بود یا
بظاهر پوست میل کند و دفع آن بعرق و جرب و بثره و [illegible] و برص و یرقان یا بعضوی میل کند و آماس و جراحتی
کند و بحرانها نیک و بد باشد و علامت میل کردن ماده بسوی بالا آنست که صداعی ناگاه و گرانی در سر پدید آید و [illegible]
و طنین و دوی و صدغها ممتلی گردد و خیالها پیش چشم و گوش ناگاه کر شود و نفس تنگ و در پهلوها و مفاصل [illegible]
شود و لی در روی اگر باین نشانها لب زیرین اختلاج کند و لعاب رفتن و غشیان پدید آید [illegible]
و [illegible] ناقص آید نشان آنست که بحران او قی خواهد بود و خاصه اگر [illegible] صفراوی باشد و اگر [illegible] پیش چشم خیالها [illegible]
بیند و روی چشم و بینی سرخ گردد و اشک آمدن گیرد و نبض بلند و سریع و موجی [illegible]
برعاف بود خاصه اگر مرض صفراوی باشد [illegible]

آنچه علامت رعاف است سرخی روی و خیال سرخ و خارش بینی و دمعه و آنچه علامت قی است خاصه تنگی نفس است
و برکشیدن سپرز و اختلاج و سر یافتن زیر بحران و خشکی پوست هم از علامتهای رعاف است و دیگر نشانها علامات قی
سلامت باشد و آنچه علامت موت است و علامت میل ماده بطریق اسهال گرانی است در زیر ناف و نفخ و قرقر
کند و نبض صغر و بول سپید و رقیق یا سبز و در مرض خناق بیشتر اوقات طبع نرم بود و علامت میل ماده بطریق بول
گرانی مثانه و سوزش قضیب و طبع خشک و عرق ناکردن و بول غلیظ جمله نشانه آنست که بحران با درار بول خواهد
بود و خاصه در زمستان بحران بطریق بول بیشتر باشد و علامت میل ماده بطریق حیض آنست که در پشت و رحم
گرانی پدید آید خاصه اگر عادت آن نزدیک باشد و علامت کشادن رگ مقعد مقصد آنست که در آن موضع گرانی باید
و پشت و ملگاه درد کند و نبض عظیم و قوی باشد و علامت میل ماده بجانب پوست و بحران بعرق آنست که بول کم بود
و طبع خشک و ظاهر بشره سرخ و گرم و نبض موجی نرم و حرارت تپ در روز بحران قوی تر باشد و ابتدا نبض و بخار گرم
از پوست برخیزد و بول رنگین هم علامت عرق بود جهت آنکه رنگین شدن بول نشان میل ماده باشد بجانب رگها و
علامت بحران انتقال آنست که تپ قوی بود و هیچ استفراغ نباشد و علامت بحران نبود و در بول اثر نضج نباشد و علامت
آنکه انتقال بکدام عضو خواهد کرد آنست که در عضوی حرارت و الم زیاده از اعضاء دیگر باشد و وقت دیگر آن عضو الم عادت بود
یا پیش از آن در آن عضو آماس واقع باشد که بدان سبب زبون دیگر اعضا شده باشد و خراج هم انتقال بیشتر
بپیران سرد و فصل خزان و زمستان و در پیری شود از بهر آنکه در فصل سرد و ماده سرد طبیعت از نضج و تحلیل باز
دارد و در پیری قوت ضعیف بود و نضج تمام نتواند و دفع تمام نتواند کرد بدین جهت هرگاه طبیعت قوی باید دفع ماده بجز
بطریق انتقال ممکن نشود و گاه که علامت بحران انتقال پدید آمده استفراغی با درار شود و ماده بدان استفراغ پاک شود و انتقال
باطل گردد و هرگاه هر عضوی که بیماری عرق بیشتر کند انتقال بدان عضو گوش باید داشت و اگر وقت زیادتی تپ بول بسیار
آید نشان آن باشد که تپ با نفیس دردی تولد کند و اگر مریض میل گرمی دارد و هیچ بحران نکند و از نیت روز درگذرد و ناگاه
در عضوی الم پدید آید علامت آن باشد که در روزی از روزهای بحران در آن عضو خراجی پدید آید علامت آنکه بیماری به بیماری دیگر خواهد
شد آنست که بیماری حاده اگر نزدیک انحطاط قوی تر باشد و یا عارضی دیگر زیاده شود خاصه اگر در علاج تدبیر خطایی رود
دلیل آنست که بیماری مرض دیگر حادث شود و علامت آنکه بیمار در بحران است درد و گرمی آن و بیقراری و بیمار گشتن از
دست بجانب دیگر و جستن و برکشیدن و پیچیدن و سبات و اختلاط عقل و غفلت و کندی حواس و تنگی نفس و سرخی روی و
چشم و علامت بحران نیک نضج است و آمدن بحران در روزی نیک از روزهای بحرانی و انداز کردن بروزی مناسب آن
و نوا استفراغ از ماده مرض باندازه بی تقصیری و افراط و بدان طریق که مناسب آن بیمار باشد چنانکه در تپ محرقه رعاف
و در بلغم عرق باقی و نبض چنانکه باید و بسیار باشد و نشانهای صعوبت بحران پدید می آید نبض قوی تر و با انتظام میشود دلیل در آن
حال اعتماد بر قوت باید کرد و علامت بحران بد بخلاف بحران نیک پدید آید از بهر آنکه بسبب حرکت از بحران بسیاری و تیزی
ماده است و بی طاقتی و عجز طبیعت **تمت** در مطبع احمدی واقع دهلی باهتمام امو جان طبع شد

و این صداع پیران را و اہل نعمت و راحت و در بلادی که هوای آن سرد باشد بلغم مزاج را و عورت را و کسانی را که چیزهای
سرد میل نمایند بسیار میشود و این صداع را اگر دیر علاج کنند بیم آنست که بعضی و کوری و لقوه و فالج و صرع و سکته منجر میشود
و باید که اهتمام نمایند و در ابتدای علاج این سهل است و اگر دیر ماند بدشواری علاج پذیرد **علاج** آنست که تنقیه دماغ و جمیع
بدن از بلغم غلیظ بحبوب مسهله نمایند مثل حب صبر و ایارج فیقرا و حب ایارج و حب اصطمخیقون و ماده را بدین جلاب نضج
دهند بدین موجب بیخ سوسن چهار مثقال افتیمون سه مثقال انجیر ده عدد سپستان مجاد عدد و تخم خطمی سه مثقال انگور شفا
سه مثقال بلوست بیخ بادیان مثقال پوست بیخ کرفس دو مثقال گل سرخ دو مثقال تخم کرفس دو درم قند چهار رکیب بجوشانند
و بقند بقوام آورده یک هفته میل نمایند و بعد از ان حب صبر میل نمایند **صفت آن** تربد دو مثقال صبر سقوطری سه مثقال
مصطکی دو درم گل سرخ نیم مثقال پوست بلیله کابلی مثقال شربت حب دو درم با آب کرفس یا عسل در محل خواب اختیار نمایند
و بعد از ان چهار فاشق آب گرم خورند **صفت ایارج** فیقرا حب بلسان عود بلسان سنبل سلیخه مصطکی اسارون دارچینی
زعفران از هر یک مثقالی صبر سقوطری شانزده مثقال شربتی مثقالی تا دو مثقال در محل خواب نموده اختیار نمایند **صفت**
حب اصطمخیقون ایارج فیقرا درم پوست بلیله درم تربد سفید مجوف مثقالی صبر سقوطری درم حب النیل درم شحم حنظل محمود از هر یک
دانگ مقل ازرق درم به آب انیسون حب ساخته بدو نوبت اختیار نمایند **صفت حب ایارج** تربد خراشیده ده درم دهن بادام چرب کرده
درم ایارج فیقرا مثقالی حب النیل و انیسون غاریقون سفید از هر یک یک درم و از هر یک هفت دانگی و نیم حنظل دانگی کوفته و بیخته حب سازند
با آب بادیان هر یک مقدار نخودی و در عسل آلوده بالقند سحرگاه اختیار نمایند و حب قوقایا درین مرض و در امراض دماغی فائده
دارد **صفت آن** ایارج فیقرا پنج درم تربد اسطوخودوس هر یک یک درم و نیم درم شحم حنظل یک درم و نیم سقمونیا این پنج شربت
صفت مطبوخی که درین مرض مناسب است سنا مکی پنج مثقال پوست بلیله زرد و بلیله سیاه نیم کوفته از هر یک چهار مثقال تربد بیخته
کوفته دو مثقال بیخ سوسن دو مثقال افتیمون مثقالی اسطوخودوس دو مثقال زبیب منقی هفت مثقال در یک کاسه آب بجوشانند
صاف نموده با شیرخشت پانزده مثقال و نبات پنج مثقال اختیار نمایند و اهتمام نمایند تا ماده میل سفل نماید بحقنه یا جلاب مسهل
حقنه بسیار مناسب است و یا غرغره نمایند به سکنجبین عسلی و آب کامه که در وی قسطین و عاقرقرحا هر یک مثقالی نیم کوفته آمیخته باشند
و سر به بخار بابونه و مرزنجوش و پودینه و قیصوم و شیح ارمنی از هر یک سه مثقال در آب بجوشانند و بدارند و غذا نخود آب مطبخه
با دو به گرم مثل دارچینی و مثل زنجبیل غذا سازند قسطین و آب کامه مناسب است و فرفیون نرم سوده به روغن بابونه با کل آمیخته
مالند و بوی نمودن مشک و عنبر و غالیه فائده دارد **نوع هشتم** در صداع که از ماده سوداوی شود و سبب آن آنست که غذا‌ها
غلیظ که از و سودا حاصل شود بسیار میل نموده باشند و مثل عدس و کرنب و گوشت گاو و نبرد اسپ آهو و آنچه که بسیار گرد و خشک
باشد **علامت** این درد سر آنست گرانی با خشکی دهد و بیخوابی و تیرگی رنگ روی و بدن و باریکی نبض و سفیدی بول و خشکی
چشم و ادهنی و خیالات و فکرهای فاسد و وسواس **علاج** آنست که اسهال سودا نمایند بمطبوخ افتیمون **صفت آن** افتیمون
دو مثقال بسفایج نیم کوفته سه مثقال پوست بلیله چهار مثقال سنا مکی پنج مثقال بنفشه دو مثقال گاوزبان سه مثقال بادیان
گل سرخ مثقال شیرخشت بیست مثقال و در یک کاسه آب بجوشانند و با شیرخشت صاف نموده شیر گرم میل نمایند و این

بر پلک بالا و اگر ضرورت شود که جفن را باید تراشید تراشیدن شیاف احمر لین حک بسیار نمایند و این طلا فائده تمام دارد پوست بیرون
بسته و عدس مقشر و حضض و تخم انار و کاسنی همه را کوفته در روغن گل چند قطره آمیخته بعد از آن بر چشم گذارند **نوع دهم**
درد چشمی که از سرما پیدا شود **علاج** آنست که سپستان را پخته سازند و گرم بر چشم گیرند دیگر گاه را پخته ساخته سر بر بخار آن دارند و از ترک
ریاضت و از کم رفتن بحمام درد چشم عارض میگردد **علاج** بحمام روند و ریاضت کنند و سر بر بخار آبی که در وی بنفشه و بابونه و افسنتین شاخ جوشیده
باشند دارند **نوع یازدهم** درد چشمی که از تیزی معده شود **علاج** معده را گرم ساختن بگلقند و مصطگی و در غذا دارچینی و اندک شراب
و در حمام در آمدن **نوع دوازدهم** درد چشمی که از سده حجاب اسم شود **علاج** حقنه شیر که در وی بابونه و شبت و اکلیل الملک و حلبه باشد
نمایند و صحبت که حافظ کند در امراض چشم بلکه در جمیع امراض سر از جماع و خواب و عقب طعام خواه شب و خواه روز **فصل دوم در ظفره**
که بفارسی ناخنه گویند و این زیادتی عصبی بود از ملتحمه که از گوشه چشم از جانب بینی رسته و اکثر اوقات از هر دو جانب پیدا شود و این دو
نوع است **نوع اول** سفید و رقیق پیدا شود **علاج** آن سهل است توتیای احمر و صمغ و این تیر بینا نهند و اگر دیر یابند و زمانی طویل بگذرد بزرگ
کلان میشود و منع بصر بکند **علاج** فصد و تنقیه اگر امتلائی بود از فصد و حجامت کنند و استعمال دوای حاد مثل اسلیقون صغیر بر موجب قرنفل
دارفلفل و دارچینی زنجبیل پوست هلیله زرد و بلیله از هر یک نیم درم صبر مثقالی کندر یا شش درم شنجرف نیم درم قرنفل سلیخه از هر یک
چهار درم نوشادر درم نرم کوفته استعمال نمایند و شیاف روشنائی و شیاف احمر و خضر و شیاف اسود که مشهور است نیز مفید است **صفت**
آن کحل زنگار سافنج از هر یک یک درم و نیم اقلیمیای دو درم اشق سکبینج زرنیخ از هر یک نیم درم اشق و سکبینج را بشراب حل
ساخته باقی ادویه را کوفته بدان آمیزند و از جمله چیزها که نفع کلی گفته اند کندر است نرم بکوبند و اندکی از وی در آب گرم یک ساعت
بگذارند و بعد از آن صاف نموده در چشم کشند ناخنه را بطرف میکشند و همچنین بعسل زهره بز و استعمال این دارو بعد از دخول حمام
حمام نمایند چرا که تاثیر این ادویه آن زمان ظاهرتر شود **نوع دوم** ناخنه غلیظ و دیر مانده شده **علاج** او آنست که بریدن تجدید اگر نافع
بود از بریدن ناخنه جهت آنکه از ملتحمه جدا استوان کرد بر روشنائی اکسیر بموجب که مذکور میگردد مداومت نمایند **صفت آن** سافنج
مثقال اقلیمیا سیم نمک هندی بوره ارمنی زنگار دارفلفل کف دریا از هر یک دو درم صبر سنبل تیر قرنفل از هر یک نیم مثقال
زنجبیل دو درم آمله زرد درم زعفران نیم مثقال نوشادر زرد درم ادویه را نرم کوفته سوده نمایند سبل و ناخنه و جرب و دمعه
و تاریکی چشم را فائده دارد و پرهیز نمایند از خوردن شیره انگور از آن سازند و از خوردن پیاز و سیر و چیزها مبخر ملاحظه نمایند
و تقلیل غذا لازم شمرند و غذا نخود آب و شوربای مرغ که در وی ماش مقشر و اندک اگر او باشد شاید و قطع بخار از سر باطریفل
نمایند و تلیین طبیعت فائده دارد **فصل سوم در طرفه** نقطه سرخ یا سیاه زند که بر سفیدی چشم
ظاهر گردد بسبب ضربه یا سقطه یا حرکت عنیف مثل قی و بقوه قوی **علاج** فصد قیفال نمایند و شیر عورت در
چشم چکانند و سفیده تخم مرغ نیز و خون کبوتر و فاخته خاصه آن خون که از زیر پر بعد از کندن پر بیرون آید
در ابتدا گل ارمنی و در آخر با لعاب حلبه در چکانند و اگر ورم تحلیل باید و الا نخود را در آب تر چکانند و ضماد
زرده تخم مرغ و عدس اندک حوالی زعفران و روغن گل سازند **صفت** صبحا که طرفه را زائل سازد زرنیخ
سرخ کندر زعفران اجزا را برابر نرم کوفته شیاف سازند و آب کشنیز با آلاب حل نموده بچوشانند و سر بر بخار
آن دارند **فصل چهارم در انتفاخ ملتحمه** یعنی آن ماسیدن است و این چهار نوع
است **نوع اول** انتفاخ جفن از فصد بود و فیه علامات و خارید و سوزش گوشه چشم **علاج** او پرهیز

ولعتریل

زرده تخم مرغ با روغن گل گدازند و بشیر صورت و چیزی تا سه روز نگذارند در چشم نگذارند و در روز چهارم در حمام برند بعد از آن زرد و صفرا
و ضماد بارد چو صندل و پوست انار و گل سرخ بکوبند و بپاشند و روغن زرد یا گل بر چشم گذارند صنف دوم که حادث گردد از ماده صفراوی
تیز علامت او سوزش و خارش و زردی و تنگی علاج استفراغ و اصلاح غذا و بر چشم گل سرخ و صندل و پوست انار و سرد ایارج و سنا بشیر عورت
بر چشم نهند و چشم بر گرد نبندند و شیاف احمر لین یا ابیض کشند و سلام صنف سوم که حادث گردد از رطوبت شور ملازم است خاریدن
و می باشد او بیخ سلاق علاج تنقیه منضج و مسهل گرفتن خون و سماق بگلاب تر ساخته آب آن بر چشم گذارند و ضماد از پیه انار کوفته سازند
و گل سرخ و صندل مقشر و گلاب بر سر نهند و بحمام روند نفع کلی دارد و سلاق را شیاف اق صفت آن سماق را در آب بجوشانند تا
غلیظ شود و صاف نموده رصاص مغسول جزو کافور ربع جزو کثیرا سدس جزو بطبیخ سماق شیاف سازند و بالت تقطیر اشنده و حضض و اقاقیا
و شب یمانی کوفته در چشم باشند و اطریفل صغیر بنمایند و نخود آب نوع ششم شرناق و این چشمی است فربه و خاص بجفن اعلی
و سبب این چشمی شحمی لزج است سببیه و علامت او آن است که پلک سنگین شود و آب رفتن و امکی و روشنی آفتاب را کمتر تواند دید و عطسه بسیار
و این علت خداوندان تر لزج را کام بود علاج فصد و حجامت و تدبیر لطیف و اگر مریض دستکاری را مکروه دارد علاج نمایند بدین
طور صفت آن صبر شیاف مامیثا اقاقیا مرتبه اندک زعفران دو بیاز نرم کوفته آب آمیخته بر جفن طلا سازند و در دور
اصفر بمالند و اگر سنگ نشود و صلاح عمل سیت بجد بید نوع هفتم حسا و این صلابت پلک است بمرتبه که دشوار حرکت
نماید و بیرحمت بگشاید و با درد و سرخی یا تری بود بیبوست چرک چشم و این را یبوست می گویند علاج ترطیب است حمام
و نطول سر و روغن بنفشه بادام و کدو و آس بر چشم سفیده تخم مرغ با روغن گل گدازند و لعاب حلبه و کتان چشم را انفع دارد
و در آبی که در وی حلبه و اکلیل الملک و حلوا و بنفشه جوشانیده باشند چشم بر بخار آن دارند و چربی مرغ با سفیده تخم مرغ
و لعاب اسپغول با صمغ عربی و روغن گل فایده دارد و اگر در بدن ماده باشد تنقیه بدن و غذای خفیف فصل بیست و هفتم در امراضی
که در گوشه چشم شود و این انواع است نوع اول درد و حکه و حرقت یعنی خاریدن و سوزش در گوشه چشم شود سبب او ماده تیز است که
میریزد به کنج چشم علاج آن کاسنی با روغن گل گدازند و بر دو حصرم که بکوبند بر نمو جب توتیا زرد چوبه دار فلفل پوست هلیله زرد
از هر یک [illegible] درم با میران چهار درم نمک اندرانی پنج درم حل کوفته بیخته با آب غوره چند نوبت پرورده نمایند و در چشم کشند
و تقیه اگر ضرورت نمایند و سفیده تخم مرغ و نشاسته بگلاب آمیخته بر چشم نهند نوع دوم غده یعنی زیادتی گوشت
در گوشه چشم سبب او فضول که جمع شده در گوشه چشم علامت او منع نفاذ آب چشم از آنکه بسوی بینی روان شود و اگر در کنج چشم
بماند بخبر بیشود علاج استفراغ بدن از خلط غلیظ و با دوی حاده اصلاح غده نمایند مثل باسلیقون و روشنائی و شیاف
زنگار نوع سوم سیلان دمعه یعنی آب رفتن از چشم و اگر سبب بیدن گوشه چشم یا مادرزاد بود هیچ علاج ندارد و اگر
از جهت نقصان گوشت گوشه چشم که از دوی تیز بسیار یا بخبرقه چشم را مالیده باشد یا آنکه سبب حجبات گرم و درم دماغ بود
علاج شیافیکه گوشت چشم بر رویاند بیران و حب صبر شیاف مامیثا از هر یک دو مثقال شب یمانی ربع مثقال کندر مثقالی نرم
کوفته اشیرابی که در وی نبات حل شده باشد شیاف سازند و این شیاف نیز مناسب است فلفل هلیله زرد سه ماه از هر یک دو درم نمک
هندی نیم درم و فلفل [illegible] درم نرم کوفته با آب سماق شیاف سازند و اگر حرارت غالب بود و این محل مناسب است شیاف ابیض مغسول

توتیای مغسول با قشیشا از هر یک سه درم لولو صبر از هر یک نیم درم شیاف ماميثا صبر بعد درم شیاف سازند بکار آید باقی
بیشتر و بعضی دو بار تراشند و جای است نهند و علاج از غبار و شیاف کنند و کر باز و نمایند و اگر عقد چشم ضعیف و در تن جرم
در و شیاف ای شیاف خلاصی که مذکور شد بگردد در آن تیمو حب توتیا ده درم فلفل دار فلفل از هر یک پنج درم زعفران دو درم شیره
پنج درم سماق سی دو درم پوست هلیله درم نوشادر درم سنگ چوبه مامیران از هر یک شش درم شیاف ماميثا هفت درم نرم
کوفته چند نوبت با آب غوره پرورده نموده بعد ازان شیاف سازند **نوع چهارم** در غرب و این ناسوری است که در گوشه چشم
میان بینی و چشم و هرگاه سر کند غرب گویند و اگر دست بر وی نهند ریم بیرون آید و نیک شدن آن اشکال بود چرا که دائم در حرکت
است و گوشت نرم و تر دارد بدین سبب ناسور گردد و گاه باشد که از اندرون بینی سر کند و ریم از سر بینی بیرون آید علاج
رگ قیفال کشایند و مسهل دهند و صلاح غذا و تقویت معده بکنند و اغیسون و اطریفل صغیر و اگر نشوانند قطره ازین شیاف
چکانند او را خشک گرداند **صفت آن** صبر مصطکی انزروت خون سیاوشان کندر شب یمانی از هر یک مثقالی را نیک
کوفته و بیخته با آب طرخشقوق کلات شیاف سازند و آنرا بشوانند شیاف با آب حل نموده سه قطره چکانند و بخوابانند و بعده
دو قطره دیگر گذارند مدت یک هفته چنین سازند تا ناسور روی بصحت آرد و اگر ناسور قوی بود دارویی بوس بود دارد صفت
آن حلزون صبر مر برسه برابر بسایند و بر آن موضع نهند در قانون شیخ ابو علی گفته که حلزون جانوری است چون کرمی دو
دلیا دو گرد در پشت او صدفی پدید آید و آن صدفها در بعضی شهرها ناخن دیو گویند و حلزون آنست و اگر سر غرب بسته شود و ریم
بیرون نیاید تخم مرو را بکوبند و شیر عورت خمیر نموده و اندکی زعفران آمیخته بر غرب نهند نرم گردد و بکشاید و مغز بادام سیده
کنند بشیر عورت بر غرب گذارند ریم بیرون آید و بعد ازان فتیله مرهم زنگار آمیخته نهند و این ذرور پاشند تا خشک گردد
صفت ذرور صبر زرد انزروت پوست کندر سوخته شیاف ماميثا برابر بگیرند کوفته و بیخته بکار برند و آن را که استخوان تباه شده
باشد علاج آنست که بتراشند تا پاک شود بعد ازان سماق معقول بدو ندرند کور بپاشند و مرهم گذارند و اگر خواهند که داغ نمایند
آهنی بشکل لسیار زند سر او را مسطح ساخته آنرا در آتش گذارند تا سرخ شود پس گرد او را بخمیر گیرند و بعد ازان داغ کنند بعد هم
اسفیداج علاج نمایند و صبر و کندر سوده بر جراحت بگذارند تا بکلی ریم آن را می نهند به اذن الله تعالی و تقدس **باب**
سیوم در امراض گوش شش فصل فصل اول در درد گوش و این چند نوع است نوع اول درد گوش
گردد از گرمی مزاج ساذج سبب آن بسیار بودن در آفتاب یا نزدیک آتش نشستن و در بادهای سموم گذر کردن علامت او
گرمی روی و سرخی اندک درد سر و راحت یافتن از هوای سرد علاج روغن بنفشه یا بادام و نیلوفر و کدو و ازین روغنها شیر گرم نیم
گوش چکانند یا انگور سه درم سرکه ده درم روغن گل بهم آمیخته بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند یک دو قطره شیر گرم
در گوش چکانند و اگر درد عظیم بود بمرتبه که طاقت نماند شیاف ابیض افیونی حل کرده با اندکی از افیون با شیاف ماميثا و عنزروت
بگل آمیخته شیر گرم چکانند و بسیار ازین ادویه در گوش نگذارند که موجب ثقل گردد و روغن خلاف با اندک سرکه فائده دارد و سفیده
تخم مرغ و آب کدو یا روغن و آب حی العالم چکانند و سزاوار آنست که ضعیف با آب سرد شهدی دا گر بجا او شربت بنفشه
و شربت نیلوفر نرم سازند و شیره خرفه و سکنجبین دهند و غذا ماش مقشر در آب انار یا اسفاناخ و کشنیز تر آب تر هندی

که بر دندان متاکل گذارند و درد ساکن گردد و گذارند به باشد شیر انجیر و حلتیت دوائی دیگر که دندان را پاشند متاکل گذارند و درد ساکن گردد حلتیت
قطران آن بخور نموده چنانکه گذارند و دوائی که بر دندان متاکل گذارند درد او ساکن گردد بزر بنج و فلفل و کبیکج یعنی تخم کرفس بری نرم سوده
بقطران و قطران روغنی است که از درخت صنوبر گیرند و غیره خمیر ساخته بر دندان نهند درد را تسکین دهد اگر دندان متاکل سوراخ دار
بود بسوهان تیز سایند تا هموار گردد و باقی آنرا چند دفعه داغ نمایند بعد ازان بروغن زیت و آب مرزنجوش مالند تا دیگر خورده نشود نوع
دوم که از فساد رطوبت و استیلای بلغم بود علاج ترتیب مزاج و گذاشتن سپیده تخم مرغ و لعاب اسپغول و روغن بنفشه بادام به
آمیخته بهم فایده دارد و غذای کشک جو و قلیه کدو و اسفناخ و قلیه خیار نوع سیوم که از سوء مزاج سرد شود علاج گرفتن چیزهای
گرم در دهان مثل زنجبیل و مصطکی خاییدن و مضمضه با آب عسل و شعب و عاقرقرحا گرم نموده باشند پس نمایند نوع چهارم
خورده شدن و پاشیدن دندان که از گرمی و حرارت بود علاج او بکافور گذاشتن یا افیون یا آنکه جوال دوز بروغن زیت
گرم نموده گذارند یا جوال دوز سرخ ساخته در ناسوره گذارند و اگر دندان را در خمیر گرفته داغ نمایند فصل پنجم در تحرک
دندان و افتادن آن و این چند نوع است نوع اول از جهت سستی و کشادگی موضع دندان از ورم آید شود مثل آنکه اطفال را
بسبب شیر و ضعف بدن ایشان را می شود و این قسم کمتر علاج باید دیگر بسبب پیری و خشکی مزاج می شود چنانچه مشایخ و پیران را
بود و این نوع علاج نمی یابد نوع دوم جنبیدن و افتادن دندان که از غلبه یبوست بود مثل آنکه گرسنگی بسیار کشیده یا تب
یعنی بسبب مرض کشیده و عفونت او لاغری بدن و خشکی و تسبیح بدن و غور چشمها و در [illegible] نقصان [illegible] علاج ترطیب مزاج
بدن خصوصا دماغ را بغذا او شربت [illegible] و تقویت بیخ دندان از طباشیر و گلسرخ و عدس و گزمازو و سماق [illegible]
[illegible] ساییده نرم کوفته [illegible] بر دندان مالند نوع سیوم که از رطوبت بود علامت او استرخای لثه و دندان [illegible]
و درم [illegible] گشتن و سیلان لعاب [illegible] بیخ دندان علاج او [illegible] مضمضه با آبی که در شاه بلوط و گزمازو و اقاقیا
جوشانیده باشند و طلای گرم و سفوفهای قابض گرم [illegible] سنبل قرنفل پوست هلیله سازج هندی سعد از هر یک [illegible] بیخته
و بر بیخ دندان بمالند دیگر از جهت ورم که سستی دندان می شود علامت او شدت درد و ضربان علاج فصد قیفال یا حجامت
و استعمال و گذاشتن اشیای سرد قابض مثل گلنار و صندل و هلیله و سماق و طباشیر و گلسرخ نرم کوفته سنون سازند
نوع چهارم جنبیدن دندان بجهت نقصان گوشت لثه و خورده شدن گوشت بیخ دندان علاج مضمضه با [illegible]
و تناول سماق و آب انار [illegible] اجتناب از حلوا و اندک گوشت میل نمایند [illegible] و خون سیاوشان [illegible] سوس
کبود [illegible] نرم کوفته [illegible] بر بیخ دندان گذارند دیگر جنبیدن دندان بسبب ضربه و سقطه باشد علاج [illegible]
قابض نمایند مثل مورد [illegible] گلنار و سماق [illegible] چیزهای محکم دندان [illegible] بدست و زبان حرکت
دیگر اگر خواهند که دندان آسان کنده شود پوست شاه توت [illegible] پوست بیخ کبر [illegible] عاقرقرحا نرم کوفته با سرکه آمیخته
سه روز چند دفعه هر بار یکساعت بر بیخ دندان گذارند تا آسان کنده شود [illegible] آن عمل نمایند تا
دندان سست شود و آسان کنده شود باب هفتم در امراض لثه و بیخ دندان و آن مشتمل است بر چهار فصل فصل
اول در ورم لثه و این چند نوع است نوع اول که از غلبه خون بود علامت او درد و سرخی لثه و [illegible] و التهاب علاج

کنند بخایند و غذا مزع بریان مطجنه از بریات ترتیب نیک شود و نی فرمایند بدین طریقه ترب را ریزه ساخته بجوشانند و آب آن یک کاسه
باده مثقال عسل سبیل نمایند و بیشتر از آن ایارج خورند بعد از آن که سه ترب خورده قی نمایند و مداومت بهلیله پرورده و اطریفل
واصله نمایند **نوع سیوم** کثرت لعاب که از رطوبت دهن شود چنانچه اطفال و پیران را می شود علامت او گرانی در سر و کدورت
حواس **علاج** تنقیه دماغ بحب ایارج فیقرا و غرغره یا مکرر نمایند و اندک باشد و غذا نخود آب و مطجنه و قلیه کرده دارچینی و زیره و زنجبیل
و اجتناب از ترشیها والبان و فواکه نمایند **فصل سیوم در بخر** یعنی بوی دهان و این چند نوع است **نوع اول** که از حرارت
معده بود علامت او آنست که هر گاه طعام میل نمایند بوی بد ساکن گردد و چون معده خالی شود زیاده گردد و دندانها سیاه شوند
علاج آب تمر هندی آلو بخارا و زرد آلو و شفتالو به آب تر ساخته آن را میل نمایند یخ خشک ساخته و شربت سکنجبین با آب
سرد اختیار نمایند و اگر خون غالب بود فصد نمایند و اسهال طبیعت بچهار شربت و ربیب رب آبی و انار رب ریواس و امرود
نوع فتق سماق و زرشک سازند و این حب در دهان گیرند گلسرخ صندل سفید و سعد از هر یک دو درم هلیله و بلیله از هر یک سه درم
پوست اترج مثقالی طباشیر نیم درم کوفته بیخته با آب آبی یا سیب کرده گلاب حل نموده در دهان گیرند **نوع دوم** بوی دهان که از
بلغم عفن معده شود علامت او آنست که بخوردن غذا ساکن نشود و شستن دهان بسیار تسکین نیابد **علاج** تنقیه بحب ایارج و
صبر نمایند و قی بآب ترب ماهی شور و خردل و عسل و گفته اند که شراب هفته یکبار یا کمتر خورند یا شربت گل مکرر که مقوی و تبرید
یا گلقند یا ایارج یا اطریفل مقوی یا ایارج یا در هفته مثقالی از حب صبر و زنجبیل پرورده در دهان گرفته و اطریفل مداومت نمایند
و از طعام که سریع الفساد باشد مثل ماهی و شیره فواکه و گوشت فربه و غیره اجتناب نمایند و آب کمتر خورند و مطجنه و قلیه و گوشت
طیور و گلقند و آب عسل و خائیدن مصطگی و این حب فائده دارد **صفت آن** قرنفل اشنه نمک هندی هلیله قاقله از هر یک دو درم
صبر بوزن همه کوفته حب سازند شربتی دو مثقال اختیار نمایند و بسیار خوردن کرفس بوی دهان را برطرف سازد و حب دیگر قرنفل و آمله
و سعد و سنبل و پوست اترج و مصطگی از هر یک دو مثقال قرنفل و جوزبوا و کبابه و زنجبیل پلپل نیم درم کوفته مویز دانه بیرون کرده لعاب سازند
هر بار مقدار نخودی میل نمایند حب دیگر که در دهان گیرند فوفل قرنفل خولنجان قاقله کبار از هر یک دو درم مشک دانگی کوفته بیخته بشراب حب سازند
و یا بگلاب **نوع سیوم** فساد لحم یعنی گوشت میان دندان که به سبب رطوبتی است که از سر بعضو ریزد آید علامت او آنست که اگر
مضمضه کنند بچیزی ترش یا شور رطوبت لیج بد بوی با هن بیرون ریزد و مع ... تسکین نماید **علاج** تنقیه دماغ بحب ایارج و صبر
بسرکه و گلاب که در او برگ مورد و گلنار جوشانیده باشند یا قرنفل و سعد و مشک بگلاب جوشانیده غرغره سازند و مضمضه
دیگر بزر بار مصطگی جوزبوا از هر یک دو درم نرم کوفته در خرقه کتان بندند و آب یا گلاب بجوشانند و غرغره کنند و صباح و شام
صندل و سعد در دندان مالند دیگر از جهت فساد لحم که ایام از میان گوشت بن دندان خون آید **علاج** مضمضه بسرکه و گلاب
و سماق **نوع چهارم** بوی دهان که از فساد دندان خورده شدن آن شود **علاج** کندن دندان و پاک ساختن آنچه در او
آمده از چرک و مضمضه بسرکه و دو قاشق آب یک پیاله که درو عاقرقرحا و گلنار زده جوشانیده و سنونهای خوشبو که از صندل و گلسرخ
و سماق و ساذج جوشانیده باشند نمایند و هر روز دندانها را پاک سازند بخلال و شستن و لثه را بروغن چرب سازند دیگر بجهت آنچه که
در بینی بود بوی بد از دهان می آید **علاج** تنقیه دماغ و شستن بگلاب اندک سرکه **باب سیوم در امراضی که عارض**

مثل انجیر و مویز دانه بیرون کرده و خیار شنبر و رب السوس و با خمیر گندم با آب انار ترش حل کرده یا آنکه عدس مقشر و گلسرخ و بیخ سوسن از هر
یک مثقال با آب بجوشانند و صاف نموده غرغره سازند از جمله آنکه سفرجل سبز بیاساز و سرد و بی با تخم مرو لبشیر آمیخته غرغره سازند یا بشیر و شکر
در روغن بادام و بسکه شیر گرم و اگر قوی تر خواهند همچنین در آب عسل حل کرده غرغره سازند و اگر ورم سرد بود و چرک بیرون آید غرغره
بسکه و روغن بادام شیرین نمایند و اگر جراحت پاک شود زرده تخم مرغ و نشاسته و کتیرا بروغن بادام بهم آمیخته غرغره نمایند
و اگر خشونت و درشتی در دهان بود لعاب اسپغول و خطمی و روغن بنفشه با بادام غرغره فایده دارد و اگر سر [illegible] تغیر پیدا کرده و
سفید شده و نرم گشته بسر انگشت تا بالای بزنند تا سر [illegible] از فوائد آنچه در تخصیص بود مثل غوره و ریواج و شاهتوت و آب آلو و
سیب ترش و غذا شیره سبوس با روغن بادام و آش سماق و شوربای مرغ و عدس مقشر کرده و اسفاناخ و کشنیز تر باشد و نخود
آب و به آخر فایده دارد **نوع دویم** خناق که از صفرا بود و علامات او تشنگی و اندوه و تلخی دهان و خشکی آن **علاج** فصد و تلیین
طبیعت با آب تمر هندی و اگر بخار او آب انار و خیار شنبر و آب شعیر کرده و عناب جوشانیده باشند و شربت بنفشه و غرغره
بسرکه و گلاب یا سکنجبین و رب شاه توت و آب لسان الحمل و بیرقه و روغن گل [illegible] مالیدن فایده دارد و بعد از روز دویم
و سیوم غرغره بچیزهای محلل مثل آنچه در نوع دموی مذکور شد و شیر خرفه و آب سه دانه و لعاب اسپغول و شربت خشخاش میل
نمایند و ضمادی که ماده را بجانب خارج کشد از رب شاهتوت و قراقروت و ده دانه دانه بیرون کرده و در روغن [illegible] بهم آمیخته بر گلو کنند اما
خارج و غذا عدس مقشر با روغن بادام شیرین غرغره با آب لسان الحمل و قاشق و آب عنب الثعلب یک قاشق و گلاب و قاشق از
کل نیم قاشق بهم آمیخته نمایند و درین قسم مبالغه در تبرید و ترطیب باید از نوع دموی سازند و در نوع دموی مبالغه در تحلیل نمایند
نوع سیوم خناق که از بلغم شود و علامات او تهیج رو و چشم و سفیدی رو و کثرت لعاب و دشواری چیزی بگلو فرو بردن **علاج** تنقیه
دماغ بدین حب قوقایا و حقنه حاد و غرغره با سکنجبین عسل و سکنجبین و آب ترب و خردل و مویزج و عاقرقرحا و فلفل و فوتنج با سه
جوزا و آب بادیان از هر کدام آنچه میسر میشود گرفته آمیخته نموده غرغره سازند و در ابتدا از شاه توت [illegible] طلا سازند یا بکار برند آنها
عاقرقرحا و مویزج و اگر علت صعب بود شیشه حجامت بر گردن گذارند و بزنند یا آنکه عسل [illegible] طلا سازند تا آبله شود و زرداب‌ها
گردد و غرغره بسرکه و عسل یا آب حل ساخته فایده دارد و خاکستر خطاطیف بشیر آمیخته غرغره نمایند غذا شیره سبوس گندم با تخم مرو
و قند و نبات در و فایده بسند است و نخود آب و زرده تخم مرغ نیمبرشت اختیار نمایند **نوع چهارم** خناق از سودا علامات او صلابت و ورم
کمودت رنگ علیل و خشکی دهان و تیرگی [illegible] و حالتی شبیه به تهیج در موضع ورم **علاج** فصد باسلیق و حقنه متوسط و غرغره با آنچه مذکور
شده در نوع بلغمی [illegible] با کل [illegible] طلا سازند و مداوم حمام و غذا نخود آب و [illegible] بدانچه مذکور شده در نوع بلغمی یا خناق
کلبی علامات او آن است که نتواند نگاه کرد بجانبی و [illegible] باشد هرگاه دهان بکشاید و وقتی که باشد از زوال فقار اما وقتی که از زوال
عضلات داخلی بود علامت او کشاده ماندن دهان و بیرون آمدن زبان **علاج** فصد و تلیین طبیعت و حقنه و [illegible] آنجا بیرون [illegible]
شبیه مثل حجام و گلنار [illegible] ضماد و قابض مثل [illegible] و مورد [illegible] بلعاب اسپغول سازند **البثور فی الحلق**
در حلق جوشش و بثور میشود و بیشتر دموی بود و گاهی این جوشش در قصبه ریه میشود علامات درد و سوزش [illegible]
که چیزی فرو برد **علاج** فصد نمایند و چیزهای که از نشاسته و کتیرا ساخته باشند و روغن بادام و آب سرد منع نمایند و بیرون [illegible]

وجراحت گردد بموم روغن و مرهم کافوری علاج نمایند و علیل اغذیه اندک خورد بعد یا زرده تخم مرغ **فصل پنجم در علوق**

زالو آنچه بحلق چسپید از زالو و غیره بسبب خوردن آب چشمه و ایستاده و غیره علامات او کرب آمدن خون رقیق و احساس مر بلعن با آنکه چیزی

در حلق است علاج آنست که دهانرا در برابر آفتاب بکشایند و چون معلوم گردد که علق که زالو و شلوک میگویند است آنرا بمنقاش

بگیرند و بیرون نمایند و اگر گرفتن آن دشوار بود و در بود غرغره بخردل که معجون است و سرکه چند نوبت نمایند یا بسرکه و حلتیت یا سرکه و نمک

یا با آب پیاز یا با سیاه دانه و نمک را کوفته و در حلق باشند و اگر بدینها بیرون نیاید مریض را فرمایند که بحمام رود و باید در زمانی

صبر نماید و چون تشنه شود فرمایند تا پاره یخ نزدیک دهان گیرد یا مضمضه آب سرد کنند و چون نماید اورا با منقاش یا [illegible]

بگیر بعد از آن خون سیاوشان و نشاسته و گل ارمنی در دهان باشند و اگر خون از حلق می آید باشد گلنار و سماق

و پوست انار بجوشانند و غرغره سازند و گلنار و خون سیاوشان و کندر نرم کوفته در دهان باشند و اگر زالو بمعده چسپیده

باشد قی فرمایند تا آبی که در ده درمسنگ ترکی و آب [illegible] مثقال بود از حیله گر در معده بود آنست که علیل را بحمام درآرند

بعد از آنکه غذا الیه خورده باشند فرمایند تا آب سرد در دهان گیرد و چون گرم شود باز اعاده کنند از جهت سردی آن بدهان

می آید از معده است **فصل ششم در آنچه بحلق و مری چسپیده** از شوک ماهی و استخوان یا لقمه کلان و غیره اما آنچه چسپیده

بحلق اگر ظاهر بود با منقاش بگیرند و اگر ظاهر نبود یا بیرون بود دست برگردن و پشت او زنند و جرعه آب بدو دهند چند نوبت و اگر

بیرون نیاید چند لقمه نان بزرگ بدو دهند و بحمام فرستند و چند نوبت جرعه جرعه روغن بادام یا روغن گل یا کنجد یا غیره میل نماید

بعد از آن لقمه کلان خورد و قی کند اگر بیرون آمد خوب والا آلتی از آهن یا غیره بسازند و در حلق فرستند و بدان بیرون آرند و

انجیر در آب بجوشانند یا در شلغم و بدان غرغره نماید دیگر انگشتی که آن در حلق او در آمده علاج او آنست که او را سر اسپ [illegible] و شکم

او را بشور رانند برفق تا آب تمام بیرون آید و بعد از آن حریره از آرد نخود و شیر بسازند و میل نماید خوردن شراب فایده گفته اند

فصل هفتم در بحوحة صوت یعنی گرفتن آواز از فرود آمدن نزله یا باشد بحلق و قصبه و شش و این چند نوع است **نوع**

اول که از نزله بحلق می باشد علامت او احتباس علیل بچیزی که نازل شود بحلق و درشتی و لذع و دغدغه در حلق **علاج**

منع نزلات شربت خشخاش و غرغره بخشخاش و عدس و گل سرخ از هر یک دو مثقال بجوشانند و بآب آن سازند دیگر بحوحة

صوت از گرمی حنجره می باشد و اکثر در تبها عارض میگردد و علاج شیره آب جو و حریره که از شیره و نشاسته و روغن بادام [illegible]

مرغ و بیضه [illegible] و [illegible] می بود دیگر بحوحة صوت از برودت [illegible] باشد علامت او آنست که در سر یا جهت

چیزهای سرد خوردن و از جهت باد شمال و غیره پیدا میشود علاج آنست که حبی سازند بر شرح حب بپزند و در دهان گیرند فلفل

زعفران سنبل قرنفل [illegible] از هر یک یک مثقال صمغ عربی دو مثقال نبات یا قند پانزده مثقال همه نرم کوفته در دهان گیرند

و آب آن را فرو برند نوعی دیگر مرکب از زعفران فلفل نرم کوفته حب سازند دیگر این حب فایده دارد مغز بادام و لب صنوبر کتیرا

و تخم کتان [illegible] از هر یک ده درم انیسون بادیان و ریوند سوس صمغ عربی از هر یک درم فانیذ ده درم نرم نموده حب سازند

و غذا نخود آب با زرده تخم مرغ نیم برشت و حریره که از سبوس گندم و عسل و روغن بادام یا از آرد باقلی یا از آرد کتان ساخته باشند

میل نمایند و حبی که از کتیره و مغز بادام و صمغ عربی و نشاسته و تخم کتان و قند یا نبات ساخته اکثر اوقات اختیار نمایند و در

ده مثقال نمایند و قی بحجر رق بعض و امراض سینه فائده گفته اند خصوصاً اگر تریاق آمیخته باشد و حب عناب بقول بعض حکما
صفت آن عناب بقول یکدرم ربّ السوس درم ترید مجوف درم ایارج فیقرا چهار درم شحم حنظل انزروت از هر یکدرم نرم کوفته بقدر نخود
درم باشند درم حب نموده اختیار نمایند و حقنه حاده و حبوب گرم در دهان گیرند فائده دارد و شستن و پاها فائده دارد و قی کردن خشک
نمایند و بقدار دو درم با کندر و موبیز جوشانیده باشند نفع دارد و گوشت تیهو و مرغ دشتی و دراج و خرگوش با نخود نیم کوفته
پخته میل نمایند و شوربای مرغ سپید نافع است و در غذا خولنجان و دارچینی و الچایچی فائده دارد و در غذای که از بلغم حاصل شود مثل
شیربای برنج و کدو وغیره ملاحظه نوع دوم ربو که از امتلاء سینه و شش از بخارات حاره که از دل بود حاصل شود و علامت او عظم نفس و سرعت
و سرعت و تواتر و او بود و خفقان و شدت عطش علاج فصد باسلیق و تسکین حرارت دل از شربت سیب و صندل و شربت انار اگر
بنفشه یا نیلوفر با آب کدو و حیلاً از لعاب بهیدانه و اسپغول با شربت اسپستان و سپستان بیچاپاشان و برگ گاوزبان و تخم خرفه و تخم آبی با قند شیرین ساخته میل
و مفرح سرد و شربت صندل اختیار نمایند و سفوف لعاب ریحان بادرنجبویه که از صبر مغسول بود فائده مند است و اطراف را بمالند
در آب گرم گذارند و تقلیل هوای سرد و معتدل نمایند و آب کشک جو با سپستان و غذا شوربای مرغ کدو و ماش مقشر اگر اول و
اسفاناخ و کشنیز تر بود و قلیه کدو مناسب نوع سوم ربو که از ماده غلیظ که در مجاری نفس بود جهت استسقاء و سبب او غذاها
بلغمی بود و علامت او عدم ثقل در سینه و سرفه تنفس بلغم و زیادتی علت از خوردن چیزهای بادناک علاج تحلیل ماده و تنقیه سده
برفق آب یا نانخواه شربت بزوری یا شربت بنفشه آمیخته و ایارج فیقرا نفع دارد و در سینه موم روغن و روغن سداب و روغن بابونه
و سعوط ماده اسطوخودوس و نوش دارو فائده دارد و کشک شیر با اختیار نمایند و حمام و شیر و سنجر سیاه از هر کدام که باشد در حین نمایند نوع چهارم
ربو که از یبس بود و خشکی آلات نفس بود علامت آنکه عدم ثقل و عطش و باریکی صوت و هزال بدن بود علاج شربت بنفشه و شیره سنگ
در آب انار و آب کشک جو و شوربای آن ماش مقشر دگر اسفناج و کدو با روغن بادام و شیره بهیدانه و سپستان با روغن و لعاب اسپغول
و لعاب تخم آبی و اسپغول و آب کدو و آب بهیدانه و بنفشه تر کوفته بجمیع بر سینه طلا نمایند و موم روغن از روغن بنفشه و موم و کلیچه خرفه
سازند و در سینه بمالند و در آبزن که از بنفشه و خیار و خطمی و نیلوفر ساخته باشند در آیند و غذا ماش مقشر و کدو و اسفاناخ
و گوشت مرغ اگر تپ بود نوع پنجم ربو که از برودت بود که از جهت هوای سرد یا آب سرد و شیاف سرد برو غالب شده باشد
و بیشتر این علت عارض میشود پیران را و ابتدا اندک بود و در آخر محکم شود علامت آن حرارت در سینه نبود و عدم التهاب علاج
طبیخ حلبه صفت آن حلبه پنج مثقال تخم شبت و مثقال بادیان مثقال زبیب سه جبل عدد بجوشانند و صاف نموده بقند شیرین ساخته هر روز
چهل مثقال اختیار نمایند و سینه را بروغنهای گرم بمالند مثل بابونه و قسط وغیره و غذا گوشت کبوتر و کباب بزرده تخم مرغ نیم بخت
دیگر ربو بسبب حرارت که بر شش غالب میشود میباشد علاج او چیزهای سرد دهند دیگر از جهت استرخای عضلات صدر و ضعف
حرارت غریزی ربوی شد علاج فالج نمایند دیگر تنفس بانتزاع از جهت ورم اعضا میشود علاج او شربت بزوری دهند دیگر ربو از جهت
بحران در امراض حاده میشود علاج همان مرض نمایند دیگر بسبب امتلاء میشود شربت انجیر و سرکه و عسل و عرق کاسنی دیگر
ربو از جهت امتلا مادة در قصبه سینه میشود علاج استفراغ مناسب است نوع ششم از انواع سوء التنفس نام میگذارند نقص حجاب
یعنی گسستن حجاب که در سینه در سر ترجمه که اصطلاح میگویند می شود و ترجمی در کتاب معالجات خود آورده و هیچ کس از اطبا ذکر

انهض

عناب سپستان از هر یک سی عدد بیخ سوسن سه مثقال مویز دانه بیرون کرده بجوشانند و بقند چهل مثقال یا ترنگبین چهل
مثقال بقوام آورند و هفت روز میل نمایند و حریره که از آرد گندم یا از آرد جو و حلبه یکجا پخته باشد سه جزو نخود پخته با عسل و قند
در روغن بادام شیرین میل نمایند و این لعوق بسازند حلبه ده مثقال تخم کتان پنج مثقال مغز پنبه دانه سه مثقال نخود مقشر
صمغ عربی کتیرا از هر یک دو مثقال نرم کوفته با آبی که در وی بنفشه دو مثقال جوشانیده باشند با بیست مثقال قند یا نبات
لعوق سازند و هر زمان اندکی در دهان گیرند که مربیات غلیظ را نفع دارد و از بیرون ادویه محلله طلا سازند صبر دو مثقال مر
اقاقیا از هر یک مثقالی جوز سرو سه مثقال سندروس سه درم بروغن سوسن یا بروغن گل ساخته بر سینه گذارند و آب کرنب بعسل
بجوشانند و میل نمایند **فصل هفتم در ذات الجنب** یعنی ورم پهلو و این ورمی بود در غشاء مستبطن یعنی پرده اندرون مر
اضلاع را و در حجاب حاجز و علامت او تب لازم از جهت نزدیکی دل و درد با سوزش در زیر دنده پهلو از جهت ملاصقت آن غشا
و تنگی نفس از جهت انضغاط در عضو حجاب نفس را و سرفه و نبض منشاری و این چند نوع است نوع اول ذات الجنب که از خون بود
علامت او سرخی روی و عظم نبض و ضیق نفس و سرخی آنچه بسرفه برمی آید پیش از انفجار ورم علاج فصد باسلیق و سزاوار آنست
که در روز اول فصد نمایند یا در روز دوم پیش از قرار گرفتن ماده بعد از فصد تلیین طبیعت بدین مطبوخ بنفشه و برگ گاوزبان از
از هر یک مثقال بیخ سوسن و تخم خیرو از هر یک دو مثقال عناب و آلوی بخارا از هر یک بیست عدد سپستان سی عدد فلوس
خیار شنبر ده درم شیرخشت نه مثقال در آب بجوشانند و در آن شیرخشت و مغز فلوس حل نموده اختیار نمایند و این مطبوخ
فایده دارد انجیر ده عدد عناب و سپستان از هر یک بیست عدد بیخ سوسن سه مثقال بجوشانند و با پنج درم بنفشه پرورده اختیار نمایند با اندکی
روغن بادام و سزاوار آنست که چند روز این جلاب میل نمایند تا نضج شود و اگر سرفه خشک بود در چهار درم سکنجبین با بزر سپستان
بیخ سوسن کبود از هر یک دو درم در مطبوخ اضافه نمایند و حقنه لین نمایند و بقراط حکیم در فصول آورده که هر که را طبع نرم بود ذات الجنب
و ذات الریه و برسام های ملتهب نشود و در ابتدا شربت بنفشه و شربت نیلوفر با سکنجبین بیش از فصد و اسهال سزاوار آنست که میل
نمایند جهت آنکه معده و روده را نمیگذارد و موجب نفخ و بخار با در سینه و نواحی آن نمی شود و بعد از استفراغ فایده دارد و بعد از
چهارم بلال شربت بنفشه و نیلوفر ممزوج باب جو و آب سرد که مطلقا نخورند و آنچه تسکین عطش نماید آب هندوانه با شیره تخم خرفه
و آب خیار و شربت سکنجبین و چیزهای ترش میل نمایند با ضرورت نشود جهت آنکه مانع نضج میشود و نمیگذارد که چیزی برآید از بلغم
و سزاوار آنست که چیزی دهند که باسانی بلغم برآید و موجب نفخ گردد مثل مسکه با قند و عسل و شربت زوفا و این مطبوخ فایده
دارد عناب بیست عدد انجیر ده عدد سپستان دو مثقال تخم خیرو دو مثقال جو کوفته پنج مثقال بجوشانند و آنچه بماند
بقند شیرین کرده شصت مثقال یا ترنگبین بسازند و چند روز اختیار نمایند و اگر آنچه بیرون می آید غلیظ و چسبنده بیرون آید
بیخ سوسن کبود دو مثقال تخم حلبه پنج مثقال در این مطبوخ اضافه نمایند و این لعوق بدین هنگام سود کند کتیرا و مغز بادام
مقشر و تخم بادیان و صمغ عربی از هر یک یکجا کوفته و بیخته با عسل کف گرفته بسازند و در روغن بادام اضافه نمایند و شربتی مثقالی
یا دو مثقال شربت زوفا با شربت بنفشه با صبحانه میل نمایند و آرد باقلی با شیره مغز بادام و عسل فایده دارد و موم روغن بادام
و موم بسازند و بعد از آن چربی مرغ و مغز قلم گاو و لعاب تخم آبی و لعاب تخم کتان در آخر اضافه سازند و اگر حرارت کمتر بود

بلال ارد

بجای روغن بادام روغن بنفشه یا روغن مرچین سازند واگر حرارت قوی بود بجای تخم کتان ورق نیلوفر وگل سفید وصندل سازند واگر
درد اندک بود بر مثانه آب گرم نموده روغن گل گرم اندکی بر موضع الم گذارند واگر سرفه تشویش دهد ترنجبین وسائر حبوب سیال مدن
گیرند وانار شیرین وعناب تبسین نمایند وموبز طائفی وبادام شیرین واگر اسهال بود شربت حب الآس واگر درد پهلو قوی در پی باسر خطاهم
کرده وچون دست بر وگذارند درد گیرد مجمره برو گذارند یا ضماد از انجیر وتخمین بهم نرم کرده گذارند تا جراحت گشته تنک شود و
وعلیل را در حمام آورند وبرفق بمالند وآب بر سر او کمتر ریزند واطراف را بآب گرم بمالند ودر ابتدا حریره یا شعیر بقند ودر روغن بادام
ولعیان گندم کشک کرده وجو کشک کرده یا مرغ بخته وماش مقشر واگر غذا قوی تر خواهند ماهی سفید که از آب قوی گرفته باشند
وسکنجبین نیان ونی نان خوردن فائده دارد ویاره وهنده است بر نضج وبرآمدن چیزی از بلغم از گلو ومرغ با اسفاناخ ودرده
تخم مرغ نیم بخت واگر حرارت قوی نبود حریره از آب گندم وکرنج لسازند وبروغن بادام اختیار نمایند نوع دوم ذات الجنب
که از صفرا بود وعلامت شدت خلیدن درد وحدت تپ وسوزش وزردی واینچه بر آید وسرعت نبض وتنگی وخشکی وشدت تپ
در هر دور روز وسیان بید تبویر غب بود علاج فصد در ابتدا از دست که محاذی درد بود وتلیین طبیعت بلین خفیف مثل مطبوخ زوفا وتخم
نرم که از خطمی بنفشه وخبازی وبابونه واکلیل الملک از هر یک یک مثقال سنا مکی سنبل الطیب از هر یک سه مثقال کشک جو تخم حلبه
بجاورشنات کوفته از هر یک پنج مثقال در دو کاسه آب بجوشانند تا نصفی بماند فرو دارند پنج مثقال شیرخشت یا ترنجبین مثقال
بیست مثقال ومغز فلوس هفت مثقال حل کرده بروغن بادام دو مثقال یا روغن هفت مثقال اضافه نموده چهار نوبت اختیار نمایند
وتسکین حرارت بلعاب تخم آبی واسپغول وآب بید وانه بجای بید وبر پهلو یا روغن بنفشه وآب حی العالم بمالند وغذا ماش مقشر
یا عدس مقشر یا کدو واسفاناخ بروغن بادام واگر بی خوابی غالب بود شربت خشخاش وبعد از آنکه تسکین یافته حمام فائده دارد
وغذا مرغ در شوربای آن اکر او نخود نیم کوفته دهند جهت آنکه از حرارت ضعیف وار چیزهای گرم وار دود وجماع اجتناب نمایند
تا نیک شود جهت آنکه این مرض مهلک است نوع سیوم در ذات الجنب که از بلغم شود علامت او درد گران وسفیدی آنچه
از گلو آید وتپ اندک وبیا شد سوزش والتهاب وازین کم الم انواع بود علاج حقنه حار وشربت زوفا واین مطبوخ عناب وسپستان
از هر یک سه عدد وپرسیاوشان دو درم انجیر هفت عدد وزبیب بی دانه سیر وان کرده سی عدد بیخ سوسن دو مثقال قند سی مثقال
شربت ساخته چهار روز اختیار نمایند وغذا حریره از آرد جواری یا از آرد گندم یا روغن بادام شیرین وعسل یا فانید آمیخته نمایند
وبعد از آن شوربای مرغ که در وی کرنب چغندر وشبت ونخود نیم کوفته وشیره حلبه شیره از آرد باقی سازند ودر پهلو
روغن بادام وموم بهم آمیخته بمالند ودر حمام علیل را در آرند وبر موضع الم هشت مثقال وخاکستر کرنب سه مثقال نرم ساخته قند
سه مثقال بجربی گداخته یا روغن گل گذارند یا این ضماد بابونه واکلیل الملک بریان نرم کوفته وپخته بروغن گل یا روغن بادام
بر موضع گذارند وبعد از آن غذا مرغ وتیهو وگوشت کبک بریان یا مطجنه سازند نوع چهارم ذات الجنب که از سودا
شود علامت او شدت خلیدن وخشکی دهان ودرشتی زبان وسواد او وبرآمدن چیزی از دهان ولون آنچه برآید مائل بسواد
وکدورت بود وشدت تپ کم بیشتر گشته بود علاج فصد وحقنه مرصع واسهال وجلاب شربت افتیمون ودر آخر تدبیر
وبعضی از حکما گفته‌اند هرگاه در جانب ایسر قوه طبعی ضعیف گردد بود در آن وقت که مسهل میل نمایند جهت آنکه اخلاط با ان

و غذا شوربای مرغ کدو و نخود پخته باشند و حریره از سبوس گندم با روغن بادام اختیار نمایند دیگر ذات الجنب بسبب ورم عضلات
داخله که بر اضلاع چسپیده اند حادث میشود و این را ذات الجنب غیر خالص گویند علامات او نخلیدن و نبض منشاری و ضیق نفس و ظاهر شدن ورم
در خارج و الم و خلیدن که دست بر وی گذارند الم زیاده شود بسیار است که از بیرون سر میکند و گاهی احتیاج بشگافتن میشود اگر آن سیاه ظاهر گردد مهلک
است علاج طلاهای بر دارند از تخم مرو و کتان و بنفشه و بابونه و گل خیره و دانه خرما و تمر هندی بیا[illegible] دیگر شوصه این ورمی است که حادث
میشود در پرده که بر اضلاع جانب پشت است علامات او آنکه علیل نتواند حرکت نمود و خواب نتواند رفت بر هیچ شکلی از اشکال مگر
نرم نمایند اگر ماده ضعیف بود و الا اکحل قوی رگ باسلیق کشایند و این ضماد که معروف بضماد شوصه است بنفشه خشک بابونه
شبت و تخم کتان و تخم حلبه از هر جزو برابر نرم بکوبند و با آب بجوشانند و با روغن گل آمیخته بر موضع الم گذارند شیر گرم و اگر حاجت
کرنب و چربی مرغ یا چربی بز و مغز قلم گاو اضافه نمایند در تسکین مفید بود باقی علاج ذات الجنب نمایند دیگر ورم در پرده سینه
بدو قسم میشود اگر در جانب راست مائل بهیئت ذات الصدر است که علیل درد را بدرازی معلوم نماید تا سر معده و [illegible] باشد
کتف [illegible] نتواند که سر خود را بالا دارد و در جهت پا دراز خوابیدن [illegible] علامات ذات العرض نیست که درد در میان جزو
کتف معلوم نماید و نتواند که بر پشت تکیه نماید و در جانب راست و چپ نتواند نگاه کرد و اگر سرفه آید تعلق ماند و [illegible] بسیار بود علاج
ذات الجنب نمایند و ضماد بر سینه و بر میان کتفها گذارند دیگر ورم عارض میشود بر پرده که میان جگر و معده این را نام برسام
گذاشته اند علامات او کشیدن مراق یعنی زیر [illegible] مائل ببالا و صلابت و ورم ظاهر نماید و دشواری نفس و سرفه و افراط
و چیزی [illegible] زوال عقل و بعد از خوابی [illegible] فتح چشم و سر آن و هرگاه این عوارض جمع گردد اندک از و خلاص
باشد علاج فصد باسلیق و اسهال آب گرم و کشک جو علاج ذات الجنب مومی و ضمیات گرم و برسام نمایند دیگر ذات الجنب که
سبب جراحات سینه میشود علامات او گرانی و تب و [illegible] ضیق النفس و سرفه و تعفن [illegible] علاج استفراغ نمایند که سعی آن نموده شود
که چیزی بر آید بسرفه زودتر اگر دیر مانده شود و چیزی بسرفه بر نیاید و طبیعت [illegible] باشد [illegible] که فضول را بسوی جگر
نموده می برد باسهال و ادرار رفع شود و سبب خلاصی گردد باذن الله تعالی

باب یازدهم در امراض دل

و اسباب و علامات و علاجات آن مشتمل بر چهار فصل

فصل اول

در سوء المزاج قلب هرگاه سوء المزاج دل
مستحکم گردد علاج آن مشکل است و این چند نوع است نوع اول سوء المزاج گرم دل غیر مستحکم سبب آن افراط غضب و کثرت
فکر و هم بسیار توقف کردن در حمام گرم و هوای گرم و خوردن شربتهای و داروهای گرم و تشنگی در هوای گرم و ضیق النفس
است و ادمان [illegible] علامات او خفقان و ضعف نبض و سرعت آن و [illegible] در سینه و سوزش و شدت عطش ساکن شدن
بهوای سرد و بیشتر از آب خوردن بود و گاهی تپ بود و گاهی بغیر تپ علاج فصد باسلیق اگر مانع نباشد و قوت و وقت مناسب
دانند شربت لیمون و نارنج و شربت صندل و شربت فواکه و عرق سیب آبی و شربت انار و شیره خرفه اگر بند و طبیعت نرم بود و اگر
قبض بود و سپستان [illegible] و آب تمر هندی و آلو بخارا و شربت سکنجبین بگلاب آمیخته و اگر حرارت قوی بود قرص کافور و صفت
آن طباشیر و تخم خیار و تخم کاسنی تخم کاهو و خرفه و گلسرخ و صندل سفید از هر یک مثقالی و نیم کافور ربع مثقال نرم سائیده
بشربت [illegible] قرصها سازند [illegible] نیم مثقال اختیار نمایند با آب سیب اگر فصد نتواند نمود حجامت نمایند میان دو شانه و مسهل

و جو به از آرد گندم و روغن بادام و قند سازند و در آخر زمان رسانند و علاج تپ نمایند **نوع چهارم** سوء مزاج رطب که عارض شود در دل
علامت او لین نبض و اختلاف او و سرعت انفعالات و سرعت زوال آن **علاج** تقلیل غذا نمایند و شربت سکنجبین عسلی و شربت انار و اگر در باران
آب بسیار جمع میشود استفراغ بحب ایارج فیقرا و حب صبر و حمام فائده دارد و کهربا کوفته و شربت انار اختیار نمایند و غذا نخود آب و گوشت
بریان سازند **فصل دوم در اورام** که عارض میشود در دل و پرده های او و ورم دموی و ورم صفراوی در نفس دل قابل است
در حال جهت آنکه دل بسبب شرف خود احتمال این ورم ندارد و ورم پرده و صلبیت خوانند است که در جوهر دل واقع است و دیگر در
حال هلاک میشد مادری که علامات ظاهر شود مدتی مهلت میدهد بیجان جالینوس گفت علامات ورم صفراوی و دموی آنست که
در ابتدا حمی و اختلاف عجیب در نبض بود و اندوه در بدن خصوصا در نواحی سینه و خفقان و ثقل باشد و در حوالی صدر غشی متواتر
سردی اطراف سیلان و علامات ورم صلبی غشی متواتر و سقوط قوت و موت ناگهان **علاج** ورم حار هر چند ثقیل و خطیر است و تسکین
خفقان عظیم بالتهاب شدید ظاهر گردد رگ باسلیق کشایند و سینه را بشربت بانج و کافور و صندل و آب گشنیز سرد سازند و جرعه جرعه
آب بر فشانند و مهند رگ شریان زدن فائده دارد و دیگر سده در دل شود علامات او اختلاف نبض و ضعف قوت و فقد **علاج**
فصد نمایند از دست چپ یکی عرق النسا … جهت خصوصا در جانب چپ که در ساعت هلاک میسازد و اگر حرارت
در تحلیلات بود در یک روز زیاد و در روز هلاک میسازد **فصل سوم در خفقان** یعنی طپیدن دل اسباب و علامات و علاجات
آن مشتمل است بر چند نوع است **نوع اول** خفقان که از سوء مزاج گرم بی ماده در دل شود **علاج** آنست که تسکین او را سرد سازند
سیب و گلاب و صندل در پیراهن مالیده پوشانند و بر سینه صندل که بگلاب و عرق بید مشک سوده باشند بمالند و نوع گاو
بدین صفت سازند گل ارمنی مثقال کشنیز خشک درم طباشیر و کهربا از هر یک نیم درم کافور حبه جو نرم کوفته …
که روغن گل آمیخته کوفته باشند آمیخته اختیار نمایند و شربت بید صندل فائده دارد و عرق گاو زبان و عرق بید مشک و مقدار یک درم
ریوند بآب سیب … دارد و نسخه از صندل و گلاب و آب کشنیز و آب سیب بیش بینی دارند و این قرص جهت خفقان که از
حرارت باشد فائده دارد … کهربا و مروارید ناسفته و برگ گاوزبان و گل ارمنی و صندل سفید از هر یک مثقالی قند هفت مثقال
کوفته قرص ها سازند شربتی دو مثقال به آب سیب … نمایند و شربت لیمو بگلاب آمیخته … آن را بر طرف سازد اختیار نمایند
و اگر قوت ضعیف بود … و حرارت … شربت کیا و فرنی و قافله نرم نموده آمیخته نمایند
دیگر خفقان … علاج خفقان که از بلغم بود دیگر خفقان که از سوء مزاج بی ماده شود …
سرد … **نوع دوم** در خفقان که از امتلاء خون بود علامات حرارت و التهاب و ثقل در نواحی سینه و دل …
… **علاج** فصد باسلیق … جالینوس گفت شخصی را خفقان هر سال … علاج بفصد نمود …
سال … از خفقان زائل شد … سال چهارم پیش از آنکه خفقان شود فصد کرد و دیگر … شربت بید و صندل و
لیمو … شربت بنفشه و شربت نیلوفر لعاب تخم … **نوع سوم** در خفقان که از
صفرا … علامات … تشنگی **علاج** فصد نمایند … صفرا …
… شربت بنفشه … **نوع چهارم** خفقان که از

دیگر خفقان بمشارکت بر بیا می باشد علامت او آنست که صاحب او را خفقان عارض شده باشد در بیماری رطوبت
ریشش علاج بجیا تقویت دل **نوع ششم** در خفقان که بمشارکت روده جهت آنکه در دو کرمها و حیات متولد شده باشد
علامت او لعاب دهان در دفعه درد و در سر معده علاج قتل کرمها و حیات و اخراج او ادویه او و تقویت بدانچه مذکور شده دیگر
خفقان بجهت درد قولنج که با فراط میشود علاج تسکین درد و تقویت دل دیگر خفقان بجهت لسوع و سموم پیدا شد علاج
ازاله سبب آنچه در علاج هر یک مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و تقویت دل دیگر خفقان بمشارکت جمیع بدن چنانچه
در حمیات و بحران احتیاج جهت توجه مواد که بدل رسد علاج تب نمایند **فصل چهارم در غشی** یعنی معطل شدن قوت
حس و حرکت بواسطه ضعف دل و سبب آن چیزی بود موذی که بدل میرسد چنانچه در تبهای نوبت و از گزیدن هوام زهرناک
و از خوردن زهرها و از رسیدن بخارات بد چنانچه در اختناق رحم یا بوی بد یا بوی جیفه و از جهت غم و حزن و از لذات مفرط
مثل لذت جماع و از جهت درد معده که وجع الفواد گویند میشود علامات این غشی سردی اطراف و ضعف نفس و صغر نبض و زردی
لون و بقراط حکیم گفته که هر کس را که غشی بسیار بود و سببی ظاهر نباشد بغتة خواهد رفت **علاج** در وقت نوبت آب سرد بر روی پاشند
و بوی خوش از صندل و گلاب و عنبر و مشک در بینی میدارند و طعام لطیف که در او زعفران باشد و دواء المسک و مفرح
یاقوتی و شربت فواکه مثل آب سیب و مالیدن اطراف و حرکت دادن و در غیر نوبت سبب آن را معلوم نمایند و بعلاج آن مشغول
شوند و بدانکه غشی صعب علاج آن مشکل گفته اند و علامت غشی صعب آنست که چشم نتواند گشود و اگر رنگ روی صاحب این غشی
کبود گردد و شکر دادن میل بسیار نماید و نتواند سر خود نگاه داشت علامت بدیست دیگر غشی بسبب ذی قلب یعنی گوشت گوش
دل میشود بسبب تبها و امراض حاده که دیر مانده شده علامت او آنکه در سر معده و سینه درد و ثقل و حالتی شبیه بغشی معلوم نماید
و درد چشم و او بسیار زرد بود و در پشت چشم ورم ظاهر باشد علاج ترک ریاضت و طلا بر سینه از گلاب و صندل و غیره دیگر
ضعف دل یعنی شوریده شدن بهمچنانچه در سر معده ظاهر می شود علامات او کثرت لعاب دهان و احساس آنکه درون شوریده میشود
بیش غشی میشود اندک علاج استفراغ خلط سودا و تقویت دل و خوردن تریاق دیگر تقشیر این علتی است که مبتلا به انسان گویا
سودا دل او منقشر میگردد و سبب او غشی بود و حادث میگردد کسی که اسهال صفراوی در دو دوام بوده و رطوبت بسیار دفع شده دیگر
قذف دل این مرضیست که احساس میکند انسان که گویا دل او از سینه قذف بیرون می آید و از خواص لازم این آنکه
مسند جمع گردد دل رنگ علیل تغیر میکند بجهت خلط موذی علاج فصد باسلیق و تنقیه بدن و اصلاح غذا و ...
وقت میکند ظاهر میگردد و صاحب او خیال میکند که دل او را احساس میکند بسردی رطوبت بر دل و این علت بمشارکت ...
ریاضت و استفراغ و طلاهای گرم بر سینه گذارند از سنبل و گل سرخ و زعفران به آب بادرنجبویه ... دیگر
دل و این علتی است که صاحب او گمان میبرد که دل او کشیده می شود و این سبب ... است که ... معالیق جگر حاصل شده و در
حس کشیدن اندک را الم می یابد و شکل ... است که بغشی کرده باشد و مداوات این مرض تنقیه بدن و استفراغ و غذاهای لطیف
مداومت بگلاب و عرق بید مشک و شربت صندل **باب دوازدهم در امراضی که عارض می شود در مری**
و این مشتمل است بر چهار فصل **فصل اول در سوء مزاج** مری و آن چند نوع است **نوع اول** سوء مزاج از گرمی مری بود

علامات او عطش و اندوه و نفع نخوردن آب سرد علاج شیرهٔ خرفه و شربت خشخاش و لعاب اسپغول لعاب تخم آبی جرعه جرعه میل نمایند
جهة انکه مری ممر و راه و ینبغی می باید و در میانه کتفها صندل بگلاب سوده و آب حی العالم و آب کاهو و آب کشنیز گذارند و موم روغن
در سینه مالند و غذای شوربای مرغ و سماق و آب غوره سازند نوع دویم در سوء مزاج که از رطوبت در مری شود علامات او عدم
تشنگی و کثرت آب دهان و لعاب بسیار رطوبت علاج تنقیه معده از رطوبت و خوردن گلقند که در مصطگی و انیسون بود و پلید
سرد و اطریفل و خائیدن مصطگی و قرنفل و گوشت کبک و تیهو بریان کرده با بکامه زیره و کرویا و غیره نوع سوم سوء مزاج
بارد در مری علامات او قلت عطش و نفع نخوردن آب گرم علاج آب عسل و مثلث آبی که در مصطگی و انیسون جوشانیده باشند
غذا نخود آب بابزار چینی و گوشت کبوتر نوع چهارم سوء مزاج که از یبوست در مری شود علامات او خشکی دهان و یبوست نفس علاج
شربت بنفشه و نیلوفر بلعاب تخم آبی و اسپغول خوردن شیر تازه بقند و شوربای چوزهٔ مرغ و زرده تخم مرغ نیم برشت و کدو روغن در
میانه شانه و سینه مالیدن و چربی بط و مرغ و مسکه و حریره که از آرد گندم بروغن بادام پخته باشند میل نمایند فصل دویم در
اورام مری این دو نوع است نوع اول ورم که از گرمی بود علامات او درد شدید در میانه کتفها و اندوه و تپ و تشنگی و بدشواری
چیزی فرو بردن و هرگاه سرکنند تب تسکین یابد علاج فصد اکحل و شیرهٔ خرفه در شیره توت که در آب کاسنی حل کرده باشند و در میانه
کتفها صندل و گلاب و اگر ورم در تحلیل یابد مغز فلوس حل نموده بآب و اندک روغن بادام بدو آمیخته میل نمایند و در میانه شانه و
کتفها آرد جو و گل بنفشه و خطمی که در و اندکی روغن باشد گذارند و اگر سرد به شیر و روغن بادام جرعه جرعه فائده دارد و حریره از
آرد گندم و نشاسته و روغن بادام و قند سازند و از اشیاء گرم احتراز نمایند نوع دویم ورم سرد که در مری بود علامات او عدم
حرارت و عطش و ثقل و بدشواری چیزی فرو بردن علاج انکبین و شربت بنفشه و حب کردن میانه کتفها بروغن زیت و بابونه
و بابونه و نخود آب که در وکرنب و شبت بود و زیره و کرویا باشند فصل سیوم در تفرق اتصال که حادث می شود بمری و آن
دو نوع است نوع اول که از امتلای عروق بود علامات او بقی خون برآمدن بعد از کثرت طعام و شراب و حمام و دیگر سبب
جراحتی که حادث گردیده در و علامات او تقدم جراحت و درد در موضع جراحت با تاکل و ضغطه تیز شود علامات او گزیدن شدید
شدید در موضع تفرق علاج صمغ عربی و نشاسته و گل ارمنی نرم کرده بید بآب شده باشند و آب بخورند و غذای زرده تخم نیم برشت علاج نفث
الدم نمایند نوع دویم در تفرق اتصال که از ضربه یا سقطه شود علاج نفث الدم باید کرد فصل چهارم در امراضی
که عارض میشود در مری و این انضغاط یعنی بهم فرو شدن مری چنانچه در علل خوانیق علامات آن امتناع فرو شدن چیزی بگلو الم
خوانیق دیگر عسیر البلع سبب سوء مزاج مری علامات او آنکه چیزی بگلو نتواند فرو برد و اگر فرو برد دیگر زود و اگر از حرارت بود آب
سرد نفع دارد و اگر از برودت بود نفع ندارد و اگر از رطوبت بود کثرت آب دهان علاج تبدیل مزاج بحب ایارج و سفوف عزه با بکامه
و عسل و مجفف و در میان کتف مرهم روغن و طلا گذارند دیگر جراحت در مری سبب او جوشش قرحه و ورم یا اخلاط گرم معده و غیره بود
علامات او درد وقتی که چیزی فرو برد از لقمه مثل آن علاج از کتیره و صمغ عربی در روغن بادام لعوق سازند و هر زمان در دهان میگرفته
باشند و مرهم ابیض که از زرده تخم مرغ و سفیده رصاص ساخته باشند نهند باب سیزدهم در امراض معده
مشتمل بر بیست و یک فصل فصل اول در سوء مزاج گرم معده و اسباب و علامات و علاج آن و آن چند نوع است نوع

اول سوء مزاج گرم ساده که هیچ یک از اخلاط سبب آن نبوده باشد علامت او بخار دخانی بود و حرارت و اندوه و خشکی
دهان و تشنگی و فاسد شدن غذای لطیف در معده علاج شربت لیمو و نارنج و شیره تخم خرفه و آب غوره و آب انار ترش و اگر حرارت قوی بود
قرص کافور بدهند که با آب سرد حل کرده باشند صفت قرص کافوری طباشیر صندل ابیض تخم مغز خیار
تخم خرفه از هر یک دو مثقال گل سرخ چهار مثقال کافور ربع مثقال زرشک و گل ارمنی از هر یک نیم مثقال کوفته با آب بی قرص سازند
از یک مقدار مثقال یکی بدوغ گاو و یکی روز دیگر به آب غوره و یکی دیگر به آب لیمو و به آب ریواج روز دیگر میل نمایند
بدین ترتیب گرمی معده و تب و تشنگی را ساکن میسازد و معده را بصندل و گل سرخ و آب کشنیز و کاهو و آب سرکه و اگر
ضرورت شود اندک کافور تراشیده کدو و آب غوره طلا سازند و غذا مرغ که در شوربای آن قدری آب غوره و لیمو و انار کرده
باشند و گوشت بزغاله و ماهی در شوربای آن اگر کشنیز و سیب و آلو و امرود و خیار فائده کلی دارد **نوع دوم** سوء مزاج
بارد بی ماده علامت او ضعف هضم و دیر گذشتن طعام از معده و لاغری بدن و قراقر و نفخ بخوردن چیزهای گرم **علاج**
کنند که معده را با روغن ناردین و مصطکی ترکیب گرم بود و سکنجبین عسلی و قرص ورد **صفت آن** مصطکی گل سرخ از هر یک دو مثقال
کهربا و پودینه خشک و ... از هر یک مثقال و نیم کوفته قرص سازند مقدار دو درمی و یکی را بسیبیه یا شربت ... احتیاط
نمایند و جوارش کمونی و جوارش عود و عنبر فائده دارد و اگر در سرما و هوای خشک بسیار گشته تریاق کبیر وزن درمی سلطانیه
و دواء المسک با سیبیه و اطریفل و غذا شوربای مرغ و نخود و آب و گوشت کبک و عصافیر و این غذا معده را قوت میدهد و گوشت
مرغ فربه با گوشت گوسفند جوان در آب آن نخود نیم کوفته و دارچینی و قرنفل و خولنجان و کشنیز خشک و زیره و بر معده سنبل
قرنفه و عود و قرنفل و صبر و افسنتین از هر یک دو مثقال زعفران درم نرم کوفته بشراب یا آب طلا سازند و بمعده روغن
مصطکی و سوسن مالند **نوع سوم** در سوء مزاج گرم خشک که از ماده صفرا بود علامت او تلخی دهان و بسیار آمدن از صفرا
و آروغ بوی ناک بعد از خوردن طعام و تشنگی و غثیان و درشتی زبان و زردی او علاج قی بشربت سکنجبین و آب گرم
و بعد از قی شربت لیمو و آب انار ترش و آب غوره و شربت شیاف اسهال بمطبوخ هلیله زرد یا بمطبوخ افتیمون یا تمر
هندی و آلو بخارا و اگر ماده در جرم معده قرار گرفته علامت او آنست که دل بهم برآمدن دائم باشد ایارج فیقرا هر
چند کرت جالینوس حکیم گفته که اگر خواهند که معده را از اخلاط گرم که در جرم معده در آمده پاک سازند افسنتین رومی
دو مثقال و گل سرخ سه مثقال بیک کاسه آب بجوشانند و آب آن را بقند شیرین ساخته نیم مثقال صبر در وحل کرده بدهند
و اگر از حرارت جگر بمعده آمده علامت او آنکه غثیان شود ساعتی پس از آن عود کند علاج فصد و اسهال بما الجبن یا سفوف مسهل یا
حب ... و ... قشوری باشد و آب انار مصوص و تقویت معده بسیبیه و گلقند که با آب لیمو ساخته باشند نمایند و غذا مرغ فستق
آب غوره و آب لیمو و تقویت معده سکنجبین سفرجلی یا گلقند که در سماق و طباشیر و ریوند چینی قوت جگر انداخته باشند احتیاط
نمایند **نوع چهارم** در سوء مزاج که از ماده بلغم شود علامت او غثیان و دیر طعام هضم شود و آب رفتن از دهان و کثرت خواب
علاج شربت دار الاصول و سکنجبین عسلی و آب بادیان و کرفس و بعد از آن قی به آب شبت و سکنجبین عسلی و اسهال بایارج فیقرا و ...
صفت آن تربد سفید ... مثقال محموده ... غاریقون نیم درم زنجبیل دانگی حب البلسان عود بلسان دارچینی زعفران ...

و فلفل

و قرنفل از هر یک نیم درم و آب گرم حب بنفشه ده اختیار نمایند و ترید ابیض ده درم و زنجبیل نیم درم قند یا نبات ده درم شربتی
سه درم بود و معده را بهلیله مربی و قرص ورد و شربت انار و تلبینه تلطف که از بادیان رومی و مصطکی ساخته باشند قوت دهند
و اصلاح معده بمعجون کمونی و جوارش عود و عنبر و معجون سفرجل اگر اسهال بود نمایند و خاییدن مصطکی فائده دارد و این سفوف نفع کلی دارد
گل سرخ دو درم فلفل درم زیره و تخم شبت از هر یک نیم درم نرم کوفته شربتی یکدرم تا درمی بود و غذا اعصاب فیر بریان گوشت
مرغ و کبوتر و شلغم جهت قوت معده فائده دارد **نوع پنجم** سوء مزاج که از ماده سودا بود و علامت او بسیاری میل بسوی طعام
با وجود ضعف هضم و کثرت نفخ و سوزش معده و ترشی دهان و [illegible] بدن سودا احیاناً آنرا سپرز علیل **علاج** تنقیه معده از سودا
بقی و آب شبت و ترب بشربت سکنجبین و اگر سودا غلیظ بود بمطبوخ افتیمون و حب غاریقون یا حب افتیمون و مداومت حمام و غذا نخود
آب گوشت مرغ به آب سماق و آب انار و اگر نخود نیم کوفته سازند **فصل دوم** در اورام معده و این چند نوع است
نوع اول در ورم دموی که نام فلغمونیا در معده گویند علامت او تب تیز و حرارت و اندوه در معده و ظهور ورم و سرخی زبان و
خشونت عطش و سقوط شهوت و سردی اطراف با درد قوی در معده **علاج** فصد و آب انارین و اگر طبیعت قبض بود و انگور شفا
دو مثقال تخم کاسنی نیکوفته مثقالی تمر هندی ده مثقال گلسرخ دو درم بجوشانند و در آب مغز فلوس هفت مثقال شیرخشت
دوازده مثقال حل کرده میل نمایند و قرص طباشیر با آب غوره و اگر ورم بود درد تسکین باید ماش مقشر غذا سازند و جلاب
آب انارین و آلو میل نمایند و بر معده بنفشه و عنب الثعلب و آرد جو به آب [illegible] گذارند و ضماد از اکلیل الملک و بابونه و گلسرخ
و سنبل و صندل نرم کوفته بگلاب بر معده گرم نهند و اگر تشنگی بود غالب بود آب نهند و اگر قبض بود حقنه نرم سازند
و جالینوس [illegible] در ورم معده سهل و مقوی قوی [illegible] آب سرد و آلو [illegible] اختیار نمایند ورب آبی و رب انار و اگر صبح ورم بود
لیمو یک درم مصطکی یکدرم عود و انیسون دو درم کوفته بگلقند یا بجلاب بیست روز اختیار نمایند ورم معده را فائده دارد
نوع دوم در ورم صفراوی علامت او تب تیز و اندوه و تشنگی و کرب و درد **علاج** فصد و اندک خون بیرون ارند و باسهال
صفرا بهار شربت و گلقند و گلاب [illegible] عرق کاسنی و عرق بید مشک و عرق گاوزبان فائده دارد **نوع سوم** در ورم بلغمی
که در معده بود و علامت او تب نرم و کثرت آب دهان و سقوط شهوت و نفخ در معده بغیر صلابت **علاج** آنست که اول عرق
بادیان و گلاب یا آب کرفس و روغن بادام دو درم یا یک پیاله از عرق [illegible] میل نمایند و تریاق فاروق و تریاق اربعه فائده دارد
بگلاب و ماء الاصول اختیار نمایند و روغن گل و روغن مصطکی بر معده مالند و ضماد جهت دفع ورم معده مصطکی دو درم اکلیل الملک
هفت درم پنج خطمی و حلبه و بابونه و شبت و تخم کتان از هر یک یکدرم سنبل عنبر [illegible] مراد از هر یک شش درم صبر چهار درم زعفران
سه درم مقل و کتیرا و کندر و افسنتین از هر یک دو درم موم زرد و مغز قلم گاو و موم زرد روغن سوسن با روغن گل آمیخته و باقی ادویه نرم
ساخته مجموع را مخلوط کرده بعد از آن بتدریج بر معده گذارند و معده را بروغن سنبل و ناردین چرب سازند و اگر ورم تحلیل نیابد باسهال
بنفشه [illegible] کرده و سقمونیا مشوی باشد اختیار نمایند و غذا اگر تب نباشد شوربای مرغ که در آن چغندر و کرنب بدل آب
عسل [illegible] نمایند **نوع چهارم** در ورم صلب سوداوی علامت او صلابت و ثقل [illegible] و خشکی چشم **علاج** شربت اصول
بادیان و تخم کرفس و افتیمون از هر یک مثقالی بجوشانند و قند شیرین ساخته چند روز مداومت نمایند و اگر قبض طبیعت بود مغز فلوس هفت مثقال

است نوع اول از جهت برودت فم معده علامات او ضعف قوت و لاغری بدن و احساس سردی در سر معده و غشی دل بسیار است
که عارض میشود اینحال مسافران را که در هوای خنک سفر کنند مسافر باشد علاج در حال غشی آب سرد بر روی پاشند و بوهای خوش مثل عود و عنبر
و گلاب و صندل و ریحان بینی دارند و این دارو بر معده گذارند گل سرخ هفت مثقال سنبل سه مثقال مصطگی و عود از هر یک دو مثقال
بشراب یا گلاب طلا سازند و غذا اسفیدباج و حصرم پس نمایند نوع دوم جوع کلبی که از بلغم شور و فاسد سازد و مزاج معده را علامات او
آنکه اعضا همه سست گردد و غشی و ثقل معده علاج استفراغ بلغم و تسخین معده و تقطیع خالی از اشکالی نبود زیرا که به استفراغ حال
بود و گرسنگی اعضا و غشی مانع استفراغ گردد نوع سوم از ضعف قوی که در معده و حرارت شدید در جمیع بدن میباشد
علامات او تشنگی و خشکی طبیعت و سقوط قوت و غشی در وقت گرسنگی علاج در حال غشی معلوم است بعد از آن غذاهای
سرد مثل آب سیب و آبی و شربت زرک و شربت لیمو و نارنج و ریواج و غوره که به یخ خنک کرده باشند فصل پنجم در جوع
کلبی یعنی حرص زیاده و آرزوی طعام و ماکولات بود چنانکه از طبع گذشته باشد و این چند نوع است نوع اول که از خلط حامض
که در سر معده بود علامات او جشاء حامض و قلت عطش و سرعت انحدار طعام سیر نمایند لیکن بر آید و بعد از آن میل طعام غالب گردد
علاج تنقیه معده بایارج فیقرا یا حب صبر چند کرت و غذا مرغ فربه و شوربای چرب که در و داروهای گرم بود و گوشت کبک و
و معجون کمونی و اگر چنین طبیعت بود جوزی نوع دوم جوع کلبی که از سودا السبر معده از سپرز بود علامات لاغری بدن شدید
معده و یا کثرت خوردن و کثرت براز علاج فصد باسلیق یا اسیلم بعد از آن استعمال سودا مطبوخ افتیمون و ماء الاصول و معجون
افتیمون و معجمه سپرز کنند و بفرمایند و این ضماد را بر معده گذارند بادرنجبویه هفت مثقال سیاوشان پنج مثقال نرم کوفته
گذارند و گوشت بزغاله و بره و مرغ فربه که در شوربای آن دارچینی و خولنجان و عود باشد نوع سوم جوع کلبی که از استفراغ بسیار
یا گرسنگی طول یا تب بسیار کشیده چنانچه ناقه را حادث شود علامات لاغری بدن و ضعف قوت و تشنگی علاج غذای قوی مثل
دو یانچه و گوشت گوسفند با آب غوره و سماق و شربت لیمو و شربت فواکه و آب انار دیگر از حرارت مفرط که در معده بود جوع کلبی
علامات او تشنگی و تلخی دهان علاج ربهای قابض مثل رب آبی و رب سیب و رب غوره و انار و قلیه خیار و زرده تخم مرغ نیم برشت
ضماد معده صندل و گل سرخ و صندل و جوارش سفرجلی و اطریفل و تضمید معده ببرگ لادن و روغنها بر معده مالند مثل روغن
مصطگی فصل ششم در وخم و فساد شهوت و وخم میل طعمه ردیه مثل شهوة گل و انگشت و زغال و اسفیداج و غیره و اکثر
زنان حامله را در ابتدای حمل میشود و این دو نوع است نوع اول که از خلط بلغم که در سر معده بود علاج قی به تخم شبت
و تخم ترب و بیخ سوسن با شربت سکنجبین و اگر قوی تر خواهند جوز القی اضافه نمایند و بعد از تنقیه این دوا میل نمایند شاه بلوط
مثقال سونیز دانه نیم کوفته دو مثقال افسنتین دو مثقال پوست هلیله و بلیله و آمله از هر یک سه مثقال نرم کوفته بعسل به مقدار
ادویه بسازند شربتی مثقال اختیار نمایند و استعمال حب صبر و حب فاویه نمایند شهوت این اشیا را بر طرف میسازد و بعد از
هفته این دوا میل نمایند فاوصفا [illegible] از هر یک [illegible] و قند به مقدار همه نرم کوفته مقدار مثقال خورند و بعد از آن
و ماء العسل و تخم کرفس و بادام [illegible] مصطگی [illegible] از طعام و بیش از طعام فایده دارد و معده را شربت
سیب و معجون [illegible] مقوی معده بود قوت دهند و غذا [illegible] و نخود آب دارچینی و زیره سازند و کباب گوشت کبوتر و مرغ که

فضل و بزبار و دارچینی باشد میل نمایند و بستن شود و کشمش و غیره نقل نمایند و سزاوار آنست که در علاج این مرض تاخیر ننمایند
چه آنکه خوردن این اشیاء مزاج تمام بدن را فاسد میکند و منجر به استسقا میشود **نوع دوم** فساد شهوت طعام که اخلاط شور
و شوره در معده جمع شود و علامات او عطش شدید و تلخی دهان و شوری **علاج** تنقیه معده یعنی به سکنجبین و آب گرم چند کرت قی یا اسهال
با ایارج فیقرا و تقویت معده بشربت سیب و صندل و مبالغه در خوردن ادویه گرم ننمایند و اگر اینحال زنان حامله را شود قی و اسهال
ننمایند چه آنکه موجب اسقاط میشود که بچه جدا گردد بلکه تقویت معده بقرص عود و شربت سیب و آب انار نمایند و این سفوف بدهند
زیره کرمانی و انیسون از هر یک دو درم سعد و سنبل دستی و بابونج از هر یکمثقال هلیله و بلیله از هر یک دو مثقال و قند مثل مجموع
قند کوفته شربتی دو درم به آب سرد و غذا مرغ فربه و آب غوره و آب انار و در شوربای آن نفع دهد و اسفاناخ و از فواکه آبی و
سیب و انار **فصل هفتم در وجع فؤاد** یعنی درد سر معده و این را وجع فؤاد جهت آنکه نزدیک دل است و اگر مردم درد دل بگویند
علامات او شدت درد و غشی شدید و سردی اطراف و کرب و اندوه **علاج** قی بسکنجبین و آب گرم و اسهال بآب تمر هندی
و غذا مرغ و آب آلو بخاری بگلقند و گلاب شربت بزوری و شربت انار و گلقند نرم نمایند و غذا مرغ و آب آن نخود و نیم
کوفته و سفوف این ادویه انیسون دو مثقال سنبل و دارچینی و گل سرخ تخم کاسنی از هر یک مثقالی ریوند دو درم قند بمقدار
همه نرم کوفته هر روز دو درم میل نمایند **فصل هشتم در عطش** و این چند نوع است **نوع اول** تشنگی که از سوء مزاج
گرم و یبوست شود علامات خشکی دهان و لبها و اندوه **علاج** شربت سکنجبین و شربت لیمو و شیره خرفه و آب خیار و آب انار و آب تمر
هندی و آلو بخارای و اگر یبوست غالب بود با و زنگ آب کشک جو با شربت نارنج و لعاب اسپغول و لعاب تخم ... بشربت بنفشه
و آشامیدن نمایند و این قرص لیسانند مغز تخم خیار بادرنگ و تخم خرفه از یک دو درم صمغ عربی کتیرا نشاسته و طباشیر و صندل سفید
از هر یک نیم درم کافور نیم درم در سینه آب خرفه و آب خیار گداز نمایند به آب جو آمیخته بر پنج خشک ساخته و چون گرم شود به دارند و با جنگ
نمود گدازند و گلاب و صندل یا روغن بادام با لعاب بر معده و سینه تسکین عطش مینماید و دیگر از چیزها تسکین ... سیب شیرین
مینماید این حب مغز تخم خیار صمغ عربی از یک درم حب نمود و در زیر زبان گیرند و آب مرزنجوش و آب ریباس و آب سماق که بگلاب
تر ساخته باشند نصف آن سماق نمود و بجوشانند و بقند بقوام آورند تسکین دهد عطش را غذا مرغ و قلیه کدو و اسفاناخ و
اشکنه جو با گوشت گوسفند جوان و گوشت مرغ و زیرباجه و تمر هندی و آلوی بخارای سماق و آب هندوانه و زرشک فایده دارد و نقره
و یاقوت در دهان گرفتن عطش را برطرف میسازد **نوع دوم** که از صفرا اجابت معده ... عطش شود علامات لذع و تلخی دهان
و قی تلخ و اندوه و خفقان **علاج** قی و شربت لیمو و نارنج و شیره خرفه و غذا انار و دیگر تشنگی از بلغم شور غلیظ در معده میشود و این را
عطش کاذب گویند علامات او شوری دهان و قی بلغم و غثیان و کرب و تسکین یافتن بخواب یعنی **علاج** قی بآب گرم و سکنجبین
و اسهال بحب ایارج و خوردن آب ... بآب گرم میگدازد آن بلغم را و عطش تسکین یابد و غذای گوشت مرغ بریان کرده و نخود
آب **نوع سیوم** تشنگی که از گرمی سینه و دل و شش پیدا شد علامات او حرارت این اعضا و تسکین یافتن عطش
بهوای سرد و بیشتر از آنکه آب سرد خورد **علاج** آنست که در مواضع خوش هوا منزل سازند و بر معده صندل و گلاب و کافور گذارند و آب
تشربت صندل و شربت سیب و دوا المسک بارد و شراب ... که در وی آب کاهو آمیخته باشند تسکین عطش پیدا و اگر

و اگر طبیعت قبض بود و یبوست غالب بود حقنه دشتافی فایده دارد **نوع سیوم** که از ماده سوداوی بود و علامت او آروغ ترشی باشد
و بیرون آمدن سودا که از دهن بجوشد و مگس نزدیک نشود **علاج** آنست که نخست ماده را بسفلی سهل نمایند و بر معده اکلیل الملک
داشته و سوده و مرهم نموده بشراب آمیخته گذارند و بیخ کبر درد نفع تمام از قرص ابلا و دست و غیره صفت آن تخم کرفس انیسون
افسنتین از هر یک دو مثقال سنبل سه مثقال فلفل مثقالی جند بیدستر و افیون از هر یک ربع مثقال عسل بمقدار الحاجه قرص سازند
شربتی مثقالی بود و غذا گوشت تیهو بریان و مطجنه سازند و تیز نکنند و غذا و رکنیت با انگور بغیر ترتیب واقع گردد **علاج**
تنقیه معده و خوردن آب شیر گرم و روغن گل در سر مالند و بر شکم و پهلو با خرقه گذارند و پایها را و دستها را بروغن زیت چرب
سازند و حمام فایده دارد و جوارش سفرجلی بمقدار یک درم میل نمایند **نوع چهارم** قی که در بحران بود و این قی خوب است اما قی
خوب آنست که اسهالی بیاید و یا غذا بیاشد و قی بد آنست که بسیار بود و در رنگ زنگاری یا کراثی بود بر آنکه این قی دلالت بر
هلاکت دارد و علامت قی بحران درد سر بود و معده و در نفس آمدن و غثیان و بیخوابی **علاج** حرارت معده و تب بشربت نیلوفر سکنجبین
دهند و دوائی که اقسام شربت انار بود بدهند دیگر قی گرم سبب معده میشود **علاج** آنست که بادویه که مذکور خواهد شد در علاج
او اخراج نمایند دیگر اصحاب صفرای ضعیف الاعضا و قی عارض میگردد **علاج** شربت لیمو خاییدن مصطکی **نوع پنجم** از قی
که از خون بود از معده و نواحی او و از جگر و از سرپری میباشد سبب قرحه در این اعضا گشاده شدن رگی بود بجهت ضربه یا فریاد زدن
یا شادل [...] تیز یا رطوبتی که سست ساخته عروق را یا از جهت امتلاء که از خون پر شده یا از سبب آنکه ادویه گرم بسیار خورده شد و خون
گرم گشته یا بجهت ریختن خون معده مثل جگر و سپرز و قی که خون منی واقع شده روان گردد و علت که شعور با آن نداشته باشد
علامت آنکه خون از معده بود درد کمتر بود و اگر از ریه بود درد زیاده تر شود علامت آنکه از کبد و سپرز است علامت درد و پیشتر
این علامت [...] اعضا گردد و بسیار که خون سیاه از سپرز دفع میشود بمعده و قی میکند بی الم دیگر دهی **علاج** شربت انجبار و فصد باسلیق
بجهت قطع اندک اندک خون بگیرند و قرص کهربا صفت آن خشخاش سفید و مصطکی و کهربا از هر یک دو مثقال زعفران نیم مثقال
صمغ عربی و گل ارمنی از هر یک مثقالی نرم کوفته قرص سازند شربتی دو درم میل نمایند به آب لسان الحمل یا شیره خرفه و آب لیمو
به آب لسان الحمل و طباشیر فایده دارد و این بسیار نوشند کلنار و گل سرخ کهربا صمغ عربی و گل ارمنی از هر یک مثقالی افیون نیم مثقال نرم
کوفته شربتی [...] بجهت خون [...] نفع دارد و جستن اطراف [...] قرص با شیر و کلنار و کهربا خوردن دیگر بجهت خون آمدن
بسیار اقاقیا تخم گل و گل مختوم و کلنار افیون [...] و صمغ عربی [...] شربتی نیم مثقال بود و اگر از جهت ادویه گرم بود شیرا[...]
[...] و شیر [...] اندک اندک میل نمایند فایده کلی دارد و بر معده طلا ازمانند اقاقیا و گل ارمنی و اندک افیون به آب [...]
کنند و غذا [...] سماق [...] اگر ضعف غالب بود و آب مرغ کریج یا اگر قی زرک یا سماق یا رب انار دگر خون قی باد و اگر
در حال [...] تنی کاسرات [...] ضعف گردد و اگر [...] اطراف بستن و اقراص کهربا و کلنار
خوردن نفع دارد دیگر خون در معده بسته میشود علامت او غشی [...] عرق سرد و لرزه **علاج** آنست که آب گرم که در وی تخم شبت
جوشانیده باشند بشربت سکنجبین خورد و قی نماید و سیر با پیاز [...] خوردن فایده دارد و اگر شیر در معده بسته شود
دو قاشق آب لیمو [...] دو درم نمک [...] میل نمایند و اگر از جهت رطوبت بود معجون فلونیا فایده کلی دارد **فصل دویم در قوبا**

حرکت فم معده بود برای دفع مواد می باین را فواق جهت آن گویند که قعر معده لفم معده حرکت میلنماید و این چند نوع است **نوع**

اول در فواق که از چیزهای گرم و صفراوی که از آن دز لکاری شود علامت او تلخی دهان و تشنگی شدید و قی صفرا زرد و کبود و سیاه

علاج آن قی بسیار و آب نیم گرم و شربت سکنجبین و آب انار شیرین و آب گرم و روغن گل یا روغن بادام و شکر خوردن دفع مینماید و فواق

زنان و در آب انار مجوش تر ساخته یا آب سیب یا آب انار شیرین آغشته نموده میل نمایند و اگر ساکن نگردد یکدرم طباشیر بدو یا کباب درم

ایارج فیقرا اختیار نمایند و پس انگشت پا و دست فائده دارد و غذا گوشت شوربای مرغ اگر تپ بود در آن آلو و سماق داخل کرده و ترشی

آب انار و غوره و زرده تخم مرغ نیم برشت فائده مند است **نوع دویم** در فواق از بلغم علامت او استرخای دهان و غلبه رطوبت و ثقل

معده **علاج** تنقیه معده بقی و شربت سکنجبین مصطگی و ماء العسل که در و فلفل و دارچینی و مصطگی اندک جوشانیده باشند و زنجبیل مربا هر

میل نمایند بجهت تسکین معده این قرص سازند قسط زعفران گل سرخ مصطگی از هر یک دو درم اسارون سه درم صبر چهار مثقال

افیون نیم درم همه را کوفته بلعاب اسپغول بسازند شربتی نیم درم و قرص محمود کبر یا جهت دفع مواد غلیظ فائده دارد و سنبل آن نیز

جوبانی کلنار افیون اندکی تخم کرفس از هر یک مثقال نرم کوفته بعسل بسازند یکدرم میل نمایند و برشکم طلا از جند بیدستر

که بروغن زیت حل کرده باشند گذارند و این سفوف بسازند تخم کرفس سعد زیره کرمانی از هر یک برابر نرم کوفته یک

مثقال میل نمایند و از سدابِ خشک یکدرم با عسل فائده دارد و غذا نخود آب بعد از آن گوشت کبوتر که بسرکه پخته باشند

و بلغم بادویه گرم مثل دارچینی و زنجبیل **نوع سیوم** فواق از باد غلیظ که در شکم معده و طبقات وی با مری عارض گردد بسبب

کثرت سودا علامت او ثقل و جشاء ترش و کثرت اکل و سوء تدبیر و بسیار که این فواق صعب از سر میشود از این جهت **علاج**

شربت شیرازی تناول اندکی از سدابِ مثلث و تریاق اربعه با آب پودینه و خائیدن مصطگی و پودینه و زیره و زنجبیل و عطش

صبر نمایند **نوع چهارم** فواق از جهت سردی سر معده شود علامت او قلت عطش و جشاء بسیار عارض میگردد پیران را و کسانی

امراض دراز کشیده اند **علاج** معده را گرم سازند از داخل و خارج با غذیه و ادویه دیگر فواق از جهت خشکی و یبس که غالب میشود

بر فم معده و این فواق بد است علامت او آنکه بعقب استفراغ کثیر و تپهای طویل و جوع مفرط شود **علاج** کشک جو بروغن

بادام و شربت خشخاش و شیر تازه و حریره و سبوس گندم بروغن بادام و ماء اللحم و آب انار شیرین یا کشیر او شوربای مرغ

و این دوا بر معده گذارند آرد جو و گل خیرو و اسپغول با آب عنب الثعلب و روغن گل یا روغن بادام آمیخته نمایند دیگر فواق بسبب ورم

جگر می شود علامت او تپ تیز و غثیان مفرط **علاج** فصد باسلیق و آب عنب الثعلب و آب کاسنی که در و خیارشنبر حل کرده باشند و شربت

دینار **فصل یازدهم در ضعف هضم** و فساد او و تخمه ضعف هضم آنست که طعام از معده چنانچه باید نگذرد بلکه زمانی طویل

و بیشتر از عادت بماند اما سوء هضم و فساد او آنست که طعام هضم نشود در معده هضم خوب بلکه هضم بد گردیده و بوی بد و جشاء ترش

و غشی و سوزش در معده شود اما تخمه آنست که طعام هضم نگردد و باقی بماند سبب این سه کیفیت اگر معده ضعیف بود ضعف هضم

و اگر ضعف قوی بود تخمه و اگر متوسط بود فساد هضم دیگر معلوم باد که هضم بقعر معده می باشد نه لفم معده چرا که نه لفم معده از عصب است

و قعر معده لحمانی و میل و شهوة طعام تعلق لفم معده دارد و این چند نوع است **نوع اول** که جرم معده ضعیف بود علامت او آنست

که بعقب قی بسیار و عقب امراض مزمنه دراز یا ضعف هضم و ضعف شهوة و لاغری بدن و نرمی شکم **علاج** شربت حب الآس و هضم

و دبا تقش صفرا و غذا گوشت مرغ با گوسپند جوان و درو دارچینی و زعفران و زیره بود و سریع الهضم بود مائل القبض فتق سماق
و آب غوره و لیمو یا ریباس سازند معجون جوزی فایده دارد و این طلا مجرب است کلنار و مصطگی از هر یک مثقال افسنتین و صبر از هر
یک دو مثقال گل سرخ پنج مثقال قرنفل و عود و سنبل از هر یک دو درم نرم کوفته بگلاب یا شراب طلا سازند **نوع دویم** در ضعف
ضعف قوی در معده چهار قوت است جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه علامت ضعف جاذبه یعنی قوتی که غذا را بکشد آنست که غذا در سر معده
مدتی دراز باند و خفقان و غشی داند و بود علامت ضعف ماسکه یعنی آنچه غذا دارنده لرزیدن معده و گمان می برد که هرگاه حرکت خواهد کرد
طعام بر خواهد شد و علامت ضعف هاضمه آنست که غذا دیر بدیر آنچه تناول نمایند هرگاه برآمدن غیر متغیر و منهضم میگردد و باستسقا
و علامت ضعف دافعه آنست که بهی گاه زیر ناف نفخ و الم بود علاج هر یک مذکور می شود ان شاء الله تعالی علاج ضعف قوت جاذبه شربت لیمو
شربت فواکه و سیب و مصطگی پیچ و غذا سریع الهضم از گوشت مرغ و تیهو و کبک و عصافیر بریان کرده و یا بشوربا دارچینی و زعفران
و زیره و مشک و بعد از ان لقمه بایند که چند در قیم برقت بریده و اطراف بمالند و طلا مذکوره بر معده نهند علاج ضعف ماسکه از ماده
مرطوب و گزنده و شربت لیمو و رب بهی و رب سیب و رب انار و کشک جو و حیا و رس و برنج و عدس مقشر و گوشت مرغ و تیهو
و کبک بریان کرده فتق آب غوره و انار و طلا از صندل و کلنار و طلا با شیر گل سرخ و عدق حب الآس یا آب بهی یا آب سیب و شربت
حب الآس و سیب و شربت علاج ضعف هاضمه در مزاج سرد جوارش عود و اطریفل صغیر و کبیر و شربت سکنجبین عنصلی و شربت فواکه
و غذا آش سماق یا لیمو و طلا از یاسمین و صندلین و عود و سنبل و مصطگی و بر معده روغن مصطگی بمالند علاج ضعف دافعه تلیین
طبیعت بآب جبین و گلقند و گلاب و مطبوخ خیار شنبر و عرق کاسنی و گلاب با دیان **نوع سیوم** در ترش شدن طعام
معده اگر اندک بود مصطگی و بادیان و دمی و غذا سفوف سازند و الا گوارش عود و عنبر و قرص عود و اطریفل کبیر و معجون سفرجل
مسهل و شربت لیمو و غذا قلیه خشک و مطنجن و از شوربا و اشکنه پرهیز نمایند و گوشت که مائل بسرخی بود اختیار نمایند و خواب
طویل و قی و اسهال و خواب و دست باست و طعام را از سر معده میگدازند **نوع چهارم** در فساد غذا در معده از قلت
موافقت طعام و بیرون آمدن از اعتدال در کمیت و کیفیت یا در جوهر یا در ترتیب اما انکه در کمیت بود مثل انکه غذای بسیار میل نماید
و بر معده گران گردد و قوه هاضمه از و عاجز آید و نیک منهضم نشود و اگر اندک بود در معده محترق گردد چنانچه غذای لطیف در معده گرم
و اما انچه در کیفیت بود مثل زرده تخم مرغ و عسل و بر معده گرم بدرستی که فاسد گشته بسبب دخانیت و حرارت و اما انکه در
جوهر بود مثل گوشت گاو و کله و نان فطیر انها فاسد میشوند از جهت انکه غلیظ و دیر گذشتن از معده مثل خربزه و شفتالو و
شیر که اینها زود فاسد می شوند در معده و اما انکه بجهت ترتیب بود مثل انکه مقدم دارند غذاهای غلیظ را بر غذای لطیف
پس دیر منهضم شود و پیش از هضم اول و دیگر انچه غذا را فاسد سازد بی ترتیبی غذا است مثل انکه مقدم دارند غلیظ الاطعام
و بر لطیفة الاطعام پس چنانچه میباید مثل آبی که بر بالای قوت و خربزه واقع شود و از انچه غذا را فاسد میسازد حرکت سست
بعد از طعام مثل جماع و سواری و حرکات عنیف و فساد طعام ام الامراض و سرچشمه همه دردها است علاج اگر این علت اکثر
واقع شود قی نمایند بآب شبت و تخم ترب و شربت سکنجبین بعد از ان گلقند و مصطگی اختیار نمایند و جوارش کمونی و قرص عود
فائده دارد و اطراف را در آب گرم گذارند تا حرارت متوجه باطن شود و غذای لطیف از مرغ و تیهو و کبک و عصافیر بسیر کرده و عرق بید و

دمشانه

اجشا سوخته و تشنگی دانه و علاج تنقیه معده بمطبوخ هلیله و شربت گل کرده و آب تمر هندی و آلوی بخارا و آب نارنج اگر نیابند
لیموی شیره خرفه با آب غوره با لیمو و غذا مزوّر سماق و غوره دیگر از سوداوی شود علاج مسهل افتیمون کرده و انیسون زیره و بادیان و تخم
کرفس و تخم کاسنی اضافه نمایند فایده دارد **فصل پانزدهم در انقلاب معده** تشبیه کرده اند با آنکه معده از زیر
به بالا برگشته جهت آنکه فعل معده آنست که هر چیزی دفع نماید هرگاه عکس آن شود انقلاب گفتن را جهت نیست و اغذیه
می باید تمام منهضم بود و سبب آن تشنج و تجفیف در روده ایست که نام گذاشته اند اثنی عشری یعنی به اندازه دوازده انگشت حساب
بود تا روده صائم هرگاه غذا بدین روده نارسد منهضم یافت بواسطه المی که عارض شده و این روده را بگرداند یعنی بیند نماید
داین غذا که منهضم یافت با معده آید و معده او را نگاه دارد باز الطریق قسم دفع نماید و فرق میان این علت و ایلاوس
آنست که آنچه در ایلاوس برآید بوی ناک بود جهت آنکه در روده دقاق مکث او بسیار بود **علاج** شربت لیمو شربت انار
بوده بیکه در و مصطگی و کندر آمیخته باشند باقی علاج آنست که در تشنج مذکور خواهد شد **فصل شانزدهم در کرب**
و قلق معده علامت او آنست که علیل با این کرب تمکین ندهد محتاج باشد که از شکلی و حالتی که در اوست بشکل دیگر انتقال نماید و کاهی
غثیان بود و **علاج** تنقیه معده و شربت لیمو و شربت نارنج و شیره خرفه و آب انار این دقی فایده دارد **فصل هفدهم**
در اختلاج معده کاهی در معده حرکت اختلاجی میشود و اگر این حرکت در معده با صحب بود خفقان یا غشی میشود
از جهت مشارکت دل با معده و این اختلاج از خلط باردی شود **علاج** تنقیه معده بقی و اسهال دیگر سبب کرم معده
این اختلاج عارض میگردد و وقتی که صفرا بر روده ریخته و طبیع قبض بود علامت او درد در روده و ورد نفخ در معده علاج
شکم را حقنه با لعاب نرم سازند و قتل دیدان و اخراج کرمها نمایند **فصل هژدهم در حرقه معده** یعنی سوزش که
در معده حادث گردد از خوردن غذای خام مثل بادنجان فطیر و فواکه خام جهت آنکه ابخره از معده بر دماغ گذرد علاج قی و اسهال نمایند
آبی که در وی تخم شبت نر با جوشانیده و عسل آمیخته نمایند و غذای سبک سریع الهضم اختیار نمایند دیگر سوزش معده
آنکه رطوبت خام در سر معده بسته شده مهیا شده علاج قی رگ اسلیم کشایند و شربت سکنجبین بزوری و هلیله و آمله پرورده اجتناب
نمایند **فصل نوزدهم در حکاک معده** و غدغه آن بسبب این خلطی تیز بود که موجب حکه معده گشته چنانچه بثور
جرب میگردد و بسبیل ترشح از بعضی اعضا چنانچه در نزله از سر میریزد و موجب حکه میگردد و در بینی **علاج** تنقیه معده بمطبوخ
شاهتره و شاهتره را آب بگیرند و آب پنیر بهم بهند دیگر حکه از جوشش که در سطح معده پیدا گردد و قی باشد علامت او
آنست که در بثور معده مذکور شد علاج آنچه در ذرب مذکور است **فصل بستم در استرخای معده** و تسهیل تشنج
او ماسکه معده و سبب آنست که معده خود سست شده یا اطبای او سست گشته علاج این هر دو قسم علاج خانج و استرخا
اما تسهیل اعصاب و حجم معده جهت صدمه و ورم بسیار یا از سبب کثرت اسهال و قی و موجب ضعف جمیع افعال معده که قوه جاذبه
و ماسکه و هاضمه و دافعه باشد میشود و علامت او آنست که طعام منهضم ناشده بیرون آید و کاهی بصورت بیرون
آید و بعضی گفته اند که علاج ندارد جهت آنکه لیف معده تمام سست گشته و قوت نمانده علاج این خیال را نشنفت بلکه
جهت آنکه ما علاج گفته اند **فصل بیست و یکم در تشنج معده** کاهی در معده تشنج از امتلا و در شکم تخم بسیار

خوردن آب بسیار خصوصاً اگر سرد باشد و غذای سرد زیان دارد دیگر سوء مزاج رطب با ماده علامت او تهیج و زردی چشم
و بسیاری آب دهان و نرمی طبیعت علاج کاهند و مسهلے و بادیان رومی و ریاضت و حمام بر ناهار و شراب کهنه و مثلث فایده دارد
دیگر حادث از سوء مزاج خشک بے ماده در جگر علامات او لاغری بدن و خشکی و تشنگی و صلابت نبض علاج تدبیر مرطب از شربت
و غذا و آب انار شیرین و هندوانه و بادرنگ و لعاب تخم بالنگو و لعاب اسپغول و شیر و قند و گوشت بزغاله و بره و علاج بعلاج مرض
سنجی جز و سکه و عرق بید مشک و کاسنی و گلاب کا منافع آن و دو یکند در علاج این مرض چرا که بحر سخوبه بدق و افراط کنند
در چیزهای طرب نقصی میسکر دو سوداء الغنیه استسقا **نوع سوم** در سوء مزاج گرم تری با ماده که در کبد شود علامات او ثقل
بدن و رنگ روی مائل بسرخی با تهیج و نفخ **علاج** فصد باسلیق و شربت عناب و سکنجبین و شربت ریواج و تلیین طبیعت با آب
کاسنی و آب عنب الثعلب و خیارشنبر با آب فواکه دیگر سوء مزاج از جهت گرمی و خشکی جگر میشود علامات او خشکی دهان
و زبان و تشنگی و زردی رنگ **علاج** تبرید و ترطیب بشیر گاو و شیر و شیر عورت و لبن اتن و آب کشک جو بروغن بادام و آب هندوانه
و لعاب آلے و اسپغول و قند و آش کدو و اسفاناخ و زرده تخم مرغ با سفیده او اختیار نمایند **نوع چهارم** در سوء مزاج
از فاسد در جگر شود علامات او گرمی جلد و شیرینی دهان و گرانی اعضا **علاج** فصد نمایند و یا حجامت و غذا اندک و دوره
و ناشتن فایده دارد و آب انارین و مطبوخ هلیله و آب عنب و آب کاکنج مقدار پنجاه درم یا دو درم ایارج فیقرا اختیار نمایند اطریفل
صغیر فایده دارد **نوع پنجم** در سوء المزاج گرم و خشک که از ماده صفرا در جگر شود علامات او گرمی و خشکی و تلخی دهان
و زردی رنگ **علاج** اسهال صفرا بمطبوخ هلیله با آب تمر هندی و آلو بخارا و شیره تخم کاسنی و آب جبن و سفوف هلیله در روز
اول آب جبن چهار درم و از سفوف سه درم هر روز زیاده سازند تا هفت روز و صفت سفوف هلیله زرد ده درم اک معنون که فسخ
طباشیر از هر یک پنج درم ریوند چینی یکدرم بادیان دو درم شکر تیغی سه درم و اگر گرمی قوی بود دوغ با قرص طباشیر و شربت آلے
و شربت حب الآس **نوع ششم** در سوء مزاج سرد تر که از ماده بلغم در جگر شود علامات او رصاصیه رنگ و سردی
لمس و قی بلغم و سفیدی قاروره و غلظت آن **علاج** اسهال بلغم با ایارج یا حب صبر یا انگه در وقت خواب این حب بخورند
ایارج فیقرا درم غاریقون درم اک مصطکی و دانگی ریوند چینی درم افسنتین و مقل از هر یک نیم درم و انانک کوفته حب سازند
و در وقت خواب خورند یک شربت بود تمام و مطبوخ هلیله فایده دارد و ماء الاصول و گوشت مرغ و عصافیر و گوشت
بریان و مثلث و معجون ماده الحیوة و اطریفل صغیر یا کبیر و مبالغه در دفع ماده نمایند چرا که منجر بدبیل میشود **نوع**
هفتم در سوء مزاج سرد خشک در جگر از ماده سودا علامات او تشنگی و لاغری بدن و ترس و اندوه و فکرهای فاسد **علاج**
اسهال سودا بمطبوخ افتیمون یا حب افتیمون یا آب سرد و شربت ماء الاصول **فصل دوم** در اورام کبد و این
چند نوع است **نوع اول** در ورم گرم از خون و در جگر علامات او تب و تشنگی و حرارت و اندوه و ورم [illegible]
روی و زبان و سرفه خشک و اگر ورم قوی بود تواتر و سردی اطراف و اگر ورم از جانب مقعر بود قی مراری سوخته و اسهال
و حبس بول و غثیان و درد قوی زیاده از آنکه ورم در جانب محدب باشد و ظهور ورم بالا بیشتر باشد و در محدب ذات الجنب
و در اول سرفه و ضیق نفس بود **علاج** فصد باسلیق یا اکحل بکنند و خون زیاده بگذارند بسیار چنانکه ورم را تحلیل سازد

بجوشانند و یا بجای شربت قند مثقال قند بقوام آورده با سکنجبین یا شربت آب حل ساخته روغن بادام در هم مخلوط نموده بخورند و یا خیار نمایند و بعد از آن حب ایارج و یا خیارشنبر با گشنیز و افتیمون آب کاسنی با عنب الثعلب ساخته بنوشانند و طلا از چربی مرغ و مغز قلم گاو و روغن بنفشه صندل کوفته با شنید یا بنوشانند و ماء الجبن با سکنجبین دهند و اگر حرارت بیشتر معتدل یک پیاله با این سفوف کنند که فرو میگردد و هلیله کابلی و هلیله سیاه از هر یک سه مثقال تخم کرفس و افتیمون و بادیان از هر یک یکمثقال کوفته شربتی دو مثقال با هفت مثقال قند و این ضماد بر جگر گذارند مصطگی کوفته و میعه چرزو و بابونه و بنفشه و اکلیل الملک و صبر و سنبل و روغن کنجد او در بر رکوفته و بار و روغنها آمیخته بر جگر نهند و غذا نخود آب و گوشت تیهو و کبک سازند **نوع پنجم** در ورمی که حادث گردد و ریوند چینی مثقالی و فوه مثقالی ادرار در درمی نرم کوفته بشربت بنفشه اختیار نمایند صفه دوای دیگر ریوند و گلنار و خون سیاوشان و تباشیر از هر یک بر ابر مثقالی بشربت آبی سیال نمایند دوایی که شیخ ابوعلی تجربه کرده ریوند چینی و گل ارمنی و حب الآس و این ضماد فایده دارد نخود و زعفران و حب الغار و مصطگی و سنبل از هر یک برابر بگیرند و روغن سوسن یا روغن موم آمیخته بر جگر گذارند دیگر ورم عضلات که بر شکم است بسیار است که اشتباه میان ورم او و ورم جگر می شود فرق میان ورم کبد بالای و محسوس کمتر شود و از ورم عضلات ورم ظاهر در هر دو باریک و ورم کبد کامی ظاهر شود خصوصا اگر در جانب حدبه کبد که مقعر گویند ورم بود علاج مثل علاج ورم کبد در اول فصد و اسهال و چیزی که رادع و بعد از آن طلاها محلل که در ورم کبد مذکور شد **نوع ششم** در دبیله کبد بیشتر پیدا شود از عقب ورم گرم کبد بود عارض گردد و بجای صلابت اکثر از عقب ورم بارد بود علامت ورم از ابتدای پیدا شدن نیست یا تحلیل می یابد یا آنکه جمع میگردد و دبیله میشود یا آنکه صلب میگردد و علامت تحلیل آنست که اعراض ورم برطرف گردد و مریض نیک شود و علامت صلابت آنست که محسوس شود چیزی محکم با صلابت و علامت جمع درد و تب قشعریره و چرک و اگر دبیله منفجر حاصل آید یا بطریق قی یا اسهال چرک و ریم ظاهر گردد و گاهی بطریق مثانه و گرده دفع شود و اگر ورم در محدب کبد بود دبیله از رود دفع گردد علاج فصد و حجامت و تلیین طبیعت و طلاهای رادع و شربت بزوری و گلاب و قند و علامت آنکه ماده جمع شده سعی نمایند در نضج آن از ادویه لطیف و اگر نضج یافته سر کرده بجانبی مثل رود و بدار و مسهل میل نمایند و اگر بجانب مثانه و گرده رود ادرار بدار و مدر مثل شیره تخم خیارین و شیره بذور دهند و بعد از آن که سر دارد و منفجر گشت مرد در ماء العسل یا شربت قند از گلاب یا سکنجبین ساده و بعد از یک ساعت دوایی که گوشت برویاند

صفت آن مصطگی و تخم کاهو و گل ارمنی از هر یک مثقالی کندر و خون سیاوشان و گل سرخ و طباشیر از هر یک دو مثقال نرم کوفته بچیزی که اثر بجگر رساند مثل تخم کاسنی و کرفس با سکنجبین و ماء العسل بقدر دو درم اختیار نمایند و طلاهای قابض بر جگر گذارند و غذا از زرده تخم مرغ و مرغ نمایند **فصل سیوم در بیان سده کبد** سبب سده تنگی رگهای باریکی عروق بود در اصل خلقت و بسیار است بسبب غلظ ماده و تناول غذاهای غلیظ لزج و حرکت بعد از طعام و حمام خوردن شراب عقب طعام و بسیار است که سبب سده خوردن آب با بادی می شود و ضعف قوت دافعه و این چند نوع است **نوع اول** در سده که حادث گردد در کبد از ماده غلیظ لزج علامت او گرانی و کشیدگی درد و اگر سده در جانب محدب بود بول اندک و رقیق و اگر در جانب مقعر بود سده براز بسیار و سفید دیگر آنکه خون در بدن صاحب سده کم بود و رنگ او مائل بزردی مثل کسی که

بر جگر … علاج … از … فصد … مسهل … [illegible]

شش یک بود علاج شربت بزوری و چیزهایی مدره دهند وانچه در صلابت کلی مذکور گردد **باب پانزدهم در امراض طحال** مشتمل بر چهار فصل است **فصل اول** در سوء مزاج سپرز و این چند نوع است **نوع اول** در سوء مزاج گرم علامت او تشنگی و التهاب در جانب چپ بسیار و میل قاروره به سرخی که بسیاهی نزدیک بود **علاج** فصد باسلیق و بعده استعمال مطبوخ هلیله و شربت سکنجبین با آب تا سنه تا اگر اندوه و تشنگی بسیار بود این قرص بسازند طباشیر ده درم زرشک چهار درم بیخ سوسن سه درم سنبل و لک مغسول و ریوند و پوست بیخ کبر در سرکه یک شبانروز گذاشته باشند از هر یک مثقالی غار افیون نیم درم با آب اطراف کبر بجوشانند قرص سازند شربتی مثقالی با سکنجبین میل نمایند و این سفوف نفع دارد تخم کاسنی و گل ختمی و تخم خرفه و اسیوس از هر یک برابر بگیرند و با سکنجبین مثقالی استعمال نمایند و اگر حرارت بسیار بود این سفوف نفع دارد گل سرخ طباشیر صندل تخم کدو و مغز تخم خربزه و تخم خرفه و لک مغسول و ریوند از هر یک مثقالی زعفران نیم درم کافور دانگی شربتی مثقال با سکنجبین استعمال نمایند و آب انار و اگر طبیعت قبض بود آب تمر هندی و آلو بخاری و سپستان بسرکه بجوشانند و طلا سازند و دیگر بیخ کبر که سوده در سرکه و ورق کبر بند انجیر بسرکه جوشانند و این مجموع جدا جدا طلا سازند و سکنجبین فائده کلی دارد **نوع دوم** در سوء مزاج سرد علامت او ثقل و سقوط شهوت **علاج** شربت سکنجبین عسلی یا بزوری و شربت اصول و تریاق اربعه و بلغمی مثل افتیمون و پوست بیخ کبر از هر یک برابر بگیرند و باسه وزن آن عسل آمیزند شربتی سه مثقال تا پنج مثقال بود و خوردن مثلث بر نهار و آب ترب و غذا گوشت مرغ که در و دار چینی گرم بود و قلیه سرکه کبر سازند **نوع سوم** در سوء مزاج خشک در طحال علامت او صلابت سپرز و لاغری بدن و غلظ خون **علاج** شربت بنفشه و عرق گاوزبان و گلاب و تخم ریحان و دیگر مزاج بود سرد و تر سپرز علامت او ثقل در رنگ زردی مایل بر رصاص یا سفید **علاج** شربت بزوری و سکنجبین غذا مرغ و سرکه که فائده کلی دارد و دیگر سوء مزاج گرم و تر در سپرز علامت او ثقل در جانب چپ و سستی بدن **علاج** مرکب باید از سوء مزاج گرم مفرد و سوء مزاج رطب مفرد و شربت بزوری و طلا که مذکور شده و دیگر سوء مزاج گرم خشک در سپرز علامت او قبض طبیعت و زردی رنگ و سستی بدن [illegible] **علاج** مرکب [illegible] سوء مزاج گرم و خشک مفرد نمایند از خیار و سرد و تر و شربت از عرق گاوزبان و اسپغول و تخم ریحان سازند و طلا از ترشه کدو یا ورق کدو و حب الشعب یا و رق و حی العالم و اسپغول نمایند و دیگر سوء مزاج سرد و خشک در سپرز علامت او صلابت و غلظ در طحال **علاج** شربت بزوری و پوست بیخ کبر و غار بقون طلا نمایند بعسل فائده کلی دارد **فصل دوم** در ورم سپرز اکثر ورم طحال صلب میباشد جهت آنکه خون غلیظ بدو می آید و این چند نوع است **نوع اول** در ورم گرم دموی علامت او درد در جانب سپرز و حرارت و التهاب و ثقل و تشنگی و تپ مشابه بربع **علاج** فصد باسلیق از دست چپ یا رگ حبل الذراع رگ اسیلم و بعد از آن استعمال مطبوخ هلیله **صفت آن** پوست هلیله چهار مثقال شاهتره سه مثقال پوست بیخ کبر و کرفس از هر یک دو مثقال تمر هندی سه درم تخم کاسنی نیم کوفته و گشنیز از هر درم بجوشانند و شیرخشت سه یا ده مثقال در وی حل کرده استعمال نمایند و از این سقوف و حب غار بقون حب ساخته پیش از مطبوخ استعمال نمایند و شربت از تخم کرفس و عنب الثعلب از هر یک مثقالی پوست بیخ کبر دو درم بجوشانند و بقند شیرین کرده میل نمایند و قرص طباشیر و قرص امبرباریس با گلاب [illegible]

[illegible]

مسهل باشد بود آب آلو و شربت بنفشه با گلاب عرق کاسنی دهند غذا آب غوره و لیمو و زرک و شوربا بی مرغ نوع
دویم یرقان که از ورم زهره شود علامت و تب و قبض طبیعت و درشتی زبان و گرانی در ناحیت کبد بود اگر قبض بود اندکی
علاج منع مسهل از غذا دهند و قوت شربت بنفشه با مطبوخ خیارشنبر بگلاب سنجوش و شیره تخم خرفه و شربت سکنجبین شیره خیارین
و صندل و گلاب جگر را سرد سازد و غذا مرغ و سرکه و کشنیز و از چیزهای گرم پرهیز نمایند نوع سیوم در یرقان که از سده
حادث شده که در مجری که میکشد مراره صفرا از کبد و جدا می سازد صفرا از خون و یا در عروق مسدود و پراگنده میگردد و در بدن
و یرقان زرد میشود علامت او آنست که دهان تلخ بود و گرانی و اندک درد جانب کبد بود و بول رنگین زرد تی که مایل بسودا
بود و شکم اندک آید و سفید بود علاج شربت بزوری و اسهال صفرا و تفتیح سده به آب کاسنی و آب عنب الثعلب گلقند
و سکنجبین و اسهال به قرص بنفشه و آب بدهند و انشربت سکنجبین و غذا گوشت مرغ و نخود آب که در او کرفس و چغندر و ترب بود
از غذای غلیظ پرهیز نمایند نوع چهارم در یرقان که حادث گردد از سده که مراره صفرا را معده میفرستد علامت او آنکه
شکم تنها سفید بود و بدشواری بیرون آید و گاهی قولنج حادث شود و در قی نباشد علاج شربت بزوری و فلوس خیارشنبر
با ماء الاصول و چغندر فایده دارد دیگر یرقان زرد حادث شود از قولنج میشود بسبب آنکه راهی که صفرا به روده میبرد بسته شده علامت
او بسته شدن قولنج علاج او علاج قولنج کل خفا نیست تمام دارد دیگر یرقان از ضعف جرم مراره که نمیکشد صفرا میشود علامات
او غشیه و قی و صفرا علاج او شربت بزوری نوع پنجم در یرقان که از گرمی جگر حادث گردد و در کبد شود علامت تشنگی و تلخی دهان
و زردی سفید چشم و زردی و لاغری بدن و ادرار و پیشاب رنگین و قوت سمیت بود علاج سکنجبین و شیره تخم کاسنی و گلاب
و آب تخم خرفه و ادویه بخاری و قرص کافور و اگر حرارت قوی بود قرص رب صفت آن زرشک بیدانه و طباشیر و تخم
هریک سه درم تخم کاسنی و خیار و کدو و تخم خرفه و صندل سفید از هریک دو درم قرص سازند هریک بقدر دو درم و اگر حرارت
بسیار قوی بود کافور دهند والا به آب انار و آب کاسنی یا سکنجبین و بعد از چهار ساعت آب کشک جو و ضماد بر جگر از
صندل و گلاب کافور سازند یا طلا از آرد جو و خیرو و برگ خرفه و طحلب گل سرخ و صندل و گلاب اندک سرکه نمایند و غذا گوشت
بزغاله یا مرغ به آب نخود و آب غوره و آب انار اختیار نمایند دیگر یرقان حادث می شود از ورم گرم که در جگر علامت
و ثقل در جانب راست علاج ورم کبد نمایند و از سده که میشود علاج رفع سده نمایند نوع ششم در یرقان که حادث از
شود که از تعفن اخلاط در اعضا از جهت زهر حیوانی بهم رسد از جهت شرب زهر گرم قتال علامت و بکبار از سبب گزیدن حیوان
و ماند و ده و درد سر و تشنگی و بوی دهان علاج فصد با سلیق یا اکحل یا بکشد زهر را از تو انجی ال ذخیره یا پراگنده نشود در بدن و اسهال
بمطبوخ هلیله زرد با آب بشیر و سفوف هلیله زرد به آب عنب الثعلب و آب کاسنی با خیار شنبر و آب انار و لعاب اسپغول و قرص کافور نفع دارد و آب
یا روغن بادام و تلیین طبیعت نمایند خشت و شیره خرفه یا طباشیر و غذا مرغ به آب غوره نوع هفتم یرقان که حادث
شود از سوء مزاج جمیع بدن و بگرداند خون را در رگها بسوی صفرا علامت او گرمی ملمس بدن و لاغری و خوشبختی انها و حکه در بدن و بول
زرد رنگین تیز بسیاری تشنگی و قلت شهوت و میل به ترشی می کنند گون زرد تیره مایل بسواد و قبض طبیعت و سفیدی زبان و
تلخی دهان اگر حرارت غالب بود صفرا میسوزد و زرد کشته مایل میگردد و سبز زردی که مخلوط بسواد بود علاج اگر مادة بود فصد نمایند

واسهال صفرا بمطبوخ هلیله و چهار شربت و شربتهای سرد و ترش شربت سیب و صندل و چهار عرق یا تخم ریحان و تخم شربت
سازند و شربت لیمو و بزوری و آب انار بین فایده دارد و کشک جو که در وسرطان نهری پخته باشند و آب بشند و انه وا
کدو که در زیر آتش کرده باشند و لعاب تخم آبی و لعاب اسپغول با شربت بنفشه و آب انار و شربت نارنج و حمام و آبزن نیز
آشیدا که در و بادرنگ و کدو و بنفشه و خبازی و گل خیرو و گل نیلوفر جوشانیده باشند و بعد از آن روغن بادام
و روغن نیلوفر در بدن بمالند دیگر یرقان که از انسداد مسام بدن میشود بسبب آنکه در هوای گرم گشته و گرد و غبار در او
بر نشسته علاج حمام و در آمدن در آبزن که در و بنفشه و اکلیل الملک و بابونه و گل خیرو و جو شانیده باشند و شستن
بدن بآبی که در و نخود و سبوس گندم پخته باشند دیگر یرقان بسبب شدة گرمی هوا می شود علامت تب مراری و تشنگی و این
یرقان کودکان نوزاد را جهت آنکه بدن ایشان در غایت نرمی است عارض میشود علاج در مواضع خوش هوا مسکن سازند و شربت
نارنج و ورد و لیمو و شیره تخم کاسنی و شیره تخم خرفه اختیار نمایند نوع ششم در یرقان که زهره را صفرا با پر بدن در روز
بحران دفع کرده علامات او غثیان و تلخی دهان و حبس طبیعت میباشد اگر بیش از هضم بود بهتر است علاج شربت سکنجبین
اختیار نمایند و اگر تب بعد و حصبه داشته باشد شربت عناب میل نمایند و در بدن او روغن شبت و روغن بابونه و روغن سوسن
بمالند جهت آنکه مسام را بگشاید و غذا مزعفر که با آب غوره و سماق و آب انار پخته باشند میل نمایند و بعلاج تب و حرارت که به
مشغول شوند نوع هفتم در یرقان که از کثرت اطعمه و اشربه که مولد صفرا بود عارض گردد علامت او غثیان و قی
و صفراوی و تلخی دهان و سرخی بول علاج فصد باسلیق یا اسلم از دست راست و حجامت نزدیک کبد و مسهل از تمر هندی
و آلو بخارا و بنفشه که در و خیار شنبر و آب کاسنی با آب عنب الثعلب حل نموده باشند اختیار نمایند و مطبوخ هلیله فایده دارد
و مازریون با سفوف که در و صبر نیم درهم غاریقون درهم و سقمونیا دانگی حب ساخته باشند مناسبت و نفع کلی دارد خصوصاً در این
مرض جهت آنکه سده را میگشاید و اگر چهار درهم افتیمون پنج درم بسبار در شان بجوشانند و آب بیز القند سی مثقال [illegible] ریوند
اختیار نمایند و هفت درهم از ورق چغندر خشک کرده بعسل یا سکنجبین عسلی میل نمایند سده بگشاید و انجیر و انار
با دو ارزانی بسیار [illegible] میل نمایند یا با آب ترب فایده دارد و آبزن و حمام فایده کلی دارد و اگر
نیک نشود مسهل [illegible] و ملطفات قوی مناسب قوت دهند دیگر آنکه زردی چشم را زائل بسازد استنشاق [illegible] کنند
نمایند و در حمام چند نوبت و غرغره با آبی که در و [illegible] جوشانیده بود و سکنجبین ممزوج نموده نمایند و قطور [illegible]
که در [illegible] و بشیر عورت سازند و در چشم سرکه و گلاب با انار ترش چکانند و در بینی روغن زیت که در [illegible]
ریخته باشند بچکانند و اگر ماده غلیظ بود بحب ایارج و حب قوقایا دفع نمایند اما یرقان سیاه علامت او سیاهی رنگ بدن
و سواد رنگ بول و قلت او و درد پهلو چپ این حب [illegible] و آن است نوع اول در یرقان سیاه که از سده که سودا را سبب [illegible]
جگر سپرز یا بسبب [illegible] که دفع میکند سودا را از سپرز به معده و سرایت میکند با خون در بدن علامت او [illegible]
غلظ در جانب چپ علاج فصد باسلیق یا اسلم از جانب چپ و مطبوخ افتیمون اسهال نمایند و افتیمون را هفت درهم
یا بیست مثقال شربت سکنجبین پخته [illegible] میل نمایند و اگر [illegible] مثقالی بیامیزند [illegible] و آب [illegible] سکنجبین

بدهند با شیر خشت با طبیخ سناء و افتیمون و غاریقون و نمک هندی بحسب قوت مسهل نمایند و آب کاسنی با سکنجبین بزوری
دهند و غذا گوشت بزغاله که کبر احتیار نمایند نوع دوم یرقان که از شدت حرارت خون را بسوزد و بسودا میل تمام
و رنگ را سیاه گرداند و فرق میان یرقان کبدی و یرقان طحالی آنست که طحالی را رنگ روی سیاه و بول و براز مایل بسیاهی
و الم در جانب چپ بود و در کبدی رنگ روی زرد و براز زرد و درد جگر آنست بود و سپرز بسلامت بود و اگر یرقان بمشارکت
کبد و طحال بود علامات مرکب باشد **علاج** اخراج فاسد از رگ سلیق و اسیلم و شربت افتیمون و طبیخ افسنتین و اصلاح کبد
شربت بزوری دیگر یرقان سیاه از ورم طحال میباشد و یرقان سیاه در بحران امراض طحال میشود و دیگر یرقان سیاه از سدد
سپرز کبد میشود جهت آنکه خون در رگهای رو بسته شده و سیاه گشته و دیگر یرقان سیاه از حرارت کبد و تمامی بدن اگر بود
خون را بسوزد و در تمامی بدن پراگنده شود موجب سیاه گردد اما یرقان در رنگ سیاه **علاج** هر دو فصد است از هر دو دست
و در میان هر فصدی سه روز فاصله باشد و این مسهل بدهند پوست هلیله زرد چهار مثقال هلیله سیاه نیم کوفته سه مثقال افسنتین
و پوست بیخ کاسنی و پوست بیخ بادیان از هر یک دو مثقال آلوی بخارایی بیست عدد و تمر هندی پانزده مثقال افتیمون در
مثقال بجوشانند چنانچه سه بهر بماند هفت مثقال مغز فلوس و پانزده مثقال شیرخشت حاصل ساخته شیر گرم احتیار نمایند
و حب ایارج و غاریقون و دانکی محموده مشوی اختیار نمایند بعد از آن آب بشرب بشربت بزوری و آب تره و آب کدو
و آب برگ بید و آب عنب الثعلب و آب کاسنی و آب سق که از هر یک مقداری بگیرند و بجوشانند و صاف نموده ده درم
فلوس و دو فصل ساخته احتیار نمایند و اگر سودا اتش باشد علاج طحال نمایند و اگر حرارت کبد بود علاج جگر نمایند و چیزهای
سرد که حرارت جگر را تسکین دهد مثل شیره تخم کاسنی و آب انار و شربت لیمو و نارنج و زرک میل نمایند **فصل دوم**
در سوء القنیه و استسقا ضعف مزاج جگر را سوء القنیه گویند و مقدمه استسقا بود و علامت او آنست که رنگ روی و بدن
بزردی مایل سفیدی بود و پیچ اطراف و روی و جفن ورم بود و شکم نفخ و قراقر و سستی در بدن و گاهی خراجت در لب
علاج شربت بزوری و اگر صفرا غلیظ بود ایارج فیقرا چند دفعه دهند و اگر خلط غلیظ لزج بود استفراغ بعصیر حنظل
و بسفایج و غاریقون و سقمونیا بحسب قوت بیاده دهند و سزاوار آنست که تنقیه باده را در ربع نمایند و تی فایده دارد و سزاوار
آنست که در مسهل ادویه خوشبوی مثل عود و مصطکی و سنبل جهت قوت معده اندازند و بعد از استفراغ دارو مفتح بادر البول بدهند
و احتیاط نمایند در باب فصد و خون برندارند مگر آنکه خون حیض و خون بواسیر بسته باشد اگر ضرورت شود فصد نمایند
و سزاوار آنست که خون را صاف نمایند پیش از فصد مسهل خفیف مثل ایارج فیقرا و طبیخ افتیمون و افسنتین بعد از آن
اندک خون بردارند و معجون ملایم دهند مثل تریاق کبیر و مثرودیطوس و دواء الکرکم و دواء المسک و امثال این تا وقتی که
سوء مزاج مستحکم گردد در سوء القنیه و هم استسقا بود و شیر شتر اعرابی یا بول بز با دانگی یا دو دانگ سکنجبین یا نصف
درم گلقند اختیار نمایند و اگر صفرا غالب بود هلیله زرد مخلوط سازند و غذا گوشت مرغ یا کبک یا گوسفند جوان و
نخود آب و دارچینی و مصطکی و قرنفل و زعفران و نخیین با گوشت اختیار نمایند و از میوه‌ها انار و بهی فایده دارد و ضماد بر جگر
سلیخه و سنبل و دارچینی و ابهل و زراوند مدحرج بگلاب طلا سازند و روغن مصطکی و سوسن و شبت در معده مالند و آب بخورند

و دیگر دوا بران

دیگر در بیان استسقا استسقا در لغت آب خواستن بود و در اصطلاح اطبا مرضی است مادی سبب نفوذ ماده غریبه بارده در اعضا
در آید و موجب ورم گشته و اقسام استسقا سه است لحمی و زقی و طبلی **لحمی** آنست که در جمیع اعضا ورم بود و استسقای **زقی**
آنست که اجتماع آب در فضا میان پرده که در احشا شکم و غیره واقع گردد و سبب ورم شود و این بدترین اقسام است استسقای
طبلی آنست که بادهای غلیظ در موضعی که آب استسقای زقی جمع میگردد که ما بین صفاق و ثرب میگویند اندک رطوبتی جمع
او بود و سبب استسقا ضعف قوای کبد که نتواند خون را چنانکه باید ساخت و علامات عام که دلالت بر وجود استسقا دارند
ورم در بدن و تهبج روی و پایها و اما علامات بخصوص هر یک علامت لحمی سستی بدن و انتفاخ جمیع آنکه غذای خام نفوذ میکند
بجمیع بدن و او را ترسیده ارند و سیکر مانند سر و سست مثل بدن میت و با ورم وقتی که انگشت بر وگذارند مثل خمیر ... رود
و چون انگشت بردارند باز عود کند و بحال خود آید و علامت استسقای زقی آنست که وقتی که حرکت دهند بدن را آواز کند
مثل مشکی که پر آب باشد و چون دست بر و مالند و از پهلو بپهلو گردد آوازی معلوم گردد مثل آواز موج آب و علامت طبلی آنست که هرگاه
دست بر شکم زنند آوازی بد مثل آواز طبل از جهت باد که محتبس گشته علاج این قسم از آن دو قسم سهل تر بود و این چند
نوع است **نوع اول** در استسقای لحمی که از ضعف جگر و سردی آن شود و سبب سردی آن خوردن آب سرد که در غایت
خنکی بود یا شد یا خون رفتن بسیار یا آنکه در معده برودت غالب شده و طعام نیک منهضم نگردد
و خون نتواند گردانید و در خلل گوشت در آید از این جهت استسقای لحم گویند و این اسلم ترین انواع بود علامت سفیدی
بول و نرمی طبع و انتفاخ بدن و قلت عطش و ترشی دهان و نبض موجی عریض لین **علاج** تنقیه بدن با سهال رقیق ...
خون حیض بسته بود و بول سرخ بود فصد جایز است و الا فصد در این مرض ضرر دارد و اگر تپ بود اسهال نکنند و فصد نمایند
و معده را با ایارج فیقرا و دماغ را بغرغره که از شربت سکنجبین و آب کاسنی و سنبل و تخمین بود نمایند ... الکرم بجار الاصول
فایده دارد و بول شتر و فرفیون نیم درم با بکلید و قاشق بول شتر عظیم النفع گفته اند و تخم جوانی و بادیان رومی از هر یک
مثقال بجوشانند و آب آن را اسیل نمایند و کلکلانج را جامع النفع گفته اند مسهل نافع مر این مرض را و جمیع بدن با ورد را
تربد پوست تراشیده درم غاریقون ثلث درم فرفیون نیم درم انیسون نیم درم حب ساخته اختیار نمایند و مسهل ...
ریوند که در این مرض بکرات تجربه شده نمایند ریوند نیم درم غاریقون درم تربد درم زراوند مدحرج دو دانگ مقل نیم
درم انیسون دانگی بده نوبت حب ساخته اختیار نمایند و این مرض را ... دو درم عود الصلیب و انیسون و بادیان
و تخم کرفس و تخم کاسنی و کشوث از هر یک درم برگ عنب الثعلب درم نرم کوفته در آب مقل لب زنند و در سایه
خشک نموده یکدرم مسهل نمایند بشربت سکنجبین بزوری و آنچه با استسقای لحمی فایده دارد تریاق فاروق بجار الاصول
و اگر تریاق فاروق یافته نشود تریاق اربعه بمقدار مثقالی کم و زیاد بنا از مسهل نمایند و نشستن در آفتاب و ریگ گرم
و در حمام در آیند تا عرق کنند و آب بسر ریزند و بر تابه گرم نشینند تا عرق آید و عرق بر و پاک ... دارند و در آمدن در تنور
گرم فایده دارد و حمامی که آب تلخ داشته باشد و چشمه ها و گوگرد و در آمدن فایده دارد و نمک در آب حل ساخته
چند روز در آفتاب گذارند و غذا گوشت مرغ و عصافیر و تیهو بریان نموده بزعفران و ادویه گرم مثل ... و شوربای

مرغ که در وعود و عذیره ود ار جینی باشد و دهان خشک که رود آرد افیمون جاشد و از غذائی غلیظ و سرد و از آب سرد ملاحظه
نمایند و اگر از آب چاره نباشد و صبر نتوانند نمود کوزه که ما شورده او در غایت تنگی باشد از آن آب خورند نوع دویم در استسقا
لحمی که از سوء مزاج گرم بود علامات او شدت عطش و سرخی بول و قی زرد و تلخی دهان و تشنگی و لاغری بدن علاج استعمال
صفرا مطبوخ هلیله و شربت گل بکر و شیر خشت و شربت شکر و آب کاسنی و شربت بنفشه نمایند و اگر سرفه بود شربت زوفا فائده دارد و مداومت
بشربت بزوری و آب کاسنی نمایند و آب انگور و انگور شغا جوشانیده باشند شربت بدان میل نمایند و غذا گوشت مرغ با کدو
جوان و آب آن نخود نیم شکسته فتق سماق و آب انار بسیار فائده دارد و اگر اطراف ورم کند به غذا اکتفا نمایند نوع سیوم
در استسقا زقی که از سوء مزاج سرد شود و مرکب علامات او گرانی در شکم و چون دست بر وی زنند او آب آید و ورم در ظاهر
دهشت چشم و گاهی درد کرد و خصیه چون سخت گردد و [illegible] و تنگی نفس این علامتی است عام میان استسقا زقی که از حرارت و
برودت بود اما آنچه مخصوص است که از برودت است عدم تشنگی از اعظم علاج است و سفیدی رنگ بول و اسهال [illegible]
علاج اول تنقیه بدن از فضول رطوبات و تقلیل غذا و صبر در تشنگی از اعظم علاج است این بر وجه استعمال [illegible] و ادرار
و گشودن مسام و عروق و ریاضت و عطسه آوردن و شربت سکنجبین که در وی آب [illegible] باشد و سکنجبین بزوری و آب ترب و بول شتر
و آب کاسنی و استفراغ بحب غاریقون صفت آن غاریقون چهار درم ریوند درم و نیم قند هفت درم شربتی درم
بود تا دو درم و این حب فائده کلی دارد و افتیمون و صبر از هر یک پنج درم غاریقون چهار درم سکبینج دو درم محموده دو درم مصطکی
انیسون از هر یک درم شربتی دو درم استعمال نمایند و استعمال اشیاف [illegible] در این مرض زیاده از مسهل نفع دارد خاصه
[illegible] شیر شتر تریاق فائده دارد و دیگر ادرار بول نمایند [illegible] حب [illegible] مصطکی دو مثقال سنبل
[illegible] از هر یک مثقالی قند مقدار [illegible] رعایت [illegible] تا [illegible] و بعد از آن شوربای
[illegible] آفتاب [illegible] مذکور شده از دخول حمام و [illegible] که در استسقا لحمی مذکور شده که از برودت بود
بر شکم که بول [illegible] باشد و از آنچه نفع دارد [illegible] و نمک [illegible] بریان کرده بر شکم بشند و روغن ناردین و نمک بمالند و
استسقا اگر ورم صلب [illegible] بود [illegible] از خلاصی متصور نیست جهت آنکه اگر ماده با استفراغ کم سازند باز آب [illegible] کنند علیل
هلاک گردد و دهان خشک [illegible] و آب [illegible] و آب کرفس و [illegible] از آن میل نمایند و آب نخود بروغن زیت و روغن
بسند و روغن بادام نفع تمام دارد نوع چهارم در استسقا زقی که از حرارت بود و علامت او تشنگی بسیار و زردی
چشم و زردی بول و سرخی و سوزش مجاری بول علاج مرکب از علاج گرمی جگر و از علاج استسقا نمایند و شربت
سکنجبین بزوری و عرق کاسنی و عرق بادیان و آب عنب الثعلب که در وی خیار شنبر حل کرده باشند و آب عنب الثعلب [illegible]
و هفت مثقال خیار شنبر [illegible] نمایند و اسهال [illegible] ضرر دارد و بعضی اطبا زرد آب که سبب استسقا زقی گشته به مطبوخ
هلیله زرد و [illegible] و آب شاهتره دفع نموده اند و هلیله زرد در دفع استسقا که از گرمی باشد نفع کلی دارد چنانچه سکنجبین
بهترین مسهلات است در استسقا که از برودت بود و در روزی که مسهل خورند و جهت که از غذا و آب منع نمایند و در روز [illegible]
جهت قوت کبد شربت لیمو و شربت سیب و صندل [illegible] و شربت زرشک و لیمو ربانی و قرص زرشک فائده دارد و شیخ ابوعلی فرموده

که عورتی را دیدم که استسقا داشت و ضعف بروی غالب مستولی شده بود و انار بسیار خورد بی شورت و ضاهی یافت گفت
بسیار کس است که بخوردن آب برق ترب ازین مرض خلاصی یافته اند و این فقیر آب انار و ترب را بشربت سکنجبین آمیخته کسانی که
مداومت آن درین مرض کرده اند نفع کلی ملاحظه نموده اند تا ماده مستحکم نشود مناسب آنست که شیر شتر بدهند و معجون فائده
دارد **صفت آن** هلیله زرد مقشر کلان پنج درم و غاریقون سه درم بیخ سوسن کبود و گل سرخ و تخم کاسنی و مغز تخم
خیار بادرنگ هر یک از هر یکی دو درم نرم کوفته ببیزند و زن او دو عسل یا قند سازند شربتی دو درم بود دیگر این قرص نفع دارد ورق
بادزیون بدبره سرکه و گل سرخ دو درم سوسن از هر یک هفت درم قرص نموده شربتی دو درم مقدار از قند یا نبات آمیزند و ورق بادزیون
و تخم او از قوی ادویه است در دفع مادهٔ صفرا اگر یک مثقال با عسل میل نمایند و اگر نصف وزن بادزیون را از قرص لک و کوفت
بیرون بسبب از جهت دفع مضرت او معجون مذکور مخلوط سازند شاید و سه درم از بیخ سوسن کبود کوفته بشربت سکنجبین میل نمایند
و غذا مزوره یا گوشت تیهو و تیتو زرک یا سرکه بسازند و سرکه تشنگی مستسقی را تسکین دهد و سده را بگشاید و استسقای گرم فائده
دارد **نوع پنجم** در استسقای زقی که از ورم کبد بود علامات او شبیه به نفث یا نفث آنکه تنگی نفس امساک طبع
و صغر نبض و تواتر و صلابت بول اندک سرخ در اکثر اوقات و ورم در جانب راست احیاناً ظاهر گردد و درد بسبب ورم بود و اسهال
طولانی از جهت آنکه صدید به روده میریزد و موجب خراشی و لین میگردد **علاج** علاج ورم کبد و تبدیل مزاج و شربت سکنجبین و سکنجبین
و شیره تخم خیارین و کاهی که حرارت بود و شیره تخم خرفه بقند و گل سرخ و رغافث و کشوث نرم کوفته سفوف سازند بقند یا نبات بعد از
تنقیه و آب انار یا طباشیر و زرک و سکنجبین بپرورده و اگر قبض بود مغز فلوس بجلاب اندکی و روغن بادام و غذا گوشت مرغ و تیهو
سماق و آب انار سازند و استفراغ بحب ایارج و حب سکبینج و آبی که در او افسنتین و تخم کرفس جوشانیده باشند و مصطگی فائده دارد
و آنکاه بعد از آن امین نمایند **نوع ششم** در استسقای طبلی که از سوء مزاج سرد کبد شود علامات او آنست که هرگاه دست بر شکم
زنند آواز دهد مثل طبل آید و ناف بر آمده باشد بسیار صلابت بهم رسد **علاج** استفراغ با ایارج فیقرا و مبالغه در اسهال او را ابلا
نمایند که اگر افراط نمایند موجب حرارت و سبب تشنگی میگردد و حب سکبینج و حقنه و شیاف جهت آنکه باد بیرون کند و بعد از استفراغ
جوارش زیره و آب بادیان و انیسون و ماء الاصول و معجون آگ و معجون حب الغار و خانیدن کندر و مصطگی و زیره نمایند **صفت**
سفوف سکبینج و کرد با ورق سداب هر یک دو مثقال نرم کوفته اقا بنه شیاف سازند و بجهت شکم نمک و سبوس اندازان گرم کرده
بگذارند و تحمید بآتش گذارند مداومت بشربت سکنجبین و گلاب و عرق بادیان نمایند و گوشت مرغ و کبک یا و دیگر پخته باشند
میل نمایند و نان خشک که در و انیسون و تخم کرفس پخته شده اندکی میل نمایند و غذا اگر نفع داشته باشد نخورند **نوع هفتم**
استسقای طبلی که از گرمی کبد و سردی معده شود و غذا چنانچه باید هضم نگردد و موجب نفخ گردد علامت او گرمی و حرارت
و تشنگی و خشکی دهان و سرعت نبض **علاج** اسهال طبیعت بمطبوخ هلیله و شربت بنفشه و اولی بخار الشیر خشت با ترنجبین
در ماء الشعیر با آب انارین و آب کرفس و انیسون و گلاب و عرق بادیان و شربت سکنجبین و صندل سفید سوده خورانیده
کرده باشند و ضماد نموده یک مثقال صندل سه مثقال و گل سرخ هفت مثقال بادیان سه مثقال سنبل و یک مثقال کوفته
بگلاب طلا سازند و تقویت جگر بقرص زرک نمایند و خوردن انار فائده دارد و غذا گوشت مرغ در آب نخود پخته و کوفته سبزی دیگر

بدو زحمت عمل نمایند نوع هفتم در زلق الامعا که از بلغم صفرا شود علامات او بیراز درد و مخلوط به بلغم و قراقر
و گاهی غثیان بود و اکثر بسبب جنس مسہل بادر قی شود علاج خوردن این سفوف هلیله زرد ده مثقال حب الرشاد و حب الآس
سماق و گزمازو از هر یک یک مثقال و نیم کوفته بغیر حب الرشاد و شربتی دو درم اختیار نمایند صفت دوائی عجیب لسان
الحمل دو درم انیسون پوست انار و خون سیاوشان از هر یک سه درم عدد و نوبت شربت لیمو یا بربر آبی یا آب سرد
سیل نمایند و پیش از غذا کرنج اندک آبی یا انار خورد فائده دارد و سفوف حب الرمان با خائیدن حب رمان مناسبت
و غذا کرنج بحب رمان سازند و اسهال صفراوی اسلم انواع اسهال است و بزودی علاج می باید اگر تدبیر بصواب نمایند
بعد طبیب بمعالجه چنانکند **فصل دویم در اسهال خون** و صحیح تحقیق ذکر کرده شد بسیاری از انواع اسهال
دموی بضعیف دموی و از امراض معده جگر و زلق امعا کنون انچه باقی مانده اسهال نفس امعا کر خواه خراج باشد یا بدو یا بلغم
و ریم و جز آن مانند دوسنطاریا و خون که از روده آید چند نوع است **نوع اول** اسهال صرف خون در آنکه سر رگ
گشوده شده و خون بی پیچ آید سبب او آنست که بدانند که هر خون که می آید از کدام موضع اگر از امعاء زجیب
ضعف کبد است مثل آب گوشت بود بعد از آن از بار و میگردد و بیرون می آید چیزی غلیظ شبیه بدردی شراب و
می باشد باو بلغم خراطی و بیرون می آید پوست و بهر اده باثفل و سیاه شد مرا و را ادوار دردو روز باشد روز
عود میکند و این نوبت بوی بد از بد تر می آید چنانکه زرده بوی بسیار بود و او میکرد و قدرت ندارد که بعد از
دو روز عود میکند و با مغص نباشد و گاهی بسبب اسهال از امعا خون روان میشود مثل شحم حنظل و غیره و این سبب
اگر در معا بود علامات او آنست که غائط با خون آید پس اگر از غائط آید بخون در سطح باشد باو علامات بول اسیر از درد مقعد
و ثقل خارش باو در معای دقاق بود علامت آن آنست که غائط با خون آید کفناک و رقیق با پیچ و قراقر بود علامت
دوسنطاریا ر کبد بود **علاج** فصد نمایند اگر قوت و خون بسیار بود در آب به در سیب ریواج و شربت حب الآس
و شاه بلوط کوفته در شربت لیمو فائده دارد و سفوف مقلیاثا اینست اسبغول تخم مرو تخم خرفه تخم روق تخم گل تخم حماض
تخم خیر و تخم کتان از هر یک دو درم طباشیر و گل ارمنی و نشاسته و صمغ عربی از هر یک چهار درم کهربا درم تخمهارا
بجوشانند و باقی ادویه سوای اسبغول آمیزند شربتی سه درم بود بشربت حب الآس و تدبیر غذا آنست که او را نمی مناسب
مکب عنبر باو در عدد و سکه روز قوت او را انگا بدارند یا الحسن گوشت کبک زرده تخم مرغ و اگر قناعت نتوانکرد کرنج یا پاچه
گوسپند که برو صمغ عربی پاشیده باشند و گوشت تیهو و کبک بریان کرده فائده دارد کبرب انار در ریواج و سماق ورس
باشد و سترا و آنست که دوائی مخدر استعمال نمایند مثل افیون جهت آنکه در و خطر کلی است مگر از جهت ضرورت خواب
بود و استعمال در شیاف بهتر است از آنکه در دو ابو تخفیف کسی که نبض ضعیف بود و اگر ضرورت کلی بود افیون
با چند بیسترو زعفران بخورند و بسیار زنده خوردن گل ارمنی در بیمرض بمقدار نیم درم بشربت حب الآس و شربت انجبار نفع
عظیم دارد **صفت مجرب** پوست انار و گزمازو و گل ارمنی از هر یک یا بر شربتی دو درم حبی دیگر مازو و گزمازو و افیون
از هر یک برابر سرشته بآب صمغ عربی شربتی ثلث مثقال و از مجربات پنیر خرگوش است ثلث درم از دانگی تا نیم درم

آخر ساعت واز آنچه امساک اسهال میباید بیگذ اشتن مجربست چهار ساعت گذارند و اگر الم در روده بال بود
حقنه نمایند صفت آن گلنار گل سرخ وشاه بلوط از هر یک دو مثقال برنج سفیدل نیم کوفته و جاورس سرشک
از هر یک هفت مثقال در یک کاسه آب بجوشانند و گل ارمنی مثقال و خون سیاوشان و شاکر از هر یک دو درم
تخم مرغ بریان کرده در روغن گل هفت درم این مجموع حل نمایند و حقنه از آب لسان الحمل و این ادویه که گل ارمنی و خون
سیاوشان بهت نفع دارد که در روغن گنجد در زرده تخم مرغ باشند نوع دوم اسهال دم که از جهت سحج و خراشیدن
سطح امعا بود و این انواع است نوع اول از ماده صفرا بود که نازل سگردد با سحا علامت او زرد بول و تلخی دهان
دهان و تشنگی و آمدن خلط صفرا و خون و اسهال صفرائی زیادت یک هفته منجر بسحج میشود و اگر این سحج در امعا علیا
بود علامت او آنست که درد نزدیک ناف بود و آنچه بیرون از خون و لزوجات آمیخته به برآید و زیادت تشنگی و اگر سحج در
روده پائین بود علامت او درد پائین و زیر ناف و خون و بلغم مثل زبد با اندک آید سختگی با برازد اشته و اگر در روده کور
بود علامت او آمدن خون و دراحشا بود علامت او بیرون جستن روده و اگر پوست با گوشت پاره بیرون آید دلالت کند بر آنکه
روده جراحت شده و اگر چیزی شبیه دردی شراب بیرون آید دلالت میکند بر هلاکت اسهال دم که بعد از اسهال صفرائی بود
و با درد و پیچش بود بر آفت امعا نشان دارد و این بدآید علاج آنست که نظر کنند در احتقان رئیسه اگر در ماده باشد تنقیه
نمایند و اگر ضعیف بود قوت دهند اول تقویت دماغ بمشمومات نمایند اگر سرد خواهند مثل صندل و بادرنگ و اگر گرم خواهند
مثل مشک عنبر و بیش بینی دارند و بعد از آن رعایت دل نمایند بشربت سیب صندل و خوراک مفرحات با قوی قوت
او نمایند و از غذا منع نمایند که موجب ضعف و سقوط قوت گردد و بعد از آن مراعات جگر نمایند چرا که بیشتر این مرض بضعف
کبد و سوء مزاج او واقع میشود و رعایت حال معده نمایند جهت آنکه هرگاه معده قوی بود خلط فاسد در وی متولد نشود
و اگر خلطی بود در معده باقی و اسهال منع نمایند با آنچه ملائم بود بسیار بهتر است که سبب شفا تک علاج بدو الا بود خاصه در جهت حفظ
حفظ قوت اعضا است تخصیص قوت معده و در روده بچیزی که از غذا باشد کثیر القوت مثل ماء اللحم و زرده تخم مرغ نیم برشت
و منفعت او را آنست که با ادویه قابض مثل گلنار و خرنوب حب الاس و کزمازج و غیره کوفته در حریره بندند و با آب بی یا سیب
یا آب بجیه شانند و یا آن لعاب اسپغول اضافه نمایند و اندک اندک خورند و آواز خوش و سازهای ملائم و حکایات حدیث لطیف
در بساطین و جواهر و چیزهای خوش صورت تاثیر عجیب دارند در این مرض و اگر سبب سحج باقی بود اول استفراغ بچیزهای خفیف
مثل خیار شنبر و آب کاسنی و آب عنب الثعلب و اندک زعفران و هلیله زرد و بعد از آن رب آبی و شربت سیب و سفوف مقلیا
و در ابتدا که از سحج ظاهر گردد چهار درم صمغ عربی نرم کوفته در آب سرد بریزند تا لقوام آید و او را میل نمایند و اگر در
امعا عارض شود تخم ریحان و اسپغول و تخم زرد و تخم مرو از هر یک دو درم بگیرند و با آب گرم لت کنند و مقدار یک
مثقال روغن گل بدو آمیخته اختیار نمایند و ریوند چینی را در اسهال دموی و سحج امعا خاصیتی عجیب است و این تکبیر بکرات تجربه
نموده فایده کلی دیده است پنج درم ریوند نرم کوفته با آب لسان الحمل یا آب سیب ترش بدهند و شیر آن هم نافع گردد با سفوف
طین صفت آن بزرقطونا تف داده و تخم ریحان از هر یک پنج درم صمغ عربی بریان کرده تف داده یک درم گل ارمنی

دباغی قوت بود اندک افیون با بزر البنج اضافه نمایند شربتی دو درم بود و اگر با لعابات جمع کرده صمغ عربی و گل
ارمنی بود و رب سیب با طباشیر و اگر تشنگی غلبه کند شیره تخم خرفه با آب لسان الحمل و رب سیب بنوشند اگر برنج با جاورس بحریان
کرده بریخته مسبل نمایند قوت سماق و زرک سازند و اگر حرارت نبود گوشت مرغ نیم کباب بلیمو و نان با آب غوره و مثلی گوشت
و سحج و خون است شکم صفرا زرد و اگر با جاورس باشد گوشت طیهو و سنگخوار با نخود بریخته و درباج با آب لیمو نمایند و اگر پیچش و درد و
سفید بود حقنه کنند از برنج و جو کشک کرده از هر یک هفت مثقال بجوشانند تا یک کاسه آب تا نصف بماند اسفیداج ده درم و از
روغن گل ده درم از کاغذ سوخته یک درم بزرده تخم مرغ آمیخته عمل نمایند و اگر حرارت بسیار بود با آب لسان الحمل و لعاب اسپغول
که در وی دو درم حب الآس بود و درم تخم خشخاش کوفته باشد حقنه نمایند نوع سوم در سحج که از ماده بلغم شور واقع گردد و
و در مدت یک هفته موجب سحج گردد و از بلغم لزج که بسطح امعا چسپیده بود و سبب سحج میشود و علامت او کثرت ریاح و قراقر و در
ثقل و بسیار آید لعقب کاه در نوازل واقع گردد علاج شربت از هلیله سیاه و مویز و خیار شنبر و شربت بزوری و حقنه
و شربت سیب و حب الآس اگر قراقر و نفخ و مغص و پیچش بود قرص کلنار و هند زیره کرمانی و کرویا و کشنیز و شاه بلوط سید البسر
یک شب تر سازند و خشک کرده و بریان نموده آب سماق یا با لعاب اسپغول مقدار یک مثقال اختیار نمایند و حقنه از جاورس
کشنیز و شاه بلوط و برنج یا دو زرده تخم مرغ دو مثقال روغن گل و از گل ارمنی و اسفیداج و کاغذ سوخته و خون سیاوشان
از هر یک درم نرم کوفته و اگر درد قوی بود و سحج بسیار بود مقدار نیم نخود افیون آمیخته نمایند و قدری چربی بر مطلوب
سازند و اگر احتیاج زیاده بود با زونی سوخته و کهربا و سنگ [illegible] صمغ دار و که نافع
بود سحج را تخم ریحان و تخم زرقطونا تخم مرو [illegible] از هر یک دو درم کشنیز خشک شاه بلوط از هر یک درم نرم کوفته
با شربت حب الآس بمقدار دو درم اختیار نمایند نوع چهارم در سحج که از ماده سودا شود و در مدت چهل روز بسبب حدت
سودا موجب سحج میگردد علامت او پیچش خراشی رنگ براز سیاه شبیه بدرد شراب که ریخته باشد و گاهی منجر بعفونت میشود
علاج شربت حب الآس که در و اندک افتیمون باشد و تقویت سپرز و سفوف که از صمغ عربی و گل ارمنی با تخم زرقطونا
اسپغول الف داده و طباشیر و کهربا فائده دارد و شیره تخم خرفه برب سیب دهند اندک روغن گل و غذا گوشت مرغ و
سماق و آب انار برنج با جاورس بقشر و قرص طباشیر بگلاب یا رب سیب و غذا اندک اختیار نمایند موجب سحج نگردد نوع
پنجم سحج که از ثقل غلیظ حس لشعو علامت او لکنا بدا شتن شکم و از موضع پیچش خون و بلغم و اگر فضول بند سبب
[illegible] گردد علاج تلیین طبیعت بچیزهای مزلق مثل لعاب تخم ریحان و تخم آبی و تخم خیر و شیره تخم خیارین و در شربت تخم
مرو و تخم ریحان اندازند و شربت قند و این تخمها که بروغن گل چرب ساخته اندازند و اگر خیار شنبر در گلاب حل نموده آشامیده
نمایند دیگر سحج از جهت خوردن ادویه سمیه مثل زرنیخ و نوشادر و غیره میشود علاج شیر نیمگرم و آتش از [illegible] دیگر
سحج از خوردن دوای مسهل بسیار [illegible] علاج سفوف طین و سفوف مقلیاثا و دوغ ترش و شیر آهن داغ نموده دیگر از ریاح
غلیظ [illegible] بود و علامت او قراقر و نفخ و عطش و الم [illegible] علاج صمغ عربی و گل ارمنی از هر یک نیم درم با شربت
بزوری میل نمایند و انا مده که از امعا بود و این دو نوع است نوع اول [illegible] یعنی جگری که از ورم یا و بیله حادث گردد علامت او

وگل ارمنی بدو حل کرده باشند و آب آبی با طباشیر و آب خرفه با طباشیر نیز و اگر عطش بسیار بود و حرارت غلبه نماید
حقنه با آب لسان الحمل و گل ارمنی و اسفیداج و شادنج مغسول و آب خرفه و زرده تخم مرغ و اندکی شکر **صفت حمول**
زرده تخم مرغ را بروغن گل آمیخته و مرداسنگ بیضه آلوده فتیله ساخته بردارند **صفت شیاف** که بکار برند کندر و زعفران
و عفص و صمغ عربی از هر یک جزوی با افیون جزو شیاف ساخته بردارند و استنجا به آبی که در وی حب الآس و گلنار و خرنوب شامی
جوشانیده باشند نمایند و عدس و سماق و عنب الثعلب بجوشانند و در آب و در آبزن [illegible] و عدس و گل سرخ هر دو کوفته بروغن
گل آمیخته بر شکم طلا سازند یا بر سفره اگر سوزش بسیار بود و اگر مرض تسکین یابد غذا گوشت مرغ در آب انار ترش یا آلو یا
چاورس و فندق و سماق سازند **نوع سیوم** زحیری که از ورم عارض گردد در روده مستقیم و خیال میکند که در روده او ثقلی
بسته شده و هر زمان تقاضا میکند علامت او درد و ثقل در اسافل **علاج** فصد باسلیق و اگر نافع باشد حجامت نمایند و قی
فائده دارد و طلا از آب انگور شفا و روغن گل و اگر حرارت باشد طلا از صندل سرخ و سفید به آب کاسنی و کافور نمایند **صفت
طلائی نافع** بنفشه و نیلوفر و ورق کاهو و ورق عنب الثعلب و ورق اسپغول از هر یک قدری با آب بجوشانند بروغن نیلوفر یا روغن
گل بر مقعد گذارند **صفت ضماد منضج** تخم حلبه و اکلیل الملک کرنب پخته و پیاز پخته در زیر آتش و اندکی مقل بر مقعد گذارند
و گل خیرو و تخم کتان و خبازی بجوشانند و آب آن بر مقعد ریزند و روغن گل و زرده تخم مرغ و اندکی مرداسنگ بر مقعد گذارند
و بیخ خیرو و برگ آن و آب حی العالم با روغن گل اگر درد قوی بود بر مقعد طلا سازند و اگر بجز بلی گاو پخته ضماد نمایند فائده دارد
نوع چهارم در زحیری که از ثفل خشک که بسته شده در روده و قاق بدشواری بیرون آید و ظاهر میشود از وی بادی غلیظ و
دردی عظیم در موجب تزحیر میگردد و خراط و رطوبت از روده می آید جهال اطبا خیال میکنند که اسهال است و چیزها میدهند
که بسته شود و چون طبیعت منقبض گردد علیل هلاک میشود علامت او علامات قولنج بود در بعضی حالات **علاج** تلیین طبیعت و
بیرون آوردن ثفل بفرزجه یا حقنه یا شربت خیار یا شربت بنفشه و تمر هندی و آلوی بخارا و شیرخشت و معجون شهریاران
و هرگاه درد تسکین یابد مرغ و نخود آب میل نمایند **نوع پنجم** در زحیری که از جهت سردی مقعد رسیده باشد و موجب [illegible]
در روده مستقیم گردد علامات او رسیدن سرما به بدن و مقعد و راحت یافتن از آب گرم و موضع گرم **علاج** آنست که دو درم
از تخم حب الرشاد بریان نموده ناکوفته با آب گرم بهنهار اختیار نمایند و مقعد از [illegible] و سبوس گرم و نشستن بر زمین گرم حمام
فائده دارد دیگر زحیر بسبب آنکه بر چیزهای سخت نشسته باشد یا سواری کلی کرده باشند موجب این الم میگردد **علاج** آنست که
بروغن شبت و موم روغن بر مقعد مالند **فصل چهارم در نفخ و قراقر** که در امعا بود و حادث میگردد بسبب غذای نفاخ
علامات او انتقال درد از موضعی بموضعی و سکون او بخروج نفخ **علاج** تقلیل غذا و [illegible] فائده دارد و اگر از ضعف امعا بود
غذای لطیف و معجون کمونی و فلافلی اگر اسهال بود **نوع اول** در مغص یعنی درد امعا و این چند نوع است **نوع اول**
مغص که از ریاح امعا بود علامات او نفخ و قراقر و تمدد بی ثقل در شکم و تولد این نفخ از خلط خام و از تناول طعام و میوه های سرد
و نفخ ضعف حرارت غریزی در وجه **علاج** تنقیه امعا از خلط خام بحب ایارج و حب سکبینج و معجون شهریاران نفع دارد و این
سفوف جهت دفع نفخ فائده دارد **صفت آن** انیسون [illegible] درم [illegible] تخم کرفس و زنیان از هر یک [illegible] درم حب البلسان [illegible] درم

دیگر ادویه

دیگر دوا که جهت نفخ فائده دارد حب الرشاد و انیسون و اگر بقر ومانا و کرفس و زیره و جوانی از هر یک مثقالی در یک کاسه
آب بجوشانند و آب آن را با قند بقوام آورده چند روز میل نمایند یا انیسون و تخم کرفس و بادیان و حب البلسان و عود
بلسان و حب الغار بعد از و بند از هر یک جزو برابر نرم کوفته مقدار مثقالی با آب عسل یا شربت سکنجبین و اگر تولد ریاح از ضعف
معده باشد معجون کمونی و معجون حب الغار و مقدار مثقالی میل نمایند و غذا نخود آب باش معطر کرده زیره و زعفران
میل نمایند مگر بعد از دو ساعت و شراب کهنه فائده مند گفته اند و حقنه که کاسر نفخ بود و آب سرد نخورد نوع دویم درد شکم
که از صفرا بود علامت او درد با سوزش و تشنگی و براز زرد و سوزش در مقعد علاج تنقیه اسهال از صفرا بمثل خیار شنبر که در او
آب عنب الثعلب یا آب کاسنی یا شیرخشت اضافه نمایند و بعد از آن دو درم اسپغول بروغن گل چرب نموده با آب سرد یا آب انار
میخوش میل نمایند و اگر طبع قبض بود آب انار شیرین و قند و اندک روغن بادام و آب کشک جو بروغن بادام و اسپغول و تخم
ریحان و تخم زلف و طباشیر و شیرخشت یا شربت لیمو یا شیره خرفه و شربت نیلوفر و اندک روغن گل بهترین معالجات
و طباشیر و گل ارمنی بهر نفع دارد و غذا اگر تشنگی بسیار نباشد مرغ سماق با زرشک یا آب انار ترش سازند نوع سویم
درد شکم که از خلط سوداوی بود علامت او خروج بلغم در براز و گرانی بدن مقعد علاج تنقیه اسهال بحقنه کردن دوا بد
بسفایج و بنفشه و سپستان باشد بحب ایارج و شیرخشت با آب انارین و روغن گل در کردن نافع باشد نوع چهارم
مغص که از بلغم غلیظ که در روده متحرک شده عارض گردد علامت او ثقل و لزوم درد در موضع واحد و بیرون آمدن بلغم لزج
با براز و اگر دست بر موضع الم گذارند سرد بود علاج تنقیه روده بقی یا بحب ایارج یا ایارج که در آب بادیان و انیسون جوشیده
باشند حل نمایند و حقنه نفع دارد و گل قند که در مصطگی و انیسون و بادیان و عود باشد و معجون سفرجل و حب
صفت آن مصطگی و زنجبیل و قرنفل و دارچینی و فلفل و نارمشک از هر یک برابر مقدار دو درم نخود ده درم
سرشته زند مقدار یک حب دو نوبت بشکم می آرد و مغص را تسکین میدهد خوردن این حب بعد از طعام
فائده دارد و غذا شوربای مرغ بزیره و شوربای عصافیر بفلفل و قرنفل و زیره و دارچینی و گوشت خار پشت بریان کرده
فائده دارد و بکار از حب بلسان و حب نیم کوفته با آب گرم در شام و صباح
نفع دارد صفت آن حب بلسان سه درم نرم کوفته با آب گرم با نیم مثقال اختیار نمایند و دیگر مغص
که در مهالبه شده میشود علاج ادویه مسهل و حقنه و دیگر مغص بجهت حیات و حب القرع می شود علاج آن مذکور خواهد شد
اگر خدا توفیق بخشد فصل ششم در قولنج و انواع و اسباب و علامات و علاجات آن و این مرض است که در روده
قولون بیشتر واقع شود و بدشواری چیزی بیرون می آید و این قولنج حقیقی است و بعضی ذاتیست و بعضی عرضی و آن
هفت نوع است نوع اول قولنج که از بلغم غلیظ لزج زجاجی مختلط متصل که مانع شود از خروج روده و روده را بیالاید بعد
از آن قولون را بسیار درد او تکیه بود علامت او سردی اطراف و ثابت و سقوط شهوت طعام و احساس
ثقل که گویا بجوال دوز سوراخ میکنند روده را و بسته شدن نفخ که مطلقا باد بیرون نیاید از جهت غلظت کیموس نفخ
بر شکم از سبب بعضلات غالب حمره قاروره و شود که

بکشند تا خرقه بیرون آید صفت شیافی که درد را تسکین دهد و خواب آرد و باد را نفخ دهد و درو جندبیدستر و
زعفران و مر و سکبینج و افیون از هر یک یک جزو بکوبند و شیاف سازند و ضمادات و نطولات بطریقه که در نوع اول مذکور شده
فائده دارد و گذاشتن محجمه با آتش نیز نفع دارد و درد را تسکین دهد و مجرب است حب سکبینج که در نوع اول مذکور شد و معجون
حب الغار و جوارش کمون و جوارش انجدان درین مرض فائده دارد و اگر با قولنج غثیان بود حب فاوه و معجون یاقوت و اگر درد
صعب بود فلونیا بمقدار دو نخود یا بیشتر اختیار نمایند صفت مطبوخی که قولنج ریحی را فائده دارد زیره کرمانی و کرویا
و زنجبیل و انیسون و بادیان و تخم کرفس و انگور شفا و گل سرخ از هر یک یک مثقال بجوشانند و ضماد ساخته در وی چشند
و مسوق نموده روغن بادام دو درم انداخته میل نمایند و اگر باین ادویه پوست بیخ کرفس و پوست
بادیان اضافه سازند شاید و حمام بر ناهار نفع دارد و آبزن از بهر موجب فائده دارد صفت آن انیسون و زیره و شبت
و صعتر و مرزنجوش و جندبیدستر و بنفشه و بابونه بجوشانند و علیل را در آب گرم در آرند و اگر ازین لیس آب ... ند کار
گذارند و پیر ناف علیل نهند در محلی که گرم بود و در ناف از شکم روغن شبت و سداب بمالند و اگر فرفیون و عاقرقرحا
و قسط و جندبیدستر نرم ساخته و باین روغنها آمیخته بمالند صفت روغنی که در شکم مالند باد را پریشان سازد و
روغن سداب ده درم جندبیدستر دو درم فرفیون دو درم مخصوص آنست که درین علت احتقان نمایند از کثرت
طعام و خوردن آب و شیر درین مرض فائده دارد جهت آنکه باد را می شکند و تشنگی می آرد و گفته اند بهترین غذا ما
شوربای عصافیر یا شوربای خروس پیر که در وی افتیمون و بادیان و شبت و نمک نفط و سیر داخل کرده باشند و بدل آب
گفته اند اگر شراب عتیق سفید باشد که بتفاریق بر ناهار اندک اندک مقدار شصت مثقال میل نمایند فائده دارد
بعد از آن ماء اللحم با اندک نان خشکه شاید و غالیه اگر بر ناف گذارند فائده مند است دیگر قولنج ریحی از سودا
که ریخته شود در امعاء موجب نفخ گشته علامت او ترشی دهان و نفخ شکم بغیر درد علاج تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون
نوع سیوم که از ورم و گرمی حادث گردد و تنگ سازد مکان را و منع نماید خروج ثفل و باد را علامت او تب و تشنگی و بر آمدن
رگها و حرکت آن درد در دردها و الم اعضا مثل کبد و کلیه و سپرز و مثانه و اگر ورم عظیم بود منفذ بول را تنگ سازد و حبس بول
میشود و سردی اطراف با سوزش درون **علاج** آنست که تعجیل در علاج این قسم کنند و تا تاخیر نمایند منجر میشود بایلاوس مناسب
آنست که اگر خون فاسد فصد باسلیق یا اکحل نمایند از دست راست اندک اندک یک دفعه برون آرند و فصد صافن نمایند اگر حبس
بول بود شربت بزوری از آب عنب الثعلب و آب کاسنی و آب کاهو و آب انار یا مغز فلوس که در روغن بادام شیرین اندکی آمیخته
باشند و در قانون گفته که نیم پیاله ازین اشیا که مذکور شده با ده درم مغز فلوس و دو درم روغن بادام دفع قولنج مینماید
و حقنه که مذکور شده در نوع اول فائده دارد و جلاب از بنفشه ده مثقال و عناب و سپستان از هر یک بیست عدد و بادیان و انیسون
و تخم کرفس و گل سرخ از هر یک یک مثقال در یک کاسه آب بجوشانند و بقند شیرین ساخته چند روز میل نمایند و اگر قبض دفع
نشود در آب این ادویه پانزده مثقال شیرخشت و ... محمود حل نموده میل نمایند و اگر ... ذکر ... اعاده
عمل ... درم ... جلاب آمیخته بر شکم نهند و بعد از آن این ضماد گذارند بنفشه گل خطمی و اکلیل الملک و بابونه و بار ...

بنفشه

بنفشه بادام طلا سازند و اگر روغن بنفشه بادام نباشد در روغن گل یا کنجد یا روغن زرد گاو آمیخته شیر گرم گدازند شوربای
مرغ و گوشت گوسپند جوان و آب آن نخود آب سازند دیگر اگر قولنج از جهت ورم صفراوی شود علامت او اندرون و سوزش
و تشنگی و درد موضع شکم و تلخی دهان علاج حقنه و شربت بزوری و شربت بنفشه و شربت گل یکرو آب تمر هندی بعضه
آمیخته و گلقند و گلاب با عرق بادیان و باقی علاج ورم دموی دیگر ورم بلغمی در غول وی باشد گاهی علامت او سستی درد
بلغمی علاج حقنه و معجون تربد و این مطبوخ یکهفته اختیار نمایند انجیر پانزده عدد و مویز دانه بیرون کرده سی عدد
بنفشه سه مثقال بادیان نیم کوفته دو مثقال انگور شفا سه مثقال تخم خیار و انیسون تخم کرفس از هر یک شش مثقال بجوشانند
و بقند چهل مثقال بقوام آورده هر روز یکقاشق شربت و هفت قاشق آب با پنج مثقال مغز فلوس و یکدرم روغن
بادام اختیار نمایند و این ضماد کنند اکلیل الملک هفت و قیسوم چهار مثقال و شبت پنج مثقال نرم کوفته با چربی بط و گوسپند(?)
شستر(?) طلا سازند دیگر ورم صلب و ادویه [illegible] قولنج بود علامت او ثقل و قلت درد و تشنگی علاج حقنه از چربی مرغ و
روغنها و ادویه که کاسر نفخ بود و نشستن در آبزن و مطبوخ افتیمون و شوربای چرب نوع چهارم در قولنج
که از جهت گرمی زهره که روده را گرم سازد و آنچه در وی باشد متحجر گردد و مانع خروج گردد علامت او تشنگی و خشکی دهان و
سوزش بول و درد شدید و تب گاهی علاج فصد اگر مانعی نباشد حقنه و شیاف بنفشه و اسهال با آب تمر هندی و آلو بخارا
یا اندک محموده که با آب فلوس حل نموده باشند یا با آب کاسنی و دانگی محموده مسهل نمایند و مطبوخ هلیله زرد اگر بدین اسهال نشود(?)
نماید با قرص بنفشه خشک صفت آن بنفشه خشک سه درم تربد هفت درم محموده دو درم رب سوس یک درم کثیرا
و مصطکی از هر یک درم ده قرص سازند یکی را بجلاب یا شربت بنفشه اختیار نمایند و معجون خیارشنبر بدین نحو تربد سفید
مجوف خراشیده و بروغن بادام چرب کرده بیست درم بنفشه خشک ده درم [illegible] رب سوس از هر یک درم
بادیان و انیسون و مصطکی از هر یک دو درم محموده مشوی پنج درم عسل خیارشنبر پنجاه درم روغن بادام پانزده درم کوفته
و بیخته بعسل شصت مثقال آمیخته نمایند شربتی پنج مثقال تا هفت مثقال [illegible] نمایند غذا ماش مقشر و اسفاناخ و نخود
نیم شکسته با روغن بادام و اندک شکر و با بچه گوسفند فایده دارد و در حمام در آیند و غذای گرم و شربت بزوری
مسهل نمایند نوع پنجم در قولنج التوائی و فتقی اما قولنج التوائی آنست که روده که در آخر روده و قاق است [illegible]
خود رفته و سبب و حرکت باد ناست که در روده باشد علامت او آنست که چیزی گران برداشته باشد یا از جا جسته یا کشتی
گرفته یا بجهت ضربه سقطه و غیره واقع شده و بر اثر آن قولنج شده و بیشتر اینکس را قولنج عادت نبود علاج آنست
که علیل تکیه نماید و بیخ شکم و خاصره او را بمالند تا روده هموار گردد و بموضع طبیعی آید و اگر اصلاح نیابد او را پشت(?)
تکیه دهند و چهار کس دست پای او را بگیرند و بردارند تا پشت او [illegible] شود و شکم او [illegible] او را بدان شکل [illegible]
جانبی بجنبانند تا روده او بموضع خود در آید و شوربای چرب دهند و اگر درد باقی باشد [illegible]
و شوربای چرب مسهل نمایند و شکم خاصره از بالا بزیر برفق بمالند تا اسباب بیرون آید بعد از آن شوربای چرب دهند
و چند قدم [illegible] برفق رود اما قولنج فتقی آنست که روده بکیسه خایه فرود آید و هرگاه دست برو نهند بموضع خود

روده علاج او علاج فتق و روده را بموضع او برند و شافه و حقنه فائده دارد و شکم او را بروغن قسط بمالند و الا جبار کس دست پای
او را گرفته چنانکه مذکور شد بجنبانند و در موضع فتق را محکم ببندند و ادویه قابض گذارند علاج فتق خواهد آمد ان شاء الله تعالی عزاسمه
نوع ششم در قولنج که حادث گردد از ضعف روده قولون علامت او آنکه براز بیرون نیاید مگر باستعمال شافه یا حقنه **علاج**
ایارج فیقرا و طبیخ سلیخه و دارچینی و بزر بادرنجبویه و زراوند و سنبل و افسنتین و تخم کرفس با روغن بادام و معجون سجزنیا و مثرودیطوس و روغن
ناردین و روغن بابونه و سوسن بمالند و اندک شراب فائده دارد و غذا نخود آب و اجتناب از چیزهای ترش و قابض و آب سرد
نمایند **نوع هفتم** در قولنج که حادث گردد از جهت آنکه حس روده باطل شده بسبب کثرت استعمال چیزهای سرد از غذا
و شربت و تناول مخدرات و از خارج مثل طلا علامت او آنست که بشناخت شکم نیاید و درد قوی نبود و نفخ در شکم بود **علاج**
اسهال با ایارج لوغاذیا و طبیخ سلیخه سجزنیا و معجون بلادر و تریاق کبیر و اطریفل و غیره و روغنها بمالند و حقنه نفع کلی دارد
و طلا بر شکم و خاصره گذارند و غذا شوربای عصافیر و کبوتر سازند و شراب کهنه اندک گفته اند فائده دارد **نوع هشتم**
در قولنج ثفلی و سبب این قولنج ثفل است که خشک شده مثل بندق گردد گشته یا از جهت یبوست طعام یا از کمی طعام
یا از گرمی روده یا از کثرت بول یا از جهت کثرت حرارت هوا یا از جهت دیدان و کرم معده که رطوبات را بخورد و ثفل خشک
میشود یا از جهت آنکه سده شده است در منفذی که صفرا بدان از مراره میرسد و امعا علامت قولنج ثفلی با درد ثقل
و الم بر تنه که گویا که روده شق میگردد اما آنچه از طعام شود علامت او طعام مثل جو دره و حب الرس و برنج و غیره **علاج** جلاب
از بنفشه و سپستان و بادیان با ده مثقال قند سرخ مسهل نمایند و حب ایارج با یک مثقال صبر بشیر یا عسل منقی مسهل نمایند
و اگر درد دائمی بود تخم کتان و تخم حلبه و تخم خیره از هر یک سه مثقال بجوشانند و آب آنرا با مغز فلوس هفت مثقال حل نموده
یا پنج و سه مثقال حقنه اختیار نمایند و شورباهای گوشت مرغ فربه و حقنه فائده دارد و شیافه از بوره و نمک و بنفشه و اندک محموده و سکر
و ترنجبین سازند و شربت بنفشه و آب سکره و انجیر بجوشانند و پیش از طعام سه روز روز ده تخم مرغ فائده مند است دیگر
از جهت قلت طعام قولنج میشود **علاج** تنقیه الامعاء از ثفل و غذاهای چرب و نخود آب و گلقند و گلاب دیگر از جهت گرمی روده قولنج میشود
علامت شدت عطش و التهاب مراق و نتن براز و یبس ثفل **علاج** تنقیه روده از ثفل و تبدیل مزاج بآب فواکه و شربت
بنفشه یا لعاب اسپغول و شربت نیلوفر و بنفشه ده مثقال و بادیان شش مثقال و انگور شفا سه مثقال بجوشانند و آب آنرا با شیرخشت
شش مثقال و مغز فلوس هفت مثقال و روغن بادام درم مسهل نمایند و بعد از اسهال تخم ریحان و قند و گلاب و شربت سهل نمایند و غذا
شورباها دیگر قولنج از جهت میل امعا شود **علاج** حقنه چرب و ادرار سازند دیگر بسبب کثرت بول که از جهت تناول ادویه و اغذیه مدر
شده باشد **علاج** شربت بنفشه با تخم ریحان و اسپغول و قرص گل کنج و جلابی که در او انجیر و مغز فلوس حل نموده باشند و غذا گوشت
فربه سازند دیگر قولنج بسبب گرمی هوا و تعب و ریاضت و کثرت عرق میشود **علاج** راحت و در جای معتدل منزل سازند و در بدن
موم روغن از روغن گل و روغن آس و روغن آبی بدین نوع که آب هر دو با روغن گل بجوشانند تا آب برود و روغن باقی ماند با موم
گداخته در بدن بمالند دیگر قولنج از جهت کرم معده و کدو دانه میباشد **علاج** آنست که یکدرم درمنه ترکی و نیم درم حب النیل
و درم و نیم برنگ کابلی کوفته بخورانند یا سوسنبر کوفته اختیار نمایند و آنکه هر بار فائده دارد دیگر قولنج بجهت آنکه سده شده است

مثقال بریب بی با قند یا عسل تا سه فرن ادویه سازند شربتی دو مثقال اختیار نمایند و در آبزن که در وبابونه و
اکلیل الملک و برگ کرنب و شبت و بنفشه و خطمی و تخم سوس جوشانیده باشند در آیند اگر بسبب دوای غیر ملائم شده باشد
قولنج علاج شرب آب شیر گرم با روغن بادام یا روغن کنجد یا روغن بادام آن وقت که قی آرد فایده دارد و دوا الفی بیرون
آید بس زان طبیخ را نرم سازند **فصل هفتم در دیدان یعنی کرمها** که بسبب رطوبت بلغمی که متعفن شده در امعا
حادث میگردد و انواع او چند است **نوع اول** کرمهای دراز که حیات میگویند و تولد او در روده دقاق می باشد
و بیکی زیاده می شود علامت او ضعف نبض و سردی اطراف و سرفه خشک کابلی و سرخی چشم گاهی و در محل دیگر بالکه زرد
لون و صریر اسنان در خواب و زردی رنگ روی و بسیاری آب دهان و خشکی لبها در صباح و سرعت نبض و قلت ادرار و خشکی طبع
و خفقان احیانا و غثیان و انتفاخ بطن چنانچه در استسقا بشود و احساس بحرکت او در محل گرسنگی و از حرکتی او حالتی
سیپید بفیح و سور حلق و مکروه داشتن طعام و خواب پریشان علاج بیرون آوردن و کشتن او بدین طریقه که سه دفعه
بیاپی شیر برنج با لبه یا شیر پالوده میل نمایند و در روز چهارم برنج کابلی مقشر دو مثقال درمنه ترکی مثقالی و
تمر واته بیرون کرده دو عدد و مغز جوز سه مثقال نرم کوفته در محل خواب میل نمایند و اگر طفل خوردن دارد مکروه دارد
حقنه نمایند و این ضماد بر معده گذارند و سماق و اقاقیا و گل مختوم بشراب آمیخته طلا نمایند و آنکه تحمل مکروه دارد و دوا
زود بر شکم نهند مثل بادام تلخ و قنبیل و کبر و ترمس و کرنب بسرکه طلا سازند دوای دیگر درمنه ترکی و صبر و قسط و
سیاه دانه از هر یک دو مثقال نرم کوفته به آب برگ شفتالو بر ناف طلا سازند ضماد دیگر مشکطرامشیع کاکونی
است سه مثقال درمنه ترکی و صبر و افسنتین و سداب از هر یک دو مثقال بسرکه کهنه و آب برگ شفتالو بر ناف طلا
نمایند و ادویه که حیات زود و مرده یابند از شکم بیرون آورده شیح ارمنی و برنگ کابلی و افتیمون و تربد غاریقون و
اهلیلج مجموع یا تنها با آب عسل یا به ابکامه و شربت سکنجبین یا شیر تازه و از جمله آنچه کرمها می کشد و بیرون آرد
روغن زیت اتفاق است اگر مزاج گرم بود ادویه گرم مناسب نیست داد و پیه سردش آب کاسنی و خرفه و خوردن کرفس
و شاه توت و خرنوب شامی و کشنیز خشک که روز به روز مثقالی شکست یا شربت سکنجبین و خوردن آب برگ
شفتالو و پوست درخت شاه توت و درخت انار ترش و بیخ آن را بجوشانند و آب آن را میل نمایند کرم معده را بکشد
و بیرون او و سماق را در آب بپالند و آب آن را میل نمایند کرم معده را بکشد و گل مختوم با شراب نقعا اند کرم معده را
دفع نماید دیگر چند روز انجیر خشک و خرما میل نمایند و بعد از آن دوا اختیار نمایند افسنتین رومی شیح قسط برنگ
کابلی زرد و سیاه و آمله از هر یک سه مثقال ترمس و نخود سیاه از هر یک مثقال تربد ده مثقال غاریقون چهار مثقال صمغ
و سقمونیا شیح سه مثقال همه را نرم کوفته بسه وزن آن عسل آمیخته شربتی سه مثقال اختیار نمایند و بعد از خوردن آن حب
نمایند تا یک گوسفند گرد و صعتر و دوائی مجرب درمنه ترکی و برنگ کابلی از هر یک دو درمی بجوز یا مویز کوفته هر نهار میل
بعد از آن که سه روز بشیر خورده باشند شب ثانی که با مقدار یک مثقال ایارج فیقرا اختیار نمایند و بعد از استفراغ
چهار روز آب کامه نفع کلی دارد حقنه که نفع دارد مزاج گرم را پوست درخت توت و پوست درخت انار ترش یک یا سرد

دراهم

که بیرون آمدن مقعد و دردآن را تسکین دهد برگ چقندر را نرم کوفته با روغن گاو بجوشانند و حلبه آمیخته ضماد بندند
بعد از آن که حرارت تسکین یابد **نوع دویم** در ورم بلغمی علامت او سستی و رنگ هم رنگ بدن **علاج** فصد و قی
و مرهم محلل و هرگاه ورم بود و چرک جمع شده باشد بشگافند و اگر ورم صلب در مقعد عارض گردد علاج تحلیل باشد جز اینکه بعد
مرهم زرده تخم مرغ در روغن گل و زفت و اگر ورم دیر مانده باشد در مقل اضافه کنند و در نخته آب محلل بدا بند و مرهم
داخلیون یا مرهم باسلیقون با زرده تخم مرغ فائده دارد **فصل چهارم در شقاق مقعد** و این خشکی است که در سر
سفره میشود و شکل شقاق که در دست و پا از جهت یبوست عارض گردد و این انواع است **نوع اول** شقاق که از ورم
گرم بود در مقعد علامت درد و سوزش **علاج** فصد باسلیق یا صافن یا بطن و حجامت بر بطن و مرهم از سفیده تخم مرغ
در روغن گل و مرهم کافوری **صفت آن** موم سفید دو درم و نیم روغن گل ده درم سفیده ارزیره ده درم مرداسنگ
و نشاسته از هر یک دو درم افیون درم کافور نیم درم همه را نموده روغن را گرم ساخته موم در وی گداخته بعد از آن ادویه
آمیخته نمایند با سفیده تخم مرغ مرهم سازند و اگر ورم گرم نبود مرهم مقل نفع دارد **صفت آن** موم روغن
کنجد و پیه بط و مغز ساق گاو و گوساله و شتر و مقل برابر گیرند و مقل را بلعاب تخم کتان حل سازند و باقی محلول سازند و مغز ساق گاو
با آرد جو مرهم سازند در روغن خیری و سوسن و شفتالو و روغن دانه زردآلو خصوصاً وقتی که در وی مقل گداخته باشند و اگر علت
بود بعد کثرت از کوفته با جری گاو و مقل دود نمایند نفع دارد و اگر در طبیعت یبوست بود شربت بنفشه و مغز فلوس با تلیین نمایند
منضج معجون مقل که طبع را نرم کند و بواسیر را فائده دهد مقل ده مثقال کثیرا پنج مثقال مویز دانه بیرون کرده بیست مثقال شیرینی
سه مثقال و غذا گوشت مرغ و زرده تخم مرغ **نوع دوم** در شقاق که حادث گردد در مقعد از مرور صفرا یا خون سوخته
او سوزش و گرمی **علاج** اخراج صفرا بمطبوخ هلیله و مطبوخ تمر هندی و شیرخشت **صفت آن** تمر هندی بیست مثقال عناب و آلو بخارا از هر یک بیست
عدد بنفشه دو مثقال بجوشانند و با ده مثقال از مغز فلوس و در و حلوه خیار نمایند و شربت بنفشه و نیلوفر و گلاب یا تخم اسپغول
و قند و شیره خرفه و غذا نخود آب و مرهم بر سفره گذارند **نوع سیوم** شقاق مقعد از جهت بواسیر و امتلای عروق مقعد که از خون
بود و از کثرت شکم رفتن میشود و مرهم کافوری مقل در روغن شفتالو مالیدن **فصل پنجم در حکه مقعد** و این دو نوع است **نوع**
اول که از جهت کرم که در وی شود در مذکور شده علاجات و علامات آن دیگر این حکه وقتی که مقدمه بواسیر بود عارض میگردد علامت
سوزش **علاج** فصد باسلیق یا حجامت در مابین کتفین و اسهال بمطبوخ افتیمون و مالیدن روغن دانه زردآلو که در وی مقل حل کرده باشند
و غذا از شب و ماش و مرغابی و بریان ساخته بردارند **نوع دوم** در حکه از جهت اخلاط بورقیه شود **علاج** تنقیه بدن از اخلاط و
مالیدن مقعد بروغن گل و سرکه نفع دارد که حب الریان با روغن شفتالو یا صبر با شراب آمیخته یا موم در روغن گل یا روغن دانه
زردآلو طلا نمایند **فصل ششم** در بیرون آمدن مقعد و این دو نوع است **نوع اول** که حادث گردد بسبب ورم مذکور شد
علامات آن **علاج** آنست که در اندرون اگر تر بود حلبه را در آب گرم در آب که در وی مازو و گلنار و شاه بلوط و برگ مورد و تخم
گل جوشانیده باشند آبزن نمایند و نقل انزروت نمایند یا مثل مرهم کشته ضماد نمایند بر مقعد و این در زور باشند اسفیداج رصاص
گلنار و مازو و سرمه و شب یمانی و اقاقیا از هر یک برابر نرم کوفته مثل غبار بر مقعد پاشند اول بر روغن گل چرب سازند و محکم به بندند

و در شرابی که در وی عدس و گل و بنفشه و سماق جوشانیده باشند فائده دارد و اگر مزاج سرد بود دارچینی و شاه بلوط
و مرزنجوش و بابونه و زیره در شراب کهنه تر سازند یک حصه صاف نموده در آن نشینند و دو حصه در روغن دانه زرد آلو
بمالند و اگر ورم عظیم بود و مقعد بیرون آمده باز درون نرود بنفشه و گل خیرو و بابونه بجوشانند و آب آن را بر مقعد ریزند
و سوم روغن انار و روغن بابونه و شبت سازند و قابضات بسازند **نوع دویم** استرخاء مقعد که بغیر ورم بود علامت
او آنکه هرگاه دست بر نهند اندرون رود **علاج** آنست که بر مقعد بر روغن گل ... از آن سفیده و گلنار و مازو و شب
و ... پوست انار و صدف سوخته و ... و اقاقیا مثل غبار کوفته بر مقعد پاشند و محکم ببندند و در آبی که در و
قابضات جوشانیده باشند در آیند و بر روغن قسط و بابونه که در و فرفیون و جند بیدستر حل کرده عمل نمایند
و اگر مقعد بیرون آمده و بجهت بود و زور باز و گلسرخ و سماق از هر یک دو مثقال نرم کوفته بر وی پاشند و
شراب انشوبند و بجای او بر نهند و ببندند و روغن بنفشه ... بمالند و بر مقعد **فصل ششم** استرخای
شرج که از فعل ریاح و بغیر اراده بیرون آید و این دو نوع است **نوع اول** سبب آنکه که مقعد بعضله مقعد رسیده
علامت او آنکه بعقب ... یا سقطه یا قطع یا سوء ... واقع شود لا علاج له گفته اند **نوع دویم** استرخای گرد
سردی عضله مقعد و علامت او آنست که اندک اندک حادث گردد در رطوبت و سردی مزاج بود علاج فالج نمایند
و روغنهای گرم بمالند و در آبی که در وی سنبل و قسط و مرو و جوز سرو جوشانیده باشند در آیند ابتدا **باب نوزدهم**

در امراض گرده و مثانه است بر چند فصل

فصل اول در سوء مزاج گرده و این چند نوع است **نوع اول**
در سوء مزاج گرم بی ماده در گرده سبب او یا حرکت مفرط و ادویه و اشربه گرم علامت او سرخی بول باشد و ... آن بدبوی
و سرعت ... و سوزش بول ... باشد بر حفظ بول و گرمی در موضع گرده و بر بالای بول روغن از جهت گداختن ...
گرده و تب کاهی و هرگاه حرارت غالب گردد ذیابیطس شود **علاج** آنست که لعابات و دوغ ترش و شربت صندل و نیلوفر
و شیره تخم خرفه و اجتناب از چیزهای مدر مثل تخم خیارین و آب سرد و خیار را در سردی کردن تاثیری عظیم هست و
ضمادی از اسپغول و آرد جو و آب کشنیز و اندک سرکه و روغن گل و حقنه با آب خیار القثاء و کدو عنب الثعلب و روغن گل و
و غذا آش جو و اسفاناخ و عدس **نوع دویم** در سوء مزاج سرد در گرده سبب آب سرد خوردن بسیار و شربت و ادویه سرد
میل نمودن علامت او بیاض بول و سفیدی رنگ روی و سردی در ظهور و فتور در جماع **علاج** گفته عسل و گلاب و آب
شیر گرم و قند و پسته و حب المحلب و بادام و شکر و معجون کمونی و روغنهای گرم مثل روغن قسط و جوزکه و فرفیون حل کرده
باشند و اگر طبیعت قبض بود شربت سکنجبین و دوا المسک و مفرح فائده دارد و غذا اسفیداج و گوشت بریان
و مطنجه گوشت کبوتر و عصافیر با ادویه گرم **نوع سیوم** در سوء مزاج گرم از غلبه صفرا و خون شود علامت آن غلبه
خون و ثقل و حمرت در نواحی پشت و درد گران **علاج** فصد باسلیق اگر ماده صفرا بود علامت او سوزش و ... قاروره و تشنگی
علاج اسهال صفرا و حقنه و شربت بنفشه و آب انار بیدانه و تخم خشخاش و مغز فلوس دیگر سوء مزاج گرده از جهت بلغم شود علامت او ثقل
و سردی در پشت علاج قی و حقنه و قوقایا و حقنه که در قولنج بلغمی مذکور شد و مالیدن روغن فرفیون و غیره و غذا نخود آب کنند

گوشت کبوتر و عصافیر و غیره باد و به گرم باشد **فصل دویم در لاغری گرده** سبب لاغری بسیاری جماع بود و خوردن
چیزهای مدر قاروره که بول بسیار آرد علامت او آنست که کمرگاه و پشت سرد باشد و کمرگاه کرده کم شود و چشم ضعیف گردد و در
و بول نگاه داشتن نتواند **علاج** آنست که مغز فندق و پسته و بادام و خشخاش بقند کوفته میل نمایند و نان بخیر پخته و بادیان و زنجبیل
و اندک کشنیز و خولنجان نرم کوفته با گرده گوسپند و پیه بط و پیه مرغ سود دارد و حقنه از گوشت کبوتر بچه و روغن و پیه
و پیه گرده سازند و غذا از هریسه و پاچه و تخم مرغ نیم برشت و حلوای تخم خشخاش و مغز تخم خیار و خربزه و غذاها که گرده را
فربه سازد باید که مایل بگرمی باشد **فصل سیوم** در ضعف گرده و علامت و علاج او سبب ضعیف گرده نساء بود و جماع
و پیاده رفتن و اسپ راندن فزون از عادت و برخاستن و نشستن بسیار و رنجها و مرضها علامت او آنکه بول غسالی بود مثل
آبی که در وی گوشت تازه شسته باشند و گاه رطوبتی غلیظ داشته باشد و اگر زمانی نگاه دارند رسوب کند و بر سر بول
همچون کف در باید پدید آید **علاج** رگ باسلیق و داروی کار برد و چیزی ندهند که این هر دو علت بمجاری بول می آرد و
سکنجبین و ریش میگردد و شربت لیمو و شربت فواکه و سیب و صندل و رب انار و رب ریواج و قرص طباشیر و قرص گلنار
فائده دارد و ضمادی که بر گرده و پشت نهند گل سرخ صندل سفید خرنوب برگ مورد از هر یک سه درم پوست انار
و شاهبلوط و آرد جو [illegible] از هر یک چهار درم نرم کوفته با آب مورد و آب سیب آمیزند و بر خرقه طلا کنند و بر گرده و پشت مانند و اگر [illegible]
سرد و انار [illegible] و آب سیب و گلسرخ و خرنوب بجوشانند و در آب آن نشینند و قی کردن در جمیع امراض گرده نفع دارد و قلوسیا و
و خارسی [illegible] نفع کلی دارد و گوشت کبک و تیهو و زرده تخم مرغ و گوشت گوسفند جوان و نخود آب بریان و از میوه ها [illegible]
و خرما محمد زکریا گفته که اگر اطراف زر را پزند و در آب آن اندک نمک برافکنند و سه روز بخورند بیماریهای گرده ببرد **فصل چهارم**
در باد غلیظ که در لوله های گرده بود و از آن باد درد پشت و درد گرده پایه دار حاصل شود و علامت وی آنست که درد در حوالی کمرگاه
میگردد **علاج** حقنه محلل و شربت بزوری و تخم بادیان و سداب و گلسرخ و افسنتین و پوست بیخ بادیان و کبر بجوشانند و بقند شیرین
کرده میل نمایند و روغن قسط بمالند و از سنبل و از قسط و مر و جوز سرو طلا سازند **فصل پنجم در درد گرده** از باد و [illegible]
دیگر سبب ضعیف گرده **علاج** تقویت گرده نمایند و دیگر سبب ورم گرده و بجهت حصات درد میشود **علاج** خواهد آمد و از این
داروهای ملین و مسکن درد بکار برند **فصل ششم** در اورام گرده و انواع و اسباب و علامات و علاجات آن
مقدمه ورم گرده بجهت ضربه یا سقطه یا چیزی گران مثل همیان یا بسبب حبس بول یا خون یا صفرا یا سودا
یا بلغم ورم صلب ظاهر گردد بجهت علاج بالصواب و این ورم در گرده یا در لیفها و گوشت اوست یا در منفذی که میان گرده
و جگر است یا در مجاری بول ورم شود و گاهی دفع میکند طبیعت ماده که ریخته است بگرده و به فضای شکم و دفع میکند
ماده و حیله را [illegible] **نوع اول** که پیدا شود ورم دموی بگرده علامت او درد و گرانی در پشت و حرارت [illegible]
مطلقه و بول رقیق و بیرون آمدن آن به دشواری و عظیم نبض و **علاج** فصد باسلیق یا صافن و اگر ورم دیر مانده شود
رگ [illegible] و شربت بنفشه و این شربت عناب پنجاه عدد خشخاش سفید سی مثقال کشنیز خشک ده درم عدس
مقشر [illegible] درم بجوشانند و با بیست مثقال قند بقوام آرند شربتی ده درم و اگر شیره خرفه یا شیره

تخم خیارین سبیل نمایند شاید و وقت سحر تخم خیارین و خرفه و مغز تخم جوز بویا و تخم کاسنی و خشخاش اجزا برابر
بگیرند نرم کوفته برابر همه قند آمیخته هر روز دو مثقال خشک سفوف نمایند بعد از آن شربت بنفشه با آب سرد سبیل نمایند
و غذا آش سماق با عدس و اگر قبض بود حقنه نمایند و ضماد از صندلین و اسفیداج و آرد جو در اول کنند و بعد در آخر اکلیل الملک و
خیرو و تخم کتان اضافه نمایند و طلا سازند صفت ضماد منضج آرد گندم نا بیخته و آرد حلبه و برگ کرنب و بیخ سوسن
کبود و خیرو و شبت و بابونه نرم کوفته به روغن کنجد و عسل و شیر گرم طلا نمایند و جهت نضج این شربت سازند تخم کتان
نیم کوفته دو مثقال نشاسته مثقالی با آب عسل سبیل نمایند و اگر الم باقی ماند جهت آنکه شکافته شود سرگین کبوتر و عنب الثعلب
آسیا با آب باز آمیخته گذارند پس وقتی که چرک روان گردد و در بول ریم بود شربت خشخاش و بنفشه و شیره تخم
خیارین با شیر خر و قرص کاکنج و کاکنج دهند نوع دویم در ورم صفراوی در گرده علامات او تب تیز و شدت عطش و
زردی بول و در آخر غلیظ و رسوب مثل سبوس علاج فصد باسلیق و مطبوخ هلیله بر موجب هلیله زرد پنج مثقال تمر هندی
پانزده مثقال عناب سپستان و آلو بخارا از هر یک سی عدد بنفشه شش مثقال تخم کشوث و تخم کاسنی نیم کوفته
و انگور شفا از هر یک سه مثقال با ده مثقال مغز فلوس پانزده مثقال شیرخشت در وی در ده روز ده نوبت اختیار
نمایند بعد از آن شربت سکنجبین یا شربت بنفشه و شربت عناب و آش کشک جو با مغز فلوس و روغن بادام و آب انار نیز
و شیره تخم خیارین و در ورم را حقنه لین که از لعابات کوفته باشند و ضمادهای مذکور نرم سازند نوع سوم
در ورم سرد که از بلغم بود در گرده علامت او ثقل محسوس در گرده و کمرگاهی و تهیج وجه و چشم و بول و بیاض سفید و در ابتدا
نتواند ایستاد و مثل مشایخ و ملمس سرد و نبض در بطی علاج قی و تلطیف و شربت انجیر با مغز فلوس و عسل و در آب زن
که در و بابونه و اکلیل الملک و سیر و شبت جوشانیده باشند در آیند و حقنه نمایند و اگر بول غلیظ بود چند شب در محل
خواب یک درم ایارج فیقرا اختیار نمایند بعد از آن چهار قاشق آب گرم و اگر کفایت نکند این حب سازند جوانی
و زیره از هر یک نیم درم مصطگی درم صبر دو درم با زنجبیل با گلاب حب نمایند بدن را از رسوب زیاده درم
پاک سازد و ضماد از بابونه و حب الغار و مرزنجوش با آب گرم نمایند و غذا نخود آب با گوشت طیور که در و پودینه و کرفس
و زیره باشد نوع چهارم در ورم صلب واقع در گرده بسبب خطائی که در علاج واقع شده علامت او ثقل
شدید و کبودی بول در وقت آن بسیار است که عارض میگردد با استسقا علامت او ثقل بسیار
که پشت خم میماند و صاحب او بتاورنیت کم راست بایستد علاج مطبوخ افتیمون و شربت بنفشه خیارشنبر
و حقنه فایده دارد و اگر مانعی نباشد فصد باسلیق نمایند و اگر قوت ضعیف بود آب سنبل و سکنجبین افتیمونی و
و اطریفل کبیر و ضماد بر پشت از تخم کتان و حلبه و بابونه و شبت و خیرو نمایند و کشک جو و شربت سکنجبین
و شربت بنفشه دهند و روغن مرغ و روغن مغز قلم گاو با مقل حل کرده در آب گرم و غذا شیره سبوس با روغن
بادام و اگر حرارت بسیار نبود نخود آب با قرص کاکنج یا سفوف و بزرکه مذکور شده و قلیه اسفاناخ فایده
دارد **فصل هفتم در قروح گرده** سبب او تفرق اتصال است در خلط تیز سوخته یا جهت

یا بجهت عضوی که جراحت شده یا آنکه سر رگی گشوده و خون از آن گشته علامت او درد پشت و گرده و خون و چرک با بول و
فرق میان آنکه چرک از گرده است یا از اعضای عالی البول آنست که اگر از اعضای بعید بود مختلط به بول و اگر از گرده
بود متمیز در بار سوب و زبد قاروره و درد و جراحت گرده تا زانو و گاهی درد تا کتفین و غالب بود و تشنگی و فرق میان
آنکه جراحت در گوشت گرده است یا در پرده آن اگر در غشا بود درد قوی و سوزش و اگر جراحت در گوشت گرده بود
درد کمتر و سوزش اندک و فرق میان قروح گرده و مثانه آنست که در قروح گرده سلس البول بغیر عسرت و فتور
او شخ بود و در مثانه قشور سفید و عسرت بول لازم است علاج فصد باسلیق از جانب الم و اگر در هر دو جانب الم بود
فصد از هر دو دست نمایند و تنقیه قرحه بدین مطبوخ نمایند پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان و اذخر و بادیان خوشه نشان
و بعسل سبیل نمایند و این سفوف فائده دارد تخم کرفس و بادیان و انیسون و زوفا از هر یک دو درم کندر
چهار درم شکر تیغی دو درم با بیست درم آب عسل غذا گوشت کبک و طیهو و عصافیر و اگر تب بود شیره تخم خیارین و
تخم کتان با عسل کوفته یا مثلث یا اندک تخم کرفس نفع دارد و اگر چرک لسنه گود و بشول زیاده در آن
که از خیار خشک یا لوبیه و پرسیاوشان و خبازی باشد دارند و اگر درد قوی بود در سفوف جهت تخدیر بزر البنج
و لفاح و افیون آمیخته نمایند و در آبزن پوست خشخاش اضافه نمایند و در احلیل شیاف ابیض که در ... گوش
به شیر عورت سوده چکانند و دایم از اکل ... ببالند و اگر احتیاج شود باستفراغ قی و حقنه و شیاف فائده دارد و لبن اتن و شیر
اسپ ... را نیک سازد و تسکین درد گفته اند با دوا موافق و اگر سبل نمایند اولی و انسب است و بادویه مدمل
مر قروح را به بعضی مغریات مثل کثیرا و صمغ عربی و نشاسته و بیدار و با مثل خیارین و اقراص که قرحه را نیک نماید مثل
قرص کاکنج مرا نموجب گل ارمنی و صمغ عربی و کندر و خون سیاوشان و تخم خشخاش و مغز بادام و رب السوس و
نشاسته و کثیرا از هر یک دو درم تخم کرفس و افیون از هر یک نیم درم کاکنج هفت درم همه را نرم بکوبند و بلعاب ...
بسازند هر یک دو درم با شربت نیلوفر یک قرص یا شربت بنفشه **فصل ششم در جرب گرده و مثانه**
اسباب وی آنست که چیزهای که خون را گرم نماید یا مواد صفرا و بلغم شور سبیل نموده باشند علامت آنکه
... که در گرده است درد و سوزش اگر در مجاری بول بود در محل آمدن درد و سوزش و بعد از آمدن تسکین درد
و اگر تعجیل نماید در علاج آن زود بی نیک شود و اگر اهمال نماید بدشواری علاج پذیرد علامت جرب گرده سیلان
لعاب غلیظ و درد عظیم و اگر جرب در مجاری قضیب بود حکه در اصل قضیب و خایه و کش ران علاج فصد باسلیق
یا حجامت بر موضع گرده و حقنه و قی در هر روز نمایند و بعد از قی شربت از گلاب سازند و در احلیل شیاف بروغن
بادام چکانند و نخود آب چرب در ... سماق و غوره و ... بپرورد یا گل ارمنی و در آب چشمه شور و بگوگرد ...
و اندکی سبیل نمایند و آب ... فائده دارد **فصل هفتم در دیابیطس** علامت این مرض
آنست که آب چنانچه بیاشامند در زمان اندک بیرون آید بسبب ... زلق الامعاء است ...
که هر طعام میل نمایند معده بهمان دستور از خود دفع نماید و این دو نوع است **نوع اول** که از سوء مزاج گرم گرده که

نمکند

چنانکه آب از جگر و جگر از ماساریقا و ماساریقا از معده آب میخواهد و تشنگی بران غالب میشود و این کشیدن آب را
که اندامها از یکدیگر میکشد بلغت یونان ذیابیطس گویند یعنی دولاب بدین علت کاهش تن و گداز اعضا تولید کند
علامت او بول و ریم و سوزش شبیه باب علاج فصد باسلیق اگر ماده گرم بود و کشک جو و شربت لیمو و آب انار بخورند و قرص
طباشیر و قرص کافور و شیره تخم خیارین با اسپغول و رب آبی و شیره خرفه و اقراص ذیابیطس بخورند صفت طباشیر
آب سوسن تخم خرفه کاهو از هر یک نیم مثقال تخم حماض گشنیز خشک و گل ارمنی صندل سفید گلنار و سماق تخم از
هر یک یک مثقال کافور نیم درم نرم کوفته با آب ترش یا به آب خرفه بسازند هر یک بمقدار مثقالی بیکی از اشربه مناسب یا خرفه
اختیار نمایند و ضماد از صندل و اقاقیا و گل ارمنی و آرد جو بر سیب و آبی بر گرده گذارند و خرفه بگلاب و تخم
یا اقاقیا بر گرده نهند و سفوف ذیابیطس اینست صمغ عربی گل ارمنی گلنار از هر یک دو مثقال سماق پنج مثقال کت
کتیرا تخم کاهو خرفه و صندل سفید از هر یک مثقالی شربتی دو درم با آب انار ترش یا گلاب شربت لیمو و غذا آش
سماق یا از آب غوره یا انار و چیزهای سرد قابض بسازند نوع دوم ذیابیطس که بسبب یبوست مستولی شده بر بدن یا بر گرده
از جهت خوردن آب سرد و غیره علامت او عدم حرارت و تشنگی علاج تنقیه بدن بحقنه لین و قی و گلقند
و گلاب و آب شیر گرم و روغنهای گرم بر گرده و پشت مالیدن و در آب چشمه گوگرد در آمدن و معجونهای گرم مثل
شرود (?) دیطوس و ماسک البول صفت آن کندر شاه بلوط سعد خولنجان قسط از هر یک برابر گیرند و بعسل معجون نموده
شربتی دو مثقال غذا گوشت عصافیر و طیهوج قلیه خشک از گوشت طیور **فصل دهم در بول الدم** و این چند
نوع است **نوع اول** که از کثرت و پاره شدن و گشاده شدن رگ بجهت ضربه و صدمه یا چیزی برداشتن و افتادن
گرده علامت او امتلای عروق و بیرون آمدن دفعة خون بسیار علاج فصد و شربت انجبار و ضماد از گل ارمنی
و اقاقیا و مرسیبر (?) بر گرده و گلاب نفع کلی دارد و قرص کهربا بجهت دفع بول خون در جمیع اقسام فائده دارد صفت آن
کهربا بسد صمغ عربی جوز گلنار لحیة التیس از هر یک دو درم و نیم کندر … دم تخم کرفس و افیون از هر یک … قرص
سازند هر یک بمقدار مثقالی بیکی از اشربه نمایند و در احلیل آب مورد و گلاب لعاب اسپغول چکانند و شاخ گاو و دلو
با شیره خرفه و گلنار در احلیل چکانند فائده مند است **نوع دوم** در بول الدم که از کثرت جماع یا از کثرت رطوبت
یا بسبب نفخ که در حوالی گرده یا بسبب یبوست صعب خون روان گردد علامت او آنکه باد در حوالی گرده بود و اگر خون از
گرده بود بسیار آید و گاهی مثل قطعه گوشت جگر و الم در سر و پهلو و پشت و اگر خون از مجاری بول آید اندکی آید و الم در تهیگاه
و کشش ان بود علاج فصد باسلیق از هر دو دست و منع از غذاهای غلیظ و ادویه مدره غذا آش سماق یا انار
و غوره یا کدو و زرده تخم مرغ و دیگر خون در مجاری بول بسته میشود علامت او عسر البول و حبس آن و نقل از البول
در ثمر علاج پنیر مایه خرگوش با آب نخود یا مثقالی از غاریقون از شراب کرفس یا سکنجبین بزوری یک مثقالی اگر
آب کرفس حب بلسان دو درم با آب گرم و شربت سکنجبین بزوری و دوام مجاری را پاک میسازد و حقنه از طبیخ گل بابونه و اندک
بادیان و صمغ عربی و گل ارمنی ضماد نمایند و بر گرده اقاقیا و گلنار و سماق نهند و شیر تازه خورند و روغن سوسن یا سمن

گرده مانند والسلام والاکرام فصل یازدهم در حصاة گرده سبب اعلی سنگ گرده حرارت خارج از اعتدال
و سبب مادی سنگ گرده خلط غلیظ که متحجر شود و اگر ماده قوی کم بود ریگ گردد و اگر بسیار بود سنگ گردد و علامت گرانی
پشت و قطن و چنان نماید که چیزی آویخته است خاصه اگر در روی تنگ کنند و هرگاه اعمال ثقل منتقل گردد در موضع
درد پدید آید و صفای بول و رسوب او سبز حتی و زردی منذر بود به سنگ گرده و خصوصا که جانب گرده بود درد پیدا
شود و قدری درد سنگ گرده به درد قولنج مشابه بود و فرق آنست که درد قولنج منبسط گردد بسوی بالا و زیر و درد است
میل کند و درد گرده به یک جا لازم بود و بجانب پشت اندکی مایل و صاحب قولنج به خلاء معده تسکین نکند باید و صاحب گرده
شهوت و شیر انکس که طفل شیران میل نمایند اگر صفراوی بود اشتهای طفل اگر گرم سیاز (؟) سنگ گرده پدید میشود اگر غلیظ
غلیظ بود بول منقطع میگردد و بحرارت گرده بود و حصاة ظاهر میگردد علاج تنقیه بدن لقیحی و اسهال و اگر خون غالب بود
فصد نمایند و اگر حرارت بسیار بود سبیل کوند هند و طبع را نرم دارند تا ماده میل برودت نماید و حمام و آبزن نفع دارد
و آب سرد در میان طعام و هر غذا احیانا مانع تولد سنگ گرده میکند و بر بستر ابریشم خواب نرود که گرده را گرم میسازد
بلکه بر بستر کتان آسایش نماید و چیزهای مدر گرم مثل تخم کرفس و بادیان و انیسون و صعتر و شونیز و مدر سرد مثل
تخم خیارین و خشک و هندوانه و خوزبره و مدر معتدل مثل پرسیاوشان و فوه که روناس گویند و خوزبره لیسن بحسب بعض
انجه لایق داند دهند و چون از آبزن بیرون آیند روغن شبت و بنفشه بر مجاری و موضعی که زیر آن باشند گذارند
تا بانجا کشیده شود و روغن بادام و فلوس خیارشنبر هفت مثقال دهند و لعابها و روغنها در و چکانند به سبب
بمالند تا بیرون آید و اگر درد غلبه کند به شب (؟) دهند و از شربت سکنجبین که از سرکه کبر باشد و آب تربت شراب بعض و طبیخ
خطاطیف خلق بسیار را از حصاة و دشواری بول خلاص داده صفت طبیخ خطاطیف آنست که او را پاک سازند
و در دیگ اندازند و بروغن بادام پخته سازند و آب کرفس بر و ریزند تحلیل نمایند و تریاق در هر ضعیف نفع دارد باب
بیستم در امراض مثانه مشتمل است بر چند فصل فصل اول در اورام مثانه و این چند نوع است
نوع اول گرم که حادث گردد از خون یا ضربه و سقطه یا حصاة خشنه از گرده ز آمدن بمثانه و موجب ریختن علامات
درد شدید و تب و تشنگی و سردی اطراف و نفخ مثانه و اگر ورم عظیم بود حبس بول و براز و انتفاخ خاصره و عانه و اگر
ورم عظیم نبود بیرون آمدن بول قطره قطره و اگر ورم در مدة کم منفجر نگردد مهلک است علاج فصد باسلیق اندیه (؟)
توبت و اگر ورم نماید از ابتدا از که نبض کشایند و ضماد ملین با رادع گذارند چراکه عضو عصبانی است اسفنج یا صوف
بروغن بنفشه گرم گذارند و بنفشه و گل خیرو و بابونه و آرد جو و آب عنب الثعلب بعد از یکهفته تخم کتان و آرد باقلا
بمثلث طلا سازند و ضماد و شلغم پخته یا بخند بیدستر و دواء المسک بموم روغن آمیخته نمایند و آبزن که در و
حلبه و تخم کتان و بابونه و اکلیل و خرو سعد و سنبل جوشانیده باشند و بعد از هفت آب عنب الثعلب که در و
مغز فلوس حل نموده باشند و حقنه لین فایده دارد و در مجری قضیب لعاب اسبغول با شیر عورت چکانند و آب کشنیز جو
یا مغز فلوس تسکین درد میدهد و اراده تنقیح نماید و مثانه را دائم بروغن بنفشه یا اندک روغن بابونه مالند و شیره

تخم خیارین و خرفه و شربت بنفشه و غذا گوشت مرغ و ماش مقشر و اسفاناخ **نوع دوم** در ورم مثانه که از ماده
صفرا حادث گردد علامت او درد شدید و عطش و تپ علاج فصد و حقنه لین و ضماد از زرالبیع و عنب الثعلب و آب
انگور شفا و تراشه کدو و آب کاسنی و آب حی العالم و صندلین با عصا و بعد از آن محلل از بابونه و اکلیل الملک
و غیره اضافه سازند و اگر درد قوی بود مخدری استعمال نمایند از کاهو و از افیون تا دانگی در زعفران بید انجیر
بروغن بادام طلا نمایند یا خرقه آلوده بردارند و اگر بول محتبس بود آب تخم خیارین و آب کدو دهند و تخم خرفه
نیم کوفته یک مثقال سفوف فائده مند است و قرص خشخاش با شربت نیلوفر و باقی علاج آنست که در نوع اول مذکور شد **نوع**
سیوم در ورم مثانه که حادث گردد از ماده بلغم که از خون رطب بود علامت او ثقل در مثانه که حادث گردد از ماده
بلغم که از خون رطب بود علامت او ثقل در مثانه و بدشواری بیرون آمدن بول و ضعف در ساقها **علاج** فی
و حقنه حاده و نشستن در آبی که در وی مرزنجوش و شلغم و بابونه و ورق غار و غیره جوشانیده باشند و شربت بزوری
و مدرات لعسل و خیار شنبر و اگر بدشواری بول بیرون آید تخم کرفس با مغز تخم خربزه و حب سوس قند بمقدار سه
مثقالی هر روز سفوف سازند و بعد از آن شربت سکنجبین با جلاب نخبه با آب شیر گرم و در مجرای قضیب روغن و ادویه
محلل چکانند و غذا نخود بریان **نوع چهارم** در ورم صلب در مثانه علامت او بدشواری بیرون بر آمدن بول بر انسان
علاج شربت بزوری و مدرات و پر سیاوشان با مغز فلوس با روغن بادام و آبزن فائده دارد و ضماد بر گرده
گذارند چنانچه در ورم جگر و گرده مذکور شد **نوع پنجم** در انتفاخ و این مثابه ورم است هر چند که ورم نیست
آوازی که متولد از رطوبت بود علاج شربت ماء الاصول با اندک روغن بید انجیر و اجتناب از آنچه ریاح متولد گردد
و ذات و عانه را بروغن سوسن یا روغن بان و بابونه که در وی چند بیدستر و حلتیت و غالیه حل کرده باشند بمالند
و در آب سداب یا مشک نیز بمالند و ضماد از سداب و پودینه و شبت و چند بیدستر سازند و پوست خربزه
خشک اگر بول بدشواری آید اندکی نرم کوفته بخورند نفع دارد و در آبزن در آیند و اگر رطوبت غالب بود
قی متواتر فائده دارد و از تریاق و سنجرنیا و مثرودیطوس و اجخبیل استعمال نمایند **فصل دویم** در قروح مثانه
سبب او ریح یعنی جراحت از ... یا ماسی ... شود در وی بیرون آید ... که از گرده برو گذرد
و ریش گردد علامت او سوزش بول و بیرون آمدن چرک و اشیاء مثل سبوس **علاج** شربت بنفشه و قرص
توی و غذا نخود آب و شیر فائده دارد و در امراض آلات البول خصوصاً شراب بی آب عسل و ادویه مدر مطلقا نمی
و در احلیل چکانند و اگر ریم بسیار بود خاکستر چوب انجیر یا خاکستر شاه بلوط یا درمنه ترکی در آب
خیسانند بگذارند و صاف نموده از آن آب دو قطره در احلیل چکانند و اگر سوزش ظاهر گردد شیر عورت یا مغز
بادام با روغن گل فائده دارد و اسبغول بروغن گل و شیر خر و شیر بز نیز نفع دارد و شربت حب الآس
و آب عوده و ماء اللحم و آب کشک جو میل نمایند و شیاف ابیض در احلیل چکانند **فصل سوم** در جرب
مثانه علامت او سوزش بول و درد قوی با حکه در سوب مثل سبوس و لاغری بدن و گاهی با بول رطوبتی مثل

مجاری گاهی خون برآید علاج شربت بار الاصول و آب کشنیز و فصد باسلیق و حجامت بر پشت و ضماد بندند و شیره خرفه و تخم
خیارین با شربت خشخاش و بنفشه و عناب و نبات بزوری بجلاب و در احلیل لعاب تخم آبی و شیر عورت و روغن بادام و روغن نیلوفر
و شیاف ابیض چکانند و گاهی قی نمایند و آب عسل و شیره تخم خیارین و طبیخ حلبه بعسل و شلث فائده دارد و غذا اسفیدباج نخود
آب جو با ... گوشت مرغ و تخم مرغ نیم برشت و ترید بشیر و شکر و مرغ و کشک گندم و روغن بادام و نفس بادام نفع دارد

فصل چهارم در بسته شدن خون در مثانه بسبب یا سقطه و غیره علامت سردی اطراف و ضعف نبض و
عرق سرد و غشی **علاج** شربت سکنجبین بزوری یا آب عسل با خاکستر چوب انجیر و پنیرمایه خرگوش بعداً روانگی آب شبت و حسک جوشانند
یا آب نخود سیاه یا خاکستر چوب انجیر بعداً آب شربت سکنجبین بزوری در آب پخته و بعد از طعام آب ساده و آب
ترب و پودینه هر دو بجوشانند و در آب آن در آیند و در حمام زمان طویل توقف نمایند تا عرق بسیار آید و مثانه را بروغن
بابونه و روغن ترب و شبت و غیره چرب سازند و آبی که در وی سداب جوشانیده باشند شیر گرم بر مثانه ریزند و غذا نخود آب نخود و
اسفیدباج و در آب مرغ و مدرات و ادویه که سنگ مثانه بیرون آورد میل نمایند **فصل پنجم در درد مثانه** و آن
چند نوع است **نوع اول** که از سبب ریاح مثانه شود و سببش خوردن غذاهای بادناک علامت او دردناکی مثانه **علاج** شربت بزوری
و سکنجبین بزوری و شربت بار الاصول بروغن بید انجیر و در مثانه روغن سداب در روغن فربیون و جندبیدستر حل کرده باشند
بمالند و در احلیل چکانند و ضماد از سداب و پودینه و شبت و خبازی و غیره سازند و غذاهای گوشت کبوتر یا گوشت گوسفند
مطجنه سازند و شراب کهنه گفته اند شلث فائده دارد و دیگر درد مثانه از جهت ورم او میشود و از جهت قروح آن و از سبب سنگ مثانه و درد
دیگر درد مثانه بطریق بحران که بول را از راه مثانه میرانند علاج آنست که بمدرات امداد نمایند **نوع دوم** درد مثانه
که از سوء مزاج گرم بود علامت او درد و در موضع مثانه و تشنگی و گزیدن بول مجاری را بود و آن **علاج** شیره خرفه و شیره
از تخم خیارین و شربت خشخاش و عناب و نبات بزوری بدین شربتها و آب کدو و شربت سکنجبین فائده دارد و ضماد سرد از آب حی العالم
و آب کشنیز سبز و آبی که در وی بنفشه و نیلوفر و تخم خیره و عنب الثعلب جوشانیده باشند در آیند و در مثانه روغن بنفشه و
نیلوفر و کدو مالند و در احلیل چکانند و غذا اسفیدباج اسفاناخ و زرده تخم مرغ با آب انار یا قلیه خیار و از غذاهای گرم اجتناب
نمایند **نوع سوم** در سوء مزاج مثانه که از جهت سرد شود و سبب آن خوردن اشربه و ادویه سرد و غیره بود و علامت او سفیدی
بول **علاج** گلقند عسلی و اطریفل صغیر و تریاق و خوردن شوربات ... فائده دارد و روغن سوسن و روغن نرگس و فربیون
بر مثانه مالند و آب شیر گرم ریختن بر مثانه و در آبزن در آیند که در وی بابونه و قیصوم و اکلیل الملک و مرزنجوش و بنفشه
جوشانیده باشند و غذا نخود آب و مطجنه و گوشت کبوتر بچه میل نمایند **فصل ششم در سنگ و ریگ مثانه** این علت
است که بیشتر کودکان را افتد از طعام ... فربه را در گرده افتد و آدمی لاغر را در مثانه و اکثر کودکان
و عورات نیز در سنگ مثانه افتد و سبب تولد سنگ از جمله رطوبت لزج است از طعام غلیظ تولد کنند علامت او آنکه بول
رقیق و صافی بود و رسوب خاکستری رنگ سفید و رسوب گرده زرد یا سرخ و تیره فرق اینست که هرگاه درد در گرده و میل ...
بود پس ساکن شود مثانه آن بود که سنگ مثانه درد کند مگر آنکه درد ببندد مثانه و بول باز دارد

و ضماد کنند سنگ مثانه را بریزد خویش بیرون آید علاج مثانه همان طریقه علاج سنگ گرده نمایند اینجا ادویه قوی بکار دارند مثل تریاق
کبیر و مثرودیطوس و معجون شجرینا و تخم سنگ دو بنگ از مثانه بریزد صفت روغن عقرب که فائده دارد در علاج مانند و در احلیل
چکانند و در مقعد بردارند بزراوند مدحرج و جنطیانا و سعد و پوست بیخ کبر از هر یک دو وقیه تخم نبید کوفته یک رطل روغن زیتون
تلخ هر روز یک هفته در آفتاب گذارند بعد از آن صاف نموده عقرب ده عدد در و گذارند و بآفتاب نهند بیست روز بیاید
بعد از آن استعمال نمایند و اگر برگ کبر هم با آن گشته در حمام نفع کلی گفته اند و خون او خشک نموده سبیل نمایند و خاکستر
عقرب نیم دانگ تا یک دانگ با آب ترب یا بدین آب صفت آن پرسیاوشان سه درم بجوشانند و با آب آن بنوشانند
نمایند صفت خاکستر عقرب که سنگ گرده بریزاند عقرب ده عدد با یک آهن سر پوشیده در تنوری که گلیا گرم نبود
شش ساعت گذارند بعد از آن بیرون آرند و بکار برند زجاج سوخته مقدار دو دانگ نفع گفته اند و اگر زجاج سوخته
با کندش دو درم و زراوند نیم درم بشراب یا با آب ترب میل نمایند و خولنجان و سیاه دانه از هر یک دو درم بعسل یا آب ترب
یا آب گرم فائده دارد و اگر سردی غالب بود شافه یا حقنه به روغن ناردین یا نفط سفید یا آب سداب یا روغن
یا روغن عقرب یا آب بادیان و آب چقندر نمایند حبی که سنگ گرده و مثانه بریزاند حب بلسان و تخم ترب و پوست
بیخ کبر و بادام تلخ و حب الغار و اذخر و سعد و سنبل و فقرونا ناواشق و مر و سکبینج و مغز تخم خربزه و مقل و سلیخه و حجر
و زراوند مدحرج و جنطیانا و اسارون و دیگر اجزا برابر نرم کوفته بروغن بلسان یا روغن لعفت حب سازند شربت
دو درم بود و این شربت نفع دارد تخم کرفس و بادیان و پرسیاوشان را بجوشانند و لعوقه سبیل نمایند و آب خیار
و صمغ عربی و بادام و حجر الیهود با شربت و آب کرفس و آب نخود سیاه یا با آب لوبیا نیز فائده دارد و باقی علاج حصاة
کلی جویند **فصل هفتم در سوزش بول** و این چند نوع است **نوع اول** سوزش بول که بسبب ریگ و بن یا جهة
جراحت سنگ مثانه علاج او آنست که مذکور شده **نوع دوم** سوزش بول که بسبب حدة و بورقیه شود علامت او گرمی
مزاج و قاروره رنگین و استعمال ادویه و اغذیه گرم **علاج** اگر بول بسیار رنگین بود قی با آب کشک جو و فصد باسلیق
دهند یا تنقیه باشد یا حجامت بر پشت و شربت بنفشه یا لعاب اسبغول و نیلوفر بزوری یا شربت خشخاش و آب کشک جو
و روغن بادام و درمی جوارش دو درم روغن گل یا دو درم اسبغول یا تخم ریحان با آب انار و شربت کاکنج نفع
کلی دارد و از چیزهای شور و ترش و تیز اجتناب نمایند و جماع ضرر تمام دارد و غذا اسفاناخ با گوشت مرغ و زرده
تخم مرغ و فالوده از نشاسته و روغن بادام و تخم خشخاش و در احلیل شیاف ابیض یا شیر عورت حل کرده
با روغن گل یا بادام آمیخته نموده بچکانند **صفت نباذق** مبرد مغز تخم خیارین تخم کدو و تخم خرفه و تخم
خشخاش از هر یک نیم درم نشاسته و کثیرا و ربسوس از هر یک مثقال بزر البنج مثقالی تخم خرفه و
کندر و صمغ عربی و خرماسه سیاوشان از هر یک شش مثقال تخم کرفس درم گل ارمنی دو درم شربتی مثقالی یا دو
دو درم سبیل نمایند و اهتمام نمایند در علاج سوزش بول که اگر دیر مانده شود منجر بقروح مثانه و قروح احلیل شود
دوای دیگر مغز تخم خربزه و مغز تخم خیارین و تخم کدو مقشر بادام شیرین مقشر و کتیرا و نشاسته در شب

و کل رمنی و خشخاش همه را نرم کرده مقدار دو مثقال با شربت بنفشه میل نمایند و غذا گوشت مرغ و نخود آب و گوشت بزغاله
و اگر درد عظیم بود باندکی افیون و بزر البنج حلو نمایند با دوائی که مذکور شده **فصل هشتم در احتباس بول** که اسر و عسر
گویند یعنی گرفتگی و دشواری بول و این چند نوع است **نوع اول** درد شواری بول که از جهت بسته خانی عضله که حاجز
است مثانه را یعنی گوشت پاره که او مثانه را مستور بود و پیش آب بیرون می آید علامت آن آنست که صاحب او با آسانی
بول نکند و هرگاه دست بر مثانه او گذارند بی زحمت بول آید علاج آنست که معجونهای گرم مثل سنجرنیا و تریاق کبیر و معجون
الجوهر و مثرودیطوس یا اگر دادچینی و سعد و سنبل و سلیخه و قرنفل و بنج بار از هر یک برابر بگیرند و بعسل سازند یا نیم
کوفته نموده بجوشانند و آب آن را با سکنجبین میل نمایند و بر مثانه از آن آب گذارند و مثانه را بروغن ناردین و روغن
قسط بمالند و اگر جند بیدستر و فرفیون در این روغن آمیزند نفع کلی دارد **نوع دویم** احتباس بول که از بسته گوشت زائد
که در مجری بول شده علامت او آنست که بعد از وقت شود ثقلی در مثانه و در عانه درد می بود علاج آنست که در آبزن
در آیند و ضمادهای ملین از بنفشه و خطمی و بابونه و چربی مرغ و لعاب گذارند و روغنهای مالند دیگر دشواری بول از جهت ورم
گرده و مثانه و پشت بسته شدن خون و چرک در مجاری بول بواسطه باد و خلط در مثانه حبس بول می شود کاسرات نفخ
و گلقند و گلاب نفع دارد **نوع سیوم** دشواری از جهت خلط لزج که چسپیده در مجاری بول که از مثانه تقضیب می آید
و موجب سده میگردد و علامت او آنست که غذاهای لزج مثل پاچه و غیره خورده باشد و در راحت اوقات گذرانیده و بول
کم رنگ و خام بود و علاج قی و حقنه و شربت بزوری خوردن و مدرات و در آبزن نشستن و روغنها مالیدن و در احلیل
چکانیدن و سنگدان مرغ خشک کرده مثقالی با یکدرم تخم کهنهی آب گرم یا شیر حار میل نمایند و ضماد که در بسته
شدن مثانه مذکور شده نفع دارد و خوردن آب کرفس و آب ترب و بیروغن بادام و اگر در آبزن میل نمایند فایده
آن بیشتر است و روغن قسط و روغن عقرب مالیدن و چکانیدن در احلیل فائده کلی دارد و مجرب است دیگر بسبب خلط
لذاع در مجاری بول حادث می شود و موجب حبس بول میگردد و علامت او تندی چیزها گرم و سرخی بول
و سوزش در احلیل و اگر بی درد صبر نمایند بیرون آیند علاج شربت از لعابهای سرد و کشک جو و شیره تخم
خیارین و هندوانه اسپغول **نوع چهارم** در دشواری بول که از جهت حبس آب در مثانه شده و ضعیف ساخته قوت
دافعه نام سکیدارند این را موت قوت گویند علامت او حبس بول بقدری از جهت کثرت شغل و غیره علاج شربت نذری
در بیرون آوردن بول بانکه در کوکرد آب و آبزن در آیند و ضمادهای ملین بر مثانه گذارند و روغن بلسان
و قسط مالند و از مجلس اکابر و آنچه موجب حبس بول شود منع و اگر حبس بول از جهت بثور و قروح که در مجاری بول
واقع گردد می شود علاج آنست که در احلیل چیزهای که تقدر نماید و الم برطرف ندارد چکانند **نوع پنجم** در دشواری
بول که از ضربه که بر پشت و مثانه واقع گردد علامت او آنست که قوت از تو او مثانه زائل گردد و اندکی از وضع الصبی
علاج فصد باسلیق و تریاق کبیر و مثرودیطوس و استعمال قاتاناطیر و قاتاطیر آنست که اینجا چیزی بر سر وجود گذارند
سر آن را بگیرند بر بدن و بعد بکشند تا آب جیش که بسته شده بیرون آید و در آبی که در و بابونه و بنفشه و اکلیل الملک و تخم

دربه

و غلیظ و آنکه بول از ضعف کبد شود مایل بسرخی و رقیق بود و مشابه بخوان علاج آنست که در ضعف کبد مذکور شد و دیگر
بول الدم از جهت خوردن و شدن عروق که بعد از جراحت شود علامت او آنست که اندک اندک آید بوی ناک و با حرکت بود
علاج قروح کرده نمایند و گل ارمنی و قرص کاکنج فائده دارد و بولی که بسبب گشادن عروق بود در خون صرف و در اعضا الم
نبود و خونی که از خارج مثانه آید اندک بود و خونی که از خارج گرده آید بسیار بود و در همه اقسام کندر و گل ارمنی و قرص
فائده دارد باقی علاج مثانه و گرده نمایند **باب بیست و یکم در امراض قضیب و خصیه مشتمل بر سه فصل**
فصل اول در نقصان باه مجامعت کاری طبیعی است که انواع جانوران را از جهت بقای نوع بدین سبب
و اوعیه منی را از اعضای رئیسه شمارند لیکن اعضای رئیسه چهار است دل و دماغ و جگر و قضیب و اوعیه منی است لکن ضعف
بقوة آن سه عضو دیگر است و هر گاه از آن سه عضو یکی ضعیف گردد قوت مجامعت ضعیف پدید آید و این چند نوع است
نوع اول در نقصان باه که از ضعف بدن و قلت غذا شود علامت او زردی رنگ و لاغری بدن علاج تقویت بدن
و زیادتی غذا و نوم و فراغت و سرور و ساز باه و نغمهای دلفریب و ترک جماع چند گاه تا تقویت آید و گوشت گوسپند جوان
و شراب مثلث که گفته آمد نفع دارد و کباب گوشت مرغ فربه و زرده تخم مرغ و هریسه که مدد دارد و چینی و خولنجان و زنجبیل
و فلفل دراز و فلفل بقدر قوت آنکه مزاج بردارد و معجون لبوب نفع کلی دارد **نوع دوم** نقصان باه از جهت یبوست که
غالب بود بر آلات منی علامت او قلت آب منی و دیر بیرون آمدن و غلظ منی و نفع از حمام و غذای مرطب مثل گوشت
مرغ و بره و زرده تخم مرغ و نخود آب و شراب و شرب دوای ترنجبین بگیرند یک پاسه شیر گاو در شصت مثقال ترنجبین
حل کرده بجوشانند تا غلیظ شود چند روز میل نمایند و ماهی تازه فائده دارد و این حقنه بسازند کله گوسپند و پاره
و کشک گندم و جو و نخود و کرنج از هر یک قدری در دیگی کنند و در تنور کنند یک شبانه روز تا مهرا شود و در روغن گنجد و در مغز
جوز از هر یک ده مثقال اضافه نمایند و از آب چقندر عمل نمایند بعد از آن این حقنه نموده بخوابند تا یک هفته مداومت
نموده و در هر سه روز یک نوبت و در شبی که حقنه نمایند صحبت ندارند لیکن در هر حال مدت حمام مشغول نمایند و
روغن بنفشه بادام و گل که در موم حل کرده باشند استعمال نمایند و از فکر و تعب اجتناب نمایند **نوع سوم**
نقصان باه که حادث گردد از جهت سردی که غالب بود بر آلات منی علامت او قلت منی و بدشواری بیرون آمدن آن
و نفع از گرمی و صعتر و در هوای گرم قادر باشد بر جماع علاج زنجبیل پرورده و معجون حلتیت صفت آن حلتیت
طیب بعسل بسازند و یک مثقال بیک پیاله شراب میل نمایند و معجون لبوب نفع کلی دارد و منی را زیاده میسازد و صفت آن
مغز بادام و فندق و نارجیل و حب صنوبر و حبة الخضرا و حب الزلم از هر یک جزو زنجبیل و دار فلفل و بوزیدان و خصیة الثعلب
و خولنجان از هر یک ثلث جزو فانید و عسل بقدر آنکه بدو بسازند شربتی دو مثقال با آب پیاله و عسل بجوشانند و
گرم بدو آمیخته میل نمایند و شیر گاو تازه یک نیم پیاله و دارچینی نرم کوفته دو درهم بر و آمیخته میل نمایند یک ساعت
گذاشته چند دفعه جماع نمایند یک هفته مداومت نمایند و جماع کنند و معجون گرم مثل ... باقی کبیر نوش
و عسل و بوره و در قضیب بمالند و چینی کاو ماهی مرغ و بیخ نرگس و عاقرقرحا و جاوشیر نرم کوفته در روغن گل ...

بمالند و بیه شیر نفع کلی دارد و قضیب را قوی میسازد و در روغن زنبق ده مثقال بگیرند و درو دو مثقال موم حل کرده و دو درم
فرفیون و سه درم عاقرقرحا نرم سوده مثل غبار کرده بروغن آمیخته و دو دانگ مشک اضافه نموده بر قضیب مالند و فرفیون
تنها بروغن زنبق آمیخته بمالند و جند بیدستر و دار فلفل و بوره و حلتیت مفرد یا مجموع بروغن آمیخته در خاصره و قطن و کشش را
و قضیب و خایه و مقعده بمالند و نیم درم از حلتیت با نیم زرده مرغ نیم بخت کلی فائده دارد و غذا قلیه بدارچینی و کباب و خولنجان و نخود
آب باد و دیگر گرم و عصافیر و کبوتر بچه و غذا که صالح بهت باه را باید که در و سه صفت باشد کثرت غذا و تولید ریاح و گرمی که
ملایم جوهر منی باشد و آنچه این هر سه صفت دارد نخود و شلغم و باقلی و گوشت گوسپندان و شراب اندک و مثلث و در غذا خولنجان
و دارچینی و پیاز لازم دانند **نوع چهارم** در نقصان باه که حادث گردد از سوء مزاج گرم که غالب بود بر آلات یعنی
علامت غلظ منی و زردی آن و بیرون آمدن آن بسهولت و عظم خصیتین و رگهای ظاهر بر آمده بر قضیب **علاج** شیره خرفه
و دوغ و شیر بز گاو و سبزها تر سکنجبین و گوشت گوسپند و بزغاله با اسفاناخ و قلیه خیار و گوشت مرغ و مغز سر او و قلیه زردک
و زردک مربی و شقاقل مربی و شیر را بجوشانند و اندکی زنجبیل بدو آمیخته نمایند و خصیه را بروغن بنفشه یا دوام چرب
سازند و اجتناب نمایند از غذا و دوا حار و تعب و غضب **نوع پنجم** در نقصان باه که از سوء مزاج رطب که
غالب بود بر آلات منی علامت او کثرت منی و قادر نبودن بر جماع و در حمام و در هوای رطب در حالت مستی قضیب را
سست بود و ضرور از آب خوردن **علاج** شربت سکنجبین بزوری و آبی که در و عود جوشانیده باشند میل نمایند و دوای نافع
خسک مربی ده درم زنجبیل عاقرقرحا از هر یک درم قند برابر مجموع شربتی مثقال غذا گوشت مرغ و عصافیر گفته اند هر که
مداومت نماید بر گوشت عصافیر و بدل آب شیر میل نماید منی زیاده شود و انعاظ نیک آرد و مدام بروغن قسط که
در و فرفیون و سعد حل کرده باشند بر قضیب بمالند و طلا که در و جند بیدستر و فرفیون و شیطرج و عاقرقرحا و فلفل و سعد
دار فلفل و دار فلفل از هر یک برابر نرم کوفته بشراب یا بگلاب آمیخته بر قضیب بمالند دیگر بوره مثقالی نرم کوفته در شیر انجیر
بسرشت گذارند و در سایه خشک نموده با زهره گاو و عسل حل کرده بوقت حاجت بر قضیب و حوالی او مالند و از چیزهای
مرطب پرهیز نمایند **نوع ششم** در نقصان باه که از برودت و یبس شود **علاج** مرطب نمایند از معاجین و طلاها
و اغذیه و اشربه دیگر از جهت سردی و رطوبت میباشد علاج مرطب نمایند دیگر بسبب حرارت و رطوبت نقصان باه
میشود و از حرارت و یبس نیز بود و علاج این اقسام نمایند و روغن فرفیون که در و جند بیدستر و عاقرقرحا آمیخته باشند در
قضیب و حوالی او بمالند **نوع هفتم** در نقصان باه که از جهت قلت حرکت و سکون منی شود علامت او غلظ منی و کثرت آن
علاج آنچه منی را گرم سازد مثل زنجبیل مربی و معجون مادة الحیوة و حقنه گرم و شافه از مغز تخم معصفر و جبال البط و عاقرقرحا و
این حقنه گرده گرم میسازد و باه و بواسیر را نفع دارد و روغن کنجد و روغن حبة الخضرا در آب کنند تا تخم حلبه و تخم کتان هم
کوفته و تخم ترب از هر یک پنج مثقال انجیر ده عدد بادیان دو مثقال تخم شبت سه مثقال در دو من آب بجوشانند و در روغنها
را بدو آمیخته نمایند و مقدار دو مثقال عسل سه نوبت اختیار نمایند و غذاهای گرم باید اختیار نمایند دیگر نقصان باه از جهت
آنکه ترک جماع نموده باشند و تا مدتی خود را نگاه داشته باشند از جماع علاج آن است که کتاب الفیه و شلفیه که در وغنها در ان

و در آن باب نوشته اند مطالعه نمایند و حکایات در آن باب گفته اند بخوانند و بر تقضیب دخترها و غلاما که مذکور شده بمالند

نوع هشتم در نقصان باه که از سبب بغض مجامع یا احتشام او یا از جهت مردمی که اعتقاد کرده که سحر کرده اند یا او دانسته اند

در جولیت و قدرت بر جماع نماید علامات او نقصان حرارت در جمیع بدن و لین نبض علاج تقویت دل و دماغ بمعاجین و مفرح

یاقوتی که دل را قوت دهد و دل را تمام آورد و خفقان و وسواس زایل کند صفت آن مروارید ناسفته و لعل و یاقوت و لسد

از هر یک دو مثقال قرنفل مثقال بهمن سفید و سرخ کبابه و ساذج هندی از هر یک مثقال و دو درونج عقربی پوست بیرون بیخ

صندلین زرنباد از هر یک دو درم ابریشم خام گل سرخ و املا از هر یک چهار درم خولنجان خصیة الثعلب از هر یک پنج درم زعفران مثقال

مشک نیم درم ورق نقره و طلا از هر یک مثقال جواهر را بسنگ سماق سوده و باقی ادویه را نرم کوفته بشربت فواکه و دوصد و بیست

مثقال قند و عسل از هر یک صد و سی مثقال بسازند شربتی مثقالی تا دو مثقالی اختیار نمایند و این معجون نیز فایده دارد معجون

گل سرخ و گاو زبان از هر یک پنج درم تخم خرفه سه درم بهمن خصیة الثعلب شقاقل و خولنجان و تخم خربزه و تخم شلغم از هر یک هفت درم

بادو بیست مثقال قند و عسل بسازند شربتی سه درم بود و روغنها و ادویه که مقرر شده در تقضیب بمالند و نخود و گوشت

مرغ و گوشت گوسپند و کباب مطجنه با ادویه باهیه فایده دارد و از معجونهای مشهور دواء الطیوس و دواء المسک نوش دارو

و ادویه باهیه نیست شقاقل و ارجینی صره سقنقور لسان العصافیر زنجبیل و تخم خربزه فلفل عسل بلادر تخم پیاز

مغز سر گنجشک مغز حلغوزه بادام مغز فندق خشخاش سفید خصیة الثعلب اگر خولنجان تخم کرفس کوبی صحیح با ملح دارچینی

خواهند بخصوص خصیة الثعلب و خولنجان که بتجربه نموده شده بوزن آن قند آمیخته نمایند هر شب قبل از جماع مثقالی

میل نمایند **نوع نهم** در نقصان باه که از ضعف دل که از جهت حرارت یا برودت شود علامت او خفقان و ضعف

دل و تشنگی و قلت شهوت جماع و بطوء انتشار تقضیب و قلت التذاذ از جماع علاج تنقیه بدن از اخلاط فاسده و تقویت

قلب بمفرح و دواء المسک و معجون مناسب اگر معتدل باید و اگر سرد و گرم هر کدام که مناسب باشند بدان طریق

بسازند و شراب گفته اند باعتدال فایده دارد و آنکه دل بسیار باواز خوش مشغول دارند و اگر فکر فاسد و اندیشه

دور دارند و غذاهای لطیف میل نمایند و از غذای غلیظ پرهیز نمایند دیگر نقصان باه از ضعف کبد شود علامت

او قلت منی و ضعف شهوت جماع علاج تقویت جگر نمایند و ادویه و اغذیه که منی را زیاده میسازد اختیار نمایند دیگر

نقصان باه از ضعف معده و ضعف گرده میباشد علاج تقویت گرده و معده نمایند و ادویه باهیه فایده دارد **نوع**

دهم در نقصان باه که از جهت ضعف دماغ بود علامت او کدورت حواس و عدم شهوت جماع و استرخای قضیب و عدم

انتشار اگر ضعف از برودت دماغ بود و عدم قدرت صاحب او بر جماع در هوای سرد و اگر از جهت رطوبت مزاج

نقصان بود علامت او غلبه رطوبت و قادر نباشد صاحب او بر جماع در حمام و در حالت مستی و اگر ضعف از جهت حرارت

بود قادر نباشد صاحب او بر جماع در هوای گرم و ضرر یابد از اشیاء گرم و اگر نقصان باه از جهت یبوست بود علامت او خواب

خشک چشمها و منی و ضرر از جماع و نفع از مرطبات علاج تبدیل مزاج به ضد بود نمایند حار بارد و یابس بمرطب اگر ماده

بود استفراغ نمایند و اگر خون غالب بود فصد نمایند و اگر صفرا غالب بود مطبوخ هلیله و اگر بلغم غالب حب قوقایا و ایارج فیقرا

وطلخه و غیره بخورهای خوشبو مثل صندل و گلاب و عنبر و مشک و عود و باقی علاج امراض دماغ نمایند نوع یازدهم
در استرخای آلت و ضعف قضیب و قلت نعظ بود و سائر بدن علامتش سست بدن و اعضا و عدم نعظ و کثرت منی و قوت
آلت [illegible] مجمل حب از ادویه گرم علاج معجون ماء الحیوة و شیر و دارچینی و ادویه گرم با بیه در زرده تخم مرغ دیگر استرخای
آلت منی از ضعف بدن و از جهت امساک از جماع میشود و علامات نقصان عضو و لاغری قضیب علاج آب گرم بر وی ریزند
و لبشیر در نفت طلا سازند و فرفیون و عاقرقرحا طلا نمایند دیگر استرخای آلت از جهت برودت عصبانی قضیب
و چیزی که از جنس فالج بود علامت او آنکه منی رقیق بود و بار بی بیرون آید و بی انتشار و ضعف و لاغری و کم حس و حرکت
و پی مانده گردد و لاغر شود علاج آن اشکالی دارد علاج فالج نمایند و حب سیبل و قی و حقنه فائده دارد و روغنهای گرم
که چهار فلفل و جند بیدستر و فرفیون و شیطرج هندی حل کرده باشند و اگر رطوبت غالب بود ایهل و سعد و دار فلفل
و اگر جوز و سرو و امثال اینها اضافه نموده در قضیب بالند فصل دویم در سرعت انزال و اسباب و علامات
و معالجات او این چند نوعست نوع اول که حادث گردد از کثرت منی و غلبه خون علامت او اعتدال قوام و کثرت منی و قوت آلت
تناسل علاج جماع بسیار فائده دارد و تقلیل طعام و گوشت و شراب و فصد نمایند و شربت سکنجبین و آب انارین و آب غوره
و شربت نارنج و لیمو میل نمایند نوع دویم سرعت انزال که از ضعف قوت ماسکه بسبب رطوبت و سردی شود علامات او
منی بسیار و سفید و رقیق بیرون آید با نغوظ علاج تنقیه بدن از رطوبت بقی و اسهال و ادویه گرم قابض مثل اطریفل کبیر و
صغیر و معجون خبث الحدید نافع و عانه را بروغن آس و نرگس و قسط چرب سازند و غذا قلیه خشک و مطنجنه بدار چینی و سعتر و زیره
و شهدانه را بجوشانند و بعسل میل نمایند دیگر سرعت انزال بسبب حرارت و حدت منی شود علامات او گزیدن در وقت
بیرون آمدن و زردی آن علاج شیره خرفه و شربت لیمو و سکنجبین و کاهو و ضمادهای تر و سرد دیگر از ضعف اعصاب
رئیه اگر بود در نقصان باه علاج آن مذکور شده فصل سیوم در کثرت شهوت جماع که در جوانی بود علامت
تندرستی و توانائی باشد و ضعفی ندارد و این شهوت را شکست ناید و این چند نوع است نوع اول از امتلای بدن
و کثرت خون بود و علامات او قلت ضعف بر کثرت باه و احتلام و قوت بدن و حمرة لون علاج فصد و تقلیل غذا و میل
نمودن آب غوره و سماق و زرشک و ریواج و شربت نیلوفر و نارنج بر لیمو از طحاب و کشنیز تر و برگ بید در طعام کشیر
این شهوات کثرت و حدت منی تسکین رسید باید دیگر کثرت شهوت از حدت منی و حرارت او میباشد علامات او سوزش بول
خصوصا در محل که منی آید علاج شربت نیلوفر و شیره خرفه و شربت عناب و دوغ ترش و در آب آهن در آب سرد و خوابت
کتان دیگر بسبب کثرت رطوبت میشود علاج ادویه گرم که منی را کم سازد مثل کمونی و لبوبیه و سداب خشک و سعتر در زنان
دیگر کثرت شهوت از جهت حکه و شوری که در اوعیه منی بود میشود و هم چنانکه عارض میگردد عورات را حکه و فرج علامات او
آنکه هرگاه جماع کند میل زیاده شود علاج فصد و اسهال ماده حار مثل مطبوخ هلیله و افتیمون و در آب سرد در آمدن فائده دارد
نوع دویم در کثرت شهوت که از نعظ و قراقر که از خلط سودائی که موجب انتفاخ بود علامات او تناول چیزهای منفخ
در مزاج سوداوی علاج اگر حرارت [illegible] شده چیزها مثل [illegible] و کاهو بندند و اگر بسبب رطوبت حرارت [illegible] شده ادویه مجفف

و آب برگ کاسنی و آب برگ کاهو و گشنیز تر و صندل و کافور و افیون طلا نموده اقراص نمایند که موجب زبان حس و حرکت قضیب نگردد و غذا فروج و آب
غوره و زیره و نارنج و سماق سازند و دیگر تخمی ذکر از خلط غلیظ میشود علاج تنقیه بدن بدوائی مسهل و قی و منع از غذائی مولد بلغم
نمایند و قضیب بروغن خیری و شستن با سرکه و روغن بنفشه و خیری و نیلوفر جوشانیده باشند نوع دویم در انعاظ قضیب که از بسیاری منی بود
در اوعیه یا بسبب ترک جماع مدتی حادث گردد علاج اگر حرارت و حمرت بود فصد باسلیق و خوردن مبردات مثل کشک جو و شیره خرفه
و آب انار ترش و بادرنگ و خیار و سکنجبین و شربت بنفشه و غذا آب جو و روغن بنفشه و کاهو و شیره خرفه و آب نیلوفر و ضماد بر پشت
و مشغول علاج کثرت شهوت بسیلان منی که از حرارت و رطوبت و کاسرات نفخ نمایند فصل ششم در عدم توقف و این چنان بود
که هرگاه جماع نمایند زود رود و دفعتا انزال بغیر اراده بیرون آید و مقصد او نتواند که بر آن را محافظت نماید و گاهی این علت
عورات را عارض میگردد و اکثر این علت کسانی را بود که از جماع لذت کلی یابند و بعضی ایشان در غایت رقت و حدت بول و
طبع کثیف و لذت محبوبات بسی بیشتر و فرزند او ناقص العقل بود بخلاف جمعی که متفکر باشند مثل حکما و غیره فرزندان ایشان کامل
العقل و متفکر و سائر قوی در غایه خوبی بود بیشتر این مرض کسی را عارض گردد که خون ایشان رقیق و عصبی نهاست و ارواح
اندک و عضلات در غایه بی قوتی و ضعف علاج آنست که ناهار جماع نمایند و اشیاء قابض که شکم بند و مثل اقاقیا و کندر و
کهربا و مفرح که مقوی دل و دماغ بود اختیار نمایند و شیافه از گلنار و مازو و کندر و اقاقیا و صمغ عربی ساخته در محل جماع بردارند و
آبی و روغن ناردین در مقعد مالند و هر یک از این انواع بر سر عزه فائده دارد و غذائی قابض قلیه خشک بزیره و گشنیز خشک فائده
دارد فصل هفتم در ورم قضیب و خایه و انواع و اسباب و علامات و علاجها این سه نوع است نوع اول در ورم گرم
که سبب خون یا صفرا یا حبس منی و ترک جماع موجب ورم گرم در خصیه میگردد و علامت او سرخی رنگ و درد و اندوه و گرمی لمس
ورم در نفس خصیه و گاهی در پوست خصیه بود و اگر در پوست بود معلوم میگردد در لمس و آنچه در نفس خایه باشد با تب میشود و جهت الفعال
او بدل علاج فصد باسلیق یا صافن اگر با امتلا نباشد و الا حجامت بر ساق و پشت و خرقه در آب کاهو و گلاب و آب گشنیز تر یا به آب
عنب الثعلب یا کدو یا کاسنی و اگر ضربان و درد شدید بود برگ کاهو و برگ خشخاش فائده دارد و بعد از ابتدای آرد جو
و باقلی و آرد نخود و اندک روغن گل و زعفران و در آخر ادویه محلل از بابونه و اکلیل الملک و زیره و زرده تخم مرغ در روغن
گل و لعاب تخم کتان و برگ کرنب و حلبه به آب عسل و شلت طلا نمایند نوع دویم در ورم که از کثرت بلغم و رطوبت شود و علامت
علامت او سفیدی رنگ و رقت و سردی لمس اگر علاج بصواب ننمایند صلب گردد علاج تنقیه بدن و قی نمایند و اخراج بلغم
بقوقایا و غیره و ضماد محلل از آرد گندم نانخواه و زیره و اکلیل الملک و بابونه و حلبه و مثل موم و روغن خیری و زرده تخم مرغ و شبت
و از ضماد آنکه نفع دارد آرد باقلی را در شراب کهنه یا عسل آمیخته نمایند و مویز دانه بیرون کرده و زیره کوفته آرد باقلی با عسل
و روغن کنجد طلا سازند و گلقند اختیار نمایند و غذا انار نخود آب نوع سوم ورم سرد و صلب در خصیه و قضیب شود از سودا و بلغم منعقد
او صلابت و کمودت و عدم درد و گرمی علامت و ضماد ملین محلل از مثل بابونه و سنبل و اکلیل الملک و برگ کرنب و مغز قلم گاو و چربی مرغ و شحم
و سیعه و شلت و حلبه و کوهان شتر از مجموع بر ورم طلا سازند و دیگر علاج و حاجتی این احتیاج ذکر در رجال و دو فساد و فم رحم
و تمدد و درد او علاوه میشود از خفیه ورم گرم و انعاظ شدید و درد و خطر بجماع بسیار و اگر اصحاب بغلت را عارض گردد و تشنج او نفع کسیر

بخوردن

فائده دارد و طلا لب کردن در روغن گل اندک مالیدن و آب گرم شستن تا بند و از آب گرم بشویند بعد از آن سفیده تخم مرغ بمالند و اگر
خارش بود در ابتدا حجامت نمایند و زلو گذارند و چوب اوده طلا سازند مامیثا و اقاقیا از هر یک دو درم نشاسته بعد درم صبر درم نیم
زعفران و انگشت اشنان برابر همه نرم کوفته بروغن گل مرهم سازند و بپزند در حمام لب کردن در روغن گل که در وی اندک بوره و موم زرد حل کرده
باشند بشویند و بعد از برآمدن حمام سفیده تخم مرغ طلا نمایند **فصل چهاردهم در شقاق قضیب** **علاج** مثل علاج شقاق
مقعده نمایند و از اقلیمیا و توتیا و حنا و کثیرا و الموم و روغن گل مرهم سازند و در زده کلم مرغ در روغن گل و مرداسنگ فائده دارد
فصل پانزدهم در اعوجاج قضیب بسبب غدد لیست که عارض میشود در قضیب را **علاج** گفته اند رکلات غذای لطیف
و قضیب پیچیده پانی نرم کنده از چربی بیضه مرغ قلیل کاوه موم و مغز نشاط دائم چرب سازند و به آبیکه در وی بابونه و اکلیل الملک جوشانیده
باشند گرم قضیب بشویند چند نوبت **فصل شانزدهم در ثالیل و بثور** که بقضیب و نواحی او شود **علاج** ثالیل نمایند
و طلا از بوره محرق و خاکستر چوب رز نمایند و سیاه دانه در سرکه بحربی مرغ طلا نمایند و اگر نیک نشود قطع نمایند و بر وی زنگار
و زاج بپاشند **فصل هفدهم در سده** که در مجری قضیب شود از جهت بثور علامت او سوزش بول بود و دشواری بیرون
برآمدن **علاج** فصد نمایند با سلیق و شربت بنفشه با لعاب اسپغول و شیره خرفه و خیارین و تخم خربزه بشربت خشخاش و ضماد
از اسپغول و روغن بنفشه بادام بر قضیب گذارند و در احلیل شیاف ابیض افیونی بشیر عورت در روغن گل یا بادام حل نموده چکانند و اگر در مجری
بول سوزش و حدت بود فصد نمایند و دیگر سده در قضیب بسبب ماده غلیظ اگر بود علامت او دشواری بول **علاج** گفته اند رکلات سنجرنیا
و ادویه مدر و در احلیل انکه دروکرس و جوانی و مغز بخور و پودینه جوشانیده باشند بر قضیب زنند و دیگر سده از حبس بول اگر بود **علاج**
اگر بول نزدیک بود داشته شود صبر و روغن گل و سفیده ارزیر حل نموده چکانند و سده بگشایند و اگر ورم قوی بود فصد صافن نمایند
و اگر از امتلا بود حجامت بفرمایند **فصل هیجدهم در فتق** قیله و فتق علتی است معروف گاهی و در جوانی بافتد بیشتر با فرو رفتن
آنرا فتق مراق گویند هر گاه غشا صفاق یعنی پوست اندرونی شکم از ان در مجری گوشهای بیرون کشاده شود و بسبب رطوبت
بستن گوشها یا حمل بار گران یا رنج صوتی یا از جای جستن یا ماده غلیظ یا ضربه و از بن کشادگی از سینه اکثر شربت یا حجامت یا رده
فرود آید بکیس انثیین رسد آنرا قیله المعا گویند و اگر ماده فرود آید قیله الریح گویند و اگر آب فرود آید قیله المائیه گویند
و قیله را آورده فرو بر گویند ریشا که ماده غلیظ فرود آید و غلیظ تر گردد آنرا قیله لحمی گویند و فتق الارنبه و فتق المراق البطن
زنان را بسیار افتد و حادث میگردد و فتق صبیان را از جهت کثرت رطوبت و این فتق و قیله انواع است **نوع اول** قیله الامعا
علامت او آنست که اندک اندک پیدا گردد و باستلقا بجای خود رود و در وقتیکه بپشت تکیه نماید و چون دست بر وی گذارند
بسهولت بجا رود و قراقر در وی و ناف گاهی مثل درد قولنج ظاهر گردد علامت شرب آنست که بعسره بجا رود و دبی قراقر بود **علاج** برد
آنست که بفتق حبل بر زنند و اگر بجا نمی برد و علیل را در آب گرم دارند و دست بر فتق گذارند تا بجا نمی برد و ضماد از مصطکی و انزروت
و کندر و جوز سرو و برگ او و اقاقیا و گلنار و مرو خون سیاوشان و صبر و ابهل و سرس نرم کوفته بسپیده بیضه مرغ نیم پخته طلا نمایند و بر
بر سر صنع گذارند و محکم ببندند بر قاعده هموار تا ان بکشایند و دوا بر موضع چند روز بگذارند تا بخود باز شود و اگر بچند چند روز از بسته دارند
و طلا را اعاده سازند و سعد را تا کیسه بازند و این صما جهت فتق مراق البطن و فتق ارنبه فائده دارد و جهت کم حذر نمایند از امتلا

باذن الله تعالی غالب آید و چون طبیبان حاذق مرد را زن بجهت شیر دو دوا المسک بعد از آن میل نمایند فرزجه که حبل با گرم سازد مشک
و جندبیدستر از هر یک برابر ابریشم آمیخته بردارند یاری دهنده است فرزجه دیگر که معین است بر حبل جندبیدستر و سعد
قسط و مر و سرو و دو چهار شیر و فلفل و مشک و زعفران و عنبر اشهب ذه سازند و بردارند و فرزجه سازند و آنچه یاری میدهد
جهت حبل زهره شیر یا زهره خرگوش هر کدام که باشد مقدار ربع درم بروغن نادین یا پنیرمایه خرگوش مقدار دانگی بشربت
کنند بعد از پاک شدن از حیض بردارند دوا تخم حنظل را در آب بجوشانند و قبل را بدان بشویند نفع کلی دارد و حقنه گرم
مقعد را و محجمه با آتش بر جسم گذارند و غذا قلیه مطنجنه که در دارو به گرم باشد و زرده تخم مرغ نیم بخت که بر تخم انجره پاشیده
باشند **نوع دویم** در سوء مزاج گرم که غالب بود بر رحم و منی را فاسد سازد و بسوزد علامت او لاغری و زردی رنگ و
غلظت و سیاهی خون علاج شربت فواکه و حقنه سرد و لیمو و شربت بنفشه و خشخاش و غذا گوشت مرغ و گوسفند جوان و قلیه کدو و اسفاناخ
و فرزجه بجربی مرغ و لعابکه از او دو بیدمشک بردارند **نوع سوم** که از جهت یبوست که غالب بود بر رحم و منی را خشک و فاسد سازد و آنچه
در جسم رود محکم و غلیظ گردد علامت او لاغری زن و خشکی فرج علاج اشربه و اغذیه رطب مثل نخود آب کدو و اسفاناخ بود
و شیر تازه و پالوده … شربت بنفشه و خرفه مداومت حمام و دهن البیدان روغن کدو و بادام و چربی بط و مرغ و فرزجه که از سفوف …
و مغز میرا آهو و مرغ از هر کدام میسر شود و شیر عروزه و لعاب تخم … بسازند **نوع چهارم** که بسبب رطوبت که غالب بود بر رحم قوت ماسکه
ضعیف سازد و در ملاستی پیدا کرد و منی توقف نماید و بیرون آید علامت او آنست که از رحم رطوبت دایم آید و اگر حمل گردد
ساقط شود تا سه ماه زیاده قرار نگیرد علاج تنقیه بدن تلطیف به ایارجات و استعمال غذا و ادویه گرم و فرزجه از شحم حنظل و انزروت
و زعفران و مر و دوشیت و سماق و ابریشم و عسل آمیخته بردارند و حقنه از ادویه خوشبوی مثل کافور و سعد و سنبل و سلیخه نمایند دیگر بچه
نا شدن از زیاده خلط بلغمی و صفرا و سودای که در جسم حاصل شود فاسد بسیار مزاج رحم و منی را علامت او بیرون آمدن
رطوبت سفید یا زرد یا تیره رنگ علاج تنقیه و تقویت رحم بشافه یا حقنه و ضماد قابض **نوع پنجم** در عقر و اسقاط
بچه که حادث گردد از بادی که در رحم است پس حایل گرد میان جنین و میان آنچه متعلق بدو چسپیدن است علامت او باد و نفخ
دائمی و اندامی یا فتق از غذا اسی نفاخ و اسقاط او پیش از آنکه کلان در وقت مجامعت او از بادی که از مقعد بیرون علاج شرب
ماء الاصول و جمیع آنچه نفخ را دفع نماید مثل کلاب عرق بادیان و گلقند و غیره صفت جوارش که باد را نفع نماید زرنباد
درونج جوز بوا هیل قاقله قرنفل جوانی زنجبیل تخم کرفس انیسون از هر یک دو درم زیره مدبر یک نیم درم جندبیدستر نیم درم کوفته برابر مجموع
قند آمیخته شربتی مثقال بود به آب شیر گرم **نوع ششم** در آنچه از فربهی زن بچه نشود علامت او نفخ و کلانی شکم زیاده
از مقدار زاید بی یا فتق از جهت قبض و بادی که در شکم بود و تنگی فرج و اگر حامله گردد از جهت تنگی مکان جنین چون کلان شود
بیفتد علاج بدن را لاغر سازند و فصد و استفراغ بجهت اسهال مطبوخ و غیره و حقنه حاده و تقلیل غذا و اطریفل صغیر و معجون
کمونی مداومت نمایند و معجون لک را خاصیتی عجیب است در نیل (؟) و لاغر بدن و دیگر از جهت حرارت و از برودت و بسبب رطوبت
و از غلبه یبوست که بر مزاج می برد حادث شود و بالم آنکه بچه شود مسکن علاج مزاج را به اشربه و اغذیه مناسب اعتدال آرند
نوع هفتم که حبل نشود از جهت آنکه قضیب یا میل بسوی خصیه بود و از جهت کوتاهی زیاده است پس اگر منی بیرون آید بجانب فم رحم نرسید (؟)

علامت او گرانی زیر ناف و بول بسیار کردن بود و میل سوراخ قضیب افضل بود و اگر منی بیرون آید باز می آید رحم باید رحم شود علاج
آنست که این زنان را بچیزهای ملین از جهت چربی مرغ و لعاب مغز حلبه گاو و غیره ببروبند تا راست شود و دیگر بسبب میل سر رحم که از جنج
ورم یا صلابت یا چیزی مثل ثر لول بر آمدن باشد و موجب سده فم رحم گردد و منع کند منی را از رسیدن بر رحم علامت آنها ظاهر است علاج
ازاله سبب آن نمایند و گاهی سر رحم از محاذات فرج میل بیفتد و در شهوت منی بر رحم نمیرود یا آنکه فم رحم منطبق شود علامت
او آنست که زن در وقت جماع الم یابد و دایه بشناسد مثل او را بلمس با انگشت که از صلابت یا از امتلای عروق یا از جهت عروق
و الیاف بند و سیلان علاج فصد صافن و حقنه از انجیر و بابونه و حلبه و مغز تخم کاشم و تخم کتان پخته با روغن کنجد و در قبل فرزجات
از چربی مرغ و بط و روغن بابونه و حمول آزورق کرنب پخته با چربی بط و مرغ و روغن کنجد و بریشم کوفته بردارند و حمام فائده دارد
و اگر رطوبت یا غلبه باشد استفراغ بحب ایارج و دایه باید که انگشت بموم روغن آلوده ساخته باشد تا سر رحم را محاذی فرج
سازد و دیگر بسبب عیب برخاستن بعد از انزال یا از جهت حرکت عنیف که از ضربه و جستن از جا منی قرار نمیگیرد و بیرون آید
بچه نمیشود و بسبب الم نفسانی مثل غضب شدید یا اندوه یا خوف یا بجهت الم بدنی مثل تب یا جوع شدید و استفراغ خلط که بسبب
گذشتن او بر رحم یا ضعف در رحم میشود و موجب اسقاط میگردد و یا از کثرت جماع و بسیار بحمام درآمدن موجب گرمی آن میگردد
و جنین در حرکت می آید و می افتد علاج حفظ نمایند از این اسباب و بوئیدن گل و صندل و عنبر و بوهای خوش که رحم را ابراء دارند
بیش از مجامعت موجب حبل شود **فصل دویم** در علامات حبل و فرق میان ذکر و انثی اما علامات حبل خشکی فرج و تنگی آن
و قشعریره بعد از جماع و قلت شهوت جماع و بر طرف شدن حیض و سیاهی سر پستان و کدورت بیاض چشم و غثیان و میل بچیزهای ...
شکل و انگشت و غیره علامات ذکر خوبی رنگ زن و صفای بشرت و حرکت و سرخی سر پستان و احساس بحرکت جنین در جانب راست
و پستان راست کلان تر از پستان چپ بود و حدت حرکت جنین و بول رنگین بود در اکثر اوقات و برآمدن شکم و اشتهای زن بچیزهای
لطیف اما علامات انثی سماجت لون و بطور حرکت و احساس بحرکت جنین در جانب چپ و سیاهی پستان و پستان چپ کلان تر از راست
و قاروره سفید و اکثر احوال عدم برآمدن شکم و اشتهای حامله باشیاء ردیه مثل گل و غیره و اشتها کاذب این علامات دال
زیرا که حمل انثی شده و بقراط حکیم گوید اگر شک داشته باشد که زن حامله است باید که عسل را با آب سرد آمیخته مقدار یک مثقال
در وقت خواب بدهند اگر مغص در ناف دریابد شود حامله است دیگر روز فرمایند که از بخور عود یا عنبر و از چیزهای خوشبو نمایند بقمع
اگر بوی در بینی خود یابند حامله است و اگر بوی آن نیابد حامله نیست و اگر از شیر تر دارند همین حکم دارد و از جمله حیل که خواهند
معلوم نمایند که فرزند نر هست آنست که زراوند را بکوبند و بعسل خمیر نموده بصوف کبود بر دارند و هر صباح بر ناهار
و تا میانه روز چیزی میل ننمایند اگر در دهان خود مزه شیرین یابد پسر است و اگر مزه دهان تلخ است و خوشبو بود و اگر در دهان ...
نشود بلکم پس غیر حامله است **فصل سوم** در تدبیر حبالی یعنی زن بارور واجب است که منع نمایند از جستن بعد از جماع
و امتلا غضب و خوف و غم و از خوردن اشیا که او را رطوبت کند و از فصد و شرب مسهل تا مدت چهار ماه و بعد از آن
اگر ضرورت شود میتوانند بود و چیزها یکه باد بشکند از خوارشات مثل کمونی و غیره و اگر حامله را غثیان بود قی فرمایند
بشبت و تخم ترب و آب سکنجبین تواند قی کردن بعد از آن شراب حبت معتدل فرمایند مثل بسواری آنکه مقویات معده و مسکنات

افتیمون و تند بیدکو از فواخه و شانه و عسل و بیده نوع چهارم در سیلان طمث که از مشارکت رحم شود علامت او آنست که بغیر
ادرار حیض بعد و خون او قطره قطره آید و خالی نبود از درد کمر بسبب مشارکت رحم بدماغ و از الم در بعضی از احشا و تسکین الم بعد از سیلان
علاج فصد باسلیق و حجامت بر ساقها و چهار زنبد که استفراغ سودا باب پنیر فائده دارد و قرص کهربا و حب مقل با آب کشنیز که نخست باشند
و اگر در رحم چکانند شاید و لعاب تخم کتان و شیر گرم و روغن حناء زرد و آلو و شفتالو که در روغن [illegible] پخته باشند در رحم چکانند و بالجمله
آنست که در وقت الم علاج نمایند و در وقت رحت علاج نمایند و حجامت بر ورکین و زیر سینه سازند دیگر سیلان طمث از قروح رحم
بشود علاج قروح نمایند دیگر بعقب ولادت سیلان طمث اکثر بود علاج ادویه که در قروح و شقوق رحم نافع باشند [illegible] تسکین [illegible]
و گاهی حادث میگردد بسیار طمث از جهة زایل نمودن بکارت علاج در شراب قابض نشینند یا آنکه از زوشاه بلوط و گلنار [illegible] بجوشانند
و آب آن را بردارند و بروغن زیت مرطوب یا روغن گل حل ساخته [illegible] نرم بحیله بهم آلوده بردارند فصل
ششم در قروح رحم و انواع اسباب و علامات و علاجات آن هر یک نوع است نوع اول که حادث شود قروح رحم بسبب ضربه
علامت او درد و بیرون آمدن خون سرخ علاج فرزجه از انزروت و کندر و خون سیاوشان و مر و شب یمانی و پوست انار و جوز سرو
آب لسان الحمل با آب آس بردارند و حقنه از این اشیا فائده دارد و اگر جراحت و ریم مانده شده باشد گل ارمنی و اقاقیا و مازو در فرزجه و حقنه
اضافه نمایند و قرص کهربا اختیار نمایند نوع دوم در قروح رحم از داخل بسبب دشواری ولادت شدت طلق گرفتن [illegible] یا جنین
میت شود علاج فرزجه که مذکور شده بردارند و انزروت و کندر و خون سیاوشان بدهند نوع سوم قروح رحم که از خلط حاد
که موجب حرارت گردد علامت او بیرون آمدن خون سیاه بوی ناک با درد شدید علاج تنقیه بدن و حقنه از آب کشک جو و عسل و آب [illegible]
و اندمال جراحت با دویه مذکوره و اگر درد شدید بود باید که افتیمون و زعفران با انزروت و خون سیاوشان آمیخته بردارند و انجیر
در درد رحم را تسکین دهد و خطمی بابونه را در فتیله یا پشم بجوشانند و بعسل و روغن گل ضماد نمایند و حقنه نمایند قبل از آنکه عورت [illegible]
و روغن گل نوع چهارم قروح رحم که دیرینه بود باشد یا بثور در رحم شود علامت او درد و بیرون آمدن چیزی
شبیه بدرد و اگر مثل گوشت ریزه باشد درد بود دلالت میکند بر آنکه باقی مانده و اگر چرک اندک با سوزش بیرون آید و بوی ناک نباشد
دلالت دارد بر آنها جراحت علاج حقنه بروغن گل و جمیع مندملات که در قروح گفتم و ضمادها مذکور شده نمایند فصل هفتم
در شقاق رحم گاهی بسبب یبوست خاصه بوقت ولادت یا از شدت درد طلق یا از جهة قرب عهد بسن میشود و بعد از آن
اندک اندک معلوم شود و گاهی از کثرت جماع شقاق رحم میشود علامت او آنست که بحس هر گاه [illegible] معلوم میشود چون انگشت [illegible]
بگذارند درد زیاده گردد علاج مرهم باسلیقون با اندک [illegible] و در روغن بنفشه یا روغن مغز گاو یا روغن زیت یا روغن
سوسن [illegible] بردارند یا طلا نمایند و جمیع علاج شقاق مقعد نمایند فصل هشتم در حکه رحم و گاهی
عارض میگردد در رحم خارشی بسبب خلط تیز صفراوی یا سوداوی یا بلغم شور یا منی حاد در بعضی اوقات بمرتبه میرسد که قوت ساقط [illegible]
و عارض میشود مریض ان را که از جماع سیر نمیشود و هر چند جماع زیاده شود شهوت او زیاده گردد و از رنگ حیض معلوم میگردد که کدام
خلط غالب است علاج فصد و مسهل و در فم رحم طلا سرد از صندل و ماسیتا فائده دارد و آب کشنیز و آب خرفه و گاهی
و روغن بنفشه و از انچه مجرب است [illegible] پوست انار و عدس مقشر [illegible] بجوشانند و فتیله بردارند و ادویه که حرارت منی [illegible]

لتسکین

تسکین دهد چنانچه مذکور شده و در کثرت شهوت مداومت نمایند **فصل نهم** در بواسیر رحم بواسیر رحم حدوث او از
سودای میشود چنانچه در مقعده و شناختن او به دیدن و لمس معلوم است هرگاه دهان قبیل یک بینند اگر در وقت هیجان بود رنگ او سرخ
و با الم از جهت امتلا از خون و اگر در وقت سکون بود از وی رطوبت آید شبیه به آب زرد و رنگ او سیاه **علاج** تنقیه بدن از خلط
سودای بمطبوخ افتیمون و غذای مرطب از گوشت بره و بزغاله و روغن نرگس و سوسن بمالند و مرهم از قلیمیای زر و چوبه و
مرداسنگ برابر بگیرند و موم و روغن زرد و آب شفتالو بسازند و باقی علاج بواسیر مقعد نمایند و قطع بجهت بدوا یا بشیشه
نمایند اگر ظاهر باشد و اگر غایب بود داروهای مجفف به رحم باشند **فصل دهم** در بثور و ثالیل و ناصور رحم
اما بثور تولد او از خلط سوداوی یا از صفرا که مخلوط بخون بود درشت و در فم رحم عارض میگردد و شناختن او به دیدن
و لمس و بصر در محلی که قبل از آن گشاید فم رحم را ملاحظه نمایند معلوم میشود **علاج** فصد باسلیق اگر قوت بود و شربت نارنج و سکنجبین
و شیره و خرفه و کشک جو و غذا آش غوره و سماق و بثور اگر ظاهر بود مرهم اسفیداج یا مرهم از مرداسنگ و گل ارمنی و قلیمیا
بگیرند و اندک کافور به روغن گل و موم بسازند در جوشش مالیده و اگر ظاهر نشود این داروها با آب لسان الحمل و روغن گل و شیر بصورت
استعمال نمایند اما ثالیل شناختن او بهمان طریق شناختن بثور بود **علاج** تنقیه بدن بمطبوخ یا حب ایارج و اجتناب از غذا
که از وی خلط غلیظ حاصل گردد و غذای لطیف از گوشت بره و بزغاله و مرغ و روغن سوسن و روغن دانه شفتالو فایده دارد و الحم
بمالند و آبی که در وی بابونه و اکلیل و حلبه و تخم کتان جوشیده باشد بنشینند اما ناصور اطلاق ناصور وقتی میکنند که بر جراحت مدتی
گذشته باشد علامت او لزوم درد و در وقت صحبت از جهت ضعف که رونده عضو دارد **علاج** نمایند و استعمال ادویه منقیه و مجففه چنانچه
مذکور شده و دستکاری نمایند بلکه بغیر فکر از متصل بخش نکنند **فصل یازدهم** در سیلان رحم و اسباب و علامات آن
و علاجات آن گاهی عارض میشود عورات را که از رحم ایشان رطوبات بسیار میرود و سیلان منی مثل هیجان عارض میگردد و این رطوبات
در نفس رحم میباشد وقتیکه قوت غاذیه ضعیف بود و این فضول که از رحم می آید بلغم و صفرا و سودا و خون میتواند بود و استدلال
برنگ آنچه از رحم سیلان میکند بدین طریق نمایند که خرقه بیندازند و بعد از خشک شدن خرقه معلوم میشود و علامات صاحب سیلان سقوط
شهوت طعام و رنج بزرگی و ورم و نفخ در چشم **علاج** تنقیه بدن اگر خون غالب بود فصد نمایند و اگر صفرا و سودا و بلغم
فاسد میباشد مسهل آن دهند و بعد از آن تقویت رحم بفرزجه و حقنه که حبس سیلان نماید از آنچه در افراط طمث مذکور شده
اما سیلان منی با اقسام خود مذکور خواهد شد **فصل دوازدهم** در احتباس طمث و انواع و اسباب و علامات و علاجات آن
و آنچه این علت بدو باز میگردد و این هشت نوع است **نوع اول** احتباس طمث که از قلت خون در بدن بود و علامت او نحافت
بدن و ضعف و زردی رنگ و تقدم جوع و نقص استفراغ مثل سیلان خون بواسیر و رعاف **علاج** بدن را فربه سازند
و خواب در جهت و حمام و آبزن و زرده تخم مرغ نیم بخته و شوربای مرغ فربه و گوشت بره و گوشت گوسفند جوان **نوع دوم** احتباس
طمث که از غلظ خون حادث گردد علامت او سستی بدن و سفیدی او و کبودی رنگها و کثرت بول و بلغمیت بر از جهت نقصان
هضم معده و گرانی خواب از علامات برودت مزاج رحم است قلت حمره وقت خون **علاج** فصد صافن یا فصد باسلیق در جانب
ساق مثل از نوبت اول به روز حیض و کسی که فربه بکافی بود و استفراغ باید به ادویه لطیفه مثل ایارج و قرص مبلی که در وی اسارون

دو مثقال و افسنتین یک مثقال جوشانیده باشند و یک مثقال مربد بن آب اگر میل نمایند فائده دارد و شربت بزوری که از تخم کرفس و
انیسون و بادیان و پودینه و سکنجبین و شیح بعسل یا قند بپزند بعد از تنقیه بدن از اخلاط غلیظ دو درم از حب غاریقون یک مثقال سکبینج و حلتیت
بسکنند و دوائی کرکم با شربت سکنجبین بزوری بعد از فصد صافن ادرار حیض نماید و نیم درم جند بیدستر دو درم پنج شونیز و کمون و
بادیان و قاشق آب پودینه و هفت مثقال عسل بدهند و نوبت بکل نمایند ادرار حیض نماید و سعد و فوه و اسارون و سلیخه و دارچینی و افسنتین
و سکنجبین و شیح خواه مفرد خواه مرکب با آب فوه یعنی احتباس و در بیک دو مثقال عسل نمایند ادرار حیض نماید و قرص مکی را
ادرار حیض خاصیتی عجیب است در هر بار سه نوبت گفته اند ده روز بیک نوبت واقع شود و جوز و سداب از هر یک سه مثقال و لوبیا و مثقال تخم
کرفس مثقالی و غیره نیم کوفته مثقالی در آب جوشانند و آب آن را میل نمایند نفع دارد و آب نخود سیاه با زیت و طبیخ حلبه با مرو زنجبیل
مرمکی ایضا ادرار حیض را فائده دارد و نشستن در ادویه لطیف مثل سداب بابونه و مرزنجوش و پودینه و اکلیل و سعتر ادرار
طمث نماید و طلا از دارچینی و سنبل و سلیخه و حب بلسان و جوز بوا و ابهل و قسط از هر یک برابر کوفته بجوشانند و در خریطه از صوف
کنند و بر ناف و عانه بندند بطریقی این ادویه سده رحم را بگشاید حسب کامل و ابن ابی صادق در شرح فصول چنین گفته اند
و دیگر انچه ادرار طمث نماید این علاج است که این فقیر تجربه نموده و بسیار کسان فائده یافته اند حب کرچه پانزده مثقال سلیخه و
مثقال افسنتین دو درم همه را نرم کوفته با سی مثقال عسل بیخته بپزند و بالای رحم طلا سازند و فرزجه بردارند و این حمول اقوی
جند بیدستر و مر و مشک فرزجه سازند و بردارند و بعضی حکما نقل کرده اند که حیض عورتی مدتی هفت سال بسته شده بود و این فرزجه
برداشت خون حیض او گشاده شد صفت آن مر و فرفیون از هر یک چهار درم ابهل شش درم سداب ده درم مویز دانه بیرون کرده
بیست درم نرم کوفته به زهره گاو بسازند و بردارند چند روز دیگر احتباس طمث از جهت حرارت که دهان رگهای رحم را محکم سازد
علامات التهاب و خشکی رحم علاج شیرخشت و سماق و نبات و مغز کدو و تخم خیار و بادیان کوفته فرزجه سازند بعسل و زرده تخم
مرغ چند روز بردارند و شیره خرفه فائده دارد دیگر احتباس طمث بسبب برودت که غالب شود بر مزاج رحم دهان عروق او بسته
شود علامات او سفیدی لون و افادت نبض سرد عروق علاج قرص و ادویه گرم دیگر احتباس طمث از یبوست حادث شود و علامات
او یبوست رحم و هزال بدن و خشکی عروق علاج چیزهای مرطب باقی علاج آنچه در علاج مذکور شده دیگر از جهت ورم رحم اگر بود و ازاله
ورم نمایند و اگر از جهت قروح که مندمل شده و دهان عروق را گرفته علاج فصد و تنقیه بدن بمسهل و روغنهای محلل دیگر بسبب رتق
یعنی بر التیام قروح در جسم چیزی پیدا شود که مانع جماع بود و مانع طمث نیز گردد و گاهی منفذ او منی باشد تا غایتی که نزد ادرار
حیض الم شدید می یابد و تمدد عظیم علاج بحدید نمایند و شق سازند و مرهم گذارند و نگذارند که دهان او بهم آید و باز بسته شود
نوع سیوم در احتباس طمث که حادث گردد از افراط سمن و تازگی و مسامات او را تنگ سازد و بغیر احتمت علاج فصد و لاغر
ساختن و شربت که ادرار نماید و قرص مسهل نوبت اختیار نمایند و حرکت پیش از طعام و حمام بر نهار روند و مداومت اطریفل صغیر و
معجون کموفی و گلقند به بادیان روی ساخته باشند فائده دارد بدن را نحیف سازد و غذا نخود آب و در رحم روغن بان
و قطران چکانند و از انچه خون حیض را روان سازد بخور حنظل تنها و جاوشیر و حلتیت و سکبینج است و درین علت چیز
گرم استعمال نمایند مگر علامات حرارت نه باشد و اگر تب بود و علامات حرارت و درد سر و غثیان و تلخی دهان البته از چیزهای

رحم احتراز نمایند اگر حرارت بود آش سماق و غوره مناسب است و دیگر از جهت سیل رحم و سیلان رطوبت اگر در آخر حبس طمث شود علاج او آنست
که در فصل عقر مذکور شده اما آنچه از سبب احتباس حیض و طمث امراض و علت ظاهر شود هرگاه منقطع نباید اختناق الرحم و اورام رحم و اورام احشا
و امراض معده از سوء هضم و سقوط شهوت و غثیان و تشنگی و گزیدن معده و بعضی از امراض دماغ مثل صرع و صداع و مالیخولیا و فالج و امراض صدر
مثل سعال و ضیق النفس و امراض کرده و امراض کبد و استسقاء و درد پشت و عرق محرقه و حمیات محرقه و درد چشم **فصل سیزدهم در نتوء رحم** و این چند نوع است **نوع اول** در نتوء رحم که حادث گردد از دو سبب خارج از جهت گرفتن و مرده بچه بیرون کشیدن بغیر حکمت یا افتادن
عورت بر موضعی از سقوط قوت یا از جهت فرح شدید و عارض میگردد یا استرخاء در اعضاء رحمیه علاج او آنست که عارض میگردد مر این عورت
عورت را درد شدید در عانه و مقعد و چهار بند و پشت و گرار دهشت [illegible] که مخفی و پوشیده است بر جهال اطباء فرق میان نتوء رحم
و فرق میان هر دو آنست که نتوء رحم [illegible] در رحم لعبه آن بود **علاج** تنقیه روده اولا از ثقل و حقنه و ادرار بول تا غایتی که
پاک شود و در رحم روغن زنبق و یا گل که در و غالیه حل کرده باشند بچکانند بعد از آن رحم را بر موضع او برند و بعد از آن زجه که از ابریشم کرده که
در آب و شراب [illegible] مازو و اقاقیا و مازو و خرنوب جوشانیده باشند و ضماد بر عانه و نواحی فرج اندوده قابض کنند و از زند بوی‌های خوش
در پیش بینی دارند و اگر عارض گردد این عورت را حکه رحم با بابونه و پوست انار کوفته مثل غبار بمالند **نوع دوم** که حادث گردد در نتوء
رحم از رطوبت بلغم لزج علامت و سپردن آمدن رطوبت از رحم و ثقل **علاج** تنقیه بحب ایارج که مقوی به ترید بود و فرزجه از
نوفل و مازو و اقاقیا [illegible] مازو و ترم سوده بابریشم که بشراب [illegible] سرشته باشند چند روز بر دارند تا رحم بجای خود آید
والسلام **فصل چهاردهم در اورام رحم** و انواع و اسباب و علامات و علاجات آن **نوع اول** در ورم گرم که حادث گردد
بسبب ضربه یا سقطه که بر رحم رسیده باشد یا اسقاط جنین میت یا دشواری ولادت یا احتباس طمث یا نفاس یا کثرت جماع
علامات او حمرت و حرارت و ورم و تپ تیز مثل برسام و درد سر و سواد لسان و درد معده و غثیان و فواق و ضعف هضم و قلت شهوت
و درد رحم بسبب مشارکت و درد عنق بعد از آن منتشر در تمام بدن و درد پشت و در تهیگاه و چهار بند و کشش ران و نفخ عانه
و بدشواری بول و براز بیرون آمدن و تواتر نبض و نفس و غشی و عرق اطراف و اگر ورم در قعر رحم بود درد در زیر ناف بود
اگر در فم رحم بود درد در عانه میباشد **علاج** اول قی نمایند اگر ممکن بود پس از آن فصد باسلیق و فصد صافن فائده دارد
و آب شعیر با روغن بادام و قند و آب انار میخوش با شیر خرفه و شربت بنفشه با لعاب تخم [illegible] آبی و اسپغول از آب [illegible] تا امکان
بود ملاحظه نمایند و اگر طبیعت قبض بود تلیین از بنفشه دو مثقال و سپستان سی عدد و عناب بیست عدد و آلو بخارا [illegible] عدد
بجوشانند و در آن شیر خشت پانزده مثقال و مغز فلوس هفت مثقال حل نموده و روغن بادام [illegible] مثقال اضافه نموده
میل نمایند یا مغز فلوس با شربت بنفشه یا در آب کاسنی و عنب الثعلب فائده دارد و در رحم را بلعاب اسپغول و آب حی العالم
یا روغن بنفشه و آب لسان الحمل حقنه سازند و اگر حرارت غالب بود اندک کافور اضافه نمایند و بر ناف و چهار بند و مثانه و تهیگاه
از صندلین و اسپغول و گل ارمنی طلا نمایند و ضماد بر ناف و عانه از آرد جو و باقلا از هر یک پانزده مثقال و گل خیری و بنفشه از هر یک
چهار مثقال به آب کشنیز و کاسنی بسازند و سزاوار آنست که با رادع محلل آمیخته نمایند تا ورم صلب نشود و در ابتدا در آب [illegible]
یا ورد در ارند بعد از آن در آب گرم محلل تنها و اگر تحلیل نیابد علاج او آنست که [illegible] شدید [illegible] اعراض حدوث [illegible] مختلف

مشارکت قولیت بعروق مغاره به دماغ است که نزدیکست مریض را عارض میگردد که ضیق نفس وغشی وصرع وخفقان وسبات

منقطع شود وهلاک گردد وعلامت او آنست که بهنگام نوبت نزدیک آید اختلال ذهن وفکر فاسد در استخطا ودوار وسدر وخفقان

وتاریکی چشم ودرکب دهان وبینی حرکات مضطرب بسیار را دست داد اختلاط ذهن وحادث شد غشی وباطل شدن حس

ومنقطع شدن آن صوت واگر خطاب کنند فهم نکنند بدانچه خطاب کرده اند واز دهان کف روان نشود چنانچه در صرع وجز آن ساکن شود آواز نکنند

نعره زنند واین علت دو نوع است نوع اول اختناق رحم که حادث گردد از کثرت منی که پراکنده شده در اوعیه وتحلیل گشته کیفیت سمی

وبخار بدان وبدل ودماغ برسد علامت او آنکه چند گاه از شوهر جدا شده باشد مدت طویل وآمدن رطوبت از رحم در حالت حرکت علت وخفت

یا نفس از خروج رطوبت واگر قابله رحم زن را بمالد تا رطوبت بیرون آید فائده کلی دهد علاج در وقت نوبت وامید حدوث

این علت پایها را محکم ببندند ودوکف پای را محکم بمالند بمخین وکاف آب گرم یا در طبیخ بابونه ومحجمه بر ناف ودر زانوها وبر ساق گذارند

ودر گوشها فریاد یا آواز بلند نمایند ودوا به فم رحم اورا بانگشت که بروغن زنبق یا بان یا روغن بادام وکحل که در وی عنبر ومشک حل

نموده باشند بمالند وحقنه بدینها نمایند تا منی تحلیل بدو رطوبت بیرون آید وبخور نمایند رحم را ببویهای خوش مثل عنبر ومشک وعبیر وبوهای

منتن پیش بینی دارند مثل جند بیدستر وکندس ونفط وجامه پشمینه سوختن بتقل یا کوگرد یا پشم تا تحلیل دهد وبخارات بسر برسد تلطیف

نماید آنچه نازل میشود برحم جهت آنکه از شان رحم است که از چیزهای بدبوی گریزد ومشتاق اشیای خوشبو بود وازین سبب مالیدن

روغنهای گرم که در وی عنبر ومشک حل کرده باشند فائده دارد ودوا برا الفر بمانند تا اندکی از فلفل وعاقر قرحا بروغن حب الغار

انگشت خود آلوده در رحم بمالد تا سیل المنی نماید وخلاص شود از این جهت ودیگر بعد از نوبت اگر ماده غلیظ بود وعلامت آنست که

حرکات ثقیل وخواب غالب گاهی تشنج ونسیان علاج تنقیه بدن بحبوب یا ایارجات کبار وحب ایارج وحب منتن وایارج لوغاذیا

وایارج روفس واستعمال اینها در هر هفته یکبار مناسبست ومعجون نجاح در هر ده روز مسهل نمایند وبعد از استفراغ معجون کمونی و

مثرودیطوس ومعجون سنیا ودوا الکرکم ونوش دارو ودر طبیخ افتیمون وغاریقون مقدار دو درمی بایشد رحم بدوا المسک بالعسل

اختیار نمایند وحمام فائده دارد ودر گوگرداب درآیند وبعد از تنقیه روغن کنجد وروغن بیده بخیر نمابر الاصول بیخ بنج جوز بیدستر

بیخ کرفس وپوست بیخ کبر وبادیان از هر یک دو مثقال تخم انیسون ومصطکی از هر یک مثقال تخم حلبه وخسک وبادیان نیم کوفته

از هر یک مثقال بجوشانند وشصت مثقال قند بقوام آورده بهفت روز اختیار نمایند وگفته سه مثقال تا پنج مثقال فائده دارد

واگر حرارت بود با اختناق رحم علامت او احساس بحرارت قوی که مرتفع میشود از رحم بسر وسرخی رخسار باد ودرد وغثیان

علاج فصد باسلیق وحجامت بر ساق وبعد از آن اسهال بطبیخ افتیمون وقی بشبت در روغنی که طعام بسیار خورده باشند ودر وقت

نوبت وکافور وصندل ونیلوفر بو نمایند که بهوش آید واشیا بارده که مقلل منی وکاسر شهوت بود مثل شربت نیلوفر وشیره خرفه

که حرارت بود غذا اقلیه اسفاناخ وکدو واگر سازند واگر برودت غالب بود غذا گوشت کباب عصافیر وزیره ودار چینی سازند

نوع دویم اختناق رحم که حادث گردد از احتباس طمث مدة طویل چرا که بطول زمان بعارض شود وآنچه عارض میشود از منی علامت او

تغیر لون وبول وسیل وانقطاع حیض است علاج فصد ومسهل یا دوا که ادرار طمث نماید مثل

سکنجبین بزوری سکنجبین ساده یا سیداب سکنجبین وشیره تخم خیارین واگر این علت شود فصد واسهال مناسبست

... غذاهای لطیف و روغنها مالند والسلام است **فصل شانزدهم** در نفخ رحم بسبب سوء مزاج سرد یا بد شوراب الدر
چیزهای سرد که رحم را سرد کند و ماده باد و باد در تجاویف رحم یا در لیفها و غیره در آید و باد یا چنان غلبه کند که صلابت و درد آن بر شبهای
دمعه و ناف برآید و حالتی مثل استسقای طبلی پدید آید و باشد که از جای بجای بگردد و قراقر و ضربان کند و باشد که تا آخر در نفخ بماند
و علاج پذیرند **علاج** ازدان گرم کرده و معجون باده الحیوة و کمونی و سنجرنیا و ماء الاصول بروری با ایارج فیقرا و شراب گفته اند اندکی با شلت
تخم کرفس و انیسون و بادیان و روغن سداب یا قسط در حانه بمالند و حقنه نمایند و فرزجه بر دارند و کمادات که باد را پراکنده سازد

باب بیست سویم در امراض ثدی مشتمل بر چند فصل فصل اول در اورام پستان

که گاهی حادث شود و انواع اورام مثل آنچه حادث می‌گردد در سائر اعضا و مذکور خواهد شد و ورم پستان بسبب بسته شدن شیر میباشد و این دو نوع است
نوع اول در ورم گرم ثدی علامت او انتفاخ و صلابت و درد و حمرت رنگ و تمدد و تب **علاج** تکمید باسفنج یا به پنبه که بسرکه آمیخته باشند
شیر گرم گذارند یا آب بسرکه اندکی ممزوج کرده شیر گرم فایده دارد و اگر حرارت بسیار بود آرد جو و آرد باقلی سفیده تخم مرغ یا زرده اگر
با آب حی العالم یا آب کشنیز یا آب خرفه طلا سازند و موم روغن از روغن بنفشه یا بادام و موم با آب کشنیز آمیخته بمالند و اسپغول و تخم
و آب آمیخته طلا سازند و سرطان که کنکاس میگویند و خراطین یعنی کرم سرخ که در کناره جویها میباشد سرد و آن را نرم کوفته بر پستان
بستن فایده دارد و نان جواری آب عنب الثعلب و صندل طلا نمایند و اگر التهاب باشد تخم کتان نرم کوفته بسرکه آمیخته گذارند
و اگر حرارت تسکین یابد بروغن گل موم طلا نمایند و بابونه و بنفشه و اکلیل الملک نرم کوفته بدین موم روغن جهت تحلیل مخلوط سازند
و اگر مایل بصلابت شود آرد باقلی و اکلیل بروغن کنجد گذارند و آب ریاحین گرم بر او ریزند و اگر در یک جا جمع شود تخم حلبه و کتان و خیره
و آرد جو و روغن و لعابها گرم و ضماد کنند و اگر پخته شود و شکافته نشود بشکافند و روغن مسکه و مرهم اسفیداج و اگر ورم حادث شود
دانه سویق نرم کوفته بعضی قلقل گاو و آب عدس و آب برگ سرو آمیخته طلا سازند **نوع دویم** ورم سرد که حادث میگردد و از جهت بسته
شدن شیر در پستان بیشتر علامت او علامات ورم گرم در پستان **علاج** آبی که در وی بابونه و سبوس و تمام بنفشه جوشانیده باشند
گرم بر پستان ریزند و روغن نرگس و روغن قسط یا از روغن خیری و موم و موم روغن ساخته و مرهم بمالند و اگر بود به خشک اضافه
نمایند شاید و زیره کوفته با سرکه و قسط طلا سازند و نان پسیده و آرد باقلی و آرد حلبه و گل خیرو و تخم کتان و برگ کرنب کوفته بپخته مجموع
طلا نمایند و اگر خون منعقد شود در سینه آرد باقلی و عسل و تحلیل دهند و آب گرم که در وی تخم کتان جوشانیده باشند بر پستان بشویند
و طفل را از شیر خوردن اگر ممکن بود منع نمایند تا سبب جذب بودن شیر و جذب بود الم زیاده نشود و آنچه غدد و صلابت پستان را فایده دارد آرد
و روغن بنفشه و زرده تخم مرغ بهم آمیخته طلا نمایند و روی روغن کنجد و سرکه اندکی و بوره و سداب هم کوفته مجموع اگر گذارند ورم
سینه را فایده دهد **فصل دویم در قلت شیر** و اسباب و علامات و علاجات آن و این چند نوع است **نوع اول** قلت شیر بسبب
کمی خون واقع شود علامت او قلت چیزها که از و خون متولد شود و کم شدن یا سوء مزاج بدن یا پستان **علاج** اگر بسبب کمی
خون بود غذاهای لطیف که از وی خون متولد شود و اگر از سوء مزاج بدن باشد جهت تبدیل نمایند و اگر مزاج سرد بود گاو شیر گاو و برنج با بادیان
و اندکی تخم شبت و نخود و آب شلغم که از آرد نخود و گندم و حلبه شیر که در و بادیان و گوشت مرغ فربه و زردک و شلغم باشد
و زرده تخم مرغ نیم برشت و کباب و آب بادیان و در زیادتی شیر خاصیتی تمام است و شربت بزر الاصول شیر را زیاده کند و نفخ و باد که در

مثل لبوب تسکین میدهد صفت آن پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کرفس و پوست بیخ کاسنی و پوست بیخ کبر از هر یک سه مثقال تخم
هفتاو بادیان و افسنتین و تخم کاسنی نیم کوفته و تخم خیار از هر یک دو مثقال پرسیاوشان و گل سرخ و انگور شفا از هر یک شش مثقال
قند هفتاد مثقال بجوشانند و صاف نموده بقند قوام آورده شیر دهند را اگر بکسیاله بود او را نیز دهند دیگر ادویه مفرد که شیر را
زیاده میکند تخم کرفس و بیخ زیدان و جوانی و تخم شبت و بادیان و انیسون مفرد یا مرکب نرم کوفته بعسل امیزند و ادویه که
منی را زیاده میکند شیر را هم زیاده مینماید و در غذا که از گوشت گوسفند بود در وی سیب و بادیان اندازند و از ارد جو و شیر و مغز
تخم خیارین و خرفه و تخم خشخاش و کنجد مقشر و قند غذا سازند و گوشت مرغ و ماهی که در آب شیرین بود و گاو را ضراحی گویند و مغز گردکان
و ترنجبین که بقوام آورده باشند با شیر بیاشامند در زیادتی شیر فایده دارد نوع دوم کمی شیر که از فساد خون حادث گردد بسبب زیادتی
یکی از اخلاط ثلاثه علامت صفرا زردی رنگ شیر و رقت آن و حرارت و حدة علاج تنقیه بدن بخیارشنبر و شربت سکنجبین و لیمو و نبات
و شیر خرفه و آب انار و ترش و سماق و غوره علامت بلغم سده و بیاض شیر و میل او بجمود و غیره علاج تنقیه بدن از بلغم و شربت سکنجبین
بزوری و قی بعد از خوردن طعام با سیب و عسل و غذا اگر حرارت کرد دار چینی بود و دوا بجا فایده دارد علامت سودا کمی و تیرگی رنگ
و غلظ و قلت او علاج تنقیه بدن از سودا و تبدیل مزاج بتدبیر رطب با میل بحرارت و شوربا چرب از گوشت مرغ و گوسفند جوان
باشد فصل سیوم در بسیاری شیر و حفظ پستان از آنکه بزرگ نشود علاج آنست که ارد باقلی و ارد حلبه بگلاب و روغن
گل با گلاب بسرکه و روغن گل بر پستان مالند و غذا که خون کم آورد مثل ترش و سماق و غوره و آب لیمو و غیره از ترشیها و طلا از گل ارمنی
و عدس و بسرکه و گلاب خوردن زیره و سداب مفرد یا مرکب با پخته عدس از حلیبا شیر و منی کم کند دیگر از جهت پستان را
از کلان شدن باز میدارد اسفیداج و گل ارمنی از هر یک دو مثقال کافور دو درم افیون نیم درم اقاقیا سه مثقال پوست انار
پنج مثقال عدس سوخته نیم مثقال شب یمانی مثقالی همه را نرم کوفته با آب کشنیز لسان الحمل بر پستان گذارند چند کوب
باب بیست و چهارم در امراض صفاق مشتمل بر دو فصل فصل اول در فتق و این الحلال پرده ایست از جای خود جنبش از
سست شدن و حدوث این علت از حرکت مفرط مثل دویدن و فریاد زدن خصوصا بعقب طعام یا چیزی گران برداشتن یا ضربه بر
شکم رسیدن بحیثیتی که در امعا واقع شود علامت او آنست که در وقت حرکت ظاهر گردد و در وقت نگاه داشتن نفس
و چون بپشت تکیه کند واجب شود و اگر دست بر او گذارند ناپدید گردد و این چند وجه است که ظهور فتق در دست یکی صفاق
داخل و دیگری مراق و لابد اگر گفته اند مگر که حادث گردد و در کودک که نادر علاج می پذیرد و باید که ترک معالجه نمایند تا زیاده نشود
و چیزهای بادناک و حرکات قوی خصوصا بعقب طعام جماع نیز ضرر دارد و از میوه با حذر نمایند و در حمام بسیار توقف ننمایند
و معجون کمونی و شربت بزوری و معجون حب الغار نفع دارد و مداومت بر تسکین او نیز فایده نماید و ضماد از صمغ عربی و اقاقیا
و صندل و اشق و تخم گل و کندر و جوز سرو از هر یک پنج درم همه را نرم کوفته بریش و سریشم ماهی طلا نمایند و محکم بندند بر فاده که بر او نهند
او محکم شود فصل دویم در برون آمدن ناف و این چند نوع است نوع اول که حادث گردد از گشاده شدن صفاق
یعنی پرده که موضع ناف است و خروج ثرب و روده علامت او آنست که رنگ او برنگ بدن بود و چون دست بر او نهند بجای
شود و در وقت درد داشته باشد و جماع زیاده میسازد و اگر ثرب یعنی پرده که بیرون آمده باشد روده بود اندکی درد داشته باشد

بدرد بجای بره و علاج آنست که مازو و کزمازو و اقاقیا و شاه بلوط و گلنار و تخم ارچه از هر کدام برابر گیرند و سرشش و سرکه خمیر نموده
بر ناف کذارند خصوصا اگر طفل بود فایده کلی دارد دیگر از رطوبت بلغمی حادث میشود و نتو ناف علامت او آنست که هرگاه دست براو
کذارند بجای خود فرو رود و رنگ او برنگ بدن بود علاج فتیله الا نمایند دیگر حادث میگردد آمدن ناف از ریاح و علامت او آنست
که بلمس او نرم بود و همرنگ بدن علاج شربت بزوری و طلا از برگ کرنب پخته سازند دیگر بیرون آمدن ناف از جهت پاره شدن رگی از
جای رفتن شریان که در موضع او است چون از او بیرون آید در زیر جلد ورم که نام میکذارند الور سما علامت او آنست که رنگ موضع
سیاه او بنفس یا سیاه بود اگر از گوشت رسته صلب بود و زیاده و کم نشود علاج این هر دو نوع قطع نمایند و بدوزند اما خطر کلی دارد و بلید
که ترک آن نمایند و طلا از مغز ساق گاو و موم سفید و روغن گل پیه بط سازند و این طلا نیز فایده دارد و موی دانه بیرون کرده و پیکر او
برکرد باقلی و روغن گل با زرده تخم مرغ بسازند و بر ناف کذارند و دایم روغنهای محلل نمایند باب بست و پنجم در حدبه و ریاح افرسه
و درد پشت و مفاصل و نقرس و عرق النسا و داء الفیل و درد عقب مشتمل است بر چند فصل فصل اول در حدبه و ریاح افرسه و انواع و
اسباب و علامات و علاجات حدبه زوال فقار بود به پیش مایل و بسیار است که زوال فقار یکی از جانبین میشود و آنرا التوا گویند نوع اول ورم
گرم که حادث گردد در عضله که در پهلو فقار که مهره پشت یا سینه بود و او را از موضع او زایل کند علامت او درد و ثقل و عظم نبض و شدت
حرارت و لزوم تپ علاج بعد از گذاشتن تپ تمدد و گرانی در پشت و علاج فصد باسلیق و ضماد قوی که از لعاب حلبه و تخم کتان و
چربی مرغ و لیط و قلم گاو و بنفشه و گل خیری و روغن قسط و سوسن و بابونه بمالند و مغز فلوس هفت مثقال بروغن بادام ورم میلمایند نوع
دوم ریاح افرسه که حادث میگردد از باد غلیظ که در زیر فقار بسته شده و او را از موضع او زایل ساخته علامت حدوث او درد
پشت بی تپ و زیادتی درد کاهی و نقصان او در آخر علاجات روغن بید انجیر مثقالی یا هفت مثقال شربت ماء الاصول و شربت
بزوری فایده دارد و گلقند که در مصطکی و انیسون بود و بزور که باد دفع نمایند و اگر تسکین نیابد حب سکبینج یا حب سورنجان
و یا حب منتن و یاد ایام رات سکنجبین بزوری باب گرم و ضماد قوی که باد را پراکنده سازد و از میعه و قسط و قصب الذریره و اکلیل
و فرفیون بعسل یا باب بادیان و سداب و روغن بابونه یا ناردین کذارند و الی که در و مرزنجوش و تمام و قیصوم و بابونه جوشانیده
باشند بر موضع الم ریزند فیحمه بر آن موضع فایده دارد صفت معجون نافع وجع و ناردین و اسارون و دارچینی از هر یک
پنج درم مرده ورم زرنباد و درونج از هر یک سه درم تخم کرفس و خردل از هر یکی دو درم با سه وزن آن عسل بسازند شربتی درم
باب گرم ضماد قوی بید و مازو و شاه بلوط از هر یک دو مثقال فرفیون درم و نیم و روغن ناردین بقدر حاجت غذا گوشت بریان کرده
سازند نوع سیوم ریاح افرسه که از خلط غلیظ لزج شود علامت او سفیدی رنگ و سردی ملمس و درد اندک علاج ضمادها
گرم و ضماد از مازو و شاه بلوط و کندر و اقاقیا و جوز سرو و گلنار و گل سرخ داشته و روغن سداب و عاقرقرحا فایده دارد نوع
چهارم حدبه و ریاح افرسه که حادث گردد از ضربه یا سقطه علاج بردن فقار بموضع بموضع مالیدن بدست و بکشیدن لجام
یا بچیه یا تنش کذارند و طلا که خون ابدان موضع کنند از رقت و مثل و اندک عاقرقرحا و ضماد قابض چنانچه مذکور شده دیگر بسبب
تشنج رباطات فقار حادث میشود و این اندکست و یا خطر بود علاج تشنج نمایند و روغن سداب عاقرقرحا نمایند فصل
دوم در درد پشت و انواع و اسباب و علامات و علاجات آن و این انواع است نوع اول درد پشت که از سوء مزاج

بار دیشود وعلامت او درد وثقل واحساس بسردی ونفع از چیزهای گرم وسکون درد از حرکت ورفتن وماییدن علاج شربت
ماء الاصول وکلقند وروغن بیدانجیر بشربت بزوری وسکنجبین وتریاق اربعه ومثرودیطوس از هر یک نیم مثقالی تا دو مثقال
بود ودر پشت روغن سداب وقسط وفرفیون وبابونه بمالند وغذا نخوداب ومطجنه سازند وادویه گرم در غذا فایده دارد **نوع**
دوم درد پشت که از خلط خام که در فقرات ظهور بود علامت او ثقل وبرد محسوس وانتفاخ از حرکت وریاضت درد اندک
بود وبعد از آن قوی گردد واین درد دیر ماند علاج قی ونضج ماده بماء الاصول یا روغن بیدانجیر ونخوداب درد ترنج وزیره وعسل
باشد هم نضج میدهد ودر یک هفته درد زایل نماید وبعد از نضج حب سورنجان وحب منتن وایارج حب فایده دارد وحلبه وحب الرشاد وتخم
کرفس وجوانی وزنجبیل از هر یک ابر سکنج مقدار مجموع شربتی هر روز دو درم بماء الاصول صفه شیافی که بردارند ونفع تمام دارد
سکنج وجاوشیر ومقل واشق وزنجبیل وسورنجان وشقاقل وتخم حنظل وتخم کرفس وانیسون وبادیان ونمک هندی وانزروت
جند بید ستر وزرنباد وقسط وسعد ومایی زهره وورق سداب اجزا برابر بگیرند ونرم کوفته شیافه سازند وموضع درد بر روغن فرفیون
وقسط وسداب یا بابونه بمالند وگوشت ملاحظه نمایند واگر ضرورت شود گوشت طیور حیلی بره وگوشت خرگوش ومداومت درین
علت معالجه تقلیل از غذا بود **نوع سوم** درد پشت که از تعب وماندگی حادث گردد علاج راحت وحمام وروغن خیری وبادام هم
آمیخته بمالند ویا روغن شبت وبابونه وغذا لطیف دیگر از کثرت جماع درد پشت بشود علاج ترک جماع وراحت وحمام باب
شیرین وروغنها که مذکور شد وغذا ماء اللحم وزرده تخم مرغ دیگر از ضعف گرده درد پشت بشود وعلامت انست که درد چهار سند
وضعف جماع بود علاج ضعف گرده نمایند **نوع چهارم** درد پشت که از امتلاء عروق که موضع برآمده است تمدد او بسبب
خون بود علامت او درد با ضربان وحرارت در درازی پشت وزیاده شدن او بواسطه حرکت وسایر علامات امتلاء خون
علاج فصد باسلیق یا بابض در ابتدا ونبیره خرفه وتخم خیارین بشربت سکنجبین وآب انارین وشربت لیموآب کشک جو وبر موضع
صندل وگلاب وروغن گل یا اندک سرکه بمالند ودر آب سرد درآیند وبر پشت ریزند ودر موضع سرد وهوای معتدل خواب کنند و
غذا ش سماق وغوره سازند دیگر درد پشت از ریاح حادث بشود علامت او درد با تمدد وانتقال از موضعی بموضعی علاج شربت
بزوری وکلقند وروغن شبت وفرفیون ومعجون کمونی **نوع پنجم** درد پشت که بسبب مشارکت رحم چنانچه عارض میشود بعضی
عورات را نزدیک حرکت حیض علاج انست که شربتی ادرار حیض نمایند از تخم کرفس وتخم حلبه سه مثقال وتخم خیارین نیم کوفته چهار
مثقال وبادیان نیم کوفته وانیسون وجوانی وتخم شبت ورونآس از هر یک دو مثقال بجوشانند وبشصت مثقال قند بقوام آرند
وهفته وراختیار نمایند دیگر درد پشت از تعب وحرارت که از غضب شدید که خلط غلیظ بلغم را در حرکت آرد میشود علاج روغن
فرفیون وقسط ومعجون ماده الحیوة باقی آنچه مذکور شد که از خلط بلغم بود دیگر بیان درد خاجره یعنی تهیگاه درد آن بدرد پشت شبیه بود
واکثر آن بلغمی وریحی بود واحتمال شیافات نیز در آن بغایت موثر است وعلاج ریحی وبلغمی از درد پشت نمایند **فصل سوم** در
اوجاع مفاصل وانواع واسباب وعلامات وعلاجات آن درد مفاصل دردیست که حادث میشود در مفاصل اعضا وسبب او
ضعف مفاصل وریختن مواد است واگر در مفاصل قدم بود مثل مفاصل کعب وانگشت ابهام نقرس گویند واگر در مفاصل ورک باشد
وتجاوز نکند از آن وجع الورک خوانند واگر تجاوز کند اگر از جانب وحشی وخم که در انست بعقد ساق یا بد تا انگشت وکعب بحسب کثرت

وثلث ساده عرق النسا نام نهند و از خواص این ورم است که بجلد نشود و سرخ نشود مثل اورام دیگر و اسباب او اصلی میباشد
و عرضی اما اصلی آن باشد که مفصل گشاده تا سر استخوان بند باد در حرکت نمایند و بجهت او متحرک بود و در زیر اعضا ماده را جذب
میکند و قوه هضم ندارد و بسبب قلت گوشت از برای آنکه مرکب از استخوان و عضو دف و عصب و رباطات و اتصال مند در
اصل خلقت برودت و یبوست غالب و هضم بحرارت رطوبت میباشد و لابد است که در مفصل رطوبت لزج بود تا مانع گردد
از جفاف رباطات و اوتار را بسبب حرارت عارضی که از کثرت حرکات تحلیل میابد و آنچه از رطوبت بدل او اعاده کنند پس
مفصل دایما جذب میابد رطوبت را و در بعضی مردم و شیخ تر واقع گردد و موجب این مرض میشود اما اسباب عارضی اول آنکه ترک
ریاضت کرده فضلات در مفصل جمع شده و حرکت که موجب حرارت تحلیل است واقع نیست دوم بسبب ضعف هضم معده اخلاط
متولد میشود و میریزد بمفصل سیوم از بدی ترتیب مثل خوردن طعام بر طعام و تناول اطعمه غیر موافق بغیر ترتیب و شرب شراب متواتر
و مجامعت و ریاضت عقب طعام و خوردن آب ناشتا و حمام بعد از طعام و خوردن آب سرد چهارم کثرت زکام و نزلات پنجم
ترک استفراغات معتاد مثل قی و اسهال و فصد و خون حیض و بواسیر ششم معالجه تحلیل و بروجهی که رد ده قوی گردد و فضلات
باطراف رود هفتم حرکات عنیف در وقت غضب بود بواسطه حرارت غضب گداخته میشود و بمفصل میریزد هشتم کثرت هم و غم
و بیخوابی و اعراض نفسانی و غیره نهم تعب که از سواری دایم که موجب ضعف گردد خصوصا در پایها و انواع درد مفاصل پنج است نوع
اول درد مفاصل که از کثرت خون بود علامت او حمرة رنگ موضع و گرمی و امتلاء و ثقل و تمدد و ضربان شدید و راحت یافتن از
ضماد و اذی از طلاء گرم و بودن مزاج علیل گرم و تر و بدن او ممتلی و سن او میانه شباب و مفصل وسیع و تناول اغذیه و اشربه که مولد خون
بود علاج فصد اگر درد مفاصل پایی است بود از دست چپ و اگر در پای چپ بود از دست راست و اگر در دست راست بود از دست
چپ و اگر در دست چپ بود از دست راست خون گیرند و اگر در هر دو پای بود از هر دو دست فصد نمایند و اگر درد در جمیع بدن
بود فصد باسلیق بدن یا فصد اکحل و آب گشنیز سبز یا آب انارین و اگر حرارت یا التهاب شدید بود بمالیدن روغن بادام و آب
تخم هندی و آلو بخاری نفع دارد و سکنجبین ساده و بزوری و بعد از فصد بدو روز قی نمایند با آب برگ خیار یا دو درم بیخ خربزه و
شربت سکنجبین بیک کاسه آب گرم نمایند و جلاب از بنفشه و عناب و سپستان و انگور شفا و برگ گاوزبان و تخم خیار و بلقند یا شکر تیغ
شیرین ساخته تا پنج روز بنوشانند و بعد از آن این مطبوخ هلیله زرد نیم مثقال تربد نیم کوفته و بسفایج نیم کوفته از هر یک نیم دو مثقال
شاهتره سه مثقال سورنجان نیم کوفته مثقالی و نیم تخم کاسنی و انیسون و بادیان و تخم کرفس و کلشج از هر یک دو درم شاهتره
سه مثقال سنا مکی پنج مثقال بجوشانند و در یک کاسه آب با شیره ده مثقال شیر خشت اختیار نمایند و اگر مطبوخ مکروه دارند این حب
فایده مند است صبر دو درم سقمونیا ربع درم گلسرخ دانگی سورنجان نیم درم تخم کاسنی و بادیان و کرفس از هر یک دو نیم دانگ حب ساخته
با شربت [illegible] و در بعضی اوقات حقنه نمایند بر این موجب سنا مکی و تخم حلبه و تخم معصفر و خباری از هر یک پنج مثقال بسفایج نیم
کوفته و تخم خیره و انگور شفا و تخم شبت و بابونه و بنفشه از هر یک سه مثقال آلو بخارا پانزده عدد سورنجان نیم کوفته دو مثقال
عناب و سپستان از هر یک سی عدد خار خسک نیم کوفته هفت مثقال بجوشانند در دو کاسه آب صاف نموده شیر خشت
بیست مثقال مغز فلوس دوازده مثقال شکر تیغال فرفوت از هر یک هفت مثقال در آب او حل ساخته روغن بادام دو مثقال

اضافه نموده بچهار نوبت عمل نمایند شیر گرم و مسهل بعد از بحران دهند و بحران فاصل چهاردهم بود بعد از اسهال شربتی از کاکنج
و شیره تخم خیارین و شیره تخم کاسنی با شربت سکنجبین ده مثقال و ابدان نحیف احتمال کثرت اسهال ندارند و از تمر هندی و
الو بخارا از هر یک هشت مثقال و شیر خشت نه ده مثقال گلاب چهار قاشق گلاب و شیر خشت اول اختیار نمایند بعد از آن
آب تمر هندی و الو بخارا مردم ضعیف را فائده دارد و در ابتدا طلا و رادع که در و قبض بود مناسب است صفت طلا مسکن گلسرخ
هفت مثقال صندلین گل ارمنی از هر یکی دو مثقال سماق مامیثا سه مثقال فوفل و اسفیداج و پوست رمندی از هر یک مثقالی نرم
کوفته با آب کاهو یا لعاب اسپغول قرص سازند و خشک ساخته بسرکه و گلاب سوده بمالند بامفاصل و درد قوی بود چیزی از مخدر
مثل سورنج و بنگ و افیون امیزند و اسپغول بسرکه و گلاب مخلوط نموده طلا کنند درد را در حال تسکین دهد و بکرات تجربه شده
که کاهو کوفته ضماد نمایند و همچنین طحلب و کشنیز ابی کوفته طلا سازند صفت طلا مسکن زعفران و افیون از هر یک برابر نرم کوفته
ابی سوده بشیر کاو و روغن گل در عضوی که درد دارد بمالند و اگر علت از ابتدا بگذرد و درد تسکین نیابد با دویه رادع محلل امیخته
نمایند مثل اکلیل الملک و بابونه با آب کرنب آرد جو و بنفشه و خیرو و لوبیا بجوشانند و طلا سازند بکرات تکمید و آرد جو و اندکی از
بابونه و اکلیل و اگر تپش غالب بود موم روغن از کاسنی و روغن بنفشه و موم صفت ضماد محلل که بقیه درد مفاصل حار را فایده دارد
لعاب تخم کتان و حلبه آرد هر دو با روغن بابونه و موم زرد بسازند و غذا اش سماق و غوره نخود آب و ماش مقشر و اگر فوق آب تمر هندی
و کوشت طیور جبلی و آهو بره و خرگوش و از کوشت منع نمایند خصوصا کوشت بز و از شراب و حلوا و عسل و دوشاب و خرما و کوشت
گوسفند جوان مرغ اگر ضعف غالب گردد **نوع دوم** درد مفاصل که از کثرت صفرا بود علامت او درد شدید و سوزش و سرخی
مایل بزردی و قلت انتفاخ و ثقل و تمدد و حرارت گزنده که دست را سوزد هر گاه که بر وی گذارند و میل درد بظاهر جلد و نبض سریع و بول
ناری و احمر یا صبغ و راحت یافتن از گذاشتن اشیای بارد و بیشتر این درد کسانی را بود که بدن ضعیف و مزاج گرم و خشک و
اکثر تب عارض گردد و اگر طبیب نادان بتقویت عضو ملاحظه نکند مواد را بغیر محل دفع نماید از مفاصل سبب هلاک گردد جهت آنکه مواد بعضو
شریف که دلست متوجه شود از استعمال مبردات بسیار علاج اگر از صفرا مخلوط بدم بود فصد نمایند و اگر مانع فصد بود منضج خلال
دهند و بدن اگر ممتلی بود جلاب خورند که دو سه نوبت تلیین نمایند مثل انگور شفا دو مثقال تخم کاسنی نیم کوفته دو درم گلسرخ
مثقالی تخم خیرو مثقالی بجوشانند و در آب آن هفت مثقال مغز فلوس حل ساخته با نیم درم روغن بادام اختیار نمایند با حقنه
لین کنند صواب عمل بود در شربت سکنجبین و آب گرم فایده دارد بعد از آن شربت گل مکرر استعمال نمایند و شربت سکنجبین صرف با یخ
سرد ساخته باشند یا مطبوخ خیار شنبر که قوی نباشد هر گاه ماده نضج یابد مسهل قوی دهند و اگر در ابتدا طبع نرم بود بجمل تحریک ندهند
و اقتصار بر منضج نمایند تا ماده نضج یابد و در ابتدا استعمال نمایند و طلا سرد قابض مثل روغن گل و سفیده و امثال اینها از مجربات
آب اطراف لی تر و آب کاسنی و عنب الثعلب و حی العالم و آب خربزه و خیار و کدو و امثال اینها وقتی که زیادتی درد و تمدد بود نفع
دارد و ضماد از اسپغول که او را بسرکه زده باشند در وقتی که درد قوی و حرارت بود و تپ کاهو و کافور و اگر کفایت نکند ضماد بزر البنج
و افیون و اسپغول و اقاقیا و معاث بشیر کاو امیخته طلا نمایند و بیخ یبروج را بشیر کاو نیز طلا نمایند و از آنچه تخدیر میکند تحلیل است
بسیار است و اسپغول در آب گرم گذارند تا لعاب اما سیده بود بعد از آن بروغن که سرد ساخته باشند طلا سازند تسکین درد

بیاید واز مشروبات که تسکین درد شدید کند عدس مقشر و استخوان سوخته و سورنجان سپید خصوص سورنجان در بیت خلط بستگی آنچه
الست که در مسهلات اصحاب درد مفاصل خواه گرم خواه سرد از جهت اختصاص سورنجان درین مرض تسکین درد و تقویت مفاصل
و تنقیه او از مواد و تضیق مجاری میسازد تا غایتی که نریزد مواد بعضو و اکثر مسهلات مسام را گشاده میکند اما سورنجان بمعده ضرر
دارد و باید که زنجبیل و فلفل و تخمیل از جهت مضرت او بیفزایند و سقمونیا و صبر از جهت تقویت اسهال و اندفاع او از معده سریع و سورنجان
مفصل را سلب میسازد باید که بعد از دادن ادویه ملین مثل چربی بط و مرغ استعمال نمایند صفت دوای مسکت استخوان سوخته و سورنجان
هر روز در گلقند یا شربت بزوری اختیار نمایند و شربت سکنجبین که اندک حموضتی داشته باشد با آب سرد و آب انارین و شیره
خرفه و تخم خیارین از هر یک مثقال کفایت بود شربت سکنجبین رمانی و شربت از تمر هندی و اگر ملین بود شربت زرک و
سکنجبین سفرجلی و غذا عدس مقشر و اندک اگر فتق آب تمر هندی با آب انارین با زرک و اندک روغن بادام و مرغ جوان اگر تب نبود
و باقی آنچه در قسم دموی مذکور شده **نوع سوم** درد مفاصل که از بلغم بود علامت او درد متوسط لازم با ثقل شدید و عدم حرارت
و التهاب و عدم تغیر در موضع الم اگر تغیر یابد بر صاصی اندک بود و راحت یافتن از ضماد گرم و ورم او اندک در رخو منبسط و درد عمیق
در عرض مایل بود و نبض بطی متفاوت و قاروره سفید و مزاج علیل بارد رطب و رنگ رصاصی مایل بخضرت و اکثر وقوع این مرض بیشتر
با کسانی را که مولدات بلغم از اشربه و اغذیه خورند و از لبنیات و نان فطیره و چربهای ترش و کثرت آسایش و قلت ریاضت و قرب
جماع علاج انضاج خلط نمایند بگلقند و گلاب و عرق بادیان یا آب بادیان تریاکه با دیانزاو گلسرخ و انگور شفا و بیخ سوسن بیخ نیم مثقال
جلاب سازند یا آب نخود برغن گاو تا چهار روز بدین طریق مداومت نمایند و اگر اثر نضج در بول ظاهر نشود شربت ماء الاصول سه روز دیگر این
موجب مداومت نمایند و در روز چهارم ماء الاصول تنها خورند و چون نضج ظاهر گردد حب سورنجان یا حب منتن یا حب شیطرج صفت
حب سورنجان چهار درم پوست هلیله و تربد سورنجان از هر یک نیم درم محموده دانگی و نیم تخم کرفس و نمک هندی از هر یک دانگی زنجبیل
مثقال از هر یک بمقدار انگشت آن نیز همه شربت بود و بعد اسهال ادویه مدر مثل ماء الاصول و تریاق کبیر با آب بادیان یا آب کرفس و تریاق اربعه
و مثرودیطوس بعد از اسهال و آخر علت و در خریف و ستا و اول بهار اگر از ماده بقیه مانده باشد معجون سورنجان و تربد مسهل نمایند صفت
معجون سورنجان بیست مثقال فلفل سیاه و دار فلفل و برگ حنا از هر یک دو مثقال شیطرج از هر یک درم پوست بیخ کبر و نمک هندی
و کف دریا از هر یک دو مثقال و نیم تربد سفید بروغن بادام چرب کرده بیست و پنج مثقال زنجبیل پوست هلیله املج از هر یک پنج مثقال
بوزیدان چهار مثقال محموده دو مثقال کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته سرشته شربتی دو مثقال اگر خواهند مداومت نمایند اگر
اسهال خواهند شود پنج مثقال با آب گرم اختیار نمایند با دوا مفصل نقرس و مفاصل و عرق النسا و درد پشت را عظیم سودمند بود و اگر
از زمان ضعف بود امر فرمایند علیل را که قی نماید به تخم ترب و سبت بشربت سکنجبین با عسل آمیخته بلغم را فانی سازد و حقنه حاد نمایند
و اگر بعد از قی و حقنه احتیاج بمسهل شود مسهل بلغم دهند و در ادویه آمیزند که اخراج صفرا نمایند چرا که ماده این علت بی صفرا نمی باشد
و ایلیسج هرمس بسیار نفع دارد هر کس که در بهار چند روز مداومت نماید مفصل را قوی دارد و اخراج فضول بعرق و ادرار کند و عرق النسا را
تیار سازد و ضماد نافع منو تخم سداب بمقدار یک بکوبند و با نیم آن روغن گاو و یا عسل آمیخته طلا نمایند و اگر سرکه و سرگین گاو مخلوط نموده
ضماد نمایند نیک شود و طلاء دیگر تحلیل بقیه مواد او و عضو را قوی گرداند بعد استفراغ تمام ایل و جوز سرو و استخوان سوخته از هر یک

برابر سنبل عالی و زراوند سدس آن ببرشتیم ماهی بقدر گوشت ضماد دیگر تخم حلبه را در دیگ سنگین بسیار بجوشانند و تا نیم شود بعد
از آن عسل سپید بجوشانند و طلا نموده دو روز یا سه روز بگذارند و تدارک خشکی او بروغن گل و بروغن خیری و یاسمین و قسط و انجیر
که مقوی بفرفیون و جندبیدستر بود بمالند و روغن زیت که در دیگ آهنی که سر و دم او بسیک مار بریده باشند بجوشانند و در تحلیل
بمالند فایده کلی گفته اند و در رو روغن بابونه و موم بهم آمیخته در مفصل بمالند و بابونه و شبت و اکلیل و پوست بیخ کبر و سداب و
پودنه و مرزنجوش و ورق غار و جوز مقشر بجوشانند و آب آن بر عضو ریزند و سرکه کهنه و سفید سدس جزو کوفته سنگ را گرم
در وی گذارند و یا پا یا دست تا هر عضو که درد داشته باشد بر بخار آن دارند و بچیزی پوشیده دارند آن عضو را که در زیر آن سرکه
گرفته اند و اگر علت تسکین نیابد و غلظ در مفصل باقی ماند ضماد بورق غار و بابونه و حرمل کوفته بسرکه و آب گرم سازند و بموم و روغن
که در وی فرفیون و عاقرقرحا باشد بمالند و باب گرم بشویند و در آبی که در وی صمغ عربی جابعنی کفتار و روباه و حمار وحشی جوشانیده
باشند در آیند و باید که سیر و لنگ باشند و او را استفراغ کنند و بحبان بجوشانند با شبت و نمک صاف نموده سه بار در آب گرم او بنشینند
و حمام گرم و آب شیرین بود ضرر دارد و حمام با آبی که درو نطرون و نمک باشد نفع دارد و در ریگ گرم در آیند تا عرق آید و حمام که
آب شور باشد در آیند و ریاضت معتدل پیش از طعام مثل سواری اندک کمان کشیدن منجره فایده دارد و غذا شوربا مرغ و نخود
و زیرباج که در وی زعفران و دارچینی و شبت بود مطبخه و آنچه کیموس اعند ابود اختیار نمایند و اجتناب از گوشت نمایند و اقتصار بر
شوربا او کنند و اگر ضرورت بود گوشت طیور مثل کبک و عصافیر و آهو بره و خرگوش و آنچه قلیل الفضول باشد نمایند نوع چهارم
درد مفاصل که از ماده سودا شود علامت قلت ورم و تمدد و کدورت که مایل بکبودی باشد در رنگ و قلت انتفاع از سخنات
رطب انتفاع یافتن بعلاج و ملمس و صلابت ورم و میل بطعام بسیار و باقی علامات سودا و علاج بمطبوخ افتیمون و جوارش
نمایند و شربت انار بود سه و جوارش عود اختیار نمایند و بابونه و اکلیل و مرزنجوش و گلسرخ بجوشانند و در آب آن در آیند و یا پا را
بشویند و طلا از مشک و غالیه و سافج کوفته بروغن نرگس یا بروغن بان سازند و از چربی بط و مرغ و روغن نرگس و یاسمین و بابونه
و غیره و موم هر کدام از این روغنها که میسر گردد گداخته بر عضو طلا سازند و از کثرت اکل و شراب و شیر و نمک و گوشت گاو
و از غذا که مولد سودا باشد خود را نگاه دارند و حمام فایده دارد و ریاضت پیش از طعام بغیر عنف و اهتمام نمایند باصلاح طحال و استفراغ
سودا و ترطیب بدن کوشند و شکم باید که قبض نباشد و نرم باشد و افراط نماید در تحلیل و تلیین بسیار فایده دارد نوع پنجم درد مفاصل
که حادث گردد از ماده ریخته واقع گردد علامت او تمدد شدید و انتقال درد از موضع بموضع علاج طلقه و گلاب عرق بادیان و
شربت بزوری و گاهی ماده در غایت حدت و حرارت بمرتبه که نفوذ میکند در استخوان و فاسد میسازد و میشکند و نام میگذارند
این را ریح البو که نوع ششم درد مفاصل که حادث شود از ماده مرکب از بلغم و صفرا علامت او قلت انتفاع بمعالجات گرم و سرد
و تنها اختلاف اوقات گاهی نفع یافتن بدوا و بد آنچه ضد آن بود فایده دهد و اگر عارض شود کسی را که مزاج گرم و صفراوی دارد
و استعمال اغذیه مرطب سرد که از وی بلغم حاصل شده مثل لبنیات و نان فطیر و فواکه رطب و کثرت شراب و حرکت بر امتلا و جماع و آنچه
میگردد و هر دو خلط مندفع میگردد و غلظ بید رقه صفرا یا خون بمفاصل و آنجا فاسد گشته سبب درد و الم میشود و بسیار است که مفاصل
عالیه را با اعتدال و دست بسیار ماده را تحلیل میدهد و بموم و روغنها تسکین میگردد و علاج این نوع آنست که مرکب بود و اگر بلغم غالب بود

ادویه که مسهل بلغم بود بیشتر اندازند و اگر صفرا غالب بود اگر مسهل صفرا و اگر سودا زیاده بود اهتمام باخراج سودا نمایند و اگر برابر بود
ترکیب مسهل مساوی ملاحظه باید نمود و همچنین در سایر تدابیر از معاجین و ضمادات و روغنها و غذاها و در ابتدا فصد نمایند و مسهل
و جلاب هندی و مسهل شدید الحرارة ضرر دارد و این مطبوخ سورنجان که جامع است نفع دارد و صفت آن پوست هلیله زرد و هفت
مثقال تربد و بسفایج نیم کوفته از هر یک ده مثقال سناء مکی چهار مثقال سورنجان نیم کوفته گلسرخ و تخم کاسنی نیم کوفته از هر یک دو درم
بادیان و تخم کرفس از هر یک درم در یک کاسه آب بجوشانند و هفت مثقال نبات و پانزده مثقال شیرخشت در وی حل ساخته بنوشانند
شیر گرم و باقی علاج از نوع صفراوی و بلغمی جویند دیگر درد مفاصل از سوء مزاج گرم بی ماده میشود علامت او حرارت بغیر ورم و ثقل علاج
تبدیل مزاج نمایند بی استفراغ چیزی از خون یا صفرا اما مزاج سرد گردد و شربت لیمو و سکنجبین بی مانع فایده دارد دیگر درد مفاصل
از سوء مزاج سرد بی ماده میشود و علامت او برد موضع بغیر ورم و ثقل علاج تبدیل مزاج ادویه و اخراج بلغم بحقنه یا مسهل خفیف از جنبه تسخین
مزاج دیگر درد مفاصل بسبب یبوست میشود علاج آنست که روغنها مثل روغن بادام و کدو در کل بمالند و از چربی مرغ و بط و مغز قلم گاو و موم
بهم آمیخته روغن ساخته بمالند فصل چهارم در نقرس و این دردیست که حادث میشود در مفاصل انگشت پا خصوصا ابهام و گاه
ابتدا از عقب میکند و گاهی از اسفل قدم و در بعضی محل از جانب قدم پس از آن تمام پا را میگیرد و بالا می آید تا زانو و گاهی ورم میکند
و درد نقرس شدید و صعب میباشد جهت آنکه مفاصل ابهام تنگ است و ماده غلیظ که درو در آید تحلیل نمی یابد و تمدد او در غایت شده
و حس او بواسطه کثرت اعصاب قوی و بسبب صلابت آنچه بدو وزیر دیا ساقی بگذارد درد نقرس از جمله بیماریهاییست که از پدران بمیراث
بفرزندان آید و بسیار باشد که نقرس را ابدا رونمای سرد از اشربه و خلا علاج نمایند و افراط در سردی نمایند و صاحب علت صفرای مزاج
بود لفضله که بمفاصل می آید باز گردد و باعضا رئیسه که دل و دماغ است متوجه گردد و هلاک کند و اما این علت بعضی را از خون بود و بعضی
را از صفرا و بلغم و این بیشتر بود و بعضی را بلغم خام و بعضی را سودا و این کمتر بود و تولد این بیشتر از فضله هضم ثانی که در جگر میباشد و هضم ثالث
که در عروق بود میشود و از ضعف قوه هاضمه بیشتر تولد کند و خوردن غذاها بغیر ترتیب و ادخال و شرب شراب و جماع بر امتلا علاج اگر خون
غالب بود فصد باسلیق یا اکحل نمایند و اسهال بمطبوخ هلیله زرد نمایند بر نمو حب پوست هلیله زرد و کابلی از هر یک هفت مثقال افسنتین
سه مثقال و شاهتره ده مثقال و تمر هندی بیست مثقال انگور شفا دو مثقال تخم کاسنی نیم کوفته مثقالی بجوشانند و در
یک کاسه آب تا نصف بماند و صاف نموده مغز فلوس هشت مثقال شیرخشت دوازده مثقال حل ساخته با یک درم روغن بادام
بنوشانند و اگر حرارت زیاده بود ده درم پوست هلیله در صد درم گلاب ترکنند پس بمالند و صاف نموده اختیار نموده چون حب ... سورنجان
عنب الثعلب دو مثقال تخم کاسنی نیم کوفته دو درم تخم کرفس درم بجوشانند و در آب آن مثقالی ایارج فیقرا ترسازند یک شبانه روز
پس صاف نموده بنوشانند و اگر مزاج سلامت بود اسهال بمطبوخ سورنجان و بوزیدان و حب سورنجان نمایند صفت مطبوخ سورنجان
که خداوند بلغم و صفرا و سودا را دو سناء مکی پنج مثقال پوست هلیله هشت مثقال بسفایج نیم کوفته و شاهتره از هر یک دو مثقال تخم کاسنی
و بادیان نیم کوفته و تخم کرفس از هر یک یک مثقال گلسرخ دو مثقال تربد نیم کوفته دو درم همه ادویه را در یک کاسه آب بجوشانند
تا نصف ده درم باقی ماند شیرخشت یا سکنجبین بیست مثقال اختیار نمایند صفت حب سورنجان هر درم سورنجان چهار دانگ محموده
دانگی و تخم گلسرخ و مصطکی از هر یک یک دانگی جملی یک شربت بود صفت حب دیگر پوست هلیله درم سورنجان چهار درم ماهیزهره

بوزیدان از هر یک دو دانگ محموده دانگی مجموع شربتی بود ضماد قابض که در اول علت بکار اید اقاقیا و حضض و صبر و صندل سرخ و
پوست بید بندی و شیاف مامیثا و زعفران و گل ارمنی از هر یک برابر عنب الثعلب طلا نمایند ضماد دیگر که درد را تسکین دهد بگیرند
اسفیداج و انزروت تازه بسایند و طلا کنند ضمادی که اماس را تحلیل دهد و حرارت نکند بگیرند لوبیا را پخته ساخته بکوبند و طلا نمایند
ضمادی که در آخر فایده دارد بگیرند برگ کرنب و در آب بپزند بکوبند و بگیرند زرده تخم مرغ و اندکی روغن گل و سرکه و مقداری ارد جو با آن
امیزند و بر روغن گل چند قطره امیزند و طلا نمایند صفت ضمادی دیگر بگیرند تخم حلبه و در دیگ سنگین یا سفالین بسرکه و آب بپزند تا مهرا شود
بعد ازان بعسل امیخته نمایند و طلا سازند و دو روز بگذارند و هر روز که خشک گردد بروغن گل یا سوسن تازه سازند ضمادی که بعد از
خوردن دارو گذارند استخوان سوخته و جوز سرو و ابهل از هر یک جزوی سنبل کانی و زاج از هر یک سدس جزو و همه را کوفته بیخته با شحم
ماهی بسرشند و بر جایگاه درد نهند طلائی که نقرس گرم را سود دارد اسبغول هفت مثقال گل خیرو نرم کوفته پنج مثقال زرده تخم
مرغ سه عدد آرد جو پانزده مثقال بدری سرکه و روغن گل امیخته بگذارند طلا دیگر نقرس گرم را سود دارد صندل سفید گل سرخ
و شیاف مامیثا و پوست بید بندی و فوفل از هر یک جزو افیون ربع جزو بسایند و طلا کنند ضماد دیگر نقرس بلغمی را نافع است بگیرند مویز
دانه بیرون کرده و آرد باقلی و اندکی آب امیخته و بآتش نرم بپزند طلا سازند و طبیخ کفتار و روباه فائده دارد صفت طبیخ کفتار ماده
در بر اصبع عرجا کوبند و بدین طریق بگیرند کفتار را بکشند و پوست باز ناکرده و شکم ناشکافته قدری شبت و نمک در آن افکنند و بپزند
تا مهرا شود بیمار را بسه روز در آب صاف نموده بنشانند هر روز دو بار یکی بامداد و هم شبانگاه و هر بار دو ساعت در آن صبر کنند
و چون ازان آب بیرون آید او را باب گرم بشویند و اگر این علاج اول ماه کرده باشند در میان ماه این طبیخ را تازه کنند و سه روز دیگر
همین ترتیب بکار برند و اگر کفتار بدست نیاید روباه کوهی و خر وحشی بجای آن بود و خداوند نقرس و عرق النسا و اوجاع مفاصل را
شراب نباید خورد تا علت تمام زایل نشود تا چهار فصل نگذرد هم نشاید خورد و کسانی که عادت کرده باشند ممزوج اندک بباید داد
و انواع نقرس مثل انواع اوجاع مفاصل و علاجات نقرس مثل مفاصل است اما اختلاف اسم باختلاف موضع ماده و این معجون درد
مفاصل و نقرس را و درد پشت و عرق النسا را فایده عظیم دارد و صفوان پوست بلیله هشت مثقال فلفل دارفلفل زنجبیل دارچینی پوست
بلیلا از هر یک پنج مثقال ابهل ده مثقال شیطرج و زراوند مدحرج از هر یک چهار مثقال حنظل الثعلب پانزده مثقال سورنجان هفت
مثقال قاقله سه مثقال مغز چلغوزه و مغز فندق از هر یک شش مثقال بادیان پنج مثقال زرباد دو مثقال مویز دانه بیرون کرده چهل
مثقال ادویه را نرم کوفته و بیخته و سیصد مثقال عسل یا قند بسازند و مقدار یک مثقال یا دو مثقال گاه گاهی میخایند فصل پنجم
در وجع الورک عرق النسا درد ورک یعنی دردی بود ثابت که از آنجا تجاوز نکند مگر وقتی که منتقل شود بعرق النسا اما عرق النسا
دردیست که ابتدا میشود از سرینگاه و رگ نازل میشود از جانب وحشی ران و گاهی تا زانو و کعب و انگشتان پای رسد و النسا نام آن
رگست هرچند در علاج نمایند ماده او زیاده میگردد و پای و زانو بسبب الم او لنگ میشود و گاهی پای و زانو میگردد و درد عرق النسا
را علاج نمایند ماده او بزودی عود میکند بخلاف اوجاع مفاصل که ماده اینها بزودی عود نمیکند و اسباب وجع الورک و عرق النسا
اسباب درد مفاصل و نقرس است و ماده عرق النسا همان ماده است که تفرقه است که درد ورک و عرق النسا از مواد خام بود
و گاهی میباشد از مواد حاره که مختلط بود و فرق است که بر اصحاب وجع النسا خالی نیست از رطوبت مخاطی و تقویت توانند

راست ساخت و سبب خاص درد ورک آنست که مهره‌های صلب نشسته باشند و بسبب ادمان سواری می‌شود علاج انواع عرق النسا
و درد ورک علاج انواع درد مفاصل است بغیر ازانکه رادع درین هر دو مضر است چرا که ماده در عمق مفاصل بود و رادع ماده را محتبس
سازد و بعد تحلیل باید و مرخیات را بابند اموافق است جهت تسکین درد عرق النسا و وجع الورک در بلاد سرد و زمان سرد مشکل بود
و کسان تازه و فربه را خصوصا اگر ماده بلغم خام بود و درد در جانب چپ بود در نوع دموی فصد باسلیق انفع اشیا است از دستی که محاذی
علت بود و دو روز دارند بعد ازان فصد نمایند انفع بود و اگر درد از جانب وحشی بود فصد عرق النسا از پا نمایند و اگر درد از جانب انسی
نازل بود فصد صافن مناسب است و بعد ازان فصد میان خنصر و بنصر نمایند از پا و از مجرب است در نوع استعمال آب گرم در حمام
و غذای مرطب و ملینات عضو بروغن مرتب مثل روغن بابونه و بط و غیره و کیفیت نمایند بعد ازان فصد عرق النسا از میان
خنصر و بنصر عمل نمایند و بعد از فصد باسلیق و جالینوس گفته فصد مابض انفع از فصد عرق النسا و صافن است و اگر درد قوی بود
روغن شبت و گل [illegible] کرده بمالند و در نوع بلغمی اولاقی نمایند بیخ کرفس و بیخ سوسن و شربت سکنجبین یا عسل و حقنه حاده در
وجع الورک بسیار و حقنه و شیافات و ضماد محلل و جلوس در طبیخ آب روغن و حب سبیستر و قسط و اسهال بحب سورنجان
کبار و ایارجات مثل ایارج ترس و تبدیل مزاج بمعاجین و اگر بدین علاجات نیکو نشود و بر مانده گردد و هم بود که ورک
بیرون سلیمانید بسه طریقه علاج نمایند طریقه اول شیافات و حقنه حاد و طریقه دوم استعمال محجمه بر ورک بشرط و بغیر شرط بر بدن
بالش و غیره و کذا استعمال ضمادات که سرخ بسازد یا ماده را بیرون کند به تخم تراتیزک و مجین و غیره طریقه سوم داغ کردن است و انچه باید
داغ سکیند مثل دایره که بر ران است باید ساخت و این علاجات عند الضرورت و بعد از استفراغات بفصد و حقنه و قی و اسهال
و سایر علاجات اگر زایل نشود علت بدین تدبیرات پس از ان بند از لفظ سفید یک درم تا یکمثقال [illegible] روز چند روز بدین طریقه [illegible]
نمایند و گرسنگی و تعلیل غذا فایده دارد و اخلاط را کم سکیند **فصل ششم** در دوالی و این مرضی است که رگها بزرگ و سبز شود
و گره گره پدید آید و بیشتر این علت به پیکان و حمالان و پیاده روان و کسانی را که پیش ملوک بسیار بایستند واقع گردد و حدوث این
علت از خون بلغمی یا خون سوداوی شود و از تناول غذا که مولد سودا بود و گاهی بعد امراض حاده بسبب انتقال مواد عارض گردد و
اگر دیر مانده شود علاج مشکل یابد و گاهی جراحت شود از جهت حرارت مزاج یا عارضی علاج فصد باسلیق و استفراغ سودا بمطبوخ افتیمون
و قی بسیار و اجتناب از غذای غلیظ و حرکات عنیف و هر هفته شربت از ایارج فیقرا باندک از گل ارمنی و شربت سکنجبین باشد
و ترک حرکت نمایند و اگر حرکت ضرورت شود ادویه قابض مثل مازو و گلنار و صمغ عربی و اقاقیا بر ساق و قدم نهند و به بندند بعضه
از پاشنه تا مازو و بعد از تنقیه بدن ضماد از خاکستر کرنب و روغن زیت یا کرم مازو و سرگین بز در حلبه و تخم ترب نرم کوفته یا روغن
زیت طلا سازند و ترمس را پخته ضماد سازند یا در آب ان دراسند و گاهی اندک رگ را بگشایند خون سودای بگیرند و هم بر انجا مالند
فصل هفتم در دار الفیل این علتی است که ظاهر شود در ساق و قدم و میگردد پاشنه و این دو نوع است نوع اول آنکه از خون
سودای غلیظ بود علامت او ورم صلب و گرمی ملمس و رنگ مایل بکبودی و گاهی شق شود و منفجر گردد علاج فصد باسلیق و اسهال
سودا و بعد ازان فصد مابض رکبه و حجامت ساق و منع از غذا که مولد سودا بود و طلا بر ساق گذارند از اقاقیا و لحیة التیس و
منع از رفتن و تردد نوع دوم دار الفیل که از خلط غلیظ بلغم شود علامت او غلظ ساق و قدم و ملمس سرد و ورم نرم علاج

مداومت برقی و بر سعتر و بار و ترک نمودن برخاستن و حب سهل بلغم مثل سورنجان و بعد از اسهال قی نمایند و غذا لطیف
و گرسنه بودن نفع دارد و دو درم از صبر با و ربعی از کندر و نیم درم زنجبیل بسر نوبت اختیار نمایند و طلا بالعبرد مروان و حب زاسرد
و شراب سرد لخیه السبس بسرکه کنه بعصابه محکم بندند و بعد از قی به تخم کرنب و ترمس و نطرون و سرگین گاو و نیز دارد و حلبه و خاکستر چوب
رز طلا نموده یکروز یا دو روز بگذارند و داء الفیل قوی بحال او نگذارند و اگر لای تر سازند و اگر براجست کردم ان انکل بود اوس علاج
برابر قطع نیست و ممکن است که مسهل بلغم و سودا و قی و فصد اگر احتیاج بود این علت برطرف شود **فصل هشتم** در درد عقب ولی
دو نوع است **نوع اول** که بجهت صدمه و بالنفط یا کوفت علاج اب سرد و بسیار نریزند و طلا اند ما میتاد و گل ارمنی نمایند **نوع دوم**
که از نازل شدن ماده شود تقدم علاج اگر خون غالب بود فصد نمایند و روغن گل بمالند و اگر ماده بارد باشد قی و مسهل بلغم و سودا و
روغن بابونه و فرفیون و قسط فایده دارد **فصل نهم** در درد ناخن سزاوار است که بورق مور و سرکه و کوفته طلا نمایند و انار رسیده کوفته
بشراب بجخته ضماد نمایند و مرهم نخوم با سرگین شیر و سرگین گاو گذارند و اگر ناخن سیاه شود و دمیدگی دارد در زیره و نمک و مغز جوز مرهم
بجخته طلا نمایند و جهت خون مرده در زیر ناخن آرد گندم و زفت بهم امیخته بر ناخن طلا نمایند و انتفاخ ناخن و خاریدن او و باب دریا
نشیند و باب عدس که با کرسنه جوشانیده باشند بشویند و ضماد از زفت و انجیر جدا یا بهم امیخته گذارند تمام شد مقاله اولی که در امراض
خاص بود **مقاله دوم** در امراض غیر معین بعضو و مشتمل است بر هشت باب و هر بابی بجند فصل و هر فصلی بجند نوع **باب اول** در حمیات
و اجناس و انواع و اسباب و علامات و علاجات وان تب حرارت غریبه است که در دل مشتعل گردد و بتوسط خون و روح و شرایین
در جمیع بدن پراکنده شود و اشتعالی که بافعال ضرر رساند و اجناس حمیات سه است حمی یوم و حمی دق و حمی خلطی و حمی یوم انست که
اول روح گرم گردد پس از ان گرمی ان بدل رسد پس بسایر اعضا و اخلاط و باقی اعضا سرایت کند و حمی خلطی انست که اول خلط
گرم گردد پس ارواح و اعضای او این جنس بسیط بود یا مرکب و بسایط بحسب اخلاط چهار است و مرکبات بسیار و تعفن اخلاط در خارج عروق
و داخل عروق میباشد و پس اگر گرمی ان بغلیان باشد بی عفونت و باید دانست که مایه ترکیب تن مردم سه است یکی بنیاد اندامهای
اصلی است که بنیاد تن است چون استخوان و گوشت و غیر ان دوم رطوبت که اندر تجویف ها تن است چون مغز و خون و اخلاط سوم
روح طبیعی و حیوانی و نفسانی و حرارت تب هر جنس را گرم میسازد و اقسام تب بیان کرده **فصل اول** در جنس تب یوم اما علامات
ان تقدم اسباب رویه انست که در ابتدای این تب قشعریره و ناقص و سردی در اطراف نباشد و ثقل نمود مگر اندکی که بردی زایل شود و
نبض صغیر و ضعیف و مختلف بسیار نمیباشد بلکه متواتر و قوی و عظیم بود و در بول تغیر بسیار نبود و در لون و قوام و نفس متواتر از حالت
طبیعی تغیر بسیار نداشته باشد و اعراض قوی مثل خشونت زبان و نفس متواتر نباشد و اکثر برطرف شدن او بعرق یا رطوبتی شبیه بعرق
بود و تسکین او چنانست که اثر او در بدن و در نبض و در بول باقی نماند و انواع این تب بسیار است **نوع اول** حمی یوم که
حادث شود از غم و حدوث او بسبب کثرت حرکت بداخل بود علامت او سرخی لون و حدت نزدیک خروج و رنگ مشمش مایل
بزردی و نبض صغیر و ضعیف و گاهی مایل بصلابت بسبب یبوست علاج شربت از چهار عرق و مفرحات فایده دارد و هر سینه
طلا از صندل و گلاب و لخلخه خوشبوی و مالیدن بدن فایده دارد و بعد از تسکین تب بحمام معتدل الهوا که اب معتدل بود
اندرون در اید و در بدن روغن بنفشه و امثال ان بمالند و مفرح تمر هندی بخورند و غذا قلیه اسفاناخ و کدو و ماش مقشر و اگر کشک

بجو و شراب کهنه اگر ممزوج نمایند شاید که در موضع معتدل بخواب روند و بیک دفعه غذا بسیار نه میلنمایند تا بحال خود آید نوع دوم حمی یوم
که از هم شود از جهت کثرت اهتمام بشی مطلوب حرکت عنیف فرق میان هم و غم انست که مطلوب صاحب غم فوت شده و عاجز است
از ادراک آن و مطلوب صاحب هم فوت میگردد و عاجز نیست از ادراک آن لیکن بجهد و اگر حاصل نشود علامات او در چشم غور و بعض
منخفض و ضعیف و رنگ زردی مایل بزردی علاج شربت فواکه و بنفشه و عرق بید مشک و گلاب و گاوزبان غذا مطبخه و اسفاناخ
میلنمایند نوع سیوم که از فکر بسیار تب شود علامات او قریب بعلامات غم و هم علاج شربت صندل و فواکه و چهار عرق
نوع چهارم که از افراط غضب شود و جهت حرکت روح که میل بخارج نماید علامات او حمرة عین و روی و تواتر نبض علاج شربت
لیمو و نارنج و تسکین غضب بحکایات لایق که موافق غضب بود و ادخال علیل در حمام و ابزن و آب و گلاب بر سینه و سر ریزند و طلا
از صندل و گلاب بر سینه نمایند و اگر حرارت بسیار بود دلندک کافور مخلوط سازند و آب کشنک و جو و آب انارین و آش غوره و سماق
بعد از آنکه شکستن تب نفع دارد و گوشت ماهی صغیری یا گوشت مرغ و یا تخم او مناسبت و خواب درین علت فایده دارد و حرکات عنیف
مثل جماع و غذای گرم و شرب شراب ضرر دارد نوع پنجم حمی یوم از کثرت بیخوابی و تحلیل روح و جفاف بود و علامات او زردی روی
و صغر نبض و ضعف آن و کدورت بول از جهت عدم هضم علاج انست که حیله سازند که خواب آید یا اگر روغن بنفشه و کدو در بینی مالند و
آنکه در خشخاش جوشانیده باشند تب تسکین یابد و حمام نفع دارد و بعد از و بیک ساعت غذای نیک میلنمایند نوع ششم
حمی یوم که از کثرت خواب واقع گردد و علامات او امتلا و کثرت خواب و عظم نبض بسبب احتباس بخار و علاج عرق در حمام و مالیدن
و غسل آب گرم و ریاضت معتدل و تقلیل غذا و منع از شراب نوع هفتم که از فرح بسیار حمی یوم واقع گردد از جهت کثرت روح اخل
علامات او اختلاف در نبض بیشتر از هم علاج شربت سیب و صندل و عرق بید مشک و شراب اندکی گفته اند فرح راز ازاها بیکند
نوع هشتم حمی یوم که از تعب بود و علامات او زیادتی گرمی مفاصل و کراهیت حرکت از جهت افراط جفاف و یبس بدن و صغر نبض و زردی
بول و علاج راحت و خواب بسیار و شربت لیمو و چهار عرق و آب انارین و چون تب تسکین یابد و حمام و ابزن فایده دارد و آب گرم بر
مفاصل بسیار ریزند و روغن بنفشه و خیری بمالند و غذا بعد از تب گوشت مرغ و ماهیچه و زرده تخم مرغ سازند و منع نمایند از هر چیزی که از و
تجفیف حاصل گردد و خصوصا از جماع نوع نهم حمی یوم که حادث گردد از استفراغ بسبب ادویه مسهل که جفاف در بدن حاصل گردد
و روح را گرم سازد و علامات او انست که اسهال قوی عارض شود و علاج حبس طبیعت و ضماد بر معده و دل از صندل و گل و اقاقیا و سک
بگلاب و آب سیب و کلنار بندو روز دیگر کشک جو دهند و ماء اللحم و شراب رقیق فایده گفته اند نوع دهم حمی یوم که بسبب درد شود علامات او انست
که درد سر و دندان و گوشت و غیره ظاهر گردد و بعد از ان تب ظاهر گردد و علاج ازاله سبب و تسکین درد و مداومت مرض معده از انها
معالجه تب آنست به شربت بنفشه و راحت و حمام و مالیدن روغنها و غذا لطیف و شراب ممزوج نوع یازدهم حمی یوم که از غشی از جهت
اضطراب حرکت روح و گرمی او شود و علامات او سقوط قوة و ضعیف نبض و اختلاف او و علاج تقویت دل بمفرح یاقوتی و شربت صندل
و فواکه و عرق گاوزبان و بید مشک و غذا سریع الهضم از گوشت مرغ و تیهو و مطجنه نوع دوازدهم حمی یوم که از جوع مفرط شود که جوع
گرمی روح شود علامات او ضعف و صغر نبض و میل او بصلابت علاج در وقت تب کشک جو و بعد از تسکین تب غذا لطیف و حمام و مالیدن روغن کدو
و بنفشه و بادام نوع سیزدهم که از فرط عطش حمی یوم حادث شود که بسبب گرمی جگر علاج شیره خرفه و آب تمر هندی و آلو بخارا و آب انارین

الو بخاری در آب اغشته نمایند و بجوشانند و صاف نموده با دو مثقال قند در وقت نوبت میل نمایند و با ده درم مغز فلوس
در آب کشنک جو یا یکدرم روغن بادام یا روغن گل و بعضی از حکیمان مثل شیخ بوعلی و محمد ذکریا گفته اند که در ابتدای مرض اگر احتیاج
به تلیین شود مقدار پانزده مثقال ترنجبین در آب حل نمایند و رغبت فرمایند اگر طبع ملایم شود سی مثقال تمر هندی در یک
کاسه آب بجوشانند و صاف نموده با ده درم قند اختیار نمایند صواب آنست که ترنجبین مقدار بیست درم با آب تمر هندی یا
آلو بخارای یا خشت نمایند چه آنکه قند در معده تب دار مستحیل بصفرا میشود و در روز نوبت سزاوار آنست که هیچ دارو نکنند
الا شربت سکنجبین با آب سرد نمایند مصلحت آنکه قی آید و سکنجبین بشیره بر روز در آخر نوبت نفع دارد و اگر حرارت مفرط و اندوه
عظیم بود استفراغ در غیر روز نوبت نمایند و در غذا در آخر مزوره زیرباج بعدس و نخود و چقندر و اگر بعد از بحران چیزی
چیزی از حرارت مانده باشد شربت سکنجبین بشیره کاسنی یا خیارین دهند و وقتی که تب مفارقت نماید سه روز ملاحظه نمایند
بهمان دستور در روز چهارم گوشت مرغ با آب غوره یا نارنج و اگر قبض بود آب تمر هندی قلیه سازند و تدریج غذا [illegible]
دهند نوع سیوم در غب غیر خالص این تب غیر خالص حادث میشود از صفرا که مختلط باشد برطوبات اختلاط محکم و این
تب گاهی شش ماه باقی ماند و عظم طحال و ریح و سستی ظاهر میشود و علامت او آنست که زیاده بود مقدار نوبت او بر دوازده
ساعت و گاهی بکشد نوبت او تا بیست و چهار ساعت و نوبت لرزه او دراز تر میباشد و حرارت در غایت حده نبود
ادوار او زیاده بر هفت نوبت بود و گرانی بسیار در سر بود و خالی نشود از کرب و کاهلی و بیخوابی و ضعف فم معده و [illegible]
و بر طرف شدن او بعرق بسیار و در روز بشره و ضعف کمتر بود و اعراض بسیار نبود و بول غلیظ و رنگین و گاهی سفید بسبب بخارات
حرارت که متوجه سر بود و علاج ملاحظه نمایند اگر جانب صفرا غالب بود و علامت او آنست که مدت نوبت او کمتر میباشد و ناقص
او شدید و بسیار عرق و زردی بول و براز و شده عطش و تلخی دهن و خشکی زبان شربت لیمو و نارنج و سکنجبین و علاج نزدیک تب
خالص نمایند و اگر جانب بلغم بسیار بود و علامت او ضد آنچه مذکور شد شربت سکنجبین عسلی و بزوری که در و بزور گرم بود در
استفراغ بلغم و استعمال کنند در دوای مسهل بادام که نضج خلط ندهند مگر آنکه منتقل از موضعی بموضعی بود و قلق و اضطراب بود
مریض بسیار در آن محل مسهل نتوان داد و اگر طبیعت قبض بود در بالسن مغز فلوس و ترنجبین تلیین نمایند یا حقنه نرم و اگر قاروره غلیظ و
سرخ بود و فصد فایده دارد و اگر رنگین بود بسیار و نبض سریع آب کشنک جو بدهند و بعد از چهار ساعت سکنجبین با آب سرد
غذا در روز که نوبت بود شوربا مرغ با آب غوره یا آب تمر هندی و اگر قبض بود و در روز نوبت ماش مقشر و اگر حرارت بسیار بود
کشنک جو و نخود نیم کوفته در شوربای مرغ و اگر تب حاد نبود و بول بسیار رنگین نباشد اندک بادیان جهت نفع و سکنجبین که از عسل
ساخته باشند و در وقت لرزه آب گرم در زیر جامه بنهند و دست و پا در [illegible] گذارند و قی در ابتدای نوبت و غیره نوبت خصوصا
اگر دهان تلخ بود و غثیان [illegible] باشد نفع کلی دارد و سکون در این تب فایده دارد و حمام بعد از نضج مناسب است و پیش از نضج
ضرر دارد و شراب گفته اند که سفید رقیق نفع دارد و اگر کهنه و نارسیده بود ضرر دارد و چون علامت نضج پدید گردد مسهل قرص [illegible]
دو درم تربد سفید درم محموده دانگی اسطوخودوس نیم درم غاریقون نیم درم محموده دانگی بشربت سکنجبین بخیسانند با گلاب و سزاوار
آنست که مسهل بدو روز نوبت میل نمایند مگر قی کرده وقت لرزه فرمایند و مسهل قوی تا چهار روز هم نکنند و نخورند و شربت سکنجبین
در این تب و در سایر حمیات کهنه نفع دارد و قرص ورد نیز فایده دارد و [illegible] هفت درم مخصوص چهار درم سنبل الطیب
دو درم کوفته بیخته قرص سازند شربتی مثقالی بود بعد از استفراغ و انکه حرارت اگر ماده بالای [illegible] که محدث میشود باشد

و شربت سکنجبین بیخ خشک ساخته و اندک آب سرد مکرر میلمایند در محل تب کف سکنجبین باید و بعد از آن مناسب سرد در راحت و اگر
هوا خوش بود آب سرد وانه و مزبلو بنک اختیار نمایند و غذاش غوره نوع چهاردهم حمی یوم که حادث گردد از سده که در مسام
جلد و فوهات عروق یعنی دهنهای رگها و عروق بباقیه از علت قلت تحلیل و اجتماع بخار بسیار و حدوث و حرارت مفرط جمع شده
و حدوث این سده از کثرت اخلاط خلط و از سرما شدید میشود علامت او حمرة وجه و برامدن رگها و نفخ در بدن و تمدد و صغر نبض و اگر
سده بسیار بود علاج فصد و اسهال اگر بدن ممتلی بعد از آن استعمال کنند دن سده بشربت بزوری و گاهی بحادث میگردد بعد از
فصد درد در جانب چپ واجب است که بار فصد نمایند و اگر درد باقی ماند مسهل میلمایند و شربت بنفشه فایده دارد و گلقند و گلاب
و عروق کاسنی و بادیان و بعد از تب حمام و ابزن و مالیدن بدن بارد جو و سبوس گندم و غذا نخود و نیم شکسته و ماش مقشر و اگر حرارت
بسیار بود کشک جو فنق آب تمرهندی یا آب انارین و غوره نوع پانزدهم حمی یوم که از جهت تخمه و امتلا بموجب بحره بد که روح را گرم
علامت او فساد طعام در معده و جشای دخانی بدبو و غلبه عطش و چیزی از علامات تب مطبقه مثل حمرة وجه و غیره باشد علاج اگر
اسهال قوی بود آنچه بقی دفع شود طعام فاسد بود علاج بکنند هر زمان جرعه جرعه آب گرم دهند تا معده شسته شود و اگر بقیه بماند
طعام دراید اگر ضعیف نبود بعد از بیرون آمدن از حمام معده را قوه بشربت سکنجبین سفرجلی و لیمو دهند و آب انار و آب سیب را
بگیرند روغن گل بجوشانند تا روغن باقی ماند صوف زعفران روغن آلوده ساخته نیم گرم بر معده گذارند و ببندند و آنچه بقی و
و اسهال باید خلطی دیگر بود و حادث میگردد و صفت سفوف حب الرمان و سماق فایده دارد و اگر چیزی از طعام مانده بقی دفع نمایند
سکنجبین و آب گرم و اگر طعام باسفل شکم رفته دفع نمیشود بحقنه و شیاف دفع نمایند جوع و خواب نفع دارد بعد از مقدار فتحه
غذای خفیف اختیار نمایند نوع شانزدهم حمی یوم که حادث گردد بسبب ورم علامت او حمرة وجه و عظم نبض و سرعت و حرارت لازم
و تمدد و بیاض بول علاج فصد و اسهال طبیعت بماء الفواکه ضماد سر در ابتدا رادع و در انتها بعد از آن مرکب بعد از آن محلل و غذا لطیف نوع
هفدهم حمی یوم که بسبب حرکت و بخارات دخانی که در بدن جمع شود علامت او ترک حمام معتاد علاج دخول حمام بعد از تب و آب
گرم بدن را بشویند و بوی خوش فایده دارد و لخلخه و از مالیدن بدن باعتدال و سبوس گندم بدن را بشویند نوع هجدهم
در حمی یوم که از حرارت مفرط بود کثرت توقف در حمام و آفتاب و گرمی در سر گرانی او و شدت عطش و صغر و سرعت نبض علاج لخلخه
از صندل و گلاب و سیب و آبی و کشنیز در پیش بینی دارند و روغن کدو و بنفشه با آب سرد آمیخته بر سینه و سر مالند و شکم با آب تمرهندی
نرم سازند و شربت از شیره خرفه و خیارین و شربت نارنج و لیمو فایده دارد و بعد از تسکین تب بحمام درآیند و آش سماق و غوره میلمایند
نوع نوزدهم که از برودت شدید که بخارات دخانی در جلد محتبس گردد علامت او سرعت نبض و عدم حمرة وجه و چشم و علاج در
خانه گرم مالیدن بدن تا تب تسکین یابد و بعد از آن بحمام روند و در گرم خانه توقف نمایند زمانی نیک و آبی که در او بنفشه و بابونه و
اکلیل جوشانیده باشند بر بدن ریزند و بعد از عرق بسیار روغنی که مسام را بکشاید مثل روغن شبت و فرفیون و غیره بمالند و
پس از آن امر فرمایند بخواب و نیک بپوشند و چون بیدار شود مزوره دهند و اگر میل تمام باشد غذا از گوشت مرغ یا گوسفند جوان
یا نخود آب سازند نوع بیستم در حمی یوم که از شرب شراب و ادویه گرم علامت او حمرة وجه علاج شربت سکنجبین و شیره خرفه و
خیارین و لیمو و سایر مبردات و قلت در موضع معتدل و مالیدن اطراف تا تسکین یابد و فصد و یا حجامت قوی فایده دارد و
آب تمرهندی و آلوبخارا و جهار شربت اگر حرارت قوی بود نوع بیست و یکم در حمی یوم که از ادویه و اغذیه گرم شود علاج جهار
شربت و شربت از شیره تخم کاسنی و سکنجبین و اصلاح جگر با آب انارین و ضماد از صندل و گلاب بر جگر گذارند چه اگر این تب از گرمی جگر

در [illegible] طبیعی و آنچه از گرمی آفتاب بود در بخ میباشد و در روح نفسانی میشود و اندک تپ از گرمی حمام عارض گردد در
دل میشود و در روح حیوانی و بعد از تسکین تپ غذا از غوره و لیمو و نارنج سازند **نوع بیست دوم** در حمی یوم که از نزله و
زکام شود علامات او ضعف دماغ و زکام علاج با حجامت و تلیین طبیعت بمسهل خفیف و تسکین سرفه و سعال بشربت بنفشه
و شربت عناب و سپستان و نیلوفر و خوردن آب شعیر و اجتناب از گوشت و شراب و بعد از تسکین تپ بحمام در آیند **فصل
دوم** در حمی خلطیه و این تپ که از خلط بود حمی نامند حمی عفن که از عفونت شود و انواع و اسباب و علامات و مداوات آن
و این بر انواع است **نوع اول** در حمی مطبقه این تپی بود که از خون شود و این دو صنف است یکی آنست که از عفونت خون شود
دیگر آنکه از گرمی خون بود بی عفونت این تپ مطبقه را سونوخس گویند و سبب این تپ امتلا و سده باشد و اکثر این تپ عارض
میگردد کسی را که معتاد بریاضت گردیده باشد و ترک ریاضت کرده خصوصا معتاد باستفراغ بوده و ترک آن نموده
و آنچه موجب عفونت خون است کثرت آنست که از میوها متولد گردد و این تپ منتقل میگردد بسیاری بسام و محرقه و حصبه
و جدری از جهت رقت خون و غلیان او و لزوم تپ و عروض تغیر ناقص و قشعریره و حمره وجه و چشم و خارش بدن بینی دارد و موضع فصد
عارض میشود و پیش از تپ ثقل و تمدد در بدن و کسل و حالتی شبیه باعیا و خواب کردن و ثقل در سر و پیشانی و گرمی این تپ بسیار
[illegible] نبض عظیم لین و قوی و ممتلی کثیر الاختلاف و بول احمر غلیظ گردد و عارض میشود و لبیا هر دم جواز [illegible]
در وقت بحار و از دو چیز باشد از خون متولد گردد و در روز عرق نبود مگر در بحران و از عفونت خون و حرارت این تپ عارض گردد
و اعراض قوی با قلق و کرب و اندوه و ضیق و دشواری سخن گفتن و ورم حلق و لبها و سیلان [illegible] در این تپ است و این
تپ شبیه بود بمحرقه و سونا خس و در حمی مثل حمی یوم اما حرارت این تپ اندک باشد علاج فصد نمایند و خون بردارند تا نزدیک
غشی اگر قوت قوی بود و سن و وقت مناسب و اگر بالغ باشد از فصد حجامت نمایند یا رگ پیشانی گشایند و در روز بحران فصد
نمایند و التفات بدانچه در ایام گذشته نکنند و در دیم اگر قوه باقی بود و امتلا خون ظاهر فصد مناسبست و بعد از فصد شربت
عناب و نقع نسند بجون اگر رقیق بود ماهی بود یا صفرای بتبرید و تغلیظ آن لازم دارند و اگر غلیظ بود تنقیح دهند و بعد از فصد قوت را
ملاحظه نمایند که قوی بود ماش مقشر اندک اگر او سفاناج و اگر در اقلیم چهارم و سیم کشنک جو شیره بادام فتق سازند و نانخوره با
آب نارنج و غوره و لیمو و غیره و اگر ضعیف بود دستور بای مرغ اب انار و بعد از فصد راحت نمایند و اب انار بن و تخم خشت باحیا
شربت خیار نمایند و شکم را بشیافه که از بوره و بنفشه و خیر و شکر ساخته باشند بیارند یا حقنه نرم نمایند و اگر مرض حاد بود از چهارم
تجاوز نماید شربت عناب و نیلوفر دهند و اگر قوت ضعیف بود و مرض از هفتم تجاوز نکند [illegible] کاول بهار اب انار منجوش بقند امتحه [illegible]
و بعد از دو ساعت بمقدار چهل درم آب جو بده درم قند و بعد از چهار ساعت پانزده درم سکنجبین با آب سرد و لعاب اسبغول
ممزوج نمایند یا تخم ریحان و اگر مریض علیل معتاد بخوردن بسیار در اول بهار آب کشک جو بقند دو نوبت دهند و اگر بدین مقدار
تسکین نیابد در آخر روز اندک نان کعک یا نان از خمیر ساخته بشربت آب سرد و امثال آن دهند و اگر تا چهارم تپ نرود یا بهفتم
کشد بعد از آن شربت سکنجبین بزوری و لیمو و نارنج و آب غوره و ریباج و امثال این نوع شربتها میل نمایند تا حدت و عفونت
خون تا تسکین دهد و آش غوره و سماق بعد از هفتم فایده دارد و اگر خون رقیق و صفرای شود مزوره از عدس و سرکه سازند و
اگر غلیظ بود مناسبست و اگر بعد از نضج احتیاج مسهل شود مطبوخ هلیله زرد و شاهتره و خیارشنبر دهند اما تپ مطبقه که بسبب
عفونت صفرا بود فصد نه نمایند و خون اندک بردارند و مبالغه نمایند مثل شیره خرفه و آب کدو یا سکنجبین و آب تمرهندی

علامت او آنست که مریض یابد در سر استخوان پهلو از جانب راست ثقل در وقت ضربت بدرکه بسیار قوی نباشد و کرم نبود
مثل تخم کرفس و بادیان و خیارین و تخم خربزه دو درم بشربت سکنجبین احتیار نمایند و غذا در روزیکه نوبت نبود شوربای مرغ و جینود
و اندکی از گوشت او و در روز نوبت اقتصار بر شربت که تسکین دهد مثل آب انارین و قند یا آب شعیر و قند و ترک غذا اگر قوة بود
در روز نوبت و اگر صبر نتواند کرد شیره سبوس گندم بقند و اندکی روغن بادام بیلمانند بعد از تسکین حرارت و انحطاط نوبت غذا
و شربت نفع دارد و از اجتناب از غذا غلیظ نمایند و اهتمام بتقویت معده فایده دارد **نوع چهارم در تپ محرقه و آن**
دو صنف است اول آنکه حادث شود از عفونت صفرا داخل عروق بود و برو حیی که بیشتر در عروق نواحی دل و معده و جگر باشند دوم
آنکه این تپ محرقه از بلغم عفن در نواحی سینه و دل متولد گردد و از بلغم مائی و صفرای حاد اندک عارض شود و مشایخ را بلاک میسازند
و بیشتر مردم جوان و صبیان را عارض میگردد و علامت او لزوم تپ و حرارت و زیادت از تپ غب بود و خشونت زبان لازم
بود و صفرت زبان متوسط و سیاهی زبان بد بود و عرق کم بود مگر در روز بحران و افراط عطش و سرفه اندک و حرارت باطن بیشتر از
ظاهر بود و لذت از یافتن از هوا سرد و قشعریره در بدن و اگر از صفرا محض بود اعراض شدید روی دهد مثل سهر و اختلاط عقل و قلق
و درد سر و جون قی و رعشه و کرب و خشونت زبان و سقوط شهوت و حرارت در نواحی سینه بسیار بود و فرق میان تپ محرقه و مطبقه
آنست که شدت در غب و محرقه زیاده است و حمره در روی کمتر از مطبقه بود و تمدد در بدن نبود و ضیق نفس در او نبود و حرارت خارج
ظاهر نباشد علاج آنست که نظر کنند در حرارت و ماده و اگر حرارت راجح باشد بر ماده تسکین حرارت بشیره خرفه و شربت نارنج و مانند
اینها نمایند بعد از آن منضج دهند پس از آن مسهل و اگر جهت ماده راجح باشد بر حرارت منضج ماده اول دهند بعد از آن مسهل اختیار نمایند
و در آخر تسکین حرارت نمایند و سزاوار است که مسهل قوی در ابتدای تپ ندهند و اگر حاجت تلیین شود آب میوه یا آب
تمر هندی و آلو بخارای و شربت گل مکرر و سکنجبین یا شربت بنفشه و حقنه نرم اختیار نمایند و آب تمر هندی و قند هر روز فایده دارد و
اگر هیجان غلیظ و رنگین بود فصد نمایند و آب هندوانه و جمیع مبردات بالفعل درین مرض نفع دارد و اگر در شکم و رمی بود و در معده
و جگر ضعف نباشد و حرارت غریزی ضعیف نبود خصوصا بعد از نضج و آب سرد بیلمانند تا حرارت غریبه را تسکین دهد و غذا دهند علیل
را وقتی که بیم سقوط قوة بود در چند میل استه باشند و خرفه و صندل و گلاب و اندک کافور سرد ساخته بر سینه گذارند چند کرت و گاه
حرارت قوی بود قرص کافور با سکنجبین که از برف سرد ساخته باشند سحر دهند و بعد از و سه ساعت آشک جو یا آب انار میخوش و در
هر ساعت آب هندوانه یا بادرنگ یا آب کدو یا اندک قند یا با شربت ترش اندک اندک اختیار نمایند و سکنجبین با شیره تخم کاسنی و
خیارین نفع دارد و علیل را در وقتی که حرارت تسکین یابد ماش مقشر و کدو و کشک جو شیره بادام دهند و قدری آب غوره و امثال آن
تا در معده تحلیل نقصان نشود و نفرمایند مریض را تا اندکی روغن بادام در دهان گیرد تا آنچه از سودا و خشونت باشد چون نفسی میدهد
گرد دو اگر درخرفه کتان اسغول بگذارند و بدان زر و زبان را پاک سازند انسب بود و اگر دانه آلو که در و اندکی از گوشت او بود در
دهان گیرند فایده دارد و اگر گرانی در سر بود یا بلوغ بنفشه بخورش نهند و سر بر بخارات بدارند و پا ها را گذارند و اگر تشنگی مفرط بود و مانعی
از شربت کام و سعال نباشد گرانی در سر و یا بخاریکه متصاعد شود از شربه و اغذیه ترشی فایده دارد در دیگر تپ محرقه که حادث از بلغم
شود علاج سکنجبین بزوری نمایند و در آب کشک جو تخم کوفته و اندکی بادیان جوشانیده مادة در حوالی معده بود و علامت او

کرب و غثیان بغیر قذف پس قی نمایند بسکنجبین و آب گرم و اگر ماده غلیظ بود ایارج فیقرا که صبر او را شسته باشند و تدارک حرارت
صبر با آب انار میخوش و در انتهای مرض اغذیای لطیف دهند و در وقت انحطاط تدبیر ناقه و معالجه بهمان طریق بسازند و حمام که
آب او مایل بسردی باشد درین وقت نفع دارد و کسی را که تب او از بلغم شور بود نوع پنجم در غب دایم و حدوث این تب از صفرا
متعفن که در عروق بدن در آمده میشود بسیار است که در یک هفته بر طرف میشود و علامت او قوی تر از علامات غب خالص بود
و درین تب ناقص نمیشود مگر بسبیل بحران و در تب غب خالص هر روز ناقص و لرزه بود و هر بار عرق در تب غب دایم عرق نباشد مگر در
در آخر یا در بحران و فرق میان همین غب دایم و محرقه از وجوه است اول آنکه حرارت و لذع در محرقه دایم تر بود از آنکه در غب دایم
دویم آنکه حرارت در غب دایم بود سیوم آنکه حمی محرقه با او کرب و غثیان و اختلاط عقل و ذهن و خفقان و غشی بود چهارم عطش
و خشکی دهان و سوزش بینی در محرقه بیشتر بود پنجم زبان در محرقه سیاه بود و در غب دایم نشود و بدن در غب دایم لاغر بود و علاج
لیمو و نارنج و شیره تخم کاسنی و عرق بید مشک و کاسنی و گاوزبان بعنوان قند اختیار نمایند و مسهل قوی در ابتدای این مرض مناسب
نیست بلکه اختیار بر حقنه خفیف و شربت از آب تمرهندی و آلو بخارا و آنچه اندک تلیین داشته باشند نمایند و مبالغه در تبرید بسیار
نمایند علاج قوی تر از غب خالص نمایند نوع ششم در تب غشی حدوث این تب که غشی ظاهر میگردد از کیموسات صفراوی
سمی که در غایت رقت باشد میشود و علامت او آنست که حادث میگردد این تب در بدنهای ایشان در غایت حرارت و
یبوست بود و ساقط میگردد نبض و قوه در نوبت اول یا دو نوبت و این از علامات تلف بود خصوصا وقتی که در معده و جگر ورم
بود و اگر این تب بسبب هم و غم و بیخوابی یا استفراغ بسیار غشی واقع شود این تب اسلم بود و علاج تدبیر مسکن و بوی
و طلا از صندل و گلاب پاشیده در خانه فرش اندازند از ریاحین و خوشبوی و فواکه مثل آبی و تفاح در نواحی او گذارند و غذا از ساعت
اندکی نان در آب انار آمیخته مثل آب لیمو و نارنج در نزدیک نوبت میل نمایند دفع غشی مینماید و از جهت تقویت معده
و درد میکند و صفرا بدو نیز مرغ پخته با آب غوره یا نیش از توابت شعیر با آب انار میخوش یا شربت سیب و فواکه فایده دارد و اگر غشی
شدید بود کعک یا نان با آب سرد یا شراب رقیق میل نمایند و حقنه با آب شعیر و آب کدو سرد ساخته و اجتناب از چیزهای گرم و
تعب و سهر و دوغ گاو یا قرص کافور و غسل بآب سرد اگر تابستان بود و آنچه تناول نماید علیل و حرارت داشته باشد یخ یا برف سرد
ساخته اختیار نمایند نوع هفتم در حمی مواظبه این تب نوبت بود هر روزه و حدوث این از بلغم عفن که در خارج عروق باشد
و زمان گرفتن او هژده ساعت بود و وقت گذاشتن او شش ساعت علامت او آنست که در ابتدا او لرزه و سردی اطراف و
پشت و بدن شود و گرم نشود ناقص در تبی که از بلغم زجاجی و حامض شدیدتر است و ظاهر میشود برودت او اندک اندک دفعة
پیش از آن مثل برف سرد میگردد و بعد از آن بتدریج گرم میشود و بازمیشود و میکند لرزه از جهت غلظ خلط و گاهی با این سردی قشعریره
… باشد و از علامات او تب و غشی و سقوط قوه و طعام منهضم ناشدن و حرارت او قوی شود و تبی که از بلغم شور حادث شود …
… لرزه بود و سردی قوی نباشد و تبی که از بلغم شیرین بود اندک قشعریره بود و ناقص و برون نبود و کرب و اندوه کمتر بود و میل
غالب … بسیار داشته باشد و از خواص این مرض است قلت عطش و عرق مگر وقتی که از بلغم شور که بسیار متعفن بود و عطش
… و انتفاخ در روی و رنگ صاحب این علت مایل بخضرت و زردی و گاهی میل او برصاص بود و نبض

ضعیف منخفض و صغیر و متفاوت و بول او در اول رقیق از جهت سده و برودت بود و بعد از آن سرخ بسبب عفونت و براز نرم رقیق
بلغمی باشد این تپ عارض میشود اکثر صبیان را و عورات و ضعیفان و کسانی که رطوبت بر بدن ایشان غالب بود و مردمی را که حرکت
بسیار میل نمایند و کمتر استفراغ کنند و در بلاد و زمان سرد که رطوبت و برودت غالب بود و زمان نوبت او اکثر چاشت بود و بعضی
از آن بمیان روز رسد علاج در ابتدا تلیین طبیعت باعتدال و قی بسکنجبین و آب گرم که در و تخم ترب جوشانیده باشند و
تکلف نمایند لیکن بسیار بعنف و استعمال ملطف و چیزی که قطع بلغم کند و موافق است که در ابتدا شربت سکنجبین و گلقند بارد و
هفتم اختیار نمایند بعد از آن مصطکی و انیسون نوبتی و نوبت دیگر باب کرفس و بادیان و سکنجبین عسلی نفع دارد و ترو فا بعسل آن
نموده میل نمایند و اگر طبع باعتدال بود و شربت ملین که در و گرمی بسیار بود مثل گلسرخ دو مثقال بادیان هم کوفته و انگور شفا از
یک سه مثقال عناب و سپستان از هر یک بیست عدد و تخم کاسنی هم کوفته دو مثقال بانی مثقال قند جلاب ساخته بچهار روز اختیار نمایند
و اگر قوی تر خواهند هفت مثقال مغز فلوس و پنج مثقال فانیذ با قند و یکمثقال تربد اضافه سازند و اگر قوة ضعیف بود حقنه لین نمایند بعد
زوال حقنه حاد و قی بابی که در و تخم ترب و شبت و بیخ سوسن جوشانیده باشند یا سکنجبین عسلی فایده دارد و بعد از قی گلقند با شربت
سیب و صندل و غذا نخود هم کوفته و اگر و سازند و اگر زمان طویل کشد و هم ضعف بود شوربای مرغ یا تیهو بانکی از ین گوشت طیور
مطبخه بریان نموده اختیار نمایند و اگر طبع قبض بود دوای تربد هر شب دهند صفت آن تربد ده درم زنجبیل و مصطکی از هر یک درم قند برابر
مجموع شربتی هر شب مثقالی یا کمتر از مثقال اگر بیشتر سازند بحسب قوت شاید و صباح بخورند درم گلقند یا سه مثقال سکنجبین بزوری
یا سکنجبین عسلی میل نمایند و اگر بول احمر و غلیظ بود فصد فایده دارد و اگر احتیاج بکشک جو شود در او تخم کرفس و بادیان اندازند و اگر
احتیاج استفراغ بود سکنجبین با آب گرم حل نموده دهند و قی فرمایند بی عنف و اگر این تپ از حمل و تجاوز نماید و در ربودی و
اطراف تشنج ظاهر گردد و قرص ورد و شربت ماء الاصول شربت بزوری یا قرص افسنتین سکنجبین بزوری و اگر مزاج کبد سرد بود قرص
لک شربت بزوری و اگر ماده از خلط سرد غلیظ بود علامت او دیر گشتن علت و بیاض قاروره و زمان زمستان و سن پیری و بلد
و مزاج سرد و تر و تریاق کبیر بمقدار دانگی روزی دهند و روز دیگر ندهند یا تریاق اربعه یا مثرودیطوس و اگر این تپ حادث از بلغم شور شده
استعمال نکنند ادویه که بسیار گرم بود و اگر تپ شدید بود و قوی و با حرارت بود و بول رنگین و نبض مایل بسرعت علاج غب غیر خالص نمایند و
زیاده و نقصان بحسب حرارت ملاحظه باید کرد و غذا لطیف نخود هم کوفته و ماش مقشر زیره و کندنا و شبت و خصوصا اگر بلغم حامض
تر بود و اگر غذا قوی خواهند گوشت تیهو و مرغ و کبک و امثال اینها و سزاوار است که در غذا چیزی که تقطیع بلغم نماید مثل نخود و الکامه
و سرکه باشد و وقت غذا بعد از فتور نوبت و بر طرف شدن نوبت و پیش از نوبت بچهار ساعت و اجتناب از غذا که از و بلغم خام لزج
شود مثل شیر و جغرات و فواکه تر و گوشت گاو و غیره و آب سرد که برف و یخ باشد و حمام پیش از نضج ضرر دارد و بعد از فایده مند

نوع هشتم در تپ بلغمی دایم حدوث این تپ از بلغم عفن که داخل عروق بود علامت او تپ لازم در ابتدای او نافض و برودت
و قشعریره نباشد و گاهی قشعریره در سرما بود اما لرزه ندارد و عرق نمی باشد مگر در وقت مفارقت کلی و این تپ مشابهت بدق
دارد و حرارت آن تپ زیاده بود و نبض مختلف و زمان امتداد این تپ هژده ساعت بعد از آن تخفیف یابد بسیار
که حادث میشود از ین تشنج وقتی که بسیار ماده بود علاج نمایند از استفراغ ماده بمسهل و قی و تسکین حرارت بشربت سکنجبین

وگلقند و جلاب از عسل و آب بادیان و تقویت بقرص ورد و مصطکی و انیسون و گلقند و اگر امتلا از خون بود فصد نمایند و اگر
علامت نضج ظاهر بود استفراغ ماده بمسهل کنند دو بار و سه بار و مزاج را بماء الاصول و گلقند باصلاح آورند و قرص ورد بموجب
گلسرخ ده درم سنبل و بیخ سوسن از هر یک پنج درم مثلث قرصها سازند شربتی دو درم با سکنجبین ساده یا بزوری اختیار نمایند بعد
و اگر در سینه خشونت بود جلاب بنفشه و سپستان و پرسیاوشان فایده دارد **نوع نهم** در تب غشیه خلطیه حدوث این تب از
بلغم خام بسیار که بدل ریخته چیزی از وی غشی عارض کرد و علامت او آنست که دوار او مثل دوار تب بلغمی با هیچ وجه و لاغری بدن
و رنگ صاحب او صاحبی در اکثر اوقات لب او مثل لب کسی که شاه توت خورده باشد و چشم او در وقت هیجان کبود و رنگ تیره
رفته و در زیر مرعکه سر اسیف میکوشند نضج بود و اگر قی آید ترش و گاهی عارض میگردد و این تب در بعضی اوقات از صفرای غلیظ مخلوط
بلغم و با سوزش در احشا بود و او مثل بلغمی باشد علاج این مرض صعوبتی دارد بسبب آنکه اگر مسهل دهند غشی بود و اگر غذا میل نمایند
ماده تب زیاده میگردد و اگر غذا ندهند قوت ساقط گشته موجب ضعف شود و اگر ورم در احشا ظاهر گردد مشکل یک گردد صواب
آنست در علاج که ابتدا بحقنه لین نمایند و بتدریج قوی کنند خصوصا اگر طبیعت قبض بود و اول آب چقندر و بوره و عسل حقنه سازند و
بعد از ان ادویه اضافه ساخته عمل آرند و مالیدن بدین طریق که ابتدا از ساق نمایند از سر زانو تا اسفل قدم بمالند و بعد از ان ران را تا
بالا تر پس از ان دستها را بمرتبه که سرخ گردد حله بعد از ان پشت و سینه را در جوع بار ساها نمایند و بعد از مالیدن روغنی که در وی قبضی
بود و سرد نباشد مثل روغن پسته و گلخیرو و گل و قسط در بدن مالند و شربت سکنجبین عسلی با دو درم تخم کرفس و سجان آب عسل
با نیک کرر و فا و اگر آب شعیر بعقند یا عسل یا نان در جلاب امیخته باشند و دفع غشی کنند و اگر ضعف ظاهر گردد نان با مثلث یا شراب گفته اند
ممزوج نموده اگر ورم احشا شود قی اگر با مسهل موجود آید نفع کلی دارد **نوع دهم** در تبها که اندرون سرد باشد و بیرون گرم یا بعکس و این
تب سه قسم بود اول تبی که اندرون گرم بود و بیرون سرد و این حمی دقتی که حرارت و حده قوی بود و میباشد سواد زبان و شدت عطش
و عظم نبض و نفس و اندوه و ظاهر بدن بسیار سرد و این علامت بد است و اگر نباشد تب بد نیست و حرارت در باطن قوی نباشد و
سرعت نبض و نفس کمتر بود و در اکثر این تب بلغمی بود و علامت او آنکه تب صفرائی بود دلزوم او بر طریقه غب و علامت آنکه از بلغم عارض
شده مائیه بول و خام و نبض بطی و متفاوت و قسم دوم تبی که اندرون تب سرد بود و بیرون گرم و حدوث او از بلغم زجاجی که در باطن
عارض بود و عفونت پراکنده شده از و بخاری گرم در ظاهر و در این وقت احساس میکند بسردی اندرون جهت آنکه این خلط ما
الفت گرفته بود بدان عضو و ساکن بود و حالا برودت او معلوم میکنند علامت او آنست که خارج بدن گرم بود و باطن سرد و نبض سریع نبود
و نفس عظیم و تشنگی نباشد و کمی باشد این حال اگر در آخر امراض که قوة ساقط شد قسم سوم تبی که حرارت و سردی در ظاهر و باطن معا بود و
حدوث این تب از بلغم عفن که از بخار او ظاهر و باطن گرم شده علامت او نبض بطی و متفاوت و بول خام و شده هر روز قویتر باشد
و گاهی از جهت غلظ ماده مستحیل بغب و ربع گردد و آن زبان خارج نمی شود از تب بلغمی و مدت نوبت او از چهار ساعت تا بست و چهار
ساعت بود و علاج سکنجبین عسلی هر روز هفت درم با آب گرم و بعد از دو ساعت شربت سکنجبین و شربت ماء الاصول و شربت بزوری
و حب صبر بدین سو حب صبر دوازده درم هلیله زرد چهار درم مصطکی سه درم گلسرخ و انیسون و زعفران و کثیره یا مقل از هر یک درم شربتی
دو درم و حب غاریقون و ایارج فایده دارد و قرص ورد و صبر وقی تخم ترب و شبت و عسل و مسهل از پوست هلیله سیاه

و کثرت خواب و بسیاری لعاب دهان و ضعف هضم حادث شده از سودا المحترق علامت آن بودن افکار ردی و خواب پریشان و
وسواس و سرخی بعض مایل بسواد و کبودی و لاغری بدن و کمودت بول و کثرت شهوت علاج مشترک میان جمیع اصناف فصد بود
مگر وقتی که خون سرخ بود و صاف که آن زمان گرفتن او ضرر دارد البته بکیرند و آهسته فراغ ماده که تب از و حادث شده بشربت و جلاب
و حقنه نرم و منع از غذا در شب تب هم دو در روز نوبت و تکلیف نوز در روز نوبت و در غیر روز نوبت شوربای گوشت خفیف
یا اندک از گوشت و نان بروز دو آب گرم نشستن پیش از غذا در روز نفع دارد و حمام که عرق نشود و بسیار گرم نبود فایده دارد
باید که اندک زمانی توقف کند در راحت و آسایش و غذای گرم و باعتدال که رطوبت او زیاده بود و قی پیش از نوبت و تب ربع که
حادث شود در تابستان زود زایل گردد و آنچه در خریف و زمستان عارض گردد مدت او دراز بود و تدبیر لطف نمایند دیگر تب ربع
حادث از سودا دموی شود صواب نیست که در علاج او فصد نمود تا روز سوم فایده مند بود و بعد از فصد غذا گوشت مرغ و تیهو و گوسفند
جوان کم در شوربا آن ماش مقشر و اگر او نخود هم کوفته قسم است کامه دار و آب تمر هندی و آب انارین و مسهل مطبوخ هلیله که در بسفایج و
افتیمون و عود الصلیب و پوست بیخ بادیان و کاسنی و آلو و شاهتره جلوه و لازم دارند در سایر ایام آب کاسنی یا شیره تخم او بشربت سکنجبین
و در زایل شدن پرواب گرم سکنجبین تا حرارت و التهاب بسیار بود و آب هندوانه و از بردات آنچه مناسب داند و اگر ماده بسیار غلیظ بود و زمان
طویل شده در غیر روز نوبت پنج مثقال گلقند شربت سکنجبین با آب گرم دهند و اگر علامات نضج ظاهر شود اسهال به مطبوخ نمایند
پوست هلیله پنج مثقال شاهتره سه مثقال عناب و آلو بستان از هر یک بیست عدد تخم کاسنی و کشوث و پوست بیخ بادیان از هر یک
دو درم مجموع شاتند صاف نموده در و مغز فلوس و ترنجبین از هر یک پانزده درم حل ساخته و بدین حب ایارج فیقرا درم پوست هلیله
افسنتین از هر یک نیم درم محموده دانگی اول این حب اختیار نمایند بعد از آن دارو و را و سکنجبین افتیمونی اخراج سودا ممکن باشد دیگر
[illegible] بعد از حصول سوختن حادث گردد مبالغه در تبرید و ترطیب نمایند و آب کشک جو و شیره خرفه و شیره تخم خیارین و سکنجبین اختیار نمایند
و در ابتدا طبع را بشربت بنفشه و بسفایج با آب جبن و شربت گل بکر و خیارشنبر و امثال اینها نرم سازند و بعد از گذشتن غب [illegible]
وقت نضج ماده شد به مطبوخ هلیله که در او افتیمون و سنا مکی و تمر هندی و شاهتره و بنفشه باشد مسهل نمایند و غذا آب غوره سازند و در روز
راحت اگر قوه ضعیف بود گوشت حمام بعد از نضج فایده دارد دیگر تب ربع دایر که از سودا بلغمی حادث شود هر روز ده درم جلنجبین
عسل یا جوارش با آب بادیان و سکنجبین بزوری عسلی یا آب گرم و طبع را بلعاب یا بجده درم مغز فلوس و قرطم کوفته و ده درم
شد مایه هلیله کابلی یا مویز منقی یا گلقند نرم سازند و بتدریج از ترید و بسفایج و تخم حسل افزونه نمایند یا در آخر غاریقون آمیخته ادویه را
قوی سازند و در روز نوبت مطلقا سه تخم تربه و شبت و نمک و عسل و ابتدا از ناقص و بعد از آن گلقند و در غذا احتیاط و اسفاناخ
جهت طبیعت شوربای مرغ و کبک و انکامه و اگر طبیعت نرم بود در خورش نان پودینه و یا نخود نیم کوفته و اگر برودت جوز و در انتهای مرض غذای
لطیف بتدریج و طبیعت در مرض سهم کنند چون نضج بکمال رسد مطبوخ افتیمون با آب افتیمون دهند و در روز دوم نوبت اسهال [illegible] نمایند
نمایند و بعد از اسهال قرص [illegible] از جهت قوه جگر و قرص [illegible] از برای تقویت معده و اگر سرما قوی بود در وقت ابتدا الوبت و [illegible]
مالش بروغن [illegible] گرم که در او بنفشه و بابونه و غیره و گل سرخ جوشانیده باشند بگذارند و غذا نخود آب نیم کوفته و ماش مقشر و اگر الود [illegible]
و اگر ضعیف بود در روز راحت مرغ و تیهو و دراجی و اگر مرض بدیر کشد و اثر نضج ظاهر بود معجون جلیلت که [illegible] سداب و فلفل و

حلیتت و مراد از هر یک برابر سه وزن عسل بسیار شد شربتی نیم مثقال تا درم بود و بر هر سه وزن مکیار مسلما باشد و جالینوس گفته که خلق بسیار
دیدم که مسهل از ربع خلاص شدند و بعد از افستین و تریاق خورده و شیخ ابو علی فرموده که حلیت و فلفل نافع باشند و شراب
ابیض رقیق که نو و کهنه نباشد دیگر ربع دایر از سودا که از دردی خون حادث شده باشد علاج در ابتدا تعدیل ماده باسهلات و
فانیذ و نضج گلقند و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله زرد و سیاه و بعد از نضج فصد باسلیق و بعد طعام نفع دارد و استفراغ نادر به قی
مثل افتیمون و بسفایج و غاریقون و اسطوخودوس و حجر ارمنی و لاجورد نمایند و حقنه قوی فایده دارد و سزاوار است که در عقب سکنجبین
استعمال نمایند چرا که خلط سودائی بیک مسهل و دو مسهل دفع نمیشود بلکه دفع او بمرات تواند و بعد از تسکین قشعریره و لرزه و اکل
عرق مناسب است که اهتمام نمایند درین تب بتقویت کبد و سپرز در ابتدا سکنجبین و در وسط علت بقرص زرشک و غافث و اگر
قوت ضعیف بود مرغ و تیهو و زرده تخم مرغ نیم بخت و ماهی رضراضی و اگر علت بسیار وقت گذشته باشد گوشت مرغ و گوشت
گوسفند و بزغاله که در رواده کرم بود **نوع دوازدهم** در ربع دایم حدوث این تب از سودا عفن که در داخل عروق بود علاج
اول زوم تب در ابتدا ربعی و صعوبت اعراض در روز نوبت و اشتداد حرارت و اندوه و عدم نافض علاج فصد باسلیق و نضج و تلطیف
و سکنجبین ساده و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و حب افتیمون دهند با اعتدال در گرمی و سردی و سکنجبین و آب کاسنی و آب بادیان و
شربت سکنجبین بزوری معتدل و اگر حرارت و اندوه شدید بود و تشنگی غالب کشک جو و جلاب و آب تمر هندی و آلو بخارا و
آب انار میخوش و غذا آنچه مذکور شده و اگر خلط نضج یافته مسهل قوی و حقنه در ابتدا لین و در آخر قوی علاج دایره نمایند و مبالغه
در تسخین نمایند و تدبیر حلیه در تب ربع وقتی که بحرارت و در تابستان بود و سزاوار است که دوا گرم نه دهند و اقتصار بر آب
حمیض و رد و قند حل نموده باشند نمایند و مسهل از هلیله زرد و سیاه و افتیمون و غاریقون و امثال این اختیار نمایند و ترطیب
بدن اهتمام کنند بشیر بز [illegible] باشد و غذا اقلیه که در و اسفاناخ در آخر مرض و قی در روز نوبت بسکنجبین و آب گرم و لعاب قی
[illegible] گلقند بشیر خورده و شربت بسبب صندل **نوع سیزدهم** در تب خمس و سدس حدوث ماده این تبها از جنس ماده
تب ربع باشد اما اکثر و غلیظ بود و مقدار او کمتر و اکثر از سودای بلغمی حاصل شود علاج تب بلغمی نماید و تجربه با کرم دیری گشته
باید نمود و مسهل دهند و شربت سکنجبین و اگر حرارت بسیار بود شیره تخم خرفه و گاهی گلقند فایده دارد و غذا نخود و کم گوشت
از گوشت مرغ یا گوشت گوسفند جوان و شب بیش از روز نوبت [illegible] و نخود آب و این حب بارند تر باید دو درم غاریقون
نیم مثقال محمود و دانگی لاجورد نیم درم کتیرا نیم درم کوفته اختیار نمایند در صباح و بعد از آن آب گرم با جلاب مطبوخ افتیمون
بیاشامند و اهتمام بدفع سودا نمایند **نوع چهاردهم** در تبهای مختلف باید دانست که تبها گاه در آن معلوم نباشد و در آنچه
بود از مرکب گویند و گاه باشد که دو تب [illegible] دیگر اند هنوز یک تب بر طرف نا شده نوبت دیگر آید و طبیب باید که نشان
تبهای نیک ملاحظه نماید تا بر حقیقت هر یک واقف گردد و اگر تب بسبب ورم بعضی اعضا شده علاج ورم باید کرد و اگر از جنبه
[illegible] تعلیل در خوردن و آشامیدن واقع گشته علاج تدبیر را اگر کفایت نبود مسهل در روزی که نوبت نبود و وقتی که نوبت بود سکنجبین
و گلقند و منع از غذای در روز نوبت و اگر تب از جنبه احتراق اخلاط بود علاج استفراغ نمایند گاهی و بعضی اوقات سکنجبین
و گلقند دهند و غذا و اشربه لطیف اختیار نمایند تا اخلاط محترق نگردد و چون زمان مرض طویل شود مسهل سودا دهند و تب ربع نمایند و

قرص غافث که بیماریهای سپرز و جگر و تبهای کهن را سود دارد بسازند صفت آن عصاره غافث و افسنتین و صبر از هر یکی یک درم و
بلیله سه درم زعفران و مصطکی و رب سوس از هر یک دو درم با آب کاسنی بسازند و قرصها کنند شربتی یک درم با سکنجبین اختیار
نمایند و در تبهای مرکب و خمس و سدس و غیره اولی آن بود که استفراغ کمتر کنند تا اخلاط کم نشود و حرارت باندامهای اصلی نرسد
و بقوی او نکنند و تا قوه برجا بود از درازی مدة بیمار نباید اندیشید و اگر حرارت قوی بود قرص کافور و لعاب تخم آبی و اسپغول و تخم
خشخاش فایده دارد نوع پانزدهم در تب وبائی و وبا تبدیل هوا باشد بفساد و چنانکه آب در ظرفی دیر بماند طبیعت او بگردد و متعفن
میبرد حال هوا بسبب آنکه در میان درختان و مغاکها دیر بماند بسبب بخارها و خانهای بد متعفن شود و علامت حدوث وبا بسیاری ستارها
که دنباله کشیده باشد در کانون اول و در کانون آخر باد صبا و جنوب بسیار آید و هوا نمناک شود چنانچه مردم پندارند که باران شده
و نباشد و بسیاری حشرات و ضفدع در زمین و قلت باران و کدورت هوا که روزی غبار بود و روزی بی غبار و دوام و ابرناک گرم
و سرما خشک و هوای بد و تیره و گریختن موش و حیوانات که در زیر زمین پنهان باشند بر ظاهر زمین آیند و در فن تعلق از انسان چون لکلک
و حش از آنکه عادت غیبت اوست غایب شود و اگر فساد هوا در تابستان و خزان شود علامت وبا آنست که ظاهر بدن بسیار گرم نباشد
و در باطن اندرون سوزش عظیم و حرارت قوی باشد و نفس متواتر و بلند و ضیق نفس و بوی بد از دهان و شده عطش و اندوه و سستی و دهان و
خفقان و سقوط شهوت و درد در سر معده و عظم طحال و سرفه و سقوط قوه و غشی و اختلاط عقل و تمدد در زیر سر اشیف و بیخوابی و سستی
بدن و صغر نبض و اشتداد تب در نبت باده بود و براز بدبوی و کفناک و ادرار رقیق صفراوی و عرق بوی ناک و بثرها در لب و باقی
اعضا مایل بسرخی یا اصفر و اگر علیل را شعور نباشد و قوت ساقط گردد و بخبری میل نکند و غشی متواتر گردد دلیل موت بود و علاج فصد
نمایند اگر خون غالب بود و اگر اخلاط بسیار بود استفراغ آن خلط بدوای مناسب و شربتهای خنک مثل ناریج و لیمو و آب انار و غوره
یا قرص کافور و آب کاسنی و عنب الثعلب با سکنجبین تا عفونت را رقیق سازد و ادرار بول شود و آب سرد بسیار بیکبار بیاشامند و بعد از آن اندک
بزمان و مبالغه در تقویت دل بمفرحات و بوهای خوش و استنشاق گلاب را بحظ فایده دارد و گلاب بر سینه و صندل و کافور اندکی و کافور
گلاب نمایند و موضع علیل باعتدال و در حوالی او ریاحین و برگ بید گذارند و در خانه گلاب و سرکه بپاشند و بخور از صندل و کافور و پوست
انار و مورد و امثال اینها سازند و گاه تمدد در سر اشیف و سردی اطراف و بیخوابی و اختلاط عقل و سینه مرتفع ببیند باید که
بحجامت مناسب تا حرارت میل بخارج نماید و غذا عدس و اگر اندک بود نشاید یا با آب غوره و چقندر و شیره بادام یا مزوره سماق اگر طبیعت نرم
بود و اگر قبض بود آب تمر هندی و آب آلو رقیق سازند و اگر قوت ضعیف بود گوشت مرغ فتق سماق یا آب غوره یا گوشت بریان کرده
با زرده تخم مرغ یا شراب ابیض ممزوج بعرق کاسنی و بید مشک و گلاب و گاوزبان و آنچه طبیعت مصلحت داند بدهند و وقتی که قوت علیل
کم شود و میل بغذا نباشد مبالغه باید کرد تا بسبب اکل بسیار خلاصی یابد و حرارت وبا تأثیر نکند و از غذا غلیظ و کثیر المقدار و ماهی و شیر
منع باید نمود و واجب است که بحمام در نیاید اما اگر صحیح بود مناسب نیست که در بلدی در رود و با بود در نیاید و احتراز از بوهای بد نماید و هوای خانه
به بوهای خوش مطیب سازند و منع عفونت نماید بعود و عنبر و مشک و کندر و گلاب و شبت و آبی در گلاب و سرکه و حلتیت حل نموده
در خانه بپاشند و رطوبات زیادی را بقی و مسهل و فصد از بدن دفع نماید و تقلیل غذا و تدبیر مایل بتخفیف از هر وجه و احتراز از ریاضتها
و حمام و شراب و تشنگی ضرر دارد و آب سرد و بیخ خنک ساخته و از خون اندکی حرکتی باید فصد نماید در حال از نزول را سر دارند و

و دو درم بادیان اضافه سازند برین لک عیره شاید و آب کم در زیر مریض دارند بر وزر النفع دارد و استعمال این تلبید وقتی نمایند
که ماده غلیظ و دیر بیرون آید و نبض و نفس متغیر باشند و غشی و حرارت بسیار و زبان سیاه بود و آب سرد جرعه جرعه اگر دهند لعوکان و
حصبه بروز سکند و عرق بی آرد خصوصا در وقت کرب و هوا را سرد سازند باستنشاق و سینه مریض را کشاده و از صندل و گلاب
و اندک کافور و سرکه دو سه قطره لخلخه سازند و بر سینه مریض جبر بکه سرد باشد طلا سازند در آخر اگر شکم نرم شود شربت حب الاس
و لیمو و صمغ عربی و گل ارمنی فایده دارد و قرص طباشیر برب ابی و اگر سرفه بود به شربت حب الاس و قرص طباشیر با سفوف طین و عذا
نتق سماق با جاورس مقشر و سزاوار است که حفظ بعضی اعضا نمایند از جدری چشم را بآب کشنیز تر یا الکامه و سماق که بگلاب امیخته
و اندک کافور بگلاب یا بآب کشنیز تر یا سرمه خصوصا در روز اول اگر بچکانند منع لعوکان از چشم کند و شیاف ابیض اگر بثر یا در چشم
ظاهر شده بشیر عورت سود مفایده دارد و حفظ بینی بگلاب و سرکه بر لخلخه در وی چکانند یا صندل و شیاف ما میثا با شیر عورت در بینی
مالند در داخل بینی و حفظ حلق با آنکه انار را با دانه بخایند و اگر سماق و گلسرخ و عدس مقشر در گلاب بجوشانند و غرغره با آب انار و
و آب شاه توت فایده دارد و با آب سرد غرغره نیز فایده دارد و حفظ شش که آلت تنفس است ضیق النفس و سل و بحور وقتی که لعوکان
بود معارض میشود بلعاب اسپغول و لعاب تخم آبی و قند و روغن بادام یا بادام کوفته در دهان گیرند و اگر لعوکان بیرون آید و آواز در
و حرارت قوی بود اندک سکنجبین دهند شاید و این لعوق فایده دارد و مغز بادام سفید کرده یکجزو مغز کدو دو جزو قند یا نبات سه جزو
و کتیرا یکجزو با لعاب دانه آبی یا لعاب اسپغول بسازند و اگر طبع نرم بود و خون اید بجهت قوی اید شربت انجبار و شربت حب الاس
با صمغ عربی و گل ارمنی دهند و حفظ امعا انست که قرص طباشیر و شربت حب الاس و رب ابی بر وقت دهند نفع دهند و حفظ
مفاصل انست که صندل و شیاف ما میثا و گل ارمنی و گلسرخ بگلاب و اندک سرکه امیخته بر بندند تا مالند و اگر بر بدن کان خراجی بزرگ
اید نرم و مستکاف بلدم سر بن او بعد از آن تدبیر جراحت نمایند و اگر جدری تمام بیرون آید و نجیبه شود و شق نمایند آنچه بزرگ بود
بسوزن طلا یا سوزن نقره شگافتند و آب از آن بیرون کنند و در تابستان گلسرخ و صندل و آس بسوزانند و در زمستان
سوسن و چوب گز و اگر خشک میگرد و نمک آب کم در واندک زعفران بود و اگر گلاب و گل و عدس و چوب گز نمک بجوشانند و آب
آن سرد باشد شاید و دود دمودن چوب گز نفع تمام دارد و آتش از چوب گز دود دمودن اولی بود و اگر موضع ریش گردد گلسرخ
و صبر و کندر و انزروت و خون سیاوشان نرم کوفته بر آن موضع باشند و اگر لعوکان بزرگ و بسیار آب برگ گلسرخ خشک پاره در زیر
دارد و چوب را باشند و اگر بر ریک گرم خوابانند منفعت آن زود پدید آید و گل سرشوی و برگ گل سرخ و سفید و مردار سنگ و عدس نرم کوفته
بر جراحت باشند نفع تمام دارد و اگر لعوکان با قیمانده بیخ لی خشک از دباقلی و مغز تخم خربزه و برنج و نبات و مغز بادام و اد جو هم
از هر کدام مقداری نرم کوفته بسفیده تخم مرغ طلا سازند هرگاه حرارت بی زایل گردد و بثور بر طرف شود و نشور باقی ماند
و بعضی از آن البته گوشت بندند نوع بفدهم حصبه حصبه بثره سرخ رنگ و پراگنده در اشد اشکل و انه جاورس باشد در اندر
بود و رنگ گردیدن ایشان بود و ریم و چرک نگیرد بخلاف لعوکان که او از جلد بلند بوده شود و ریم گیرد و ماده لعوکان خون که سیا
تیره شده گرم گشته و ماده حصبه چون صفراوی که میل بخشکی دارد و بثر با او کوچک و از پوست بر دهنده نشود لیکن حصبه کشنده تر است
جهت آنکه از خون سیاه تر تولد کند و هر دو از جمله بیماریهای وبائی اند یعنی هرگاه در ولایتی افتد خلق بسیار بدان بیماری گرفتار گردند

بدید نماید نیز آنکه بحران بخراجی و ماندن آن کرده باشند و باز باطل روان کردیده دیگر اعراض در وقت نوبتهای بیماری که گذشته قوی
ترکیده و بیمار دیگر نبض بغور سریع و متواتر باشد و دیگر بول از حال خود تغیر نکرده باشد و بسیاری بیمار بهای بود که نکس کننده هم
بیماری ورم و صرع و درد سر یا هم سر دور و جگر و تهیج روکرده نزله و ضیق النفس و درد چشم اما از نکس حصبه و جدری ملاحظه نمایند کاملا
کننده باشد در بیشتر اوقات نوع نهم در تب مرکب و این تب بسیار بود و اکثر وقوع او از صفرا و بلغم بود و ترکیب او بر سه ضرب بود
مرکب از غب دایره بلغمی دایم یا مرکب از غب لازم و بلغمی دایره و بلغمی دایم یا مرکب از غب دایره و بلغمی دایره یا مرکب از غب دایم
و بلغمی دایم و این تب متوسط بود میان مزمن و حاد و سکیست مدة طویل یا نه ماه نمیگذارد دلیل آنکه راحت نباید و منجر میشود بدق علامت
او آنست که مرکب از علامات تب صفراوی و بلغمی و اخص علامات آن بود در وقتی تب در غایت گرمی بود و مدة او کوتاه بود
روزی حرارت ساکن باشد و مدة او طویل و قشعریره مگر واقع شود و گاهی بعضی از اعضا گرم گردد و قشعریره باقی ماند و اطراف
سرد باشد وقتی که معلوم نمایند تب مطبقه که در و ناقص باشد و عرق نبود یا آنکه ناقص بسیار یکنوبت عرق آید دلالت میکند و نیز
همچنین هرگاه که در تب لرزه قوی باشد و مده سرمای سخت دراز گردد و با بهاء و استسقا سرد گردد دلیل تب مرکب بود از نقص معلوم
نماید اگر عظیم و متواتر بود علامت او صفرا و اگر بطی و نرم بود علامت بلغم و از قی اگر بلغم بسیار آید علامت او و اگر صفرا زیاده بود
دلیل او علامت غلبه صفرا است که نوبت او کوتاه بود و اطراف زود گرم گردد و تشنگی بسیار و قی تلخ و عرق مایل بگرمی و بول
رنگین بود و دیگر مرکب از بلغمی دایم و غب دایره بود و علامت او دوام تب و خفت او در روز دیگر و حدوث لرزه و حرارت احتراق بلغم
با سردی اطراف و اگر ترکیب از بلغمی دایره و غب دایم بود لرزه او شدید نبود و اندک قشعریره بود و اندوه اندک و اگر ترکیب از غب
ثابت و مواظبه لازم بود لرزه بود و هر روز تب باشد روزی قوی و روزی ضعیف با قشعریره برودت شدید در اطراف و اگر ترکیب از
غب دایم و مواظبه دایم بود لرزه و قشعریره بر او نباشد علاج آنست که طبیب ملاحظه نماید علامت کدام تب قوی تر است بعلاج
مشغول شود اگر یکی قوی بود علاج آن نماید و اگر هر دو مساوی باشند از امور مناسب آن دهند و سزاوار است که اهتمام نماید که اهل
اختیار نماید قی فرمایند و شربت بزوری که او در ادرار و عرق کند در آبی که در و بنفشه و گل سرخ و خیر و بابونه جوشانیده باشند
بر بخار آن دارند یا آب گرم در زیر جامه گیرند تا عرق آید و مسهل قوی در ابتدا ندهند پیش از نضج که بیم بود که مشتعل شود در ابتدا
و در ابتدا مسهل خفیف از آب تمرهندی و آلوبخارا به ترنجبین و مغز فلوس و گلقند و گلاب و آب انار رب و شیرخشت حل ساخته
در آب بادیان تر بعد از نضج مسهل قوی دهند و قی در روز نوبت فایده دارد و در ابتدا حقنه لین نمایند و در روز نوبت
ماش مقشر و نخود هم کوفته و استفراغ آب انار اگر مدة او طویل گردد اهتمام نمایند که قوة قوی گردد و غذا و اشربه لطیف در روز
که نوبت نبود بعد از پانزده هم شوربای مرغ و گوشت او دهند و بادیان و سعتر و سیب و آب کاسنی قی ساخته از ادویه مفرد
افسنتین فایده کلی دارد اگر کوفته شربت بزوری اختیار نمایند شاید و بعد از هفتم و ظهور نضج مسهلی که در [illegible] خلط [illegible]
بهموجب ایارج فیقرا درم تخم حنظل یکدرم محموده ربع درم این یک شربت است و دوام مرکبات نفع دارد و قرص افسنتین و قرص
غافث و قرص ورد است خصوصا اگر زمان مرض دراز کشیده و نضج در روی شده صفت قرص افسنتین که سردی جگر و
معده و سده انبار او تب بلغمی و عسر البول را فایده دارد افسنتین رومی و تخم کرفس و انیسون و اسارون و مغز بادام [illegible]

هریک برابر نرم کوفته باب قرص سازند هر یکی قدر درم تا مثقال دیگری را بوقت حاجت میل نمایند سزاوار است که در این تپ نهایت
احتیاط نمایند چرا که بطول زمان مرض مریض ضعیف شده و حمام پیش از نضج ضرر دارد و بعد از نضج فایده دارد و در اوائل تا بلند زخم مزورو
که از ماش مقشر و نخود بیه و باد مهم پخته باشد اختصار نمایند و اگر اندک زعفران اضافه نمایند در غذا اگر حرارت کمتر و بعد از ده
روز یک نوبت نبود گوشت مرغ و تیهو در آب پلان اگر او ماش مقشر یا نخود تیم قیق الکامه و آب انار یا گوشت مرغ بریان سازند
مریض با نظر یابند که براحت و آسایش باشد پس وقتی که تپ زایل گردد و علیل به حمام در آید و گوشت مرغ و گوشت گوسفند پخته
که غذا فاسد نگردد و تپ باز معاودت نماید و در علاج جانب ساوی ملاحظه نمایند و چیزی که گرم بود یا سرد میل نکنند و سکنجبین
ساده و شربت بزوری و شربت لیمو و غوره نفع دارد و در غذا باید که اسفاناخ و کدو و انداز ند و قتیق ترش اگر حصرم و انار کرده باشد
چون در روز تریش بود از عفونت و در بود طبیب حاذق باید که اصناف تپها ملاحظه نماید و علاج مبسوط یا مرکب نظر کند و بحسب مناسب
هر مرض انچه مناسب آن باشد از شربت و غذا و مسهل و اقراص و سفوف و حب ترتیب نموده دهد **فصل سوم** در تپ دق و آن
دو قسم است قسم اول تپ دق حقیقی و آن چنان بود که حرارت غریبه با اعضاء اصلی خصوصا دل چسپیده تا فانی سازد رطوبات
و مراتب او سه است اول آنکه رطوبات در رگها و همه تن پراکنده است و بر شبنم و در عروق صغار از اعضا بمنزله روغن که در
چراغدان بود مرتبه دوم رطوبتی که با اندامها آمیخته و سرشته شده بمنزله روغنی که در جرم فتیله باشد مرتبه سوم رطوبتی که اندامهای
اصلی بدان پیوستگی دارد هرگاه این رطوبت نماند پیوستگی اندامها باطل شود و این رطوبت بمنزله روغنی که در جرم پنبه بود هرگاه
رطوبت نخستین در تن کم شود خاصه از نواحی دل همچنان باشد که روغن چراغ کم شود و بدین سبب تپ دق تولد کند اگر مرتبه اول بود
علاج پذیر بود و اگر در مرتبه دوم بود قابل علاج بود و این را ذبول گویند در ابتدای او در وسط علاج میباید اما مرتبه سوم را سیر ذبول گویند
امکان علاج ندارد الا ماشاء الله الحی الذی لا یموت و اسباب او سابقه و بادیه باشد سابقه مثل تپهای محرقه هرگاه مبتلی گردد
حرارت آن در رطوبت دل و رطوبت اعضاء اصلیه تاثیر کند و مثل ورم گرم که در سینه حادث گردد و در دل تاثیر کند و تپ سوء المزاج
وقتی که دایم بود و تپ لازم و تپ ورم و مثل حرارت معده و جگر و شش و گاهی بسبب اضطرار طبیب و سقوط قوت و غشی بسیار مانند الهیضه
و دوا المسک و شراب بسیار و سبب حرارت دل میشود و اسباب بادیه مثل غم و هم و غضب و تعب و بیخوابی و بسیار جماع خاصه در وقت
شباب و کسی که مزاج او گرم بود و یبوست او غالب باشد و احوال آن مرض در درجه اول شناختن او صعب و علاج سهل و در درجه دوم
معرفت او سهل و علاج صعب و علامت او تپ لازم و حرارت و اندوه قوی نباشد و در بعض اعراض بود و مثل تپهای دیگر از تنقیه
و اندوه و خشکی و در اول لمس گرم نبود و مثل گرمی که در حمی عفن بود و در تپ دق لمس گرم نبود و چون دست بر وی گذارند چون بعد از
ساعتی گرمی او ظاهر گردد و موضع عروق و شرائین در و گرمتر بود و این تپ دایم بیکحال بود و چون غذا استعمال نمایند قوی تر گردد و انحلال
دلایل قوی او بود و طبیب جاهل منع غذا نماید و نگذارد که بفراغت غذا خورد و بزودی هلاک گردد و علامات او از سه چیز است جس
باید جست از نبض که صلب و ضعیف و دقیق و متواتر بر یکحال باشد و از بول که در روغنی پدید آید هرگاه که ذبول رسد روغنی مشابه
بود و در سوم مثل صفائح و پوسته پدید آید و از کیفیت حرارت که بیمار از تپ خود بیش خبر ندارد و تپ او همچو مزاج گشته باشد و هرگاه از مرتبه
اول در گذرد و به ذبول رسد چشمها غور شود و پوست خشک پدید آید و صدغها در هم کشیده و پوست پیشانی کشیده گردد و در بینی

پوست بروی چون غباری بر بدن ظاهر گردد و چشمها چون خواب آلوده باشد و ابرو و پلک گرانی دارد و بر بینی ترش شود و گردن آویخته و
حنجره بیرون آید و بلند بود و آواز ضعیف و چهار بیک شد ناخنها و برگشته و موی با سفید گردد و پوست و استخوان باشد و طبیعت او
نرم گردد و موت نزدیک بود و بدین حال که رسید نیک شدن او محال بود مادام که بقیه از گوشت و خون تا اندکی و قوت باقی بود و استخوانها به
پوشیده بود امید به شدن و صلاح پذیرفتن علاج مرتبه اول تبرید و ترطیب باشد با شربه و اغذیه بارده مرطب مثل الحو و مرغ و جوجه
و شربت عناب و نیلوفر و شیره تخم خرفه و کاسنی و شیره تخم خیارین و کدوی تر و هندوانه و شفتالو و زردآلو و قرص کافور و قرص طباشیر و اگر
احتیاج بچیزی مرطب سخن شود مثل شراب ماء اللحم که ترطیب قوی گفته اند دارد و سزاوار است که چیزی سرد آمیخته دهند و ترتیب در علاج
این مرض است که چیزی سرد آمیخته نمایند که مناسب است که در سحر شیره خرفه بعرق گاوزبان یکی از اشربه مثل نارنج یا سکنجبین یا قند یا
نبات حل ساخته بعرق گاوزبان تا آنجا قایم مقام او بود اختیار نمایند و در وقت طلوع آفتاب ماء الشعیر با شربت (اگر مکروه ندارد) یا جلاب
یا آب انار یا آب جوی منقی و قند یا چند مثقال نکرم یا سرد بهر کدام که میل داشته باشند و نیم چاشت لعاب اسپغول یا لعاب تخم
ریحان بجلاب اگر ضعیف معده نبود و از عصب باشد و جوع و تشنگی و از حرکت قوی و جمیع آنچه نمایند و میل براحت و استماع
و لعب و نغمه های خوش الحان و جمیع آنچه بدن را تازه سازد نمایند و آب شعیر که در وی خشخاش و عناب و روغن بادام بود و
گاو و بادرنگ و تره و بقول سرد فایده دارد و شیر نفع دارد و اگر از تنهایی بعض چیزی همراه شود و از خوردن زیادتی گرمی و نرمی
طبع نشود بهترین شیرها شیر آدمی بود و پس شیر خر پس شیر بز که فی الحال بدوشند بدهند و در شیر خر شرایط نگاه دارند اول باید که خر
جوان بود و از وقت زادن او چهار ماه گذشته باشد و علف از جو و کاهو و برگ خرفه و لسان الحمل و اسفاناخ و دهند
بود و هر بامداد که دوشیده نزدیک بیمار آرند چرا که اگر دور بود متغیر گردد و قدحی پاکیزه اندر ظرفی نهند که در آب گرم بود و شیر در آن
قدح دوشند و بدهند و شرط دادن است که در روز اول پانزده مثقال دهند و هر روز از پانزده مثقال اضافه سازند تا روز
هفتم ترتیب چهل مثقال میشود بعد از آن هر روز پانزده مثقال کم سازند تا آخر پانزده مثقال بماند و در روزیکه شیر داده باشند بعد
از یک ساعت نبض او را ببینند و اگر قوی تر شده شیر فاسد گشته دیگر نباید داد و هر گاه شیر داده باشند خواهند داد در آن روز
از ترشی و ماهی احتیاط نمایند و اگر در بدن خلطی بود که مستعد عفونت بود برفق مسهل دهند مثل حب بنفشه و شربت بنفشه و آب
تمرهندی و آلو بخارای و شیرخشت و با مغز فلوس یا آب آلو و آب انار و شیرخشت نفع دارد و اگر سرفه بود دیگر نیم کوفته
بیست مثقال شیر آمیخته میل نمایند و اگر از شیر طبع نرم شود بدل شیر دوغ گاو که بامس نقف داده باشند دهند با طباشیر و موضع اضطجاع
بریاحین و فواکه خوشبو چیده معطر گردانند و لباسهای کتان بگلاب و صندل مطیب ساخته در نزدیک آب روان اختیار نمایند
و در تابستان در غایت گرمی بر برگ خرفه از کتان و بگلاب و صندل و آب گشنیز تر و برگ خرفه تر گردانیده بر سینه و کتف اندازند
و چون گرم گردد تازه میکنند سه چهار بار در روزی کفایت بود و زیاده نکنند و در زمستان هوای خانه معتدل دارند و اگر خواب نبود
شربت خشخاش و کاهو نفعند دهند و در بینی روغن بنفشه و بادام و نیلوفر و کدو مالند و در آبزن نشانند که در آن گندم و جو و نیم کوفته
و برگ خرفه و کاسنی و بنفشه و چیزهای جوشانیده باشند و باید که آب بغایت معتدل و ملایم بود چنانچه عرق نیاید و احداث حرارت
نکند و گرمی آن بودی که بدن ضعیف را لنت باید و در آب سرد نشاندن و در آب سرد در آمدن نیکو بود و در آبزن در زمستان گرم باید و

دوم ورم عظیم و انتفاخ که حادث گردد از خون علامات تلو انتفاخ و شدت حرارت و سرخی با کدورت و تمدد و شدت درد و
ضربان عظیم نبض و حمره قاروره علاج فصد کردن بود و در ابتدا اضمده صندل سرخ و سفید و فوفل و گل ارمنی و مامیثا و اقاقیا و گلسرخ و کاسنی
جهة تقویت عضو طلا کنند و بعد از این طلا درد زیاده شود در محلل بر دارند و این طلا را بر عضوی که بالاتر است بنهند و در روز دیگر
آرد جو و باقلی و خطمی و خبازی طلا کنند و اگر ببینند که هست زیاده نمیشود طلا از آرد جو و آرد باقلی و خطمی و بابونه کنند و چون
ببینند که کم میشود از بابونه و اکلیل و کتان و تخم حلبه بسازند و در جمیع اورام از احوال اربعه غافل نباید بود در ابتدا رادع و مرخی و در انتها
مرخی و محلل و در انحطاط محلل صرف بنهند و اگر دانند که تحلیل کم شده و مده جمع شده بنفشه و انجیر و مغز و کتیره و امثال آن نجیه نمایند
چند بر گشادن آن مثل سرکین کبوتر و اشق بالالت نمایند و مطبوخ فواکه با قرص بنفشه بعد از فصد اختیار نمایند **نوع دوم** شقاقلوس
بیونانی این قروح خبیثه گویند ورم عظیم بود از خون تا غایتی که نشوار ... عروق و شرایین را ... میکند از ... مر حرارت
غریزی را و عضو را سیاه و فاسد میسازد و نواحی آن بلند بود از جلد و علاج آن شکافتن است ... در ... حلد بطارد ...
... علاج استفراغ خون بشرط عمیق بعد از آن بار در سفته گل ارمنی ... و بسته ... طلا سازند و شربت سکنجبین و امثال
آن و ضمادی که از آرد جو کرسنه و آب کشنیز تر گرفته در دوای عظیم بود در منفعت منع کبودی و سیاهی میکنند باید که استعمال در ابتدا
علت نکنند بکاه نمک و ... کرد و ... باشند در وحرارت والتهاب کاه و ... آب گرم سازند پس از آن طلا عدس که مطبوخ بود
نرم گرفته مخلوط العسل حل ساخته باشند اگر ... مدقق ... سازند چنانچه تشکافند ... یا ... و اگر ورم او صلب ...
بیک ... ان او مشکل بود علاج آنست که گاهی تلیین بر گذارند و گاهی محلل و اگر ببینند که محلل صلب میشود چند وقت تلیین ... پس
از آن اعاده محلل نمایند تا تمام بر طرف شود **نوع سوم** در حاشرا ماسی بود سرخ در مردی و بیضی حادث گردد و گاهی بود که بسر
بر آید و در اعضا خارج و داخل اثر کند و سبب او غلیان و گرمی خون بود در عروق که بالا میرود و بر روی علامت او سرخی شدید
در رخ و انتفاخ سر و دوار در ضربان علاج فصد قیفال و گرفتن خون آن مقدار که بغشی رسد و اگر ممکن نبود فصد و حجامت بر ساق نمایند
و آب انار مجوش و شیره تخم خرفه و قرص طباشیر و غذا عدس مقشر و با ماش و کدو و اسفاناخ و در روز دوم نگاه کند اگر مرض فرو نیافته
قوه بود از دست دیگر خون بگیرند و طبیعت را به آب فواکه و شربت تلیین دهند و بر حلق و سینه ضماد گذارند و در وقت اسهال
و صندلین و آب کشنیز تر با آب کاهو یا آب عنب الثعلب و اگر ضرورت بود اندکی کافور بر ضماد آمیخته نمایند و کشک جو یا کدو ماش
مقشر یا عدس کشنیز خشک غذا سازند و عناب سپستان بجوشانند و آب انار ... سکنجبین اختیار نمایند و شیره سوس ... روغن
بادام شیرین اختیار نمایند **نوع چهارم** در حمره سرخ باد میان عامه مشهور است که علامتش سرخی باشد که اگر انگشت بر وی مالند
زایل شود باز سرخ گردد و بر روی و در پوست بود و زیاده در درد آشفته باشد و از موضعی بموضعی و از جانبی رود و ثقل شده و
سوزش والتهاب ... و اندک ... نبض سریع و متواتر و بول احمر ناصع یا ناری و این دو صنف بود صنف اول که حمره خالص از صفرا
محض بود و علامت صفرا ... بود با علامات مذکور شده و صنف دوم که غیر خالص بود و آنست که با صفرا چون آمیخته باشد علامت
او آنست که نبض سریع مایل بعظم و بول احمر کدر و علاج استفراغ بدن بمسهل صفرا از جهار شربت و آب انار ... و مطبوخ هلیله ...
... شربت بنفشه و عناب و نارنج و لیمو و شربت آلو و آب جو و کدو با سکنجبین یا با آب هندوانه و شیره خرفه با سکنجبین و ضماد

از تراشه و آب کاهو و خرفه و آب لسان الحمل و آب عنب الثعلب و صندلین و فوفل و کشنیز تر و سرکه و این صنف از حمره محتاج
بود و غذا اش غوره و کدو و اسفاناخ و روغن بادام و غیر خالص نصف اول و بعد از آن اسهال صفرا و استعمال طلاء رادع محلل بحسب حاجت
نوع پنجم طاعون اصل او در لغت یونانیه طیعون بود بعربی طاعون نام گذاشته اند شیخ ابو علی میگوید که لفظی که ترجمه او بعربی طاعون بود
که اطلاق میکنند و نزد یونانیه بر هر ورم که حادث گردد در گوشت غددی که حس داشته باشند مثل سینه و اصل زبان و خصیه و انچه
غیر حساس بود پس گوشتها و زیر بغل و کش ران اینها بعد از آن اطلاق میکنند بر هر ورم که قتال بود و شیره صغیر باشد یا قلیل یا ورم تر
سفید بمقدار جوزی یا بزرگتر از آن حادث میشود و باشد و بسیار مرتبه که علیل گمان میبرد که پاره آتش است گرد او و یا کبود یا
بنفش یا کدر بود و اگر سرخ باشد بسلامت بود و حادث میگردد و صاحب او را قی و خفقان و غشی و حدوث از ماده سمی که فا
سد میسازد عضو او تغیری دهد برنگ مزاجی او از و کیفیت بدیه بدل میرسد از طریق شرایین و حادث میگردد قی و خفقان و غشی و در اکثر
امر کشنده بود و اکثر در اعضای ضعیف که عاجز از دفع او بود مثل کش ران و زیر بغل بود سزاوار است که فصد نکنند در این علت باجتناب
ملسوع را فصد نمیکنند جهت آنکه زهر او در جمیع بدن پراکنده میگردد بلکه اهتمام تبرید دل و تقویت او بدفع کیفیت سمی فاسد و طلا کرد از نیلوفر
و صندل و گلاب و کافور بر سینه گذارند و اشربه از انار و سیب و آبی و اترج و طیوب از بنفشه و نیلوفر و گل و صندل و سیب و
آبی نمایند و غذا اش مخلوط مثل عدس و مرغ و کبک با نخته ساخته بعد از آن در سرکه گذارند و سزاوار است که بر موضع طلاء ها
گذارند و مناسب شکافتن آن بود مثل نماشند با آب گرم تا سهولت چون بیرون آید و هرگاه علیل در خانه خواب نماید حوالی او یخ
و برف گذارند و بر موضع ورم آنچه مانع بروده بود گذارند طلائی که بر ساودشان و خطمی و بابونه و گادات که از طبیخ بابونه و
شبت ساخته باشند و بعد وضع شرط بدیان گرفته چون اثر اندک بگیرند **نوع ششم** در اورام مغابن گاهی حادث میشود
اورام در مغابن مثل ابطین و اربیتین نه از جنس طاعون بلکه از جهت دفع اوضاع رسیه قبول میکنند این گوشت رخوه غددی از جهت
ضعف و سخافت خود مواد را و گاهی بسبب قروح دیگر که بر اطراف بود می آید مواد بدین گوشت غددی و حادث میگردد ورم
و بفارسی نام گذاشته اند با غره علاج تنقیه بدن بفصد و اسهال و ضماد مرخی در ابتدای او رادع مناسب باشد و تقلیل غذا و
تدبیر لطیف **نوع هفتم** در دمامیل و بثور بزرگ صنوبری شکل سرخ رنگ در اول و در ابتدا درد عظیم دارد و سبب او خون
گرم تیز مخلوط برطوبت غلیظ فاسد که متولد شده از بدی هضم و بسیاری غذا که مولد خون بود و علاج فصد و قی و اسهال اگر
حدوث او در اطراف باشد از اسهل اولی بود تقلیل غذا و اگر ضرورت شود گوشت بزغاله و قتی آب غوره و انار و منع از لو
و شیرینی و شرب شراب و خوردن مبردات خصوصا اگر ترش بود و گذاشتن از چیزهای سرد و رادع مثل صندل و فوفل و برگ خرفه
و کاسنی و مستعمل گلاب از ابتدا تا سه روز و اگر خواهند که ماده او جمع نمایند و تسکین حدت خون دهند استعمال اسفید تخم
پخته گذارند و هرگاه جمع گردد منضج از انجیر و ملک کوفته یا تخم مرو و بسپر و عسل یا خمیر از گندم با نمک بوره و روغن کتان یا
تخم او مرهم سازند دارویی دیگر موم و روغن گاو و شیره انجیر و تخم حلبه و تخم کتان همه را با شیر جوشانیده مرهم بسازند و اگر دمل سخت بود
و دیر پخته میشود اول رگی که بدان عضو پیوسته باشد خون از ابگیرند یا حجامت نمایند محجمه را بر دمل گذارند و خون غلیظ بیرون
آورند و اگر دیر سر سپید و تخم مرو و سرگین کبوتر بزرده تخم مرغ و عسل مرهم سازند و گاهی در پختن دمل احتیاج بگذاشتن انگشت

بجهت آنکه بهبودی او را اشکاف کنند و گاهی که منفجر گشت مرهم که گوشت برویاند یا خشک دارو از کندر و انزروت و خون سیاوشان
و مردار سنگ بر آن مرهم بگیرند و برویانند و حمام فایده کلی دارد **نوع هشتم** در دبیله وریی بود و بیشتر از دمل رنگ او مثل رنگ
جلد بود و درد ندارد مگر بسبب عفونت یا چیزی که حدتی داشته باشد بر وی گذارند سستی بود شکل او در اکثر اوقات جهت آنکه از خلط
غلیظ سرد حاصل شده و قلت حرارت و سوء هضم و غذاء بد بغیر ترتیب و ضعف حرارت غریزی علامت او سست است که چون د
وانگشت بر وی گذارند چون وریی که حرکت دارد بالای او سست برود و چون او صلب بود علاج بعد از تنقیه بدن و تلطیف تدبیر ضماد از روغن
گل و زیت و چربی گاو نمایند و لعاب تخم کتان و تخم حلبه و لعاب خیرو و داخلیون نیز فایده دارد پس از آن بشکافند و چند دفعه مرهم انزروت
بگیرند تا پاک شود بعد از آن مرهم نهند تا جراحت نیک گردد و اگر بعد از علاج تجدید در شکم نرمی ظاهر گردد درب ابی و گل ارمنی و صمغ عربی
بفه دهند و غذاش سماق با دانه انار کوفته امراق سازند و بعضی از دبیلات شناخته میشود دبیله منکوسه که در عمق او جمع شده بعید
از جلد در اکثر اوقات قاتل بود و نفخ نمیدانند و اگر بشکافند از وی چیزی بیرون می آید غیر چون مگر آنکه نشتر را با استخوان رسانند شاید
مواد ورم بیرون آید علاج مبالغه در نضج و تلیین و ضماد محلل و داخلیون دیگر گاهی عارض میگردد دبیله در باطن خاصه در احشا علاج او تحلیل
و تلطیف آنچه باد را دفع نماید مثل تریاق کبیر و تریاق افاعی و مثرودیطوس و دوای خفیف که الم او را کم سازد تخم مرو خبازی و کتیرا هر یک
جزو نرم کوفته بروغن بادام آمیخته شربتی صباح دو مثقال و شام نیز دو مثقال با بطرفسقون یا شیر خر بمقدار دو قاشق و اگر تب بود
و خون بسته باشند که بهبودی اشکاف نمایند هر روز از خیرو دو دانگ و زعفران دانگی گلاب با شراب مسهل نمایند بعد از آن مسهل نمایند این
دوا را دهند اسپغول بجدرم تخم خیرو و خبازی از هر یک چهار درم صمغ کتیرا هشته و مغز تخم خربزه از هر یک سه درم گل
ارمنی دو درم همه را نرم کوفته لعاب اسپغول شربتی سه درم با تب ... و روغن گل بادام اختیار نمایند در صباح و شام و اگر دبیله
در امعا حاصل بود حقنه بلعابها کتیرا و با صمغ عربی و زرده تخم مرغ و روغن گل نمایند و غذا بعد انفجار شیر که از او برنج کشیده باشند
آرد برنج دو جزو نشاسته وارد جو بگیرند و اندک سبوس شیر کشیده پخته نموده اختیار نمایند و اگر قدری صمغ عربی مخلوط نمایند
شاید **نوع نهم** در خراجها و اورام لحم که درو چرک و ریم جمع گردد حدوث این خراج از ماده غلیظ که دفع نموده طبیعت بعضو
منفذی یا از در جلد و گوشت و آنچه در نواحی اوست فاسد و متعفن ساخته گرمی که در وست تا غایتی که چرک و مده را جمع می
سازد پس از آن نضج میدهد بعد از آن منفجر میشود علامت او اشتداد او و تمدد و علامت نضج ماده سکون درد و در زیر انگشت شدن
بقراط فرموده هرگاه خراج صنوبری بود سر او باریک و ته او پهن ... و بصلاح نزدیکتر است از آنکه منبسط باشد و بسیاری از بدن
بگیرد علاج در ابتدا فصد و مسهل و اگر در اطراف بود قی بهتر از مسهل و مرهم از گل خیرو بنفشه و تخم کتان و خمیر مایه و علک و آنچه گدازنده
اگر سر بند بشکافند در زیر موضع نازک تر و تنگ تر شده رسند و چرک او چند دفعه بگیرند و بعد از پاک نمودن مرهم که جراحت را
نیک نماید گذارند **نوع دهم** در ورم رخو نام گذاشته اند او ذیما ورم سفیدیست که درد در وی نبود از سیلان رطوبت رقیق حاصل شود
علامت او سفیدی رنگ و سستی بشره که اثر انگشت در او ظاهر گردد و سردی او و درد و تمدد ندارد و گرانی و ثقل آن ورم و بول غلیظ
و سفید و نبض نستاری علاج اگر سبب فساد مزاج باشد اصلاح او و بعد از آن عضو را بروغن گل یا روغن کنجد و نمک و سرکه بمالند و اگر
سبب مادی بلغم بود مسهل بلغم بعد از نضج ایارج یا حب ... بعد از آن شربت گلقند و شربت سکنجبین عسلی و آب کاسنی و بادیان و

سکنجبین بزوری و قرص ریوند و افسنتین و قرص لک و صفوه قرص افسنتین لبوت و تخم ترب با انیسون یکجزو افسنتین بیست جزو عصاره غافث
نیم جزو لک مغسول جزو نیم کوفته بعسل که با آب بادیان ترحل ساخته باشند قرص سازند و شربتی دو درم با قبیت دو درم شربت سکنجبین بزوری
مسهل نمایند و دواء الکرکم را خاصیتی عجیب است در سعلت و برگ ترب و با سکنجبین عنصلی الاصول فایده دارد و غذا نخود آب با زیرباج و مطجنه
و گوشت کبک و عصافیر و گوشت صید بری سازند و اجتناب لبنیات و چیزهای ترش نمایند و عضو را بآبی که در و بوره ارمنی و شب یمانی
جوشانیده باشند یا قدری سرکه پاره پشم بدو تر ساخته برو گذارند و به بندد و محکم و نمک و تربت بالیدن فایده دارد و ضماد از برگ حنا و
برگ آس فایده دارد و صفوه طلائی دیگر صبر و مر و اقاقیا و سعد و شیاف مامیثا و زعفران و گل ارمنی از هر یک برابر بگیرند و کوفته بسرکه و آب گشنیز
قرص سازند و بوقت حاجت بگلاب یا آب کاسنی و اندکی سرکه حل نموده اگر ورم و درد در پشت چشم بود بگلاب بمالند و اگر ورم در قضیب و خصیه بود
ضماد برگ کرنب و کندر و اسفیداج سازند و ریختن آب سرد نفع دارد و کندر و سفیده و مرد و روغن زرد گاو فایده دارد **نوع**
یازدهم در ورم ریحی بعضی از و آنست که از بخاری شود مشابه تهیج و بعضی از بخار ریحی حاصل گردد و نام گذاشته اند نفخه علامات او
که خفیف مثل مشکی که بر باد کرده باشند و چون انگشت برو گذارند بتهور رود و زود در رجوع کنند و باقی نماند اثر او و علاج از چیزهای بادی
اجتناب نمایند و تلطیف تدبیر و ضماد از ارد جو یا جاورس وارزن یا خاکستر چوب رز که با آب سیر و یا چوب گز یا آب گرم ساخته باشند
نمایند و آب گوشت غلیظ ضرر دارد و گلقند و گلاب و شربت بزوری فایده دارد **نوع دوازدهم** در ورمی که حادث از صفرا و بلغم
شود علامات او سرخی رنگ مایل به بیاض و اعتدال نبض در سرعت و بطوء اگر صفرا اغلب شود نبض سریع گردد و اگر بلغم غالب گردد نبض ساکن
و بطی علاج مسهل صفرا و بلغم مثل حب صبر و تنقیح صبر با آب کاسنی و بعد از آن شربت سکنجبین بزوری معتدل و غذا نخود آب یا زیره باج و از
میوه های انارین و گلقند و گلاب و قند و عرق گاوزبان و تخم ریحان و شربت دینار **نوع سیزدهم** در سلعه و آن ورمی بود غلیظ از گوشت
بلند تر بگوشت چسپیده و حرکت مجانبت نماید در محل حرکت و در کلان بودن از نخود تا مقدار خربزه گفته اند و مر او را کیسه بود که در گرد او
در آمده تولد او از بلغم غلیظ بود اصناف او چهار است شحمیه و اصلیه و آردسیله و شرابیه یعنی بر شکل آب الوایه بود شحمیه اصعب است قرین اقسام است
و احساس میکند صاحب او بالم اندک در وقت مساس آن و آن سه دیگر حس ندارد و چون دست بر آنها نهند نرم تر بود و علاج تنقیه بدن
از بلغم غلیظ بحب قوقایا و غاریقون و گذاشتن محلل مثل داخلیون و امثال آن و از ادویه که خاص است بدین علت اشق را که در سرکه حل
ساخته ضماد نمایند یا خاکستر بیخ کرنب بسرکه خمیر نموده بر آن امنحته طلا سازند و قوی مرهم اربعه که باسلیقون گویند صفوه آن
موم راتیانج زفت حربی گاو اجزا برابر بگیرند و نرم کوفته مرهم گذارند و در ابتدا و اگر ام عظیم گردد یکی از دو کار باید کرد یا دو مسکذارند که او
متعفن ساخته سر دهد مثل الخ در مل گذشت یا شق نمایند و بیرون آورند پرده و کیسه او را او نوعی که او را شحمیه گویند ادویه محلل و متعفن که او را
پخته سازد فایده دارد علاج او آنست که او را بشگافند **نوع چهاردهم** در غدد و عقد و غدد غیر طبیعی جسمی بود صلب که متولد شده
از فضله غلیظ که منعقد شده بسبب برودت و فرق میان غدد و سلعه آنست که غدد زیاده نشود و غلاف ندارد و صلب بود علاج
ضماد به داخلیون نمایند و قطع از بیخ بالا او و محکم بهند در بسیار است که تحلیل میباید و میرود و یا نرم گشته و تنگ میگردد و علاج سلعه علاج
نمایند و از اورام غدد نوعی است که نام گذاشته اند توجیلا و خاص بدین اسم است و در پس گوش میباشند علاج او مثل علاج سایر
غدد نمایند و از انچه مخصوص است خاکستر حلزون است بحری که نمک زده باشد با خاکستر راسو که بموم و روغن گاو و روغن سوسن ساخته باشند

طلا نمایند و گاهی عارض میشود بعقدی خوزه و علاج او آنست که او را بمالند یا قطعه سرب بر بالای او ببندند یا بشکافند و آنچه فساد
او بود بیرون نمایند اما عقدی باشد ریخته و ظاهر میشود در مواضع که خالی بود از گوشت مثل پشت پا و پیشانی بر مثال بندق و جوز
و خرما و غایب میشود هرگاه انگشت بر او گذارند و باز رجوع میکند با الم میباشد اگر از ماده سودا بود و بی الم میباشد اگر از بلغم
حاصل شده و اگر بی الم بود علاج آنست که بمالند و بچوب بکوبند تا جدا گردد و بعد از آن ضماد از صبر و حضض و اقاقیا و سریشم ماهی نمایند
و بر بالای او قطعه از سرب گذارند و محکم ببندند و اگر با الم بود بموم روغن که از مغز قلم گاو و روغن گل و موم ساخته باشند بمالند و آبی
که در بیخ سوسن کبود و بیخ خیرو و اکلیل الملک و بابونه و تخم کتان و حلبه هر یک جزوی کوفته و بیخته جوشانیده باشند بشویند و اگر این عقد در لحمی
بود یعنی در تجاویف گوشت حادث شده در جمیع اعضا صلب شده در وقتی که دست بر او گذارند تمام میگذارند تا لیل شده فیه
یعنی در صلابت محکم بود علاج آنست که او را بیرون آورند و اگر در گوشت لحمی بود و اگر در غیر گوشت بود نرم سازند چرا که از ثبر بطلان آن
دهم عظیم است که عصب یا زده یا رگ شریان آفت رسد و گاهی منعقد میشود در اعصاب بجهت زحمت و الم که بدو میرسد و عقد
مثل سلعه ظاهر گردد و فرق آنست که او بجمیع جهات زایل نمیشود بلکه بجانب چپ و راست می شود علاج آنست که روغنهای گل چند
روز بمالند و بعد از آن بحمام در آیند و او را بمالند تا ماده او تحلیل یابد و گاهی حادث میشود بجهت شق شدن عصب بعلت صلابت در اعضا
علاج بروغنها و شحمها و مغز قلم گاو بمالند و تالیل را بجهت استفراغ سودا باید نمود و مازو و شب یمانی نخست استفراغ سودا باید نمود و مازو
شب یمانی با تخم حنظل ضماد نمایند و خر نوبت تر مالیدن سود دارد و برگ کرنب مالیدن سود دارد و هر روز لب کره و نمک مالیدن فایده
دارد و ضماد نمک از بیخ سوده با گوشت بکوبند و سه روز بسته گذارند پس بگشایند و اگر چیزی بماند باز ضماد کنند **نوع** ما
پانزدهم در خنازیر این علت را خوک خوانند بجهت کثرت عروض او مر خنازیر را که در حدوث بیشتر از سوی هضم و تخمه شود و این
اماس بود کوچک صلب از جای بجنبد و بیشتر پس بن گوش و رنگ تن بود و سلعه نیز همچنین بود اما صلب از جای نجنبد و پس رود
و از ابتدا کم فه و خنازیر ریزه و خنازیر بود که بسیار باشند و گاهی یکی بود و پس بسیار گردد و پس بیشتر این بر گردن و زیر بغل پیدا آید و هم
کوتاه کردن بر آرند و بعضی با سختی و بزرگ بود و این نادر بود و علاج تنقیه بدن از بلغم غلیظ نمایند و از بسیار بقی و اسهال و تقلیل غذا و
از میوه‌ها و از طعام خوردن شب پرهیز کنند و اجتناب از غذا غلیظ نمایند و از بسیار گفتن و آواز بلند کردن و از خشم با لین بلند باید
داشت و حبها که اخراج بلغم و سودا نماید و حب اصلی سودمند است صفت حب اصلی سنبل و سلیخه و حب بلسان و اسارون و دار چینی و
زعفران و قرنفل و مصطکی از هر یک درم صبر شانزده درم اسطوخودوس و شحم حنظل از هر یک پنج درم تربد سفید هفت درم محموده چهار درم
نمک هندی دو درم حب سازند شربتی دو درم تا سه درم صفت حب جبر ان ایارج فیقرا سه درم غاریقون دو درم و نیم شحم حنظل
درم و نیم انزروت چهار درم تربد سفید سه درم جاوشیر مثقالی لونیا دو درم محموده مثقالی حب سازند بآب کرفس شربتی مثقالی تا
یک مثقال و نیم چند نوبت اختیار نمایند و ضماد محلل و مرهم داخلیون را خاصیت کلی است در تحلیل او صفت آن بگیرند مرداسنگ سی
مثقال نرم سوده روغن زیت شصت مثقال در پاتیله کنند و به آتش نرم بجوشانند و مرداسنگ را بکفچه در میان روغن جنبانند
تا بکلی از دور روغن سیاه گردد پس شصت مثقال لعاب تخم کتان و چهل مثقال لعاب اسغول و سی مثقال لعاب تخم خطمی بیامیزند و بجه
بزنند تا مخلوط شود و اگر بیخ سوسن کبود و زرنب برابر کوفته اضافه نمایند بر تحلیل قوی گردد و مرهم رسل نفع کلی دارد و اطریفل

عذدی فایده دارد صفت آن هلیله سیاه پانزده درم بلیله و املهٔ مقشر از هر یک هفت درم افتیمون ده درم بسفایج و اسطوخودوس
و سنا مکی از هر یک پنج درم و شیطرج هندی بنادر و غاریقون از هر یک سه درم انیسون و مصطکی و جوز بوا و قرنفل از هر یک دو درم
نشاسته دو درم غدد کردن کوفته خشک نموده پنج درم بسیوزان عسل بسازند شربتی دو مثقال تا سه مثقال گرم بود و اگر
نیم درم ازین غدد و نیم درم دلر حبی باقند بلبلبات اندکی احتیاط نمایند نفع دارد و اگر ازین دارو فایده نرسد ضمادها یک مبلغ
گذارند داروی که خنازیر را نرم کنند بگیرند دارو با قلی وار و حب بر روغن بگذارند بمدارد با آن تحنه نمایند صفت ضماد صفت تخم کتان و تخم
بیخ سوسن کبود و تخم حلبه در شراب بجوشانند و سرگین کبوتر بمقدار حاجت آمیخته نهند و بعضی از حکما گفته اند که باتنه شاخ برگ
ماش میکوبند بگیرند بسوزند و یک هفته هر صباح دو درم بدهند این علت ببرد و نوعی از خنازیر میباشد متسلط که از جلد بسیار بلند شود
و جراحت میکرد بصورت انجیر خام هرگاه بشکافند و این بدترین اقسام خنازیر است علاج او نیست که بشکافند و احتیاط باید کرد
تا رگها و عصبها که نزدیک اوست بریده نشود و بعد از بریدن داغ نمایند و ماده او را بیرون آورند در کتب آورده اند که یکی خنازیر را
بشکافت و شاخی از عصب بریده او از صاحب علت باطل گشت و صواب نیست که هرگاه بشکافند از جانب سلیم تر بشکافند و تا
را ابدار و پاک سازند و مرهم زنگار فایده دارد صفت آن زنگار دو درم علک و موم از هر یک پنج درم روغن زیت بیست مثقال مرهم سازند
چنانکه رسم است و بعضی طبیبان درین مرهم پنج درم راتیانج زیاده کنند و بعضی خنازیر میباشد که ماده سرطان بود داروهای گرم که در علاج
او بکار برند با روغن گل بیامیزند و اگر دردی حرارتی بود ضماد از آرد گندم و آب کشنیز باید ساخت و در بگیرد و حضض جزو نرم کوفته با آب
کشنیز تر طلا سازند **نوع شانزدهم** در ورم صلب که نام نهاده اند سقیروس میباشد عدیم الحس و آن نیک نمیشود و قلیل الحس بود و
اکثر بدشواری نیک میشود و منقسم میشود بچند صنف صنف اول که از ماده سودا بود علامت او آنست که صلب بود و چون دست بر
گذارند سرد و حس در نبود و گاهی با درد و حس و قاروره رقیق و کبود بود علاج اسهال سودا بمطبوخ افتیمون یا حب افتیمون و پرهیز از
آنچه سودا ازو متولد شود مثل عدس و بادنجان و گوشت گاو و نمک سود مکرر و مثل اینها و طلیات محلل گذارند مثل داخلیون و اشق
و مقل و چربی مرغ و بط و مغز قلم گاو و غیره و روغنها و لعابها و ضماد محلل جهت ورم صلب مقل بازرد و اشق اجزا برابر بکوبند با روغن سوسن
یا روغن بابونه و مثل او لعاب حلبه و تخم کتان و انجیر کوفته طلا سازند صنف دوم که از بلغم حادث گردد علامت او بیاض لون و
سردی ملمس و صلابت اندک و اکثر بعقب اورام گرم که بر و طلاء قابض سرد گذارند عارض میشود علاج استفراغ بلغم بقی و اسهال
و بعد از آن طلاء محلل کنند صنف سیوم که از سودا و بلغم ورم ظاهر گردد علامت او مرکب بود علاج هر دو قسم نمایند از مسهل و حب طلا
نوع هفدهم در دوری که معروف بود بسرطان نام گذاشته اند بدین اسم جهت آنکه ماده او سودا باشد که در عضو تحته بعضی موجب
ورم گشته و بعضی نفخ در رگها مثل پای سرطان حادث گشته و تولد او از سودای سوخته لون او بکحال ظاهر گردد و بعد از آن قوی گردد
علامت او آنست که در ابتدا ورم او مثل بادام یا خورد تر بود بعد از آن زیاده شود با صلابت شدید گیرد و کبود اندک حرارتی محسوس
شود و چون بگیرند رگ او کبود و سرخ شبیه سرطان و حدوث او در عورات در سینه و رحم بود و در مردان در پایها بود در روده
و احلیل و روی و بعضی او درد شدید میسازد و بعضی ساکن و بعضی با جراحت و بعضی بغیر جراحت و آنچه بجراحت بود ماده او سودا
و صفرا بود و آنچه جراحت نشود ماده بلغم و سودا باشد علامت جراحت او آنست که سیاه بود قرحه او و لب جراحت غلیظ

سرخ یا کبود گشته بیرون رود آب بد بوی ازو میرود و در دست که ظاهر در تیکی او نباید داشت مقصود از معالجه او سه غرض بود یکی آنکه
زیاده نشود حفظ جراحت نمایند اول فصد و تنقیه بدن از اخلاط باستفراغ سودا و فصد اکحل باسلیق و اسهال مطبوخ افتیمون یا آب پنیر خام میشود
و چند نوبت تکرار نمایند مسهل تا بدن پاک شود و آنچه تسکین جراحت کند و منع تولد سودا نماید مثل کشک جو و شیره خرفه و آب خیارین
و گوشت مرغ و بره علاج جهت آنکه خون رقیق پیدا شود فایده دارد و در ابتدا او علاج بآنچه ماده را برگرداند مثل عنب الثعلب و آب کاسنی
و آب کاکنج نمایند استعمال کنند ادویه که در ابتدا بود چرا که ورم را بحرکت می آرد و واجب است که معالجه بمرهم مرکب کنند صفه آن
اسفیداج رصاصی توتیای مغسول مرداسنگ گل ارمنی از هر یک سه جز و همه را کوفته بیخته بموم و روغن گل مرهم سازند و طلا نمایند بگرد
حوالی ورم را بگل ارمنی کوفته با آب عنب الثعلب یا آب کشنیز تر بمالند و این ورم را اگر در ابتدا علاج نمایند امکان دارد و اگر دیر واقع شد
عظیم گردد و نیک شدن او مشکل است و حفظ نمایند تا جراحت نشود و اگر جراحت گردد قبول نمیکند طلا از نافع از جهت جراحت و غیر جراحت
اسفیداج سرب با آب کاهو یا لعاب اسبغول و روغن گل طلا نمایند و توتیا و اسفیداج اسرب از هر یک دو درم گل مختوم و ارمنی و صبر از هر یک
درم و نیم درم نرم کوفته بروغن گل طلا سازند و اگر جراحت بود خشک بپاشند و حوالی او را بدین ادویه و روغن گل طلا نمایند و شقاق
و ورم مقعد که با حرارت بود اسفیداج سرب با آب تخم خرفه یا کاسنی و کاهو و لعاب اسبغول با روغن گل طلا نمایند اما سرطان که در باطن بود علاج
نکنند مگر باصلاح غذا به آب کشک جو و شیره خرفه و امثال اینها **فصل دوم** در عرق مدنی و حکه و جرب و بثور و غیره مشتمل بر هشت و
چهار نوع است **نوع اول** در عرق مدنی یعنی رشته حادث میشود و در بدن بثره و نفخ میکرد و آنکه میترکد پس از آن سوراخ میشود و از و
بیرون می آید چیزی شبیه برگ و رنگ او سرخ مایل بسواد باریکی سوزن در طول مقدار شبر یا بیشتر تمام بیرون می آید و بسیار است که حرکت
کرم در زیر جلد بود و سبب او فضول ردی که از خون گرم سودایی یا بلغم سوخته حاصل شده در عروق و گوشت و حرارة مفرط بریان سوخته
و خشک نموده و منعقد گشته در صورت رگی در اندرون عروق بود و اکثر این علت در پا و زیر ناف تا قدم شود و در بلده گرم و خشک
و از کثرت تعب خصوصا کسی را که معتاد نبوده باشد و بیشتر از خوردن شیرینی مثل حلوا و غذا که نیک هضم نشده حاصل میگردد و منسوب
به مدینه رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم از جهت کثرت حدوث او در آن موضع علاج تنقیه بدن از فضول ردی بفصد باسلیق و صافن
از جانب مخالف و اسهال بحب قوقایا و طبیخ افتیمون و بلیله و اطریفل صغیر که در و سنا مکی آمیخته باشند و سنا شره و ترطیب بدن بغذا مرطب
و حمام و مالیدن روغن گل و غیره و اجتناب از کثرت گوشت و حواکه و نمک سود پس وقتی که ظاهر شود فصد و تلیین طبیعت و کشک جو فایده
دارد مداومت نمایند و طلا نمایند موضع او را با آب کشنیز و خرفه و غیره با صندلین و کافور و اسبغول و گلاب و شیره حمادی بکوفته فایده کلی
دارد خصوصا اگر از تخم مرو و خرفه آمیخته نمایند و آنچه تجربه شده آنست که اسبغول را به گلاب بجوشانند یا تخم مرو را بروغن گل چرب سازند
بعد از آن بر آن موضع و اگر التهاب در موضعی که بیرون آمده رشته مسهل از نقیع صبر با آب کاسنی چند روز اختیار نمایند تا نفع آن ظاهر گردد
و موضع را با آب کاسنی و صبر بمالند و چون ظاهر شود روز اول نیم درم صبر با آب کاسنی و قند و روز دوم یکدرم و سوم روز یکدرم و نیم اگر بر
نگه داشته اکنند بیرون آمدن سر او ارسیت که بپیچند او را بپاره سرب مقدار یکدرم تا بگرانی و ثقل خود رشته را بکشند و ملاحظه نمایند که پاره
نشود که اگر منقطع شود متعفن و قروح بد رد و الم پیدا شود و اگر رشته دراز گردد و پاره از او قطع نمایند و باقی را بر قطعه سرب به پیچند حوالی او را با آب اسبغول
و روغن ... نمایند و در ابتدا العد تعلیق یعنی زلو بر موضع الم گذارند تا ماده را کم سازد و از آنچه بخاصیت در منع تولد او فایده

دارد و این معجون است هلیله کابلی و املج و تربد و زنجبیل و فلفل از هر یک برابر بگیرند نرم کوفته و بیخته بسه وزن آن فانیذ یا قند معجون سازند

شربت دو درم لعقیات مخدر شد و رگ عنب الثعلب ماده این علت را استیصال نماید سازند **نوع دوم** در جرب و این بثوری بود صنوبر

ابتدا سرخ و با خارش شدید اکثر در دستها عارض گردد و در سائر جسد میشود و سبب حدوث او فساد خون بود بمخالطه سودا

و صفرا یا بلغم شور که آمیخته باشند بخون و سبب فساد خون و احتراق او بسیار خوردن ادویه گرم و چیزهای شور و شیرین و شراب که فاسد بسیار

خون باد رعروق و باریک و قبول میکند جلد از جهت ضعف تخصیص میان انگشتان حادث میگردد و جرب بیکر دو نوع است تر و خشک که تر است

که از و زرداب و چرک برود و گاهی از و خون سیاه میرود و گاه حیوانی مثل صیبان متولد میشود و نیز او مختلف میباشد اگر صفرا غالب بود و اندک

رنگ او زرد و حکه و درد میدارد و اگر سودا غالب می باشد رنگ او سیاه یا اندک زرد و دیر نیک میشود و اگر بلغم غالب بود سفید رنگ میباشد

و سیلان رطوبت از و ظاهر میگردد و سبب جرب یابس غلظ ماده بود و سبب جرب تر چندان باشد اگر تر بود فصد و اگر صفرا غالب بود

مسهل بمطبوخ هلیله زرد و مطبوخ شاهتره و مطبوخ خیارشنبر و اگر بدان کفایت نکند حب صبر اختیار نمایند و چهار شربت فایده دارد و نقوع

هلیله و حب سفته و نقیع صبر بر همو جب صبر یک درم تا یک مثقال و در آب شیر یکشبانه روز و بامداد بخورد سه روز و سه روز دیگر آسایش نماید تا

درم تا نه مثقال خورده شود که کهن را استیصال کند و غذا کشک جو و قلیه اسفاناخ و شوربای مرغ فربه و اسفیداج که درد دارد و گرم نباشد

و فتق آب تر هندی و آب غوره و آب انار نفع دارد و اجتناب از غذا او شور و ادویه گرم نماید و عدس و کرنب و بادنجان و نمک شور گوشت

صید و جماع بسیار ضرر دارد و بعد تنقیه بدن طلا البین که در رد جلا بود مثل آب چقندر و آب خبازی و آب لیمو و سبوس بسرکه تر ساخته دارد

باقلی و میان خربزه و آب انار میخوش در حمام بعد از عرق مالیدن و اگر قوی تر خواهند آب کرفس و سرکه و روغن گل بمالند و اگر سودا غالب بود فصد

نمایند و بعد از یک هفته مطبوخ افتیمون یا هلیله یا مطبوخ شاهتره و پوست هلیله و حب صبر که در و افتیمون و هلیله و اسطوخودوس و تربد و بسفایج

اضافه نموده میل نمایند و صبر و غاریقون هر چند روز حب نموده با اندک شاهتره و پوست هلیله اختیار نمایند تا رو دن خشکی ارد و آب چلبه و

صبر جرب کهنه را فایده دارد و آب کاسنی و آب بادیان نفع تمام دارد و طلا از نافع کندش دو درم زراوند طویل و مدحرج چهار درم حنظل

وفضه هیفت درم نذر و حبوب سه درم سیماب کشته دو درم ادویه را کوفته بسرکه و روغن آمیخته نموده در آفتاب یا نزدیک آتش بمالند که استفراغ

بسیار نماید بتسکین میباید آخر روز سر با سبوس گندم با آب بسیار بجوشانند و بقند شیرین نموده اختیار نمایند و غذا اش سملو و آش غوره

و لیمو و ریواج و انار این فتق سازند و دوغ ترش نفع کلی دارد و روغن زرنیخ و روغن بوره و روغن گوگرد فارسی و روغن کندش مالیدن

فایده تمام دارد و علاک انبات بابونه و سرکه حل ساخته بمالند و اگر بلغم بود مسهل از تربد و شحم حنظل اضافه سازند و ادویه مجفف

بلغم ایست تخم حلبه و شحم حنظل در آب بجوشانند و آب آن طلا نمایند و آرد عدس و کلسرخ بسرکه و روغن گل طلا سازند دیگر جرب خشک

علاج او مشکل تر بود و علاج نیست که اول غذا و اشربه و اغذیه که در و رطوبت بود و حمام با آب شیرین نمایند و شوربائی که در و روغن بادام

بود و گاهی جهت گرمی یک پیاله که در و چهار قاشق روغن گنجد یا مقدار آن سکنجبین سه روز اختیار نمایند تا جرب تر می ظاهر گردد و بعد

از آن فصد نمایند و مسهل فایده مند است و هرگاه علامات جرب ظاهر گردد فصد اکحل و باسلیق نمایند و خون سوخته دفع نماید بعد

از یک هفته شربت شاهتره و هلیله و چهار شربت فایده دارد و بعد از آن این طلا جهت جرب خشک مجرب است عروق و بوره و نمک و ریواج

و قسط و کندش از هر یک درم میعه سایله مقدار مجموع نرم کوفته بروغن گل آمیخته نموده در بدن بمالند بعد از آن با آب گرم بشویند

و روغن گل و کافور در بدن بمالند دیگر حکه در حکه بدن حادث شدن که موجب حکه میگردد علاج فصد و اسهال چرب و جبن و
مداومت حمام با آب شیرین و مالیدن بدن بروغن گل و سرکه با اندک آب کرفس و حمام و از برای حکه شدید تخم خشخاش بانرم کوفته با سرکه مخلوط
نموده در بدن طلا کنند و از جمیع منع نمایند چرا که بسبب حرکت جماع مواد بسطح جلدی آید و موجب تزاید حکه میگردد و از ادخنه مبالغه
در مالیدن بدن در غسل جنابت نمایند دیگر حکه که بی حادث میگردد در مشایخ از جهت ضعف قوی بود و از تحلیل بخارات کم در زیر جلد گرد
و ... دفع میشود علاج اصلاح غذا و مداومت حمام و مالیدن بدن بروغن گل و سرکه و اگر خارش بدن در حقیقه عارض گردد و علاج
از اقاقیا و مامیثا از هر یکی درم نصف جزو و نوشادر ربع جزو ساییده با مجموع عسل که امیخته بمالند دیگر حکه در انگشتان عارض
میگردد بروغن گل و سرکه و آب کرفس طلا نمایند و در آب چغندر ریخته گذارند و اگر در بدن ابر مذکور فوه اطلا نمایند و در آب چغندر نرم
و صندل سرخ دو درم سنا مکی نخود درم نرم کوفته با سرکه و روغن گل آمیخته بمالند دیگر حکه که در دبر و قبل یعنی پس و پیش میشود و شب
... بیفزاید و قطران از هر یک ابر مقدار یکدرم در خرقه با نیم درم و آب ... بمالند و حلبه و تخم کتان را با آب غسل آمیخته بر دارند و بمالند
و حلبه و تخم کتان را غسل بجوشانند ... آلوده بر دارند و آب ... بمالند دیگر حکه و جرب شری که حادث گردد با طفال علاج است که
اگر صبی شیر خوار باشد حجامت نمایند و با پی ... در و کلبنج و بنفشه و نیلوفر و جو مقشر کوفته جوشانیده بشویند و روغن ... تر سازند
و شیر دهنده را مطبوخ هلیله و شاهتره دهند و شربت سکنجبین اختیار نمایند و از جماع منع نمایند و از غذای ردی باز دارند و اگر دو از ده
ساله شده و فصد و مسهل هلیله و خیار شنبر و آب بادیان و شیره خرفه فایده دارد نوع سوم در شری یعنی سرخچه و ورم بپارسی و ترکی
البکن گویند و شری باشد بعضی خرد و بعضی بزرگ سرخ و مراد او را بری بثور مایل بخارش و کرب حادث میگردد در دفعه در اثر امور کامی
از رطوبتی ظاهر میگردد و از خون میباشد علامت او آنست که بسیار سرخ بود و با حرارت زود ظاهر گردد و درد و در بیشتر بود حکه
و التهاب او در وقت ارتفاع آفتاب علاج فصد کنند و در وقت مهلتی که در میان او میباشد و تلین طبیعت با تمر هندی و آلو بخارا
و زرد آلو در وقت ظهور آن آب گرم زیر بند و سرکه با آب عنزه بروغن گل در خود مالند و گلاب و آب کرفس و روغن گل طلا سازند و اگر ساکن
نگردد باز فصد کنند بقدر قوت و بعد از آن مسهل هلیله زرد و حب صبر و حب ایارج و اگر حرارت عظیم بود و آب انار میخوش با دوغ ترش و تخم
کافور با شیره خرفه و شربت سکنجبین با اسبغول و طلا از آب عنب الثعلب و گشنیز و ارد جو ابدکی نمایند و بدن به سبوس و خربزه و تخم اوزم
کوفته بمالند و غذا ماش مقشر و عدس اندک اکراب تمر هندی و از میوه های هند دانه و آب انار میخوش از بلغم میباشد علامت او آنست
که میل بسپیدی دارد و هیجان او بشب بیشتر بود علاج مطبوخ هلیله که مقوی به تربد بود و اخراج اندک خون بفصد و اسهال با ایارج فیقرا
که در وغاریقون و افتیمون و شحم حنظل و نمک هندی و اگر بدین نیک نشود تنقیه ... کاسنی و آب بادیان هر روز صباح بمستعمل کلقند
با ده درم شربت سکنجبین با اندک افتیمون امیخته نمایند یا از کبابه جزو از قند دو جزو سه درم سفوف سازند چند روز و حمام نفع دارد
و ارد جو و آب کرفس و سرکه در بدن مالند و غذا قلیه و مطبخه سازند نوع چهارم در ... این بثور صغیر بود و مثل ذره با حکه بسیار
در جلد ظاهر گردد و اکثر در بلاد گرم و در هواها که عرق بسیار کنند و ... شوند وقتی که هوا گرم باشد در بدو رسد میشود و سبب آن رطوبات رقیق
و بخارات گرم غلیظ است که حادث میگردد و از دو شره با خشونت در جلد با خارش و درد اندک علاج فصد و مسهل و حمام بآبی که در و
بابونه و اکلیل و تخم ... و سبوس جوشانیده باشند مدتی بدان آب گرم بشویند و بعد از آن روغن گل و سرکه در بدن مالند و غسل ...

سرد منع تولد او میکند و نمک و سرکه و حنا در بدن مالند و طلا از آرد جو و روغن در حمام فایده دارد و دوائی نافع مازو و زردچوبه
و روغن گل و گلاب و سرکه بهم آمیخته در حمام طلا نمایند و یکساعت بمانند بعد از آن بآب سرد و سبوس بشویند و موضعی که در و بثره
می آید بگلاب و سرکه و کتیره که در آب حل کرده باشند و روغن گل طلا نمایند **نوع پنجم** در نمله و این بثرهای خورد باشند بیکدیگر نزدیک و بهم پیوسته
و بهن زیاده میشود و با خارش و سوزش و ملمس گرم و سوزش او مثل گزیدن مورچه بود و بسیار بود که نمله یک بثره بود و باشد که بثرات
پراکنده گردد و نمله متاکله جاورسی و ساذج میباشد و سبب نمله صفرای تیز بود که در زیر جلد با خون آمیخته در رگهای باریک پوست روان
گشته نمله ساذج آنست که از جلد تجاوز نکند علامات او سرخی رنگ موضع و ضربان و امثال آن علاج اسهال صفرا بتمر هندی و فلوس خیار شنبر و
طلای مخفف از ماميثا و حضض و اقاقیا بآب کاسنی نفع دارد و غذا مرغ با آب غوره دیگر نمله متاکله آنست که تا گوشت رسید علامات
آنست که بزودی قرحه گردد علاج اسهال بمطبوخ فواکه با آب تمر هندی و هلیله زرد و بعد از آن حوالی او را بصندل سرخ و ماميثا و
فوفل و اسفیداج رصاص و گل ارمنی برابر بگیرند و با آب قرص سازند و بوقت حاجت بگلاب و سرکه حل ساخته بمالند و مرهم اسفیداج را
گذارند و اگر قویتر خواهند مازو و مرداسنگ و زردچوبه از هر یک جزو گلنار و آس و آب لسان الحمل از هر یک دو جزو همه را جمع نموده مرهم موم روغن
با گل نمایند و در نمله متاکله مبالغه در تخفیف باید نمود دیگر نمله جاورسیه بثره خورد شبیه بجاورس بود و سر او سفید و بیخ او سرخ باشد لذع شدید
و ورم و سیلان صدید بسبب او صفرای که مخلوط بود به بلغم علاج فصد و اسهال بلغم بمطبوخ هلیله که در و تربد باشد و طلا از مازو و پوست انار
و صندل و گل مازو و گل ارمنی بگلاب و سرکه **نوع ششم** در جمره و آن بثره بود سخت گرم و با خارش صعب و پوست آبله شود و بخود رود و بکو
فرو رود و خشکی وی سیاه بود بمثل موضعی که داغ کرده باشند و تری کمتر دارد و ماده او سودای محترق بود و گاهی باشد که بثره پدید نیاید
موضع بخارد و بسوزد و سرخی ظاهر گردد و رنگ او رصاصی یا رمادی شود و گاه باشد که تب صعب گیرد و هلاک کند علاج فصد اگر خون غالب
باشد یا نزدیک بغشی رسد و گاه باشد که جایگاه علت را باید شکافت و خون فاسد را بیرون آورد و بطلا نمک کافور اضافه نمایند و مخصوصا
بجمره سخت این طلا در وی سرکه گل ارمنی یا گل سرشوی و اندک کافور و نوع دیگر انار ترش را بشکافته و در سرکه بجوشانند تا نرم شود
و بر لته نهند و بر آن موضع گذارند و در ابتدا و انتها در روز دو مرتبه یکنوبت اگر صفرا غالب بود مسهل صفرا بمطبوخ فواکه و آب
و آب تمر هندی نفع دارد و طلای گل ارمنی و آب لسان الحمل و آب کشنیز تر و گلاب نمایند **نوع هفتم** در بثور صغار تولد او از رطوبات
ردی که بظاهر جلد مندفع گشته حادث میگردد علاج اگر ماده گرم بود فصد یا حجامت و اسهال بمطبوخ فواکه و اگر ماده غلیظ بود استعمال
حب ایارج یا مطبوخ هلیله که در و تربد باشد و حمام و آب گرم فایده دارد چه آنکه حدوث او بیشتر بسبب کثافت و صلابت جلد میشود و طلا بآب
و سرکه و روغن گل نمایند و اجتناب از غذای گرم و مزوره زیرباج سازند **نوع هشتم** در نار فارسی بثره باشد پر آب
و سوزش صعب دارد و آب رقیق ظاهر گردد علامت او آنست که حادث میشود و سوزش بسیار که طاقت نماند بعد از آن شبیه بآنکه آبله زده
و سوخته علاج فصد و شربت عناب و آب تمر هندی و آب انار ترش و آب کشنک جو و کدو و لعاب اسبغول و مطبوخ هلیله و طلا از اسفیداج
و مرداسنگ و صندل سفید و کافور و آنکه بگلاب و اگر بعضی از و پر آب بود سوراخ نمایند و زرد آب او بگیرند بعد از آن مرهم اسفیداج
گذارند و گرد او را بگل ارمنی و سرکه و گلاب بمالند و اگر زرد آب بسیار ترشح میکند طلا از حضض و زردچوبه و کافور با آب کاسنی یا آب
حی العالم گذارند و غذا مرغ با آب غوره **نوع نهم** در بثور لبنیه گاهی بر رخ و گاهی بر پیشانی بثره سفید گو یا نقطه از شیر است گاه

حشو آن سازند و جری یا منبیه و دهن مسک بیرون آید و سبب او ماده صدیدیه بود که بسطح جلد بطریق بخارات منبع گشته علاج استفراغ ابدان

و تنقیه دماغ بحب ایارج و شستن بر روی بخالیات مثل آرد کرسنه و پوست تخم مرغ و استخوان سوخته وارد باقلی و اگر بدینها نشود ضماد

از حبرق سفید و اکر و تخم کتان یکل سرخ و سیاه دانه با سرکه نمایند و اگر کفایت نبود ضماد از خاکستر چوب رز و سرکه حل ساخته **نوع**

دهم در بنات اللیل خاریدن و درشتی و بثر خورد که عارض میشود و بنزد رشته بسبب احتباس ابخره در زیر جلد است و تنگی مسام و حادث

میگردد و این علت در شب از بن جهت نام کذاشته اند بنات اللیل علامت او حکه شدید در شب لذت یافتن از خاریدن او سیلان آن

سودی بدر رد شود و بیشتر عوارض او در شب بود علاج تنقیه بدن بالفصد و مسهل و توسیع مسام بحمام و مالیدن اب کرفس در دی سرکه

و باقی علاج حکه فایده دارد **نوع یازدهم** در بطم بثره بزرگ که در ساق ظاهر گردد مقدار دانه بطم بزرگ از بن جهة بدین نام کذاشته اند

جراحت کردد و از وصدید سیاه روان شود بسبب آنکه ماده او سودای سوخته بود و بدشواری نیک کردد اگر ماده از تمام بدن بسبب فضول

می آید علاج فصد باسلیق و قی بمرات و تعلیق بر ساقین کنند از بند بکافند و زرداب خون فاسد او بیرون آرند و طلا بمرهم خاکستر قیسوم

و خاکستر چوب کرم و زراوند طویل و پوست بیخ کبر و حنا سوخته و سرکه و اندکی روغن زیت بمثل سایر قروح نمایند **نوع دوازدهم**

در نونه بثره متفرجه که در عمق جلد در خسار بیشتر اوقات میباشند و گاهی بثره در مقعد و فرج حادث کردد و سبب او خلط غلیظ که در وحده‌ها

بود علاج بمرهم زنگار و دوای حاد فانی سازند و مستاصل بحکه و بعد از آن بمرهم احمر و اسود **نوع سیزدهم** در داحس ورمی گرم که عارض

میگردد در بیخ ناخن بدرد شدید بیمد و ضربان قوی و اگر ورم عام بود تمام ناخن را گرفته باشد ناخن بیافتد و بسیار است که تپ پیدا گردد

و سبب او ماده دموی بود علاج فصد نمایند و اسهال و تبدیل مزاج بلعاب جو و طلا در ابتدا بمازوی و سرکه یا بصندل و سرکه یا دربرف کنند از بعد

تا گرم نشود به نیک و افیون که بسرکه حل نموده باشند طلا نمایند و اگر ساکن نشود در روغن گرم نهند و اگر تحلیل نیابد ضماد منضج مثل تخم مرو دانه

تمر هندی بسفته و اگر سر بند بنکافند و فساد و چرک او بیرون آورند بعد از آن مرهم که گوشت برویاند گذارند **نوع چهاردهم** در ثالیل

و این بثر خورد شدید باصلابت بود بر چند صنف و سبب بود بعضی منکوس بود و بپوست در رفته و بعضی مستقف بزرگ و مستدیر

و بعضی مسماری که بصورت میخ سر او بزرگ و تن او باریک بود و بعضی دراز و کج و بعضی سیخ که از و مده و چرک رود و سبب جمیع اینها خلط غلیظ

خشک بلغمی که در عروق صغار تحلیل یافته خشک گردیده یا خلط سوداوی یا مرکب از سودا و بلغم که طبیعت بظاهر بشره انداخته علاج اگر

بسیار بود و خون غالب بود فصد نمایند و مطبوخ افتیمون و حب ایارج که در او تربد باشد و بعد از آن ماء الاصول بروغن بادام و ترطیب

مزاج بغذای مرطب و آنچه ساقط میسازد ثالیل را بوره را در مالند یا بورق خرنوب یا بورق کرنیا اسپیاسیاه دانه با سرکه و دایم روغن گل

و تخوم مثل چربی مرغ و بط و غیر چرب سازند و گاهی قلع و قطع بدوا حاد مثل زرنیخ و بوره و زراریج و سره بنوعات نمایند و بعضی از و مثل

عدس و گندم بود حادث میگردد و بر پیشانی و روی و عدسه زرد و پهن بود و حنطیه بشکل گندم دراز بود مایل بسرخی و بعضی به عکس این

گفته اند علاج تنقیه بدن و طلا از قیروطی و صمغ بطم و صمغ و موبیز و مسطرح و صمغ بطم را بموم روغن بگذارند و باقی را بدو مخلوط نموده مرهم

سازند و کندش و گوگرد و بوره با سرکه طلا فایده دارد و اگر مازو نرم کوفته و بخته بسرکه بر و بندند چند نوبت تا او را از بیخ بر کند **نوع پانزدهم**

در ام البور سماوری بود که حادث که بواز خون ورم و حدوث او آنکه بر گاه ضربان شریان بعد از زیر جلد خون و ورم بجا که میان او و سیلان

جلد منفذی نیابد یا جراحتی که در موضع شریان واقع شود و گوشت بر او جلد او اثر جراحت شریان بماند و نیک انجام نیابد و نام کذاشته اند

ام الدم علامت این ورم آنست که موضع او بود سفید و هرگاه دست بر آن گذارند اثر ورم بود و لون ورم مثل باذنجان و منقش بود و علاج
آنست که ضماد از اشیاء قابض مثل شاه بلوط و مازو و اقاقیا و غیره سازند تا موضع را محکم سازد و فضای او کشاده نماید و خون کمتر بدو
ریزد **نوع شانزدهم** در بثور عربیه که مشهورست باتشک فرنگ حکمای سابق در کتب خود بیان نفرموده اند انچه این فقیر به تجربه و از کتب متفرقه
معلوم نمود این نوع جوشش را علاج بر چهار قسم مذکور میشود قسم اول ابله فرنگ که از غلبه خون بود و علامات او آنست که در سر گرانی تمام بود و امتلای
عروق و بر آمدن رگها و حرکت عروق و شیرینی دهان و گرانی کاسه سر و سرخی روی و گرانی اعضا و درد بندها و رنگ دانها مایل بسرخی و تب او سخت
بود و خشونت حلق و عظم نبض و سرخی قاروره و غلظ آن علاج آنست که رگ قیفال بکشایند و مبالغه نمایند در بیرون آمدن خون بچند دفعه و رگ صافن
فایده دارد و اگر صبی یا حامله بود حجامت میان دو شانه و ساق هر دو پای و اگر جوشش در سر و رو بود رگ پیشانی نفع دارد و بعد از فصد استعمال
نمایند چند روز مداومت باب انارین و آب تمر هندی و آلو بخارای و شربت لیمو و رب ریواج و شربت زرشک نمایند و این مطبوخ فایده کلی
دارد سنا مکی پنج مثقال شاهتره چهار مثقال تمر هندی بیست مثقال پوست هلیله سه مثقال پوست تخم کبر مثقالی عناب و سپستان از هر یک بیست عدد
انکور شفا و تخم کاسنی نیم کوفته و گلخیرو از هر یک مثقالی بجوشانند در یک کاسه آب و پانزده مثقال شیرخشت صاف نموده شیر گرم اختیار نمایند
و تا امکان بود دوا ترک نکنند و اگر جراحت در وجود شود و بحصبه اسبیت کشد از شادنج عدسی و کندر و انزروت از هر یک مثقالی گرفته بروغن
گل دوازده مثقال موم و دو درم مرهم سازند و اگر انزروت و شادنج و اقاقیا و گلنار و کندر و خون سیاوشان و زراوند از هر یک برابر
بگیرند در غایت نرمی کوفته بر و پاشند فایده دارد و معجون شاهتره مجربست صفت آن شاهتره هفت مثقال سنا مکی سه مثقال پوست هلیله
پنج مثقال هلیله سقمونیا بیست مثقال ریوند دو درم گل سرخ چهار مثقال همه نرم کوفته بکشمش یا مویز دانه بیرون کرده مقدار صد مثقال یا عسل
که جوشانیده باشند اختیار نمایند و در بیست و زیاده او را خشک ساخته بصحت مبدل گردد انشاء الله تعالی اگر بمرهم و پاشیدن داروها
خشک نگردد این طلا سازند زراوند طویل دو مثقال کندر مثقالی مغز زرد آلو تلخ ده مثقال سیماب کشته دو درم همه را بسایند و بسرکه
تر کنند و بروغن گل حل نموده در حمام بمالند قسم دوم ابله فرنگ که از خلط صفراوی شود علامات او آنست که رنگ روی زرد و لاغر باشند
و تلخی دهان و تشنگی و بیخوابی و خشکی دهان و بینی و سرعت نبض و خیالات زرد در پیش چشم و اضطراب و سرعت غضب و حمرت قاروره و رنگ جوشش
مایل بزردی و باسوزش و رزداب از و بسیار رود و علاج آنست که شربت نارنج و لیمو و آب انارین و آب تمر هندی و شربت سکنجبین دهند و بعد از آن
فصد نمایند و اگر مانعی نباشد و الا حجامت فایده دارد و مسهل صفرا بموجب دهند پوست هلیله زرد و سنا مکی و شاهتره از هر یک پنج مثقال تمر هندی و آلو
بخارای از هر یک پانزده مثقال تخم کاسنی نیم کوفته و انکور شفا و تخم خیار و ریوند نیم کوفته گل سرخ از هر یک مثقالی عناب و سپستان از هر یک بیست عدد
شیرخشت بیست مثقال یا ترنجبین سی مثقال حل کرده شیر گرم میل نمایند و آب تمر هندی بکر ساخته یا بکدانک محموده جسته صفرای سوخته فایده دارد
و از چیزهائی که از و صفرا متولد شده اعراض نفسانی و غم و اندوه و غضب و بیدار خوابی و گرسنگی مفرط و تاخیر طعام از وقت معتاد و اجتناب از غذاهای
گرم و شیرینهای گرم و از چیزهائی که بخار بسر رسانند مثل جوز و پیاز کند نا و چین و امثال اینها ملاحظه نمایند دانقی صبر در دفع جوشش میفرماید یکبار نیم
یک درم و دو راتب ... و تمر هندی شبت سازند و صباح میل نمایند سه روز پیوسته و سه روز اسهال بس نمایند تا نه درم خورده شود و ابله دیگر بسیار
سازد و جوشش او در روی و سر عارض گردد گل ارمنی دو درم گل مختوم درم کافور نیم دانک زعفران نیم درم مرداسنگ دو مثقال کوفته بگلاب
و سرکه طلا نمایند و این ذرور جراحتهای تازه را بر و پاشند و گوشت بر آرند کندر درم انزروت و خون سیاوشان برابر بگیرند نرم کوفته بر جراحت

پاشند و بعد از آن بحمام روند و جراحت را بانمک بشویند و این دارو بروزند تا نافع گردد ان شاء الله تعالی و حب شاهتره بسازند هلیله زرد و سیاه
از هر یک پنج درم صبر بیست درم محموده پنج درم شاهتره سه درم داروها با آب شاهتره بسازند شربتی دو درم تا دو مثقال اختیار نمایند و
اگر ضرورت شود این طلا بسازند و روغن چهار پنج مثقال سیماب کشته سه مثقال کندر مصطکی از هر یک چهار مثقال زنگار سه مثقال انزروت
دو مثقال نرم کوفته بچربی پانزده مثقال و روغن گل ده مثقال مرهم سازند سه روز بمالند و آب نخورند عوض آب کاسنی اختیار نمایند اگر تخم
ریواج هفت مثقال و مغز دانه زرد آلو دوازده مثقال و مغز دانه الوده درم نمک چینی دو مثقال همه را نرم بکوبند و با سرکه تر کنند با جغرات و زرده
تخم مرغ در حمام بمالند بعد از آن در بدن آب لیمو و روغن گل مالیده فایده دارد قسم سوم ابله فرنگ که از ماده بلغم عفن عارض گردد علامت او
درد سر و بندها و سردی جلد و کاهلی و بسیاری خواب و آب رفتن از دهان و بینی و اذیت یافتن از هوای سرد و چیزهای بارد و سفیدی بول و غلظ آن
و عظم بثور رنگ خویش مایل بسرخی اندک بود و گرد جراحت سفید و سوزناک بود و رطوبت زرد از آن روان بود علاج آنست که تنقیه بدن از بلغم بحب
اسطمخیقون برین موجب ایارج فیقرا درم و صبر و حب النیل از هر یک درم تربد دو درم شاهتره مثقالی تخم حنظل دو دانگ مقل درم با آب انیسون حب
نموده به نوبت اختیار نمایند و حب ایارج فیقرا چند نوبت اختیار نمایند و اگر مداومت نمایند نفع عظیم دارد و حب قوقایا بسازند صفة آن شحم
پنج درم تربد چهار درم شاهتره سه مثقال تخم حنظل درم محموده درم حب النیل مثقالی مقل درم بچهار نوبت بسلمانید و این مطبوخ مناسبت
سنا مکی شاهتره از هر یک پنج مثقال پوست هلیله زرد و سیاه از هر یک سه مثقال تربد نیم کوفته دو مثقال بیخ سوسن سه مثقال انیسون مثقالی مویز
دانه بیرون کرده هفت مثقال بجوشانند و پانزده مثقال شیرخشت پنج مثقال نبات اختیار نمایند و غرغره سکنجبین و انکامه که در رو علاقه و جاسود
انفخه باشند فایده دارد و این دوا فایده دارد عدس و کلسنج و تخم حلبه و تخم حنظل در آب بپزند و آب گرم منقی نموده در حمام طلا نمایند و روغن بابونه
و گل و روغن مغز قلم گاو و پیه بط از هر یک برابر گرفته و موم در روغن گداخته عاقرقرحا و قسط از هر یک دو مثقال مثل مرهم سوده ازین روغن در ریشها بمالند
و اگر جراحت بود کندر و مرداسنگ سفید خون سیاوشان و صبر از هر یک برابر کوفته بپزند و در هفته یکبار فایده دارد دواء جراحتها
که از ماده بلغم حاصل گردد ملاحظه نمایند بتخصیص گوشت گاو و طلای دیگر کندر دو درم زراوند مدحرج دو مثقال زرد چوبه سه مثقال سیماب کشته دو
درم موم مثقالی بسایند و با سرکه و روغن گل در حمام بمالند قسم چهارم ابله فرنگ که از ماده خلط سودا شود علامت او گرانی و خشکی و چیره
بتیرگی روی رنگ و بدن و باریکی نبض و لطوان سفیدی بثور [illegible] خشکی چشمها و بینی و خیالات فاسد و وسواس و رنگ بثور
مایل بسیاهی و خشکی غالب بود و بر بدن جراحت دیر نیک شود علاج آنست که اسهال سودا نمایند بمطبوخ افتیمون برین موجب افتیمون دو مثقال
بسفایج نیم کوفته سه مثقال پوست هلیله زرد چهار مثقال سنا مکی پنج مثقال بنفشه و نیلوفر مثقالی و کلسنج از هر یک مثقالی برگ گاوزبان دو مثقال بادیان
درم شیرخشت بیست مثقال در یک کاسه آب بجوشانند و صاف نموده با شیرخشت بسلمانید نیم گرم و این حب مناسبت افتیمون درم شاهتره دو
درم غاریقون درم صبر دو درم تخم حنظل دانگی مصطکی درم انیسون نیم درم محموده دانگی نرم کوفته در وقت سحر اختیار نمایند و غرغره سکنجبین عسلی که
در او پوست بیخ کبر با ایارج فیقرا العسل حل کرده باشند با آب گرم فایده دارد و معجون شاهتره بسازند برین موجب افتیمون ده درم شاهتره هفت درم
سنا مکی پنج درم مامیران مثقالی پوست هلیله زرد پنج مثقال افسنتین و کلسنج و تخم کاسنی نیم کوفته از هر یکی دو مثقال مغز فلوس ده درم شیرخشت ده
مثقال حب شاهتره برین موجب پوست هلیله زرد و سیاه محموده از هر یک دو درم صبر پنج درم با آب شاهتره حب سازند شربتی دو درم تا دو مثقال و طلای
دیگر کندر اقلیمیا نقره مرداسنگ از هر یکی دو مثقال سفال چینی سه مثقال گوگرد دو درم زرد چوبه درم زراوند دو مثقال سیماب کشته دو درم نرم کوفته

بسرکه و روغن گل در حمام طلا نمایند و مرداسنگ و کندر و گل سرشوی و کلسنج و انزروت نرم کوفته بر جراحت پاشند فایده دارد و تا امکان
بود داروی قوی نمالند و در تنقیه بدن کوشند و اگر صبی بود یا حامله نتوانند که دارو خورد بدین معجون مداومت نماید و در هر وقت بیست درم زیاده از این تسکین
دهد تخم کرفس کوفته شده صعتر پوست هلیله و بلیله و آمله و تربد و زنجبیل و شاهتره از هر یک پنج مثقال افتیمون سه مثقال نرم کوفته بعسل سرشته یک مثقال
فانید یا کشمش دو چهار رنگ بسازند شربتی دو درم تا دو مثقال اختیار نمایند اگر علت از خلط مرکب از علامات او معلوم شود
علاج آنست که جانب اخلاط مسهل حبوب و اشربه و اغذیه ملاحظه نمایند نوع سیزدهم در شوره بیماری دیگر خوشنی بود سفید رنگ تر و
سر او تر دارد و اندک زرد آب رود و اگر از احتراق بلغم متولد شده علاج فصد و اسهال بمطبوخ افتیمون و ضماد از اسپغول و تخم مرو کوفته و آب کاسنی
و چقندر بجسته بر روغن بنفشه و گاهی این شوره بسبب از بخارات خون پیدا شود بثره سرخ و باقی ماند زمانی طویل علاج او مثل علاج شری نمایند
نوع چهاردهم در شیلم و این بثوری بود که در پیشانی و در دی ظاهر شود و صلب و حوالی او بمقدار دری سرخ و خون فاسد پیدا شود علاج
فصد و اسهال و نشوق بنفشه و لبنات و اصلاح بمرهم اسفیداج و مرهم رصاص و مرهم خل نوع پانزدهم بثور اصبع و از این سبب که در
صبح پیدا شود بدین نام مذکور میگردد و دو بثره بزرگ شبیه بدل نخود سرخ رنگ نفخ نماید و هر گاه بسوزد اشد بخول چیزی بمقدار بیرون نماید و سبب او
خلط رطوبتی که مخلوط بخون فاسد شد علاج فصد قیفال و تنقیه سر و ضماد از شعیر وارد باقلی و مشک معجون بسازند بگیر و لبه یا دبان و مانند آن
سوم روغن نوع شانزدهم در بثور قفا که در پس گردن عارض میگردد شبیه بدل با الم شدید بود سبب خون پر تر بود که در محل نخاع در آمده علاج
فصد و اسهال و ضماد برگ اسپغول و لسان الحمل نوع هفدهم در بلخیه و این بثوری بود که در بلخیه بسیار شود و لذع و زرد آب
و درد جراحتی بود با خشک ریشات از جنس سعفه و قروح ساعیه بسیار است که سبب او کثرت لیشه بود و گاهی باعث خفقان و غشی باشد و
حدوث او از سودا سوخته علامت او آنست که از او خورده شود شبیه بسعفه بود علاج فصد و مسهل مواد سوخته و اصلاح مزاج
بشربت فواکه و آب انار و تقلیل غذا و طلا از صندل سوده بگلاب و اندک کافور بر سینه گذارند و بر جراحت مرهم کافوری و مرهم اسفیداج
و گل ارمنی و سرکه دایم مالند تا جراحت خشک شود و طلا از زراوند مدحرج و زنگار و اشق و خردل و مقل و زراج و سرکه و روغن گندم و اندکی عسل
سازند و گاهی حک نمایند تا گوشت فاسد او زایل گردد و گوشت صحیح برسد بعد از آن مرهم از خون سیاوشان و کندر و مرداسنگ و سفیده سوخته
باشند علاج نمایند نوع هجدهم در سعفه این جراحتی بود که حادث میگردد در روی و سر و بشره ظاهر تن بر آید و غبار بباشد و قروح و
خشک شده مایل بحرارت و این دو صنف بود اول سعفه رطب که از او زرد آب رود و این را شیرینه گویند و سبب او فضلات متعفن رطوبات فاسد بود و
اکثر حادث میشود این سعفه در سر صبیان از جهت رطوبت و کثرت بخارات و ضعف اعصاب النسیان علاج فصد قیفال و فصد رگ پس گوش
و خون آن بر سر مالند و فصد پیشانی و اگر مانعی بود که صبی بود و ضعیف حجامت نمایند و بعد از آن اسهال بمطبوخ هلیله و قوقایا نمایند و
غذا قلیه گیرد و اسفاناخ و زرده تخم مرغ سازند علاج طلا بدین طریقه سازند اول سر غنجد و ورق سوسن سفید کوفته طلا نمایند دوم
آنکه جالینوس گفته این علت را بجاعد سوخته و سرکه طلا نموده اند نیک شده سوم بیخ سوسن کبود با عود بلسان کوفته مرو باشند چهارم عدس
و اقاقیا کوفته بسرکه و روغن گل گذارند پنجم بادام تلخ و مازو نرم کوفته بسرکه طلا نمایند ششم طلا بمرهم احمر نمایند صفرا ان مرداسنگ و خون
سیاوشان با انزروت زرد چوبه نیم کوفته بسرکه و روغن زیت مرهم بسازند هفتم زرد چوبه و پوست انار و مرداسنگ و حنا بر روغن گل و سرکه
طلا نمایند خصوصا در بدن صبیان و از آنچه سعفه را اطرف سازد آنست که بسرکه و نمک و اشنان کبود چند کرت بمالند سعفه رطب یا بطل

تا حضیضها و رنگ روی مایل بسرخی و غلظ لبها و قبح صورت در اعضا شود و در بشرات عصب اگر صعود [illegible] جذام از سودای سوخته که از صفرای سوخته
شده منفصل او جراحت کرده و بینی او متآکل و مجروح شود و در بدن وقوع طمع نیک مفصل باید دانست علاجش در ابتدا فصد قیفال از دست راست چند
روز واجب نمایند بعد از آن رگ اکحل از دست چپ کشایند و اگر احتیاج شود از باسلیق و صافن و بسیقی گوشها و اگر در حلق مجوجه ظاهر گردد رگ
و داجین که در گردن است فصد و مقداری خون بر آرند که نزدیک بغشی رسد و در میان فصد حجامت در آیند تا خون رقیق گردد و در بدن روغن
بادام و روغن مسکه که از گاو باشد بمالند و اگر بصورت امتحه بمالند و در بینی چکانند و بر بدن آبی که بنفشه و بابونه و گل خیرو و نیلوفر جوشانیده باشند بریزند
و از فصد و مسهلات قوی مثل حب قوقایا و انچه در مالیخولیا مذکور شده مداومت نمایند و اگر قی با سیاهی آید نفع کلی دارد و تخم ترب و قجلن و امثال
آن و تخم شبت و بیخ سوسن و جوز القی و بعد از قی [illegible] و روغن بادام بالیده با شراب امیجه با عصیر انگور اگر از اهل شراب بود و الا بجای عرق [illegible] روغن
بادام ممزوج نموده اختیار نمایند و روغن و دو مثقال شراب با عرق [illegible] مثقال باشند و خاکستر چوب انجیر و بوره در آب [illegible] سازند و بر اعضا
بشویند هر روز [illegible] باقلی و آرد حلبه و بوره و اشنان [illegible] طلا نمایند در حمام و طبیخ حلبه که در وی [illegible] صابون بود نفع دارد و غذا
آبی که معتدل بود هر روز در آمدن بعد از آن [illegible] و غذا نان جو باشد و نخود آبی که از گوشت مرغ و گوسفند جوان بود [illegible] و زرده
تخم مرغ نیم بخت و ماهی رضراضی و اقتصار بر [illegible] گوسفند تنها [illegible] در بعض نان گندم [illegible] و از غذا که از سودا حاصل
گردد مثل گوشت گاو و نمک سود و عدس و کرنب و از هوای سرد و خشک اجتناب نمایند و ریاضت پیش از غذا فایده دارد و بعد از استفراغ اگر از
[illegible] ملاحظه نمایند شاید نوعی از جذام که از صفرای سوخته حاصل گردد اکثر علاج او ترطیب و تسکین [illegible] باشند و مسهل سودا
و دیگر نوعی از امراض که مشابه بابتدای جذام است [illegible] نام کرده [illegible] علامت [illegible] علاج [illegible]
و اسهال سودا و تدبیر ابتدای جذام و [illegible] تا خون [illegible] آید بعد از [illegible] نفع [illegible] دارد
طلا سازند بعد از آن بآب گرم بشویند چند نوبت مکرر سازند **باب سیوم** در امراضی که بر ظاهر جلد روی و سایر اعضا باشد
و علامات آن مشتمل بر [illegible] فصل است **فصل اول** در کلف و نمش و برش کلف تغیر رنگ روی بود بسیاهی [illegible]
میگردد و در جلد و گاهی دراز میشود مثل کلف حدوث او در اکثر در روی بود و برش نقطه خرد سیاه و اکثر [illegible]
مایل بسرخی و کمودت بود و خیلان مثل این آثار در رنگ بود اما او بلندتر از سطح جلد بود و این گاهی مولود با طفل بود و گاهی بعد تولد او ظاهر گردد
و کلف دو قسم بود قسم اول که از بخارات خون سوخته که از اخلاط سوداوی که در معده است حاصل شود علامت او فساد معده و لون [illegible]
بخضرت و زردی علاج تنقیه معده و تقویت او و طلا انچه مذکور خواهد شد قسم دوم کلف که از بخارات خون سوداوی و غلظ او که در میان جلد و
پوست است و اکثر این علت عارض میگردد و کسانی را [illegible] باشند و زنان حامله را از حبس فضله خون [illegible] رنگ کلف
سرخ مایل بسواد علاج فصد باسلیق از جانب راست [illegible] اسهال بمطبوخ افتیمون و [illegible] حب [illegible]
یا آب جبن با سفوف سودا و شربت از تمر هندی و آلو و عناب تا خون را صاف نماید و سفوف افتیمون [illegible] مثقال افتیمون [illegible]
مثقالی بدو نوبت بشربت سکنجبین اختیار نمایند بچند نوبت عمل کنند و بعد از تنقیه طلا از بوره و [illegible] و مغز تخم خربزه و تخم ترب [illegible] باقلی و تخم
ترب [illegible] دارچینی و قسط و مغز بادام تلخ و تراب و [illegible] بیخ سوسن کبود و [illegible] در اول [illegible]
مخلوط سازند مثل مورد و گلاب و آرد عدس [illegible] زیاده [illegible] طلاء دیگر ریوند چینی [illegible]

کنند دیگر تخم کرنب با آب باقلی یا بجوش خرگوش طلا کنند و طلاء دیگر زرنیخ با کبریت یا مغز تخم خربزه تخم ترب سبز
یا زرد آب عصفر را بجوشانند تا غلیظ شود بعد از آن دارچینی و قسط نرم سوده بدو طلا سازند و این طلا
باشند یا سر بخارات گرم داشته باشند بمالند و ملاحظه نمایند که جراحت نشود دیگر نمش و برش سبب جرو سیره
از اندرون بحروق باریک در زیر پوست محقق شده و رنگ او ازان بود و فرق میان او و بهق اسود آنست که او ما
و سبب حال تر خلط سوداوی یا خون محترق که از رگ بیرون آمده و در موضع او محتبس شده مثل صمغ که از درخت
علاج فصد و اسهال و طلای قوی مثل بادام تلخ و تخم کرنب و بیخ درخت انجیر یا طلا بصابون نمایند و اگر سود
دیگر اشق بسرکه حل نموده طلا سازند زرنیخ زرد و حجر و کندش بکجع و دوبنیر یا در وغن طلا نمایند طلاء دیگر تخم
ترب با آب انجیر بمالند دیگر علاج خیلان آنست که بسوزن او را بکاوند و اگر پیشتر شوند بموم روغن طلا نمایند و خیا
تر نمایند بعد انگور داب انجیر طلا غلیظ نمایند فایده دارد

فصل دوم

قوبا و انواع و اسباب و علامات او که بر ظاهر جلد عارض گردد اگر تون خوانند و سبب آن خلط ردی بود در بدن طبیعت خلط ردی از اخ
و سرخی جلد با کمودت ... و دو نوع بود

نوع اول

که از خون رقیق بود یا حاصل گردد از جهت مره سودا علامه

نوع دوم

که از بلغم شود که مخلوط بخون شده باشد حادث گردد علامات او آنست که در قعر جلد بود و بو
بدو مثل پوست ماهی و خشک بود در بعض خلیدن مشابه بسعفه مزمن و زیاده میشود و جهت جدید مزمن گفته اند
اول آنست که بر وی پیدا شده و در گوشت سرایت نکرده علاج بحینه و حجر نمایند اول بروغن گندم دوم
روغن گرد و کتیره یا صبر حل کرده باشند چهارم صمغ الو و غیره در سرکه حل نموده بمالند تخم هلیله زرد بسرکه طلا نما
مرتبه دوم آنست که اندک تاثیری در گوشت دارد علاج آنست که بر وی علق یعنی زلو گذارند و طلا قوی تر از اول
دوم اشق و کندش و زردچوب نرم کوفته با آب طلا سازند سوم قرد مانا را نرم کوفته بسرکه و روغن گل چهاره
نمایند علامت خشونت پوستی غلیظ از وی جدا شدن علاج فصد و مسهل افتیمون با آب پنیر چند نوبت
و آب آلو و تمر هندی بجلاب و غذا مرغ فتق آب غوره و طلا با دویه جرب یا اشق نمایند موضع را دوامی حاده
بر طرف سازد و گوشت سرخ بر سد بعد از آن مرهم اسفیداج علاج نمایند تا جراحت او نیکو شود و آنچه بر جسد و ا
سفیده هشت درم گوگرد دو درم مومیج درم نرم کوفته بجهت جرب باشد و آنچه در بدن صبیان واقع گردد با آب
و سرکه و وقتی که علاج نمایند و نیک شود طلا را رها گذارند

فصل سوم

در برص سفید و بهق سفید و اسباب
میان بهق و برص آنست که برص ابیض بر ظاهر جلد بود و در بعضی اعضا باشد و بسیار است که در سایر اعضا نیز
بسیار بود و بهق ابیض در جلد اندک غوری دارد و برص سفید در جلد غور دارد و در لحم و استخوان و فرق دیگر
بود و بسیار سفید شود و موی که بر وی بود سفید شود چرا که حدوث او در سطح جلد بود نه در قعر جلد و سبب برص
بر خون از جهت ضعف قوه مغیره مر غذا را و غلبه برودت بر مزاج و گاهی سبب برص سوء مزاج عضو است
تا غذای که گوشت است او مثل گوشت صدف بود و خون در وی سرایت نکند و بلغم منجمد گشته سفید گردد دیگر برص

بسبب کشیدن خون و رطوبات غلیظ در زیر جلد نماید و موجب بیاض سکیر دد و علامت برص آنست که رنگ او سفید براق املس فرو رفته در
جلد باشد و اگر آن موضع را بسوزن فرو برند خون بر نیاید و رطوبت سفید ظاهر شود و مالیدن سرخ نگردد و این علتی است که مشکل
علاج پذیرد خاصه اگر کهنه شده باشد و انجا او را مالند سرخ گردد یا او خشونتی بود و موی که بر روی رسته بسیار سفید نبود و کم جلد او را بانگشت الهام
و سبابه از گوشت بر دارند و سوزن در و خلانند خون یا رطوبت بخون آمیخته ظاهر گردد او امکان دارد که بزودی بشفا شود علاج آنست که
فی فرمایند بکرات تخصیص اگر تابستان بود و اسهال بحبوب مثل حب صبر و حب سکبینج و حب ایارج و ایارجات کنند و اگر زمان معتدل بود و حب
کرد استعمال این حبوب و مسهلات قوت ترکیب مزاج و اخراج خلط مرض نمایند و اگر خلط بسیار یکبار بیرون آرند از خون و روح کم شود و موجب
ضرر سکیر دد و مسهلات اول صبر مثقالی تربد ابیض دو درم غاریقون و سکبینج یا کثیره بدل سکبینج و تخم حنظل از هر یک نیم درم کوفته و بیخته حب نمود و شربتی
دو درم تا سه درم دوم دو درم اطریفل صغیر و تربد و ایارج فیقرا از هر یک نیم درم تخم حنظل دانگی و اگر نباشد حب النیل نیم درم بدل آن بود و این یکشربت
بود در ماهی چهار نوبت عمل نمایند و در ساير ایام اطریفل فایده دارد و شربت جلنجبین عسلی و ملیله مربی و معاجین کبار و این معجون فایده دارد ملیله
و بلیله و آمله و افتیمون و دو قوه از هر یک نیم درم قرنفل و دار فلفل از هر یک چهار درم جوز بوا و عاقرقرحا و سنبل و سندی از هر یک دو درم وزن
عسل بسیار دهند شربتی دو درم بود دوای دیگر انگبین و دار فلفل و بلیله سیاه و مصطکی و کندر و سیاه دانه و حب الفار اجزا برابر بکوبند و بسرشند قند آمیخته
نمایند شربتی دو درم بود و مدارات بعد از تنقیه بدن در اسهال نفع شربت بزوری که در و تخم خیار بن بود بسازند و گوشت افعی و تریاق کبیر و مثرودیطوس
فایده دارد و ریاضت شدید که عرق نماید و حمام معرق فایده مند است و گوشت مرغ و کبک و گوسفند و طیور مطبخه با ادویه گرم پخته و شراب کهنه گنگ
نفع دارد و ممنوع است از لبن و احتیاب از لبنیات و ماهی و بقول بارده و فواکه و جمیع اغذیه مولد بلغم نماید و جماع ضرر دارد و طلا عسل بلادر با زرنیخ
نمایند و دوای دیگر خربق اسود و روی سوخته و زرنیخ که گوگرد گویند در نیخ سرخ از هر یک جزو با قطران و سرکه طلا نمایند و
بشویند در حمام یا در آفتاب یا در نزدیک آتش طلا دیگر شیطرج و کبریت تخم ترب فوه و فحمین هم را بهم کوفته بسرکه بمالند در حمام
یا نزدیک آتش دوای دیگر خون مار سیاه طلا نمایند نفع دارد بخاصیت عسل بلادر طلا نمایند تا جراحت شود و گوشت برص را بخورد بعد را
مرهم علاج نمایند طلا دیگر برص را سیر و شیطرج و عاقرقرحا و حضض و حرف سیاه دانه و زرنیخ و گل شقایق و خون سیاوشان و فوه از هر یک برابر
بخون کبوتر آمیخته طلا نمایند طلا دیگر برص را زنگار نماید سعوط زرد و زرد چوبه خمر و فوه و مشک لکی طلا سازند و چند کرت تا بیست بشود رنگ او باقی
ماند دیگر برص سفید که در موضع حجامت بود و طلا از مردار سنگ و فوه بسرکه نماید اما بیاض سفید است که از ظاهر جلد رقیق باشد و این بعد
مرض سفید بود و علامت او آنکه بسیار سفید شود و ملک قریب بود در رنگ جلد علاج او آنست که خفیف تر از علاج برص نمایند و مسهل از تربد و تخم حنظل
و قی بر ماهی بود و بار و خوردن اطریفل و گلقند و قرص سرکی فایده دارد و عاقرقرحا و اطریفل و پوست بیخ کبر و شیطرج از هر یک دو مثقال با
بسرکه و عسل سرشته مثقالی و نیم دهند و یک ساعت در آفتاب نشیند چند انکه عرق کنند همان روز یا روز دیگر ابلیه زنند و زرد آب رود صحت یابد
بکرات تجربه نموده و موضع را طلا نمایند بخردل و ترمس و اصل کبر و شیطرج و عاقرقرحا نرم کوفته بسرکه یا در حمام بمالند فصل چهارم
در برص اسود و بهق اسود بدانکه بهق اسود تغیر رنگ جلد عضو بود بسواد و سبب او مخالطه مره سودا بود بخون و علامت او آنست که
رنگ جلد مایل بسواد بود و هرگاه بمالند از و چیزی شبیه بسبوس بریزد و موضع او سرخ گردد و بیشتر جوانان را عارض میگردد و از جهت احتراق
صفرا فصد اکحل و مطبوخ افتیمون چند نوبت و آب عنب الثعلب با مطبوخ هلیله و سفوف افتیمون هر روز دو مثقال با ...

و قند در هر سه روز یکبار باب سرد فایده دارد و در رفع راحت این معجون در بند صقعران هلیله کابلی وافتیمون هلیله سیاه برابر بکوبند
بکوفته بیخته بسازند شربتی سه مثقال و معجون نجاح درین علت فایده دارد و احتناب از غذائیکه مولد سودا باشد نمایند مثل غذای غلیظ
و گوشت گاو و حلوا و غذا گوشت مرغ و گوسپند فربه و زرده تخم مرغ و حمام و شراب رقیق و بروغن زیت یا بادام بمالند و طلا از وجوه
سازند اول تخم تره تیزک و تخم ترب و کندش بسرکه طلا نمایند دوم شیطرج هندی و قوه و حران ومر دار سنگ و زراج بلخ و زاک جاجرم و
بسرکه طلا نمایند سوم تخم ترب ده درم کندس و قسط از هر یک درم بسرکه طلا سازند چهارم حرق سیاه و عاقر قرحا بسرکه بمالند دیگر مرض
اسود عارض میشود در جلد یا جلد خشونت شدید و پوست بر امدن مثل پوست ماهی و این را نام کند اشته ا . قوباء منقشر و سبب او
خلط سوداوی بود و از مقلعات مراهم علاج او مثل بهق سیاه یا زیادتی قوة مسهل و حمام بسیار روند و ترتیب غذا و طلا بزرنیخ و
زاک و گوگرد و قسط و کندش و تخم ترب انچه مذکور شد در بهق **فصل پنجم** در فساد لون و این چند نوع است **نوع اول** در فساد
لون که از خلط فاسد در روی حادث گردد علاج استعمال ادویه که جلا دهد مثل تخم ترب و بیخ سوسن کبود و مغز تخم خربزه و مغز بادام و
نشاسته و کتیره و بوره مجموع یا مفرد امیحته بشیر نمایند و بمالند **نوع دوم** که از غلبه صفرا که غالب میشود بر بدن مثل یرقان زرد و سیاه
علاج مسهل صفرا و خیلات و مسهل آرد باقلی و قسط و کتیره **سوم** فساد رنگ روی که از جهة فساد معده و کبد و سپرز حادث میشود در علاج
ازاله الم اعضا و تقویت آن بشربت و غذا موافق **نوع چهارم** فساد رنگ روی که بسبب افتاب یا باد سرد و گرد و قلت استحمام که رنگ مایل
بسودا گردد علاج عناب و مغز بادام در روی مالند و حمام فایده دارد و سر بخارات گرم دارند و استعمال غمره جالیه نمایند مرهم حب
مغز بادام شیرین وارد نخود وارد باقلی و کتیره باب جو طلا نمایند لیسب در روشنو سید **نوع پنجم** که از کثرت خوردن مثل جوالی و زیره واب
منعص استاده و از کثرت خوردن سرکه و کل فساد رنگ روی حادث گردد علاج ترک این اشیا و نخوداب خوردن و ماء اللحم و تخم
مرغ نیم بخت و شراب ریحانی وانچه وشیر و اطریفل و هلیله پرورده و قرنفل و سعد و زعفران در غذا **نوع ششم** زردی که در بشره از درازی
امراض و نایافتن غذا و غموم و کثرت جماع و درد ها و شدت گرما و سرما حاصل شود علاج انچه در نوع پنجم مذکور شده و شرب شراب
ممزوج و این طلا فایده دارد حرمل زرنیخ و زعفران قوه کند ر و مصطکی بشیر امیحته در روی مالند **فصل ششم** در کثرت عرق و
از امتلای بدن از طعام و قی شود و قلت آن و عرق خون اما از کثرت عرق دو نوع است **نوع اول** کثرت عرق چنانچه بقراط
در فصول گفته که یا از امتلا متقدم از امتلای بدن علامات حدوث او عقب کثرت اکل بود علاج تنقیه بدن و تقلیل طعام
جوع و ریاضت **نوع دوم** کثرت عرق که بسبب اتساع مسام و عجز قوه از هضم و استرخا قوه ماسکه بود علامات او انست که
ضعف حادث گردد علاج بدانچه جلبس نماید از شراب ریباس و بیخ نحیته که در سماق و کشنیز خشک بود و بدفعات میل نمایند و ابر مروغن
جلبس کرده ن گرم فایده دارد صفت آن بگیرند یک کاسه آب سیب یک کاسه آب آبی و گلاب یک پیاله و یک کاسه روغن گل یا تخم بنگ کا
و نیم بالتش آهسته بجوشانند تا روغن باقی ماند و اگر از مجففات مثل مازو و یا رصاص یا کندر یا گل ارمنی یا مورد یا گلسرخ یا گلنار یا مرداسنگ
یا اقاقیا یا حصض یا گز مازو و از انچه مسام را تنگ میسازد و مدد دهد نرم کوفته مفرد یا مجموع بدین روغن یا بر روغن گل یا گلاب یا استعمال
نمایند در بدن و بر شیر تعلیل بالند لفع دارد و لعاب اسغول با نشاسته یا سفیده تخم مرغ یا روغن بنفشه بادام باعتبار اسباب اموصیکه درشته
و شیر بی بط یا چربی مرغ یا مغز قلم گاو و هر یک ازین بمالند در دفع عرق بعد نمایند و مسح بدن باب زرد و غوره و صندل و کافور و غذای غلیظ

مثل چربی و گوشت نمک سود و امثال آن ممالند دیگر کثرت عرق که اخراج شود در حمام یا شیافی که مفتح مسام بود مثل آب گرم یا گلاب
واندک سرکه و روغن گل بهم آمیخته باشند و مثل روغن بابونه تنها یا با بوره ارمنی یا شقاقل یا چربی گاو یا نمک سوده یا روغن سعد یا ملسا
یا روغن سوسن یا آب ترب یا زراوند یا ماء از داخل یا شربتی مثل سکنجبین ساده یا ماء ورد یا آب کاسنی یا شربت ورد و بنفشه و از غذا نخود آب و زرد ک
و آبی که در غایت سردی بود و تابستان معرق بود دیگر عرق چون از ضعف قوت و حدت خون و رقت او بتحلل است ضعیف یا عرق سرد و ان می آید
از مسام علاج فصد و اسهال و خوردن شربت عناب و آلو و زرشک و سماق و کشنیز و آب کاسنی و مسح بدن بقوابض مثل ماء لوط و آس و پوست انار
و جوز سرو و گلنار تا مسام محکم سازد **فصل هفتم** در شقوق اطراف و وجه و لب و سبب شق شدن جمیع یبوست در جلد بجهت حرارت مجفف
یا سرد یا ملق و غسل با آب شور و قابض یا بسبب یبوست مزاج یا اخلاط مجفف علاج موم روغن یا روغن بادام و چربی مرغ و بط و نشاسته یا
هر روغن‌ها مثل روغن بادام دو درم و از عسل چهل درم یک هفته میلیماسید و بعد از ان مطبوخ افتیمون و یک هفته دیگر روغن قیصوری در مدت ماسید و
بدن را بموم روغن طلا سازند و غذای لطیف و حمام نفع دارد دیگر شقاق در لب و در روی بسبب یا حادث میشود این مرهم نفع عظیم دارد موم
روغن گل و نشاسته و چربی بط و کتیره و لعاب تخم آبی موم را در چربی و روغن بگذارند و باقی را آمیخته نمایند بعد از ان در حمام در آیند
موضع شق نرم شود کتیره بر او بپاشند و بشویند دیگر شقاق لب و قتی که بسیار شود علاج این است که مازو را کوفته بعسل یا روغن زیت و علک البطم
و چربی بط طلا نمایند یا مازو در علک و مصطکی و زوفا و شاخ ایل سوخته و عسل طلا سازند و هرگاه در لب شقاقی شود که بود سر برده
تخم مرغ یا بر ده که در لب است بر وی بچسپانند و شقاق دستها را که از سوده و بنفشه را کوفته با روغن چربی طلا سازند و شقاق قدمها را
مرفت و سیدر در زیت یا بعلک حل کرده باشند در زیت و شقاق پاشنه بچربی مرغابی نمک و اندک مازوی نرم سوده در چکانند یا مرهم
ساخته بر بالای او ببندند یا صمغ عربی و مازو نرم سوده بروغن بسند روس بر و گذارند و کاغذی بر وی بچسپانند تا خشک گردد یا مازو و
صمغ با چربی مرهم سازند و مغز الو و بادام و کتیره از هر کدام که باشند کوفته در شق دستکاف باشند و بر بالای آن لته کهنه یا کاغذ بسته
گذارند تا خشک گردد و روغن با پیه گرم ساخته و کتیره با صمغ آمیخته و نفع دارد و اگر شقاق اندک بود مرهمی که از برای شقاق و جراحت کهنه بود
شده کافی بود و اگر شقاق در گوشت تا ثر کرده این ضماد بر و گذارند مرداسنگ نرم سوده در روغن زیت آمیخته با عکلیظ بعد از ان چند قطره
در و چکانند و شقاق را در آب گرم گذارند تا نرم گردد و پاک سازند بعد از ان علاج نمایند و موزه بپوشند و پا را از غبار و خاک نگاه
دارند دیگر گاهی شقاق شد قبن یعنی در دو جانب لب سفیدی و رطوبتی خلط شود پیشتر علاج فصد و مسهل و غرغره بکنند که در مازو خشخاش سوده
باشند و طلا با سماق و آب انار میخوش و روغن کدو و بادام و موم بهم آمیخته بمالند دیگر عارض میشود دردی زیر تحت قدمها خصوص در
پاشنه که قادر نیست صاحب او که بر زمین گذارد سبب او اخراج ضربه و یا سقط یا کوفت موزه علاج آب سرد بسیار بر و بریزند و از طلا
و گل ارمنی با آب حل ساخته بمالند و اگر از داخل بود بسبب ماده تیزی که بدانها نازل شده علاج قی و مالیدن روغن گل و اگر ورم کند و ماده درو
جمع شود اخراج ماده و دهان جراحت را گشاده نمایند ضماد مازو و سرکه یا چربی مرغ بر و بندند و خاکستر بلوط بچربی آمیخته بر و گذارند و
اگر جراحت بکشاد نیابد و صلابت داشته باشد قطعه دنبه بر و بندند **فصل هشتم** در شحوج جلد جراشیدگی و پوست رفتن عارض شود
در سطح جلد و سبب او سر داشتن چیزی یا درشت یا رسیدن چیزی خشن و از کوفت و تنگی موزه و کشیدن ریسمان و از حل میباشد علاج اگر کی
عظیم بود و تر بود موضع مجروح که سر و سخته باشند اگر پر اطراف عفن نباشد بعد از ان مرداسنگ و اسفیداج بگلاب و یا گل ارمنی بگلاب

طلا سازند و دایم نمک بشویند و حرف و نمک نرم کوفته بسرکه طلا نمایند و عفص و روغن کنجد و سرشیر و نمک فایده دارد و دیگر قطع اظفار
یعنی کنده شدن ناخن بسبب او سستی سر انگشت بود از جهت افراط رطوبت علاج تنقیه بدن از بلغم و سبب جید خوردن میباشد علاج رگ
صافن و حجامت ساق و تسکین خون شربت عناب و دیگر سوت خون در زیر ناخن میشود و سبب او کنده شدن شعبه رگی بود
در زیر ناخن میشود و بسبب ضربه و غیره علاج تخم حرجیر و سرکه طلا کنند و بارد و زرفت بسطان اثری که پخته باشند و برنج سرخ
بمثلث هر روز چند دفع بشویند دیگر مرض قطفار صماد بورق آس و ورق انار یا بارد گندم و ریته یا حربی بر جوانکی از کرب
دیگر اگر جراحت در میان انگشت یا عارض گردد ورم کند و اثر زروت بر ویا شند یا بر بالای او بول کنند و بخرقه به بندند و بیل و روغن [illegible]
فایده دارد و دیگر اگر ناخن فاسد شود و اراده نمایند قلع او را ضماد بد اطلیون نمایند تا نرم گردد بعد از ان برنج و چاو شیر و روغن بادام تخم
ضماد باید کرد و زرفت و برنج و ریت طلا نمایند ناخن بر کنده شود **فصل دوازدهم** در انتفاخ اصابع گاهی حکه و انتفاخ عارض میشود
در انگشتها در زمستان و تیر ماه در سرما روز بار از جهت بسته شدن فضول در و علاج باب گرم و سبوس و طبیخ چغندر و بابونه جوشانیده باشند
یا بعدس و کرسنه و ترمس باید که در شلغم پخته باشند و ضماد با نجیر که در شراب پخته باشند و باب نیک که سبوس [illegible]
فصل سیزدهم در فساد اطراف بسبب استیلاء اطراف توجه حرارت و خون و بخارات گرم بسوی او و محتقن شدن در زیر جلد
اعضا و سیم اند و متعفن بلیسار و اعلاج اگر فاسد نشده و در منگرده و در ابتدا روی بکبودی آورده بروغنهای گرم مثل روغن
[illegible] و غیره بمالند و اگر ورم دارد مناسبت کرد که در بابونه و اکلیل و شبت و قیسوم جوشانیده باشند کشاد نمایند و گاه کنند و شلغم
و تخم [illegible] و حلبه و کرسنه و ترمس بجوشانند و باب آن بشویند و روغنها بعد از ان بمالند و عدس نرم کوفته بسرکه بجوشانند
و اگر سیاه یا کبود گشته شق باید نمایند تکافی عمیق و در آب گرم نهند بعد از ان گل ارمنی و اندک سرکه و عسل طلا بسازند و آب گرم
چند نوبت بشویند و اگر متعفن شود در نمک چغندر و کرنب پخته بروغن زرد و مسکه طلا نمایند تا آنچه از و سیاه و کبود شده ساقط شود
فصل چهاردهم در صنان سبب تغیر بوی بد زیر بغل و نتن بول و براز و عرق عفونت اخلاط بدن بود و آنچه معین بر آنست حرکات
شدید خصوصاً حرکت جماع و تاخیر غسل جنابت و تناول سیر و حلتیت و حلبه و انجدان و تحیین علاج فصد و مسهل و اغذیه لطیف
[illegible] از بقول فایده دارد و بعد از غسل بدن شب یمانی و برگ سوسن و صندل طلا نمایند و تمام مرزنجوش و مرداسنگ
قرص سازند و در محل حاجت سوده بمالند یا مرداسنگ و توتیا با اندک کافور بگلاب بسازند و دوای دیگر مرکب از صندل سفید
مرزنجوش [illegible] و گلسرخ سنبل شب یمانی اجزا برابر نرم کوفته و بخته استعمال نمایند و بر بغل گاهی متعفن میگردد و میان انگشت
[illegible] بسبب عرق شود [illegible] عفونت اخلاط گنده شده باشد فصد و اسهال و اجتناب از حرکت در هوای گرم و غسل باب گرم و نشستن
در آب سرد اگر هوا معتدل بود استعمال زرد و صفر ان توتیا برگ مورد و مرداسنگ و گلنار و گلسرخ و حنا سوخته و پوست انار و اندک کافور
اجزا برابر نرم کوفته بگلاب بسازند و خشک ساخته بوقت حاجت سوده بمالند و اگر جراحت گردد مرهم [illegible] و سفیده نفع دارد و گاهی
و عفونت در جلد هم حادث میگردد و بیشتر مشایخ و اطفال را بسبب کثرت رطوبت و ضعف حرارت میشود علاج استفراغ مواد
بعد از ان طلا از ورق سوسن و مرداسنگ و توتیا و پوست درخت صنوبر و جوز سرو سوخته و کندر کوفته [illegible] اجتناب از غذا
بسیار بود [illegible] **فصل پانزدهم** در جراحت [illegible] گاهی عارض میشود در نشگاه جراحت یا سرخ میگردد بسبب کثرت [illegible]

ضعف معده بود جهت ضعف معده سزاوارست که هر وقت که سرخ کرده شود ترک نمایند استسقا تا ممکن بود در اوائل سرد باشند مثل حضض و اقاقیا و گل
ارمنی بمالند و گل نار و گلاب و سرکه سرد بر رو باشند مثل حضض و اقاقیا و گل ارمنی که گذارند و اگر جراحت گردد ابله زند مرهم اسفیداج علاج نمایند

فصل شانزدهم در قمل که در بشره بود طبیعت وقتی که دفع نماید رطوبت را به بشره اگر رطوبت رقیق بود متولد شود در عروق و اگر غلیظ التعلب
بود متولد گردد و سبع و اگر غلیظ تر بود متولد گردد حصص حصف و اگر رطوبات بظاهر بشره مندفع نگردد در زیر جلد بماند متولد گردد داء
و اگر مختلط گردد با رطوبات صدید متولد شود داء و قوبا و سعفه اگر مختلط گردد و مستعد گردد بقبول صورت حیوانیه متولد شود قمل و علاج آن
دهنده سبب تولد و باحیه غسل و جنابت و حیض و خوردن انجیر عادت را لطافت بشره و رفع سکینه علاج فصد و اسهال و مداومت حمام هر روز یا در روز
وجامه پاک پوشند و پوشیدن حریر و کتان فایده دارد و حقنه و لود به گوئی و برگ سرو و ترمس بجوشانند و آب در بدن مالند در حمام صحو
گل و زهره گاو و زهره بز بمالند صعتر دوای حنیف قحبن وکندش و اندکی سیماب کشته طلا نمایند **فصل هفدهم** در تسمین بدن لاغر و لاغر
ساختن فربه را بدنهای لاغر را سزاوارست که اهتمام نمایند بتسمین آن جهت آنکه عارض میشود در آفات و امراض از جهت ضعف بدن و سبب لاغر قلت
غذا یا زیادت غذا و قلت جذب اعضا یا آنکه در احشا علتی بود مثل سده یا عظم طحال یا دیدان یا کثرت تحلیل از غم و هم و کثرت ریاضت و علامت
هر یک ظاهرست علاج از اله سبب و خوردن غذای نیک مرطب قوی غلیظ مثل هریسه و گوشت طیور مثل بط و مرغ و کبک و گوسفند جوان بریان
و کباب و بیر حجوشانیدنت و سکون و راحت و مداومت بطعام المقدار که معده گوشت بیاید و بعد از طعام حمام نفع دارد و از جوع و تعب
و چیزهای تلخ و شور و آب معادن اجتناب نمایند ترکیبات نافع اول باقلی مقشر و مغز تخم کدو برابر نرم کوفته بروغن بادام و انگشت و آب انار شیرین
بخته میل نمایند دوم عناب و مویز ده ده درم در آب بجوشانند نیک و صاف نموده بر و مغز بادام و خشخاش و مغز کدو و صمغ عربی بمه را الفت داده نرم
کوفته اضافه نموده باز بجوشانند و روغن بنفشه یار و روغن مرغ آمیخته در محل تخن بگلاب بر رو باشند سیوم مغز بادام مقشر و خشخاش و مغز فندق
و حب صنوبر و حب الصنوبر و حب الخضرا و روغن گاو و شکر نرم کوفته لنبور بای که از آرد برنج و باقلی و نخود و گندم و شیر و قند پخته باشند هر روز قدری
اختیار نمایند و از چیزی ترش و تعب ملاحظه نمایند و بسیار توقف نکنند در حمام چهارم نخود سپید را در شیر گذارند تا شیر را جذب کند بعد از آن
خشک سازند بگیرند بلغور و برنج و کشک شعیر و گندم بنصف جز و نان میده خشک بنصف جز و قند بثلث جز و شوربای سازند همه را بجوشانند
بعد از آن نان و شیره و قند مخلوط سازند و چند روز مداومت نمایند و شربت بنفشه و حلاوات تمام را مسمن گفته اند و شراب حلوا و گوشت
مرغ و مغز را زیاده بسیار دو محسن نیک و جسم است و ماهی که در آب عذب بود و سرمایه خرگوش مقدار نیم درم یا ثلث درم گفته اند و خوردن
مغز بادام و جوز و حسرپره و خیارین بقند و مویز نان خشک جواری در بدن مالیدن فایده دارد و اندکی کشنیز خشک کنجد مقشر سفوف ساخته
شیدن در محل خواب و اندک آب سرد بعد از آن میل نمایند و بعد از حمام روغنهای مرطب در بدن مالند فایده دارد و اندکی که مالند که بسیار او ضرر دارد و بو
لباس نرم و استعمال لبسار مالبو و سرد و نظر بر روی خوب و بستان دیگر سمن مفرط صاحب او بر خطر عظیم بود چه اگر بر قوت طبیعت خون را امرکنا
منحصرست اگر در رگها اتساعی بود حادث شود سکته و دق شدن عروق یا ضیق نفس و بیم است چیزی بعضای او موجب هلاک بود و پس لاغر ساختن بدنها
فربه بهر حیله که باشد مناسب بود با سهال و ادرار عرق و تقلیل غذا و کثرت تعب و حمام ناشتا که عرق بسیار آید و آب کمتر ریزند و مالیدن روغنها
نرم مثل روغن شبت و قسط و تقلیل خواب مداومت بر اطریفل صغیر و گرم و خشک و معجون کمونی و انقردیا و سنجرنیا دوای لک و از مفردات
سندروس و مرنبت نانی و لک و زراوند و حنظل و سرنخوش مقدار نیم درم و آنچه قوی بود در این باب نمک از گوشت افعی بگیرند **باب چهارم**

و گوسفند و زرده تخم مرغ و شراب و خواب و حمام و استنشاق میباشد علامت او باریکی و سرعت و باشیدن موی و نرمی جلد علاج روغن غذا
از گوشت بنفشه و نیلوفر و ابی و مشک و شستن سر بخطمی سفید و اسبغول و مرکب بیده و روغن آس و نیلوفر و بنفشه در سر مالند دیگر باشیدن موی
بسبب اتساع مسام میباشد علامت او باریکی و سرعت و باشیدن موی و نرمی جلد علاج روغن ابله بمالند و هلیله کابلی و مازو و اقاقیا بروغن
مورد یا برسیاوشان بمالند و قوی تر نیست که سه درم لادن در شراب یا روغن مورد حل نموده در سر مالند دیگر باشیدن موی از تنگی مسام است
بسبب یبوست میشود علامت او جعوده و غلاظت شده سواد موی را بشکند زود سپردن نباید علاج ترطیب مزاج و حمام دایم و چرب نمودن
بروغن بابونه و کل و مالیدن حلبه نشنج ارمنی و قیسوم و بادام تلخ سوخته بروغن زیت **نوع دوم** باشیدن موی که از ضیق مسام متولد گردد
از جلوبت غلیظ علامت او آنست که موی رقیق بود علاج حکم کبسیار توقف نمایند و مالیدن سر نشنج و قیسوم و بادام و شستن بوره و
زهره گاو و غذا گوشت بفلفل و دارچینی و روغن از سر دور دارند **نوع سوم** باشیدن موی که بسبب امراض حاده حادث گردد علاج غذا
لطیف نخته باشند و خطمی و خبازی و لعابات و روغنها فایده دارد و کاهی حادث میشود لعامه این موی پراکنده باشند و موی او نرم
مثل حریر و رنگ نشره او زرد این علت بسیار حادث میکردد لعامه را ازین جهت اضافه بدو کرده اند و بعقب امراض حاده نیز واقع میشود علاج سر
دایم و استعمال روغن مورد و لادن و اطریفل و حب الغار **نوع چهارم** صلع کاهی حادث میشود صلع از جهت بر داشتن چیزهای گران علاج
ترک آن نمایند اگر بواسطه کبر سن بود بسبب نقصان ماده موی و مقصود استیلاء خشکی و یبس در نموقف بر جمیع اعضاء این قسم گفته اند علاج
کمتر دارد اما تنقیه بدن و روغن مالیدن نفع دارد **فصل سوم** در حزاز و ابریه اجسام صغار باریک شبیه بسبوس از جلد سر میباشد گاهی حرارت
و کاهی بسبب بیماده بجراحت منجر میشود و حدوث او از بخارات بلغم شود و از خون مخلوط بمره سودا و کاهی بسبب یبوست مزاج سر که در سایر بدن
نباشد اگر خفیف بود در روغن بنفشه و کدو و غسل بجالیات مثل چغندر و ارد نخود و بوره و خطمی بسرکه و آرد کرسنه و ترمس بلعاب اسبغول و مغز خربزه و
آرد باقلی و سبوس اگر مزمن و شدید بود علاج استفراغ بلغم و سودا و تر داشتن سر تا اثر دوا زود تر رسد و روغن مالیدن در حمام و غسل با دویه
جلا دهنده مثل حلبه و بوره و آرد نخود و خردل و مویز و سرکه و بدانچه که بر وجه دیگر گفته باشند مثل روغن بنفشه و کتیره و تخم خرفه و عصیر انگور با روغن
بادام مولد خون جید گفته اند و حقنه و فصد قیفال در قسم دموی و مطبوخ فواکه و در قسم سوداوی مطبوخ افتیمون و بلغمی مطبوخ ایارج
و غذای لطیف **فصل چهارم** در قمل و قمقام و صیبان و حدوث او از مادهٔ غلیظ که مرتفع گرده است طبیعت بظاهر جلد و باقی مانده
و متعفن شده و متولد شده قمل از و بتقریب بید بود و اکثر حدوث او در کسانی شود که بدن خود را پاک نسازند و از چرک و بحمام کم روند علاج هرگاه
بسیار شود در حمام طلا نمایند و از تمام بدن فصد اکحل و مسهل و اکثر در سر ظاهر گردد فصد قیفال بعد حمام باب شور و صبر و بوره و مر و بوره
در حمام طلا نمایند و از یک ساعت تا بالی که در روغن گل و مورد و برگ صنوبر جوشانیده باشند بشویند و مویز و خبث حدید و بادام تلخ و زراوند
نرم کوفته و زهره گاو طلا سازند و حنظل ابیض و ترمس و اندک سیماب کشته نیز فایده دارد و کندس و کوکر دفارسی
از هر یک ربع مثقال نرم کوفته در بدن مالند در حمام و از غذا غلیظ ملاحظه نمایند دیگر قمقام نوعی از قمل است کوچک و بمسام و مغلظ میشود
کج موست که اندک ورم کرده سیاه پس در قیمی است که آب گرم بدو برسد بیرون میاید علاج مثل اول و شستن بطبیخ اشنه و دقاق و سیر و
فلفل و پوست انار دیگر صیبان چیزی بود که سفید که در موی او بچه مستند بیر علاج او گرفتن بسته سرگین آهو و نوشادر حل ساخته که مالند
والسلام **فصل پنجم** در سبب شیب و علاج آن نزد جالینوس حکم بکرم شیب که از بخار بلغم بظاهر بدن میاید و بواسطه برودت منجمد میگردد

وحرارت غریزی ضعیف گشته موجب بیاض میگردد و پس چون اگر چه رطوبت دارد و حرارت قلیل و خشکی موی سیاه بود و اگر چون بانیه دارد و
غالب است موی سفید میشود و حدوث او از کثرت رطوبت و یبوست که رطوبت را تحلیل سپید بود چنانچه نباتات بواسطه شدت عطش سفید میگردد
و چون آب یافت باز تازه میشود علاج شیب که در غیر وقت بود بحسب جهد نمایند اول تنقیه بدن و دماغ بایارج فیقرا کنند و مقوی بخور مصطکی بعد از اول
بود در دویم تبرید و تغذیه نمایند در هفته یکبار سوم تغذیه چهارم معجون اکبر مثل مادة الحیوة و مثرودیطوس و اطریفل کبیر و صغیر و بلیله مربی و تریاق صغیر و معجون که
دیر موی سفید گردد بلیله ده درم بلیله پنجدرم فلفل دو درم و نیم و زنجبیل و کلسیخ و اکراز هر یک سه درم نرم کوفته کنند و طباشیر از هر یک پنجدرم
صندل سفید و تخم کاسنی از هر یک سه درم نرم کوفته بسه وزن آن بعسل بسازند شربتی سه درم بود پنجم تبرید بحفظ با اعتدال مثل قلیه خشک و کنار
و طبیخه با دارچینی و زیره و کردیا و اجتناب از لبنیات و شیرینیها و فواکه و از شراب متواتر و از استعمال کلاب و کافور و کثرت حمام ششم غسل سر الی که
در وی سیاه دارند یا حنظل جوشانیده باشند هفتم مسح موی بروغن که در رواو دیگر گرم قابض مثل سنبل و سلیخه و قرنفل و عود پخته باشند

فصل ششم در آنچه تعلق بتدبیر دارد از احوال موی و آن چند قسم است اول در حفظ موی که بر حالت طبیعی بماند بروغنها گرم قابض مثل
روغن مورد و لادن و پوست سیاوشان و شقایق و سنبل و مصطکی و سعد و تخم چغندر و تخم کرفس و اقاقیا و مازو بمالند صفت روغن مورد
الست که مورد را قریب سه روز در شراب تر سازند بعد از آن بروغن کنجد بجوشانند تا روغن باقی ماند صفت روغن لادن که بهترین چیزها ست
جهت حفظ موی لادن ده مثقال نرم کوفته در یک پیاله روغن مورد یک شبانه روز آغشته نمایند و در دیگ آب کنند و در ظرف روغن در اندرون
دیگ کنند تا بحرارت آب لادن گداخته گردد صفت روغن آمله مورد و پوست درخت صنوبر و آمله از هر یک آنچه مقدار است مثقال یکم کنند و
بجوشانند تا قوة آن بیرون شود و مقدار آن روغن کنجد آمیخته نمایند تا روغن بعد از جوشانیدن باقی ماند و از غسولاة که موی را ابدا
سیاه کند بلیله سیاه و آب تر مس و آب چغندر و آرد نخود و صبر کوفته با آب مورد و شراب حل نموده در حمام بمالند و بعد از یکساعت که طلا نمایند
بشویند قسم دویم در دراز نمودن موی با آب چغندر و آرد نخود و صبر کوفته و آب مورد و مداومت بر شستن موی با آمله و بلیله سیاه چرب نمودن
بروغنها که مذکور شده بعد از آن که سر را با آب چغندر و اندک نمک شسته باشند و در موی مرد آمله و مورد و پوست سیاوشان کوفته موی را
در میان او گذارند موجب درازی او گردد قسم سوم پاشیدن موی وقتی که در سر آید و جمیع ادویه داء الثعلب و مالیدن بروغن زیت و سرکه
و قیسوم و کف دریا و روغن بان که در وی زرنیخ کوفته باشند و مالیدن موی بحب الغار و قیسوم و سرکه با روغن تربت با بید انجیر و حرملی
خرما هنگام کتیرا سیر و آنچه قوی کفته اند درین باب سیاه دانه را کوفته طلا نمایند و بعد از آن روغن لادن مالند قسم چهارم فانی ساختن موی
از روی و سایر بدن و این به سه وجه میشود اول زرنیخ و آهک و آب روغن که از آنها سازند دویم آنچه موی را رقیق سازد مثل ارد جو و آرد
باقلی و کرسنه و کف دریا و بوره سیوم آنچه موی را باطل کند مثل تخم انجیر که بروغن بمالند و اسفیول کوفته و افیون قسم پنجم آنست که منع رویدن
موی و انبات موی نماید بعد از آنکه بر کنند با تبوره و ادویه مخدره سرد مثل بیخ افیون و شوکران بسر که باید آنچه مسام را ببندد مثل اسفیداج
رصاص و قیمولیا و شب یمانی با بیضه یا خون صفدع اجامیه یا سلحفاه که سنگ پشت است و نیم درم نوشادر با تخم بنج طلا نمایند یا بیضه
نمل که انها منع روییدن موی میکنند قسم ششم جعودة موی یا ادویه قابض مثل مازو و سندروس و مرداسنگ و ارد حلبه و آمله و سرکه و
کرمازو و کف دریا موی را جعودة سند ید میدهد دیگر ترقیق موی که بدین طریق نمایند که در بوره خاکستر چوب انگور یا آرد باقلی
یا آرد نخود یا تخم خربزه در روغن مثبت تر موی نمایند قسم هفتم لتساقط موی آنست که دایم بروغن و آب که باهم آمیخته باشند که در روغ ما

و روغن شبت نفع دارد قسم ششم تسوید موی بخضاب و روغن و چنانچه مذکور شد اول شکوفه درخت جوز نرم کوفته و بدو مرا امیخته
استعمال نمایند دویم مازو را بزیت بجوشانند و کتیره و سبز کانی ورد و سنجج از هر یک ۵ درم نمک سفید نرم کوفته با سرکه خمیر
سازند و بعد از ان در موی بندند و ساعت بگذارند چهارم جو بهر دو در شراب بجوشانند و بدو خضاب سازند تخم شقایق جوز ماثل و لو
با قلی از هر یک نیم جزو سرکه خمیر نمایند و در افتاب بست روز بگذارند و دایم بر که امیخته نمایند و استعمال نموده خضاب سازند قسم دوم در تشقق
و تجمیر و نیض تشقیر موی مثل نبشت کانی و زعفران اما تجمیر مثل طبیخ سعد کندش و اما نیض موی مثل حب خطمی و پوست خشخاش و لفاح
کافور و تخم ترب و کوکر نرم کوفته بر هر ۵ کاو و سکه خضاب نمایند و مکوکر و بخور نمایند و ماش کوفته سرکه و موی بندند قسم دیم در تشقق
موی که بسبب بیوست عارض شود بر دهن بنفشه و نیلوفر روغن برابا بعسل و لعاب اسبغول و لعاب خطمی و برگ کنجد و جو و امثال اینها نمایند
و فصد و اسهال فایده دارد قسم یازدهم علتی که معروف بموست است و انجا است که ظاهر شود در سر که کویا روغن مالیده و انچه درد مالند
زرد و بدبوی بود بسبب بد سورت غذا موی و بیرون آمدن یا بخارات علاج تنقیه معده و سر بحبایارج و اطریفل و شستن بدانچه جلا کند
مثل نشادر و اب سوسن یا سورد و بلوط و جوز سرو غسل نمایند و روغن زیت با عسل ... امیخته چرب سازند **باب پنجم** در جراحات مشتمل بر
پنج فصل است **فصل اول** در حد جراحت و اقسام او جراحت تفرق اتصال بود که عارض شود در لحم وقتی که در لحم و چرک ارو از
قرحه گویند و در تقسیمات است اول جراحت صغیر بود یا کبیر دویم جراحت بسیط که درد عارض دیگر نبود یا مرکب باشد سوم جراحت که دهان او گشاده
بود چهارم انکه عفونت داشته باشد پنجم جراحتی که از و پاره گوشت جدا گردد ششم جراحت که نفوذ بباطن دارد یا نفوذ ندارد هفتم جراحت مخوفه
مخوفه بیان کرده میشود از اعضا که احتمال جراحت ندارد اول قلب که اگر جراحت کرده مهلت نه دهد علامت موت است بر ان دماغ علا
او اختلاط عقل و کرده و مثانه و امعاء و حکم جراحت دماغ دارند علامت وصول جراحت امعای دقاق خروج دبل و جرح کند مخوف بود
ولیکن در و امید سلامت نیست و جراحت بر عصب و طرف عضله رنگ تغیر یابد و سقوط قوه و غشی و اختلاط عقل و تشنج و جراحت که بر
بطن نرا نو مخوف است از وخلاصی کم یابد و جراحت بر شکم نفوذ بباطن دارد عارض میگردد از و تهوع یا فواق یا اسهال و جراحت که بر سینه
او باشد مخوف بود علامت او خروج هوا و جراحت حجاب مخوف است علامت او ضیق نفس و جراحت معده لازم او بیرون امدن طعام
فصل دوم در معالجه جراحت بسیط وقتی که صغیر بود و یا او از عوارض چیزی دیگر نبود و بسیط باشد و دهان او را باز و عفونت ندارد
و بهم آمده نه جراحت و از خون و برود و روز یا سه روز گذشته باشد در بهم ندارد و سزا او است که او را بسرا شند ردی او را تا خون بیرون
اید بعد از ان بر فاده خوب ببندند تا جراحت بهم چسبد و اگر جراحت عظیم بود و برود رودی که گوشت تر و ماند بپاشند صفت ذرور خون
سیاوشان پنج درم و نیم صبر و کندر از هر یک پنج درم و انزروت نیم جزو نرم کوفته بپاشند و حوالی جراحت را بصندل لبن یا بت شیر یا کاسنی
ضماد نمایند تا منع مواد کند از جراحت و زرفاده صندل سوده خشک بپاشند و چنان سازند که از جراحت خون برود مقدار معتدل و
نکند یا فصد نمایند وقتی که سیلان خون بسیار باشد و اگر تب و غشی و سقوط قوه خون رفته مناسب است که خون را ببندند و فصد نمایند
و گوشت و حلوا و شراب بخورند و اگر قبض بود طبع را نرم نموده بحصول لین بالسبیل حقنه و غذا شوربا مرغ و ماء اللحم و منع از امتلا
و اگر جراحت ورم کرده انار ترش را در شراب بجوشانند و بکوبند و بر و ضماد گذارند تا دفع ورم کند و درد را تسکین دهد و اگر جراحت عظیم بود
بمرتبه که لبهای او بهم نرسد بسوزن بدوزند که خیاط او ابریشم بود و هر بخیه که بر بندند از یکدیگر دور و فرو دیر یا بس که مذکور شده برو پاشند

و اگر پاره گوشت ساقط شده و غور دارد و بر وی گذر کند زهره و ابرسا و اقلیمیا و قضه و لوبیا نرم کوفته بپاشند و بستن این جراحت از جانب عمق
نمایند و محکم به بندند و دهان جراحت را بسته نمایند تا صدید او بسهولت بیرون آید و محتبس نشود و نیز به کنند بر روغن الوده بر و گذارند تا پاک شود بعد
ازان ذرورات هم که گوشت برویانند مردار سنگ یکدرم نیم کوفته و بیسر کحل ساخته و بر روغن امیخته چند نوبت بسرکه طلا نموده بعد
ازان یکدرم سفیده رصاص مخلوط سازند و اندک کافور و اگر حرارت بود شاید صفه مرهم اسود که گوشت بر رویاند و در بستان
استعمال نمایند و روغن زیت و مردار سنگ نیم درم در روغن بجوشانند تا سیاه شود بعد ازان چون سیاوشان و مر و صبر داخل کنند و انزروت
برابر بگیرند و علک و مازو کوفته مخلوط نمایند و اگر درد قوی بود اندک افیون جهت تخدیر اضافه سازند و در بلیج جراحت را یکسان سازد جبر
و گلنار و قلقلیا و روسختج نرم کوفته بپاشند صفه ذرور قوی صبر و گلنار و زرد چوبه مر و مازو و از هر یک یکدرم بگیرند و بعد از رویانیدن
گوشت با ادویه مدمله مثل مردار سنگ و تنشیح سوخته و هلیله و مازو جهت تخفیف فایده دارد **فصل سوم** در جراحات مرکب بسبب آنکه با او
اعراض دیگر بود مثل ورم و کسر عظام و بریدن عروق و عصب یا اعراض دیگر مثل شدن درد و فساد گوشت آنچه از امتلا بود در رفع آن مسهل
و گلقند و گلاب و بر ورم چیزهای محلل و بر کسر عظام علاج آن مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و جهت تسکین درد ضماد از بیخ بنگ و
تفاح و بزر البنج و آنچه در در التسکین مفید بود مثل بار شیرین را در شراب بجوشانند و ضماد سازند دیگر فساد لحم و سیاهی گوشت را علاج
به اطراف کاسنی و عنب الثعلب و خطمی و روغن بنفشه و مسکه و مرهم زنگار علاج نمایند صفه مرهم جهت نواصیر در گوشت که گوشت مرده را بخورد زنگار
مرده و مرهم انزروت و اشق از هر یک یکدرم نرم کوفته به سرکه و عسل بسازند **فصل چهارم** در جراحات اعضا آنچه واقع گردد از جراحات
بر سر نام آن شجاج بود و اگر استخوان شکسته نشده این ذرور بر رویانند صبر و مر و کندر و تمام آن و اقاقیا اگر استخوان شکسته
واجب است که استخوان را بیرون آورند بعد ازان علاج نمایند هم و اگر جراحت بر شکم واقع شود و روده بیرون آید سر او را بسته کی
روده را بجای او برند و اگر باد گرفته باشد و اندرون نرود پس آب گرم بشویند تا ورم و نفخ او برود و بابونه و صندل حوالی او را بسر
... که نفخ روده تسکین یابد و هوا سرد بود در حمام در آیند پایها و دستهای او را بر دارند تا پشت او خم یابد و روده در اندرون در آید و اگر
روده در نیاید دهان جراحت را گشاده سازند اندکی و بجای برند و بعد و زبند و شربت انزرودی بیش ازانکه سیاه یا کبود گردد بجای او برند
و اگر سیاه گشته قطع نمایند سیاهی او را و سر رگهای او را ببندد و زبند بر ریسمان باریک پس از ان او را بجای او گذارند و بعد و زبند دیگر جراحت عصب
اعراض شدید پیدا آرد مثل تشنج و اختلاط عقل پس جراحتی که بر عصب و عضله واقع شود وقتی که ورم کند بیم است که تشنج و آفت دماغ واقع
گردد و از آب سرد نگاه دارند که موجب تشنج بود و از آب گرم نیز نگاه دارند که موجب ازدیاد تعفن بود و از هوای سرد دور دارند روغن بسیار
گرم یا روغن گرم کاهی جهت تسکین درد صبر وره بود و گاهی بر روغن زیت خرقه آلوده کرده یا بغیر زیت آمیخته گرم بر بالای جراحت گذارند و
موم روغن از روغن زیت یا روغن مورد و گل اندک فرفیون یا علک انباط یا اندک زیت بر رو پاشند و اگر عصب مکشوف گشته احتمال جبر بکلی دور
بود مداوا دوا را سرکه ... در بحال و اگر ورم گردد ضماد از آرد جو و آرد باقلی و کرسنه و نخود و ترمس بعسل یا مرهم که از کندر و توبال نحاس و زیت
و قند و موم و سرکه ساخته باشند گذارند و بر بالای آن صوف به زیت و سرکه امیخته باشند ببندند و از عفونت نگاه دارند چرا که عفونت عضو را
فاسد کند و اگر جراحت تنگ بود دهان آن گشاده سازند تا چرک در وی نماند و موجب تعفن نگردد و در شب و روز هر کدام دو نوبت جراحت
را انگشتانند خصوصا اگر لدغی بود و اگر تشنج عارض گردد دستور است که عصب کشنده شده ببرند و گاه بر روغن نمایند بعد ازان مرهمهای

بست او سر و عنق را چرب بسازند بروغن بنفشه و چربی مرغ و بط و اگر جراحت بر رگ واقع شود و خون روان گردد حبس نمایند و اگر شریان
عظیم مثل شریان گردن و رگهای دستها و پایها و کاهی رسند از شریان صغیر مثل رگ سراسان بود حبس او علامت دم شریان است
که رقیق و زعفرانی رنگ بود علاج او کشیدن خون جانب مخالف بفصد و حجامت و بستن اثر و رای جراحت و بستن بعصابه نرم باعتدال
و اگر در عضوی باشد در جراحت که ممکن بود در بستن او صواب است که زرد الوده بسرکه نمایند و کلاب این هر دو جراحت را بهم ساخته نیم قبض
نموده سرکه قایم مقام داغ گفته اند و خون را غلیظ میسازد و این قدر بر هم باشند کنند و مازو که سوخته باشند و در سرکه تفتاده و غبار
اسیا و خون سیاوشان و برآب تخم خرفه نموده و موی خرگوش آلوده باشند بر جراحت گذارند و بخرقه محکم ببندند و صمغ عربی و صبر و خون سیاوشان
و انزروت و کندر را با صمغ طلا نمایند تا گوشت بروید و اگر خون بیرون از جراحت بود بجا از کنار رگ تا خون رفتن باز دارد و اگر خون باستیلا
بیاید داغ نمایند بذهب که بآتش گرم کرده باشند تا این داغ بعوض جراحت سد که اگر کی ضعیف بود و خشک ریشه ضعیف ساقط میشود بادنی نمی عود
میکند بلکه زیاده از انچه بود **فصل پنجم** در گرفتن نصل و شوک وغیره گرفتن پیکان با انبور سر باریک مناسب برد و سر دم وکنند باشند و اگر در
انبور در نیاید بجهت تنگی دهان جراحت پیشتر کشاده تر سازند و بکشند و اگر پیکان در استخوان در آمده او را سستر مدتی بقوه بکشند و اگر
کشیده نشود سنگ مقناطیس بر او گذارند تا بسبب او کشیده دیگر شوک یعنی خار و امکینه وغیره سزاوار است که ضماد گذارند موضع را مثل اشق و
پیاز نرگس و بیخ نی نرم کوفته بسرکه آمیخته گذارند تا بجذب بکشد مثل ترفت و علک در اینجع در زراوند **باب ششم** در قرحه و جراحت
دو نوع است **نوع اول** قرحه بسیط یعنی با او عوارض دیگر که منع اندمال کنند نباشند علاج ضعف او از صدید و جلای او از وسخ که متولد
از غذا است بجهت ضعیف عضو او هضم و دفع فضلات در رقیق او صدید و غلیظ او وسخ این شی سفید مثل دردی بود علاج است کمال و را خشک
سازند و جلا دهند و بشویند بسرکه و شراب و آب عسل و بینه کسنه بروغن گل آمیخته باشند گذارند هر روز جو [illegible] سازند و مرهم که جلا دهد و کاهی احتیاج
میشود بمرهم جیب سازند و مردار سنگ و زرد چوبه مومی و بسکه [illegible] که کاهی محففاه مثل مازو و گلنار و مشت و قلیمیا و برگ سوسن [illegible]
زنگار اضافه نمایند و بعد از مرهم در رو محفف از صبر و مر و کندر و خون سیاوشان و قند و کندر رو رفت بر آمیخته نمایند اگر دهان جراحت
تنگ بود مرهم بمیل در رو گذارند و حفظ نمایند که با آن جراحت سیاه گوشت بکند و عفونت باقی ماند بر جراحت بنه بروغن چرب ساخته گذارند
فصل اول در قروح که دیر نیک شود و مندمل نشود و انچه است که در غایت فساد و بعید بود از اندمال وغیره و از جهت قلت خون در بدن
میباشد علامت او است که حوالی قرحه اندک سرخ بجا داشته باشد سالم بود او ورم علاج است ابگرم بر و ریزند و مرهم اسود که در باب
سابق مذکور شده بدان مداومت نمایند و دیگر سبب دیر نیک شدن قرحه بجهت رداءة خون در بدن میباشد علامت او زردی رنگ مثل
مرض صاحب طحال سودا اگر سبب فساد مزاج کبد بود علاج اخراج خون مسهل جهت خلط فاسد و اصلاح غذا و دیگر بد بشواری نیک شدن قرحه اگر گرم
مزاج بدن اگر بود علامت او سرخی موضع دانند و در رو شدید علاج فصد و شربت و غذای سرد و در ابتدا اسکرو روغن زرد کاو مرهم
اسفیداج و مرهم خل از مردار سنگ و زرد چوبه و در حوالی جراحت طلا از صندل سوده و اگر گوشت زیادتی بود مرهم زنگار و اگر سطح قرحه مستاد
شود مرهم که گوشت برویاند مثل مرهم اسود و باسلیقون دیگر دیر نیک شدن قرحه از برودت و رطوبت میباشد علامت او است که از قرحه
صدید و رطوبت بسیار آید علاج تنقیه بدن بحب ایارج و مطبوخ بلیله که در وتر بد بود و غذای لطیف و اندک و مرهم که خشک کننده باشد
از مازو و گلنار و زرد چوبه و مس سوخته و مردار سنگ مومی بسرکه و زیت مرهم ساخته بر قرحه گذارند و اگر بسبب خشکی مزاج بود علاج او

کلاب گرم بروغن بنفشه یا مسکه یا روغن زرد وغیره وادویه که بسیار تخفیف نداشته باشند مثل آرد کرسنه وآرد جو مخ پی مرغ و بط وغیره بر
قرحه گذارند و اعتدال نیز و انتر به مایل بر طوبت و زرده تخم مرغ نیم بخت فایده دارد و اگر بسبب گوشت صلب که بر دهان قرحه بود دیر نیک ملتئم شود
علاج اینست که حک نمایند یا بداوا دو تیز مثل مرهم اخضر دفع نمایند صفت آن اشق را در سرکه حل سازند و از زنگار زر که اندکی بروغن گل و موم
بند و رباعلی و اشنان گوشت قرحه را خالی نمایند دیگر بسبب آنکه در قعر قرحه استخوان فاسد بود علامت او اینست که کاهی قرحه نیک شود و بعد
از چند روز معاودت نماید و ریم پیدا کند و از و صدید روان گردد علاج اینست که او را بکاوند یا دواء حاد برو گذارند تا گوشت بداو ساقط
گردد پس استخوان ظاهر گردد پس استخوان بیرون آرند و در رگه گوشت برویاند برو باشند اگر قرحه خبیث و عفن بود علامت او اینست که سیاه رنگ
کشاده بود علاج از برگ کاسنی و ورق خیرو عنب الثعلب و جز آن از روغن مسکه و روغن بنفشه و تنقیه بدن از اخلاط فاسد و مرهم زنگار و بعد از آن
مرهم که گوشت برویاند دیگر بسبب عدم موافقت مرهم و ادویه که علاج نمایند قرحه از چند وجه علیا باشد اول آنکه در و گرمی نماید چه حاصل گردد
علامت او آنکه حمرة و ورم زیادت شود مرهم بارد مناسب بود دوم آنکه بسبب ردی سوء و فضل علامت او کمودت و سیاهی و صلابت در
وقت مرهم حاد گذارند سوم آنکه قرحه جدا نبا ید علامت او اینست که حرکت گوشت فاسد در قرحه جمع شود مرهم اخضر علاج نمایند صفت آن
اشق چهار درم زنگار و انزروت و زراوند از هر یک درم اشق را بسرکه حل سازند و باقی را در هاون نرم کوفته سرکه در بیت چند نوبت بکرر
سازند و این را مرهم مصری گویند و اشق و سرکه و عسل مرهم سازند دیگر بعضی چنان بود که دیر خشک شود علامت او آنست که از و بسیار صدید
رووده رطب بعد علاج مرهم قابض بود و گوشت برویاند از گلنار و مازو و کندر و خون سیاوشان نمایند دیگر آنکه قرحه از سبب لدغ بود که
او فالی بشود علامت او اینست که ورم و حرارت زیاده و قرحه سرد رنگ لان تر کم و درد علاج مرهم لین که در وحده نبود و دیگر فصول بسبب امتلای
بدن میریزد به قرحه و موجب سیلان صدید میگردد علامت این قرحه نام و خره گذاشته اند کثرت رطوبت علاج تنقیه بدن بمطبوخ هلیله و غذای
لطیف و مرهم که جراحت را خشک کند و گوشت برویاند

فصل دوم

در ناصور از جمله قروح است که دیر نیک نشود چون از وقت انفجار
چهل روز بگذرد و قروح متقاوم کوسید و دهان تنگ و ته او کشاده و در و گوشت سفید و صلب و درد او شدید نبود و از و رطوبت دایم
رود و کاهی منقطع گردد بعصب و استخوان و اعضاء شریفه سرایت کند و فاسد سازد و سوراخ او کاهی راست و کاهی کج بود و در بعضی
اوقات دهان او بسیار بود علاج بشویند بگلاب که در و خاکستر چوب رز سوخته باشند یا با آب زیاب و آب صابون که بدو اندک زرنیخ و نوشادر مخلوط
کرده باشند یا بنیه کهنه بشراب تر ساخته بر زور اصفر که از انزروت و صبر و مرد خون سیاوشان و کندر و افیون و زعفران نرم کوفته بر او گذارند
یا بدواء قرطاس سوخته و زنجبیل یا به و علک البطم علاج نمایند و اگر به نیک نشود و بشکافند و گوشت بد او را فانی سازند از جانب پایین یا
بدواء تیز

فصل سوم

در قروح ساعیه که دایم از و رطوبت و صدید حاد ترشح نماید و بجلد صحیح که برسد متعفن سازد و بسبب عفونت
علیا شود و کاهی موجب خفقان میشود و قروح بلجیه از جمله اینست علاج فصد و مسهل صفرا و آب انار و آب تمر هندی و طلا بدرد
تخم چند بار بعد از آن طلا به توتیا و مرداسنگ و کاغذ سوخته و قلیمیای فضه و شراب نحاس و خاکستر توتیه مس و ما میران نرم کوفته بسرکه یا شراب گذارند
و غذا آش غوره و سماق و زرک و اسفاناخ بگوشت مرغ و نیر غاله سازند

فصل چهارم

در قروح متآکله علاج فصد نمایند و مسهل
صفرا و شربت سکنجبین ساده یا با آب انارین و زلو بر و گذارند و عضو را در آب سرد یا حرفه آب مورد یا بگلاب تر ساخته بر و بنهند و قتی
که به برف سرد ساخته باشند و شراب که آمیخته فایده داد و ضماد از عدس مقشر و پوست انار ترش و تخم گل و برگ مورد و برگ حماض و گل
ارمنی و سرکه نفع دارد طلا، دیگر برگ لسان الحمل و آرد جو و برگ زیتون نرم کوفته بگلاب گذارند یا برگ حماض در شراب پخته اگر بدینها نشود
و حدید باد و یه حاد یا قطع عضو که جراحت دارد بحالت تا اثر فساد او بعضو دیگر و دل نرسد

فصل پنجم

در قروح که از خون سوخته

سوداوی که طبیعت بظاهر بدن نمود حادث گردد و علامت او آنست که اول بثور کبار حادث گردد و بعد از آن سر دهد و خشک شود ریشم
و اکثر در عارض شود علاج تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و غاریقون و فصد و زلو گذارند تا خون سوخته را بکشد بعد از آن مرهم احمر که از مرداسنگ
و عروق و سرکه و روغن ساخته باشند طلا نمایند دیگر در جلد سر جراحت مولم گردد و قرار ندارد و در ابتدا از جوشش سرخ بود و سبب او بخارات
دموی که در زیر حجاب که در کاسه سر است در وقت بیرون آمدن حجاب را سوخته و موجب الم مفرط گشته علاج اطراف کاسنی را با مرهم کوفته با روغن گل
بجوشانند و بدر آرد جو و گل خطمی و اسفنج طلا نمایند و بعد از آن مرهم کافوری گذارند و توتیا و مرداسنگ و برگ حنا و فتیله با روغن گاو مرهم ساخته نیست
و حمام فایده دارد باب نهم در سقطه و ضربه و کسر و خلع و دُبیله و وَثی و ... پنج نوع است نوع اول در ضربه و سقطه علاج سر درد
فصد نمایند و اگر مانعی بود حجامت نمایند و اگر خون گرفتن مصلحت نبود محجمه بر جهت مقابل الم بنهند تا جذب ماده کند و تسکین ... و اگر طبع قبض بود حقنه
و مطبوخ خیارشنبر فایده دارد و اگر التهاب و حرارة بود آب کاسنی و آب خرفه و آب عنب الثعلب با گل پنج با پنج درم مغز فلوس و نیم درم صبر و اندک
زعفران و اگر حرارة شدید بود در آب عنب الثعلب و خیارشنبر اکتفا نمایند و غذا ماش مقشر و کرنج و نخود و عدس و اسفاناخ و چقندر و کدو
بروغن بادام و اجتناب از شراب و گوشت و حلوا نمایند و نیم درم مومیای خالص در روغن زرد یا بادام یا اندک شراب یا آب نخود احتیاط
نمایند صفوه و اجتناب سقطه و ضربه شدید ریوند چینی خرد و گل مختوم و فوه و لک منقی نیم جزو شربتی دو درم تا چهار درم با آب نخود فایده دارد
و این ضماد عضو را انفع دارد سعات گل ارمنی اقاقیا و ورق سرو و صبر ماش مقشر نرم کوفته با آب مورد بسازند و اگر ورم باشد از گل سرخ و عدس
مقشر و گل ارمنی و صندل و مامیثا و فوفل طلا انفع عظیم دارد و اگر سقطه و ضربه بر سر واقع شود بعد از فصد و ثقل حقنه لینه نمایند و بر سر طلا از گل
در روغن گل و اندک سرکه نمایند و اگر درد بود در روغن گل شیر گرم و برگ مورد و گلنار و پوست انار با آب اندک سرکه بجوشانند با اندک عود و طلا
سازند و مغز سر مرغ بعد از روز سوم ضربه و سقطه فایده مند است و اگر بر سینه واقع گردد کهربا و گلنار و گل ارمنی و خون سیاوشان و لک
اجزا برابر شربتی دو درم با آب خرفه یا لعوق سماق و اگر ضرورت شود با اندک افیون بمقدار نیم نخود ملیما سیند در حال خون را دفع نماید و اگر بمعده
واقع گردد تنقیه بدن و گلقند مناسب است یا لبد کهربا و سیب پخته تا ده درم گل و اقاقیا و مصطکی و آس و سنبل از هر یک یکدرم زعفران
و صبر و جوز سرو از هر یکدرم نرم کوفته با لسان الحمل طلا سازند اگر ضربه و سقطه بر جگر واقع شود این دوا دهند ریوند و فوه از هر یک یک مثقال
لک مغسول و طباشیر از هر یک سه مثقال شربتی مثقالی بگلاب یا عرق کاسنی سکنجبین و ضماد از صندل سفید و سرخ و بنفشه از هر یک یکدرم ارد جو
هفت درم و زعفران [؟] درم کافور نیم درم بگلاب و روغن گل و اگر جراحت نبود گلسرخ یکدرم سنبل و مصطکی و دارچینی و از هر یک دو درم آس
سه درم لادن دو درم لادن را بروغن گل با خیر و حل ساخته ضماد نمایند و ریوند چینی با [؟] بگلاب اختیار نمایند و ...
و ضماد از سعات و گل ارمنی و مورد و اجزا برابر آمیخته نمایند دیگر اگر بر عضله واقع گردد ضماد از آرد جو و زوفا و پودینه نمایند و اگر بر عصب
واقع شود ضماد مسکن درد خطمی و بنفشه و اکلیل الملک در روغن نرگس بمالند و این طلا فایده دارد ماش بیست درم گل ارمنی هفت درم
زعفران و مشک از هر یک سه درم با آب باران و گلاب و اندک روغن گل یا سوسن طلا نمایند اگر بر مفصل واقع گردد و درد و سستی شود آس
را نرم کوفته بروغن گل آمیخته محکم ببندند یا آنکه دنبه به بندند و اگر السواد عصب شود ضماد بداخلیون یا بقل خیر و یا تخم مرو و اشق و قند
بدر [؟] زیت نمایند نوع دوم در آنکه بچوب یا تازیانه زده باشند سزاوار آنست که اگر گوشت از جای خود بسبب ضربه جدا شده باشد
بجای او گذارند و در حال در پوست گوسفند گرم در آرند و یک شب بگذارند تا خشک گردد و بریدن او الم زایل میسازد و مرهم اسفیداج
طلا نمایند و از ریوند و [؟] از هر یکدرم اختیار نمایند و اگر خون فسرده بسته ضماد از مغز نان که او را نرم میسازد و تربیت کند جلا و تحلیل
غذا در زمستان نخود آب و در تابستان ماش مقشر و اگر انار کرنج و کدو و چقندر و کاهو فایده دارد نوع سوم در کسر [؟]

استخوان است و تفرق اتصال عظم شناخته میشود بجنبد و جدا اول بدیدن که بعضی اجزا میل بداخل دارد و بعضی بیرون آمده و در عضو کج ظاهر شده
دوم بخاصه لمس یعنی دست که بر او گذارند موضع او مختلف یا بتبدیل بسیار است که چه درشتی گذاشتن او و از استخوان شکسته معلوم میشود
و علاج در اول امر عضو را راست استخوان را بر فوق مساوی کنند و بجای او برند و ابتدا از الف کسر نمایند که گاه میباشد که بعضی از پاره های استخوان
که صلاح پذیر نباشد بیرون باید کرد و عضو را باید بست برباط و رفاده و معتدل در سستی و محکمی و ابتدا بستن از موضع شکسته باید کرد
و متوجه بجانب بالای آن موضع و موضع شکستن را محکم به پیچیدن رفاده دیگر هم از موضع کسر ابتدا کند و بعد از سه چهار بار متوجه زیر آن شود
در بر دو پیچیدن در ابتدا محکم بجنبد اندکی بسستی میل کند و باید که بعضی بلند و پست باشد پس او به جبائر طلا کنند و به بندند و بعد از آن فصد نمایند
و مسهل خفیف و بیاسه و نگشایند مگر آنکه درد قوی حادث میشود و گرد آنچه بسته باشند سرخ گردد پس باید گشاد دست تر پس است و اگر خارش
قوی حادث گردد که تحمل نتواند کرد بگشایند و قدری آب گرم بر آنجا ریزند تا خارش ساکن گردد و رفاده را بگلاب و روغن گل آغشته
کرده تر سازند و اگر چند روز بگذرد و ورم بکند و حرارتی در عضو نباشد رباط را محکم تر از آنکه اول بسته باشند به بندند و بگشایند الا در چهار
پنج روز یا زیاده و ضماد از حب عدس و مغات و گل ارمنی و مورد سازند و اگر صبر و مر و خطمی سفید و اقاقیا و گل ارمنی از هر یک بخورم اضافه نمایند
و سفیده تخم مرغ مرهم سازند و اگر احتیاج به زیادتی سخونت شود مرزنجوش و اکلیل و ورق سر مخلوط سازند و غذای غلیظ لزج مثل هریسه
و کله پاچه و امثال آنها دهند و در اقصر … رباط راست نموده اندکی حرکت دهند عضو را تا محکم و صلب شود و قوه بحال اصلی آید و اگر با کسر جراحتی بود
ابتدا ابستن یک عصابه از لب بالای آن کنند و دیگری از لب زیرین و در میان آن انگشتی گذارند و قدری پلیه بر آنجا نهند و چون زرداب کم گردد
و از ورم ایمن شوند مرهم رویاننده گذارند و اگر خون بسیار رود نه الیسه جبر و کنند و مرو خون سیاوشان و … سازند و بر آنجا ریزند تا خون
تسکین یابد **نوع چهارم** در خلع بیرون آمدن از جای یک استخوان تمام از مغاک و گوی که در استخوان دیگر باشد که میان هر دو اتصال
مفصل بود آن بود علامت او کج شدن عضو و نقصان در جمیع حرکات و ورم علاج است که بر فوق بکشند و بموضع او برند و ضماد از مغات و گل خیر
بار زرده تخم مرغ گذارند و با اعتدال به بندند دیگر اگر سر از جای خود بیرون آید علامت او است که دهان گشاده ماند و دندانها برابر یکدیگر نباشند
علاج است که یکی را انگشت … باشد که سر او را بگیرد اگرچه دهان باز است بیشتر بگشاید و منه را سست دارد و طبیب منه را بگیرد و با هستگی بجنباند و بسوی راست
و چپ برد و بجای او برد و اگر پس پشت بیمار نشیند و منه او را بسوی خویش کشد و به بالا بر آرد و بجای بار برد صواب بود و اگر آب گرم و روغن
بنفشه یا بادام در حمام بمالند تا نرم گردد و بجای برند اولی بود دیگر بیرون آمدن مهره گردن علامت او است که دست بسر نرسد و مغاک بود
علاج است که او را بدست کشوده بجای برند و به بندند دیگر بیرون آمدن سر سفت از جای خویش سفت را بتازی منکب و دوش گویند و آن …
گاهی بود که از جای خود آسان بیرون آید و آسان بجای خود رود و علامت بیرون آمدن بازو از جای خویش است که دوش او بخلاف دوش دیگر
و سر دوش کج بود و به هیچ حال دست به پهلو نرسد و حرکت دشوار تواند کرد و علاج است که دست و بازوی او بگیرند و انگشت میان … از دیگر
در بغل … و هم استخوان بازو بدان بردارند و قوه کنند و بجای باز برند و اگر به همین کس در حال القوة دست در بغل خویش قرار دارد و مهره را بجای
باز برد و اگر روزگاری بر آمده و صلب گشته در حمام باید برد و اگر همین کس در حال القوة و روغن و آب گرم ریخت تا نرم شود پس باید فرمود که بر پشت
بخسپد و گره از پوست یا از پشم یا از پلیه که صلب شود در بغل او بنهند و پاشنه خویش بر او نهند و دست او را بخود کشند تا بدین تدبیر
بجای رود دیگر آمدن مرفق تا آسیبی بد و نرسد از جای بیرون نرود و چون بیرون رود دشوار بجای برد و علامت بیرون آمدن مرفق هم
بچشم و هم بلمس معلوم بود علاج آن بود که نرم مالند تا کف دست گشاده وارد و یکی را انگشت مالند تا دست او بگیرد و نگاه دارد و بخلاف کشیدن او
میل کند تا بیمار کشیده نشود و چون بیند که بجای باز آید دست بسر دوش برسد به بندند با اعتدال دیگر بیرون آمدن بندگاه ساعد

و انگشتان دست طریقه اینست که کشیدن بر فوق تا الشیء بندگاه انگشتانست گردد و استخوان بجای باز آید پس علاجش همانست دیگر بیرون آمدن مهرهای
پشت و مهرهای گردن زود هلاک کنند از بهر آنکه نخاع فشار دهد شود طریقه علاج اینست که او را بر روی افکنند و بر فوق دست بر و مالند یا چوبی
کمان همان بار بر بند دست بر و مالند یا چوبی که نام همان بار بر بند پشت او را بدان بمالند یا ترتیبی که بقراط حکیم فرموده در صفحه یکی عربانه از
بالای سینای مرد نهاده و کمانی کنند به اندازه درازی و پهنا و بسی نرم بر روی دو کانی اندازند و مرد را انجام مرند تا اندامهای او نرم شود پس
بیرون آرند و بر شکم ملکیه نمایند و دستاری یا فوطه و پاره بر سینه او بپیچند و کناره ها را از بغل او بیرون آرند و بر میان کتف او ببندند کشند و دو
دیگر بیارند و هر دو پای مرد از بالای زانوی او ببندند تا آنجا که بیرون را نیابد و بیند کنند و کنار دستار بچوبی که بشکل دسته هاون بود در هر دو کناره را
بدین چوب محکم سازند و بفرمایند تا بقوت بسوی خویش بکشند و مهره و کتف بر آن مهره نهند و قوت کنند تا بجای خود رود طریقه باز بجای بردن
مهره گردن اینست که بیمار را بر قفا خوابانند و سر او کشند و مهره را بمالند تا بجای رود و ضماد قوی از ماش مقشر و گل ارمنی و صبر و مغاث و زعفران
و گلاب و زرده تخم مرغ بسازند دیگر بیرون آمدن مهره استخوان ران از حقه سرین و گاه باشد بیرون آمدن آن بسوی اندرون افتد و گاه بسوی
بیرون و گاه باشد که راست افتد علامت او اینست که پای دراز تر گردد و بجولان آماسیده بود و گاهی بسوی پس افتاده بود و پای کوتاه
شود طریقه بجای باز بردن اینست که ران را بکشند و از سوی راست و چپ بجنبانند تا سر استخوان بجای خویش آید نگاه دارند و ضماد کنند
و ببندند پس نواری بگیرند و مکم لفوار همچون کرسی سازند و پای او در آن ملکنند و آن نوار بر ساق و ران او ببندند و سر دیگر بر دست او نهند و
بسوی پشت و زیر بغل او در آرند کنند تا پای بخود آید کشیده و مهره ران از جای بیرون نشود دیگر بیرون بندگاه زانو از جای خویش علاج او اینست
که بیمار را بر کرسی نشانند و مردی قوی ران او را نگاه دارند دیگری دست در بغلهای او افکنند و نگاه دارد دیگری استخوان ساق او بگیرد و ران دو مرد
او را نگاه میدارند و سر بالا میکشند و استاده دست بر بندگاه دارد تا چون استخوان برابر جای خویش آید خود بجای باز شود و در حال بهم
ببندند و ضماد گذارند دیگر بیرون آمدن بندگاه شتالنگ علاجش بکشیدن تا بجای رود و اگر تمام از جای بیرون آمده و دشواری بجای بردن
طریقه اینست که چوبی بر زمین فرو برند محکم و بیمار را بیارند و بقفا بخوابانند چنانکه این چوب در میان هر دو ران او باشد و کرباسی بدین چوب ببندند
تا چون پای او بکشند ران او جنبش نشود پس قدم او بگیرند بقوت تمام بکشند و بکمر دیگر پای دیگر او کشیده میدارد تا چون بدین گونه کشیده
شود بندگاه بجای باز شود ضماد بر بندند و ببندند خیال باید که بکف پای فرو دارند و بر بالای شتالنگ بند کشند و بندگاه انگشتان پای که از
جای بیرون آید بکشیدن بجای باز شود همچون بندهای انگشتان دست هر گاه بندهای بجای باز برند و راست کنند اگر از استخوان [illegible]
بمانند آنرا ابدا روغنهای گرم کنند که در علاج اما سهای صلب یاد کرده شده معالجه نمایند **نوع پنجم** در دررفتگی و وهن یعنی اندکی بیرون آمدن بود نه
تمام و وهن در رگ و خشکی بود که با استخوان و بجای آن بکردن در آید و سبب رسید علامت وی آن بود که در مفاصل اندک لاغری و سستی از جانب دیگر
پیدا شود و بعضی حرکات ممکن بود و در وهن حرکات بهر جهت ممکن بود علاج وی و وهن اینست که موضع را بر روغن گل بمالند و برگ مورد خرم کوفته
بر وی بنشانند با اعتدال بربندند و طلا از مغاث و گل ختمی و بیار زرده تخم مرغ سازند و اگر قوی تر خواهند از برگ سرو و برگ بید و سر اسک و گل طین
و گل ارمنی و اقاقیا و خطمی و ماش و اکلیل و صندل سرخ ضماد سازند و اگر ورم بود از ماش و مغاث و اقاقیا و گلنار و فوفل و اسفیداج تخم مرغ طلا نمایند
دیگر عارض شکیر در مفصل را حالتی که دراز تر و زیاده از طول طبیعی شود بسبب رطوبتی زیادتی که استرخای عصبها و رباطها بود و علامتش
اینست که عضو و مفصل حادث گردد که انگشت در رود در آید و هر گاه که آن عضو را میل دهند بعقد طبیعی بی تکلف رجوع نماید و چون ترک نمایند
عود کند علاج اینست که عضو مسترخی را بموضع او برند و ضماد قابض قوی که در وقت گرمی بود مثل بارزد و گلنار و اقاقیا و شیط [illegible] بسازند
یا اقتصار بر مثل حمر سم و ابهل و کندر نمایند و سایر آنچه در ضماد فتق مذکور شده فایده دارد **باب ششم** در سموم یعنی زهرها و مسهلات

برسه فصل **فصل اول** در زهرها و علامات خوردن و علاج کلی ان تا اگر زهری دهند اثر نکند کسانی را که از این کار اندیشه باشند
واجب است که از موضعی که تردد داشته باشند احتراز نمایند و از اشربه و اغذیه که بسیار ترش و شور و شیرین و تیز بود ملاحظه نمایند از بهر آنکه سازنده
که خواهند کسی را چیزی زیان کار دهند بچنین طعامها دهند تا مزه اثر ابو شند و انجا که تهمت این باشند هیچ نباید خورد و اگر ضرورت شود چنان
گرسنه و تشنه نباید حاضر شد از انکه در حال گرسنگی و تشنگی زهر زود در راه یابد و در رگها بگذرد و بدل رسد بخلاف آنکه اگر معده و عروق از طعام ممتلی
بود زهر راه نیابد که بدل رسد قوت ان نخست بر طعام اید و واجب است که ادویه که دفع مضرت سم نماید اختیار نمایند تا عمل زهرها را ضعیف
سازد مثل مثرودیطوس و تریاق کل مختوم صفه ان گل مختوم و حب الغار از هر یک ابر بگیرند و نرم کوفته ببیزند وزن ان عسل امنجه و روغن گل خمیر
ساخته دوای جوز و انجیر موجب جوز مقشر جز و نمک کوفته و سداب از هر یک سدس جزو انجیر جزو و انجیر سفید ان مقدار که بدو خمیر
سازند یا شربت سداب میلمایند متفاوت سموم میتماید و انجیر و بندق یا نمک و پودینه لب جوی و برگ سداب با شراب و نعم شراب فاید دارد
و اگر کسی زهر خورده و غشی کرده و حدقه او منقلب شده و سیاهی چشم او رفته امید خلاصی او نیست و همچنین که سرخ گردد چشمهای او و زبان
بیرون امده و نبض او ساقط شود و عرق سرد کند دلالت بر بدی دارد و بدین احوال نارسیده و تغیری در احوال او ظاهر شده و اضطراب دارد
اب گرم بسیار دهند و روغن کنجد و مسکه و قی فرمایند انمقدار که ممکن بود و مکرر سازند تا معده پاک شود و اگر بدین قی اسان نیاید ابی که در وی
بوره و جوز القی و نمک جوشانیده باشند بدان قی کنند و انچه بدان قی میکنند باید که بسیار باشند و اگر سم فی قوة زهر را بر طرف سازد و روغن
و مسکه از شیر گفته اند بهتر است و تریاق طین مختوم درین محل بدهند که معده را پاک بسیار از زهر و بعضی گفته اند که از تریاق و اگر در حال میلمایند
زهر را بر طرف میساخته اند باید که نگذارند که بخواب رود که اثر تریاق باطل سازد و دو سه را و از است که ملاحظه نمایند که کدام عوارض از سموم
عارض شده پس علاج انچه مخصوص است که کدام قسم زهر داده اند بعلاج ان اشتغال نمایند و سموم با کثرت انچه معلوم نموده اند چهار نوع
نوع اول که حاد و جراحت کننده و اکال بود مثل زرنیخ و غیره علامت او مغص و لذع شدید و جراحت در بعضی مواضع اندرون علاج
شیر و روغن و مسکه و بالوده بروغن بادام **نوع دوم** که گرم و خشک بود و مثل فرفیون و امثال ان علامات والتهاب و تشنگی و حمرة رو
و بوی دهان و زردی چشم و کرب و عرق علاج ان اب برف و یخ و گلاب سرد نموده بر برف و شیره بسبوس بجو روغن بادام یا روغن گل بگلاب
سوده یا شیره برف سرد ساخته قرص کافور بروغن بادام یا روغن کنجد یا تخم اسبغول یا فرع کاو و اب میوها سرد مثل امرود که خسته شفتالو و زرد الو
و نظم کنند که در ارام موضع اندوه و شورش بنفشه است از الطحلب و صندل سرد سازند و اگر علامات امتلای دم ظاهر بود فصد و اگر طبع قبض بود
تنقیه دهند **نوع سوم** که سرد و خشک و مخدر مثل افیون و بنگ و مثل این بود علامات او سبات مخدر و ثقل در بدن و بیا پیا و دست و زبان
علاج تریاق دهند یا مثرودیطوس و سیر و جوز و دواء حلتیت بشرابیکه اندکی صعتر ان مرو سداب و قسط و پودینه و فلفل و عاقرقرحا و قردمانا
از هر یک برابر حلتیت ربع مجموع بعسل سازند و اگر باشد غاریقون و مر و گل ارمنی بعسل میلمایند و سیر و سداب و نمک و شوربای مرغ فربه در
سموم نفع کلی دارد و شوربای او ز فربه و اطراف بره به کشک گندم شوربای اینها اختیار نمایند و با پیا و بدن او را خشک مالند و سر سینه او را
بجاورس و نان گرم و نمک گرم سازند و عطسه فایده دارد **نوع چهارم** سموم کشنده که ضد مزاج انسان بود بجوهر خود علامات او سقوط
و غشی بسیار و خطر و زبول و سقوط النفس و عرق سرد و توالی النفس علاج مبادرت بخوردن تریاق و فاد زهر مثرودیطوس و دواء المسک و تقویت
قوة بماد اللحم و شراب و بو بهاد خوش و موضع خوب که هوای معتدل بود و لباس خوب که بگلاب و صندل امنجه باشند و اگر غشی و ضعف مستولی گردد و دل
و عرق سرد کند دلیل هلاک بود و دیگر انکه بعضی از سموم را نکایت در عضوی از اعضا شود و زهر او است که ملاحظه نمایند تا ان عضو را از ادویه
محفوظ دارند مثلا اگر اضطراب در اسفل بطن بود لبشاف یا حقنه نرم سازند و اگر در معده حادث گردد معلوم شود که ضرر او بدل رسیده و تمام

تقویت دل نمایند و اگر تشنج ظاهر شود ضرر او بدماغ ظاهر گشته علاج نمایند و اگر در موضع از بدن لهبت و حمرة حادث گردد نطلت
و صندل سوده نموده بدان موضع کنار ... گردد و اگر برودة ظاهر شود آن عضو را گرم سازند **فصل دوم** در خوردن اشیای
سموم و ادویه سمیه و علامات و علاجات آن و سموم و ادویه سمیه بعضی از معدنیات بود و بعضی حیوانات بود و این چند نوع است **نوع**
اول جیوه و آن دوای معدنی که مردم را زیان دارد مذکور میشود زیبق که سیماب گویند اگر زنده بخورند اکثر آنست که ضرر نکند چه آنکه بحال بیرون
می آید و اگر زنده در گوش ریزند اعراض بد ظاهر سازد مثل تشنج و درد شدید و اختلاط عقل و ثقل قوی در آن جانب و بسیار است سکته و صرع
میشود بسبب الم که از و بجوهر دماغ میرسد علاج اینست که او را بیرون آورند بطریقی که میلی از رصاص در گوش او کنند تا زیبق بدو چسپد و بیرون
آورند و آنچه مصعد و مقتول بود از خوردن اعراض میشود و درد اندرون و ورم بدن و مغص شدید و گرانی زبان و ثقل معده و احتباس بول
علاج تنقیه بقی باب عسل و بوره و حقنه نمایند بعد از سه درم مرباب عسل چند کرت بدهند و بعد از آن شیر و لعاب تخمها و شراب ... گفته اند که فایده
و تقویت دل نمایند و بادویه و اغذیه مناسب مرداسنگ و براده رصاص کسی که مرداسنگ و براده رصاص خورده باشد ابتداء مهای او آماس گیرد و قولنج و
خشکی دهان و گرانی زبان و ثقل معده و ورم و درد بدن مثل غده محکم ظاهر شود گاهی باطلاق بافراط واقع گردد و منجر بسحج و جراحت امعا شود
علاج بطبیخ انجیر و شبت و بوره چند مرتبه اسهال بجوارش مسهل و حقنه قوی و شراب ... گفته اند فایده دارد و سه درم از مر ... درم
سنبل بچهار نوبت بعسل یا شراب نفع دارد و در تحلیل مر ... در حمام و یک درم فرفیون و نیم درم فلفل گفته اند شراب موجب عرق میشود
و تخم کرفس و افسنتین ... دو مثقال با سکنجبین یا شراب و ... ادرار بول میکند و بعد از آن آب گوشت مرغ سازند اسفیداج از خوردن
او عارض میگردد و سفیدی زبان و سرفه و فواق و خشونت و خشکی در حلق و زبان و درد معده و اختلاط عقل علاج قی باب عسل و انجیر بعد از
مجموده باب عسل و حقنه حاد و شربت افسنتین جهت ادرار و منع از خواب و روغن و مسکه و شیر و شراب ... مرگ موش از خوردن او قولنج و اختناق
و خشکی دهان عارض میگردد علاج اسفیداج و ... شراب کنند و ماء العسل و ... و آب خطمی ... بعد ... از محموده در حلاب
کدام عسل بود و اگر بیخ عارض شود علاج آن نمایند و سنگ شجرف اعراض این ... مثل اعراض زیبق مقتول بود اما اینها با اسهال بود علاج زنگار
نمایند و شوربای چرب فایده دارد و زنگار خوردن او بت و سوزش حلق و جراحت در معده و بسیار است که قی عارض میشود علاج زرنیخ که خوردن
آن نمایند و ... از خوردن آن درد سر و خشکی دهان و درد شکم پیدا آید علاج شیر تازه دهند تا اسهال کند پس روغن گاو و مسکه ...
و ... روغن گل و روغن بنفشه و روغن بید یا سرکه بر سر بندد مقناطیس دهند تا آنچه پراکنده بود جمع شود بعد از آن تدبیر اسهال نمایند ...
که بدان حاجت آنکه هر روز یک درم مقناطیس باید داد و از پس آن شوربای چرب دهند و روغن گاو اضافه نمایند تا اسهال کند و اگر هنوز در معده
بود قی فایده دارد نوره و زرنیخ از خوردن این هر دو نفخ و جراحت روده و درد شدید در شکم و خشکی دهان و درد معده و اسهال دموی و ...
بول و سردی اطراف و سرفه و اعراض آنکه زیبق مقتول و آب صابون و زنگار یاد در حلق بهار نوره ... باشد علاج همین است که آب گرم و جلاب
با روغن بادام و مسکه و روغن گاو چند کرت بسیار دهند تا قی آید پس از آن کشک گندم و کشک جو و برنج و اندکی از تخم کتان با عسل و آب خبازی
و عسل بعد از آن شیر تازه و مسکه و لعابات و شوربای چرب و سکنجبین و زاک از خوردن او درد سرفه شدید که منجر بسل شود عارض میشود علاج شیر و
مسکه ... شده در آب کشک جو با روغن بادام و ... زرده تخم مرغ نیم برشت و شوربای مرغ فربه و قلیه اسفاناخ و خوردن آب
بسیار و بعد از آن حمام و جماع حادث میگردد و فساد مزاج کبد و استسقا علاج دوا الکرکم و دوا المسک و شراب کهنه قدحی و ... دینار
نوع دوم نباتات آنچه حاد بود کشنده بیش است از خوردن او ورم لب و زبان و تنفس بالا و غشی و دوار و صرع و سقوط قوة و اگر خلاص
شود از منجر بدق و سل میگردد علاج قی بتخم شلغم و شراب و روغن بسیار میل نمایند و مکررات قی نمایند و از طبیخ شاه بلوط یا دوا المسک

عرق دواب عارض میگردد کرشند یعد وزیر زکرده‌ی و ورم وخناق وسیلان عرق نفس وعلاج قی وتریاق طین مختوم خوردن
زراوند نمک اندرانی از هریک نیم درم به آب گرم میل نماید شیر فاسد و ترش گشته غشی و سرگشتن و پیچش شکم معده با اختلاج کند
ونبکشد علاج آب عسل وشراب صرف خوردن با فلافلی در معده و روغن ناردین بیعضکی دیالیدن وکافور وگلاب بسوده بهت شیر
جامد شیر در معده دلسته شود و غشی وعرق سرد ونقص عارض گردد علاج پنیر مایه نیم مثقال بسرکه کند یا مقدار باقلی حلتیت بآب بود نهند
وسکنجبین با تخم کرفس طبیخ به آب عسل قی نماید **خون جامد صرف** از انجماد او در معده و در روده و مثانه و خناق و غشی
وسقوط قوت وسستی اعضاء و سردی اطراف وضعف نبض عارض گردد علاج حقنه وآرد و قرطم به آب گرم صعتر وبادیان فجاکستر
چوب انجیر بسفر سیر خرگوش با پنیر مایه مقدار درم بشراب حل کرده وجمود خون در مثانه لیعلاج حصاة ملاحظه نمایند **ماهی و سرتیاز**
سمک اللیل گویند یعنی شب بروگذشته باشد احوالش آن باشد بیضه آرد باشد که بالک شد علاج قی وحقنه وشراب با عصاره آلی
وگل مختوم فائده دارد **گوشت بریان** که گرم پیچیده وخشک بسازند بخار آن محتبس باشد حکم زهر دارد خوردن آن و فقدان عقل و بیضه
عارض گردد علاج آنست که معده را پاک سازند یعنی بعد از آن مسهیه و شراب آب وسیب و گل مختوم بعد از قی نفع دارد ودوا المسک
آنچه در علاج بیضه مذکور شده مداومت نمایند واز خواب و حمام منع کنند **فصل سوم در تدبیر دور کردن حشرات**
و تهش سوام گزیدن ماران و جانوران طار و هوام را سزاوار آنست که در مسکن منزل لقالیق و طاوس و لیط و خارپشت و گوزن
و راسو نگاه دارند در حوالی و نواحی منزل سیر و حلتیت و غار شروخربق دبود پنبه و صنوبر باشند یا تیغیلی از خاکستر چوب صنوبر
با آسمانی تقطیر آن و حلتیت آلوده گذارند و شمع و مردوسنگ در شبیاط زنبر نک بیه دور گذارند تا هوام انجا متوجه نشود و از دود
چوب انار و پیخ سوسن و بیرز و سرو دو اظلاف جانوران ومشتعل و رقت وانکره برگ بعاریه حشرات بگریزند خاصه از دود
دحسیا بدانه و قند و شاخ بز کوهی و گوگرد **دور کردن ماران** از دود سرو و اظلاف گاو و شاخ بز کوهی عقرقرحا گوگرد وجو
آدمی وسعفص ورقت ماران بگریزند و همچنین ماررا یک شد و اگر برگ شده راه نهند از بر دور شود و نوشادر در آب حل کرده در خانه
بپاشند و آب یهن بلاذه درکه مزاج او گرم بود کژدم را یک شد و اگر تیز پوست نمایند و در خانه گذارند کژدم بگریزد و آب
شرب و برگ او بیرون اندازند بمیرد **دور کردن کیک** بتازی برغوث گویند اگر حنظل در آب کنند و آب نرا در خانه بپاشند
کیکان بمیرند و بگریزند و **طبیخ** خرنوب بطیق همچنین بود و اگر خون بز کشتند و در زمین کنند کیکان جمع شوند و اگر پیه خارپشت بر چوب
طلا کنند کیکان بران چوب جمع شوند و آب سداب خشک و خرنوب اگر بپاشند بگریزند **دور کردن پشه** سوسن چوب
صنوبر تراشیده آن دود کنند پشه بگریزد و اگر اشق و قلقطیس دود کنند نیز همچنین بود و از دود برگ مورد و برگ سرو و دود مقل و
گوگرد بگریزند و اگر روی را و بدان روغن مالند الم از پشه نرسد **دور کردن چوب خوره** که بتازی ارضه گویند اندر جا
که بید باشد ارضه نباشد و اگر ... را بسوزند در خانه که ارضه باشد همه بمیرند و اگر ورق حیاری بسوزند از دود آن
بگریزند **دور کردن مگس** از طبیخ خربق سیاه و بوی زرنیخ زرد و کندر بمیرند و اگر زرنیخ در شیر یا در آب حل کرده ظرفی
کنند مگس آنجا جمع گردد و هلاک شود **دور کردن موش** و کشتن آن مرداسنگ و خربق و سمک و خبث الحدید
و زعفران اگر بکمیزند و معجون بسازند و در خانه بپاشند موشان از خوردن آن بمیرند و از بوی زاک بگریزند و بمیرند و اگر موش را

پوست کنند یا خصی نمایند و یا دنبال ببرند و رها کنند موشان بگریزند **دور کردن مور** بر سوراخ مور مقناطیس نهند بگریزند
و از دود کردن گوگرد و قطران و حلتیت همچنین بود و اگر زهره گاو در خانه او بریزند یا زفت بگریزند و اگر مور را دود کنند دیگر موران بگریزند
دور کردن زنبوران مانند دود کردن گوگرد و سیر و توم بگریزند و اگر عصاره خطمی با آب حجازی و زیت بر خود مالند زنبور گرد او نگردد
دور کردن دلوچه که بتازی ... گویند نشستن بر شونیز و پودنه جویبار و پوست ترنج جامه را از دلوچه نگاه دارد و لفران خد اشتعا
دیگر یاد کردن بعضی دارو ها که جانوران را بکشد **خربق** سگ گرگ را بکشد **خانق النمر** پلنگ را بکشد **خانق الذئب** گرگ و شغال را
بکشد بادام **تلخ** روباه را بکشد خرزهره و برگ او حیوانات بهائم را بکشد گزیدن و نیش هوام هر گاه از حشرات چیزی بگزد
سزاوار است که بالای آن موضع را ببندند در ساعت و فصد نمایند مص شدید بعد از شستن دهان و دهن باز زرداب و کحل و خمره جرب سازند
و باید که دندان متاکل نباشد و رزوره دار مود و حبنی که او را بدندان گرفته زرداب او را بمکند و بعد آن محجمه به آتش گذارد و بشق یا بتغییر شود
پس از آن مرهم را بکار برند و کرم از آن موضع نهند و ضماد کنند بعضی ادویه که گفته شد مثل زبل الحمام و پودینه و گوگرد و عسل و خاکستر چوب رز و
و درخت انجیر بسیر که با به پیاز مهش و سیر بر یا بر هی که از سکبینج و حلتیت و گوگرد و زبل کبوتر و کاکنو فی الجرابر به زیت در فتیله نما
و جراحت را نگذارند که زود برآرد و تریاق اربعه بسیل نمایند و نظر کنند که اعراض کدام یک از حیوان گزنده است تریاق داده و به علاج آن
نمایند از هوام بسیار بعضی جانوران چند نوع است **گزیدن ملک ماران** ماریست که برسر او تاجی بود دراز او دو دست یا سه دست
باشد سر او سطبر بود و چشمهای او سرخ و در نوا سوراخ او گیاه نروید و هر مرغی و جانور که برابر سوراخ او شود بیفتد و دیده اند که سوار
سر نیزه بدو رسانید هم سوار مرد و هم اسب و دیده اند که بر اسب گزیده هم سوار و هم اسب مرده و این مار در زمین ترکستان بود هر گاه بگزد و بریا
در هم آید و در حال بمیرد و هر که نزدیک او گزیده شود او هم بمیرد و علاج ندارد **گزیدن عقربه** ماریست دراز او یک یا دو گز و شناها
دارد و حالی او بستر او قائم در ریگها بود و رنگ او مثل ریگ باشد علامت گزیدن او گرانی در تمام بدن و پشت و چشم برآماسد و کثرت ...
و چشم تاریک شود و عقل زائل گردد و علاج قی بتخم ترب و شراب و کنجد و جند بیدستر و پودینه دشتی با شراب سود دارد و با من بنفعت ...
عجبست و آهک و روغن زیت ضماد کردن و پودینه کوهی و بلوط جدا جدا باهم آمیخته دارد و ضماد کردن سود دارد **گزیدن حفاث**
خداق بدید آرد و در روی رنگ بگردد و حذر شود و اندامها سرد شود و سست باید آید و چشمها بهم نهاده و خفقان و درد عظیم بود
گزیدن زراقه از لسع او خون مسام و منافذ روان گردد و رنگ او مثل رنگ ... و بیر بدن او نقطه سیاه باشد و در موضع گزیدگی ورم
سیاه و زرداب روان گردد و اسهال و ضیق النفس و عسر بول و انقطاع صوت و سقوط آسان شود **گزیدن صفاره** در زمانه درد
شدید و ورم در جمیع بدن عارض گردد و مارهای کوتاه و باریک شود هر کس به وگزد خود را کسی و انداز و شیخ ابو علی گفته که در نوا
هندوستان بسیار باشد نوعی دیگر هم از جنس ... که هم سوختش بسین جهد لون او مایل بسرخی بود بد مار بود علاج او علاج افعی نما
از گزیدن او گرا ... و درد شدید و اضطراب و بطلان حس شود و حرکه ساقط گردد زیاده از سه ساعت مهلت نه دهد رسا نسنه ماری که
که در رنگ ... دارد و آواز او مثل آواز ماهی که در آب بود علاج از تریاق فاروق و تریاق اربعه و تریاق افاعی و غیره دهند
گزیدن افعی با انواع بعضی گردن دراز با ریک سر و میان و سطبر و نقطه سیاه دارد و زهر زیاده از زیاده بود نقصول ...
عمر زهر او اقوی باشد زهر جوان و تیر مار بسیار بود بلوطه بعضی هر کرا بگزد و پوست بگذرد و هر که او را لقمه کند و علاج نماید ...

گردد

باز گردد و بوی ناخوش از دهن آید و عطش و در آن کات شیر بود و در بدن او آثار سیاهی بسیار بود و سر او صغیر و گردن او غلیظ و ذنب او باریک
و از گزیدن او وقت بول خون براند و دستگی شدید که بخوردن آب زائل نشود و بول و عرق نیاید و شکم او ورم کند و افعی و حیات انواع
بسیار اند که تغییر حساب نیاید شمار او آنست که ازو بگریزند و در کوه ها و در ریگ ها و درو نیاید و علامت گزیدن افعی آنست که از موضع لسع
اول خون اول بیرون آید بعد از آن زرد آب سیالی و صدر گرد و عقل زائل شود و ورم گرم و بثور و آبله مثال آنچه سوخته باشد کبود رنگ
و زرد آب و بوی آن و التهاب در احشا و تب و عرق سرد و نفس تنگ [illegible] بود و نفس متواتر و قی صفراوی تلخ و در سه روز هلاک کند
و گاهی تا هفتم میکشد و بدترین افعی ماده بود و ماده او اسلم بود و علاج آنست که بالای موضع گزیدن را محکم ببندند و اگر ضعف علامات
بلوطیه و عطش بود قطع عضو ملدوغ و قطع حوالی آن نمایند و گوشت آن را تمام بگیرند تا باستخوان رسد پس از آن داغ نمایند یا
یا به زیت و ضماد و برف یا نمک یا پیاز کوفته یا نمک با سرکه نمایند و اگر قطع ملدوغ و حوالی او نتوانند بشکافند موضع را و محاجم بر ملدوغ
و بکشند بقوه چند مرتبه متواتر تا تمامی زهر او کشیده شود و پیر ادویه که زهر را کشد و بسوزد مثل زفت و فرفیون و جاوشیر و قنه
پیاز و سائر آنچه در [illegible] سموم مذکور شده بعد از آن تریاق کبیر و مثرودیطوس و قرص گرسنه تریاق افعی دهند صفت قرص گرسنه
آب گرسنه زراوند مدحرج تخم حنظل [illegible] از هر یک برابر بسازند شربتی مثقالی بشراب عسل نمایند یا دو مثقال حلتیت [illegible] شیر
و شیر بسیار و شراب بکنند تا پیاز و شراب و سیر در طعام چرب بسرطان نهری نشود و بعضی گفته اند قضیب ثیر بریان کرده اگر در حال
بخورند مقدار دو مثقال نفع دارد و حب ترنج و شرابی که درو افعی مرده باشد تریاق زهر حیوانیست و جوز و بندق و اصل الحبلان
و انجیر فائده دارد و روغن بسیار خصوصا اگر کهنه بود در حمام و عرق بسیار آید و پنیر مایه خرگوش بعد از آن شراب ممزوج و تسبیح
پنیر مایه نفع دارد و برگ زراوند مدحرج و غار [illegible] یک درم بشراب فائده دارد و اگر بعد از گزیدن غشی و سقوط قوت عارض
گردد تریاقات و ادویه حار اختیار نمایند و بر موضع گذارند و فصد نافع است بعد از انتشار سم در بدن و پیش از انتشار ضرر کلی
دارد و مرغ را شق نموده و شکافته بر موضع نهش گذارند و ضماد ابهل و حب الغار و بابونه دارد گرسنه مجموع با عسل و شراب دو
تخم ترب نفع دارد و بعد از آن که ضماد و زعفران و نمک نموده باشند علاج ماری که در آب و بیرون آب گردد لب جوز سرو
دو درم به آب عسل یا شراب دو درم زراوند بشراب و اندک سرکه آمیخته و ضماد شوره و زیت و علاج معطیه بعد از علاج شیر
خوردن روغن بسیار قی و حقنه خوردن مدرات مثل طبیخ کرفس سنبل هندی و دارچینی و اسارون و قطر اسالیون و ضماد از خارج
شوره و نمک و زیت علاج حیات بارقه شیر بیر افعی نمایند و شراب بسیار و ماهی شور و کباب و ضماد به بقلة الحمقا وارد
و برگ زر یا برگ [illegible] و مار و سازند و علاج بلوطیه زراوند طویل و شراب و ضماد [illegible] بلوط و علاج حاد و سینه که رنگ او چهار
زرد بود مثل علاج افعی نمایند حیه رقشا ماری مختلف برنگها [illegible] جگر بخورد و درد نا بدرد و علاج او مثل علاج
افعی نمایند و صنف دیگر از مار تنین دریائی بود خورد او پنج ذرع و کلان او سی ذرع یا بیشتر گفته اند مراد از چشمها کلان و شبهای
بزرگ و دهان او کشاده و ابروها دراز بمرتبه که چشم او پوشیده و برگردن فلوس بود و پوست او درشت و افرا او بجراحت یا
نه بسم و از گزیدن او درد اندک ظاهر شود و بعد از آن التهاب سوزش پیدا گردد علاج رتیلا تریاق و سرکه نیم گرم با [illegible]
و روغن قسط و روغن [illegible] و طبیخ سداب برابر شربتی دو درم بشراب عسل نمایند گزیدن عقرب عارض شود و از گزیدن

خشم ناش چون حباب ان از هر یک بیرون آید گر بیر بد و هر را نگو بیند و بلعاب قرص ها سازند هر گزیده دیگر شربت دهند او را بود قسم دیگر عنکبوت
که از گزیدن او سرخی اطراف و تشنج رسیده و انتشار قضیب و تمدد و امتلاء شکم از باد علاج سداب بخورند و سما بها به شراب و حمام عرق و
تریاق و قسم دیگر از عنکبوت سیاه بود و پاهای کوتاه و از گزیدن او تب مطبقه و حکه و تمدد عضو او سیاه گردد و سیاه گرم بود و بخلاف سائر عنکبوت
علاج فصد بکنند و فصد و حمل عبث مطبوخ او آکله و گوشت فاسد آن را بگیرند و معالجه قروح ردیه نمایند و قسم دیگر از عنکبوت سرخ بود فصد یعنی
بزرگ بود و بر زباب بجهد و آن را صید کند و بهمانکه نزد این عنکبوت را پاها خورد و سفید بود و نقطه او مایل بسواد بود و از گزیدن او حکاک و عرق
سرد شود و علاج علاج مخصوص روغن گل و سرکه که در وی بیخ کرفس جوشانیده باشند و عنکبوت جهنده که دست و پا بهم آورده از بود از گزیدن
او درد معده و قی و دشواری بول و برآرد و این بحث آو کشنده بود علاج او مثل علاج رتیلا نمایند گزیدن کرباسه و سام ابرص بر موضع گزیدن
او دندانها باند از جهت حدود دائمی بود و بیرون آوردن او چنان بود که بروغن و خاکستر نمایند یا ابریشم بر و مالند یا قرین برده شسند
پس از آن خاکستر خمیر نموده بر وی گذارند و درد دائمی بود و بدان بکشند نیانک و آب گرم که در وی سوسن جوشانیده باشند بر وی ریزند و تریاق
رتیلا و جهنده جانوری دیگر است که بکرباسه ماند چهار پا دارد و دنبال او کوتاه است این جانور را سلام [illegible] میگویند اگر این جانور را در
آتش گذارند سوخته نشود و آتش را بکشد و مضرت زهر او آنست که در دمحت کند و حرارتی عظیم بجوی آتش در بدن پدید آید
و اماس گرم [illegible] شود یا تشنج گردد و لرزه بر اندامها او فتد و چند قرحه شود و باشد که جایی گاه گزیدن او سیاه گردد و ا[illegible]
کبفض گردد و بیفتد علاج او همچون علاج زراریح حاید سنگ پشت صحرایی و دریایی خون او سود دارد و طبیخ [illegible] خوردن و ضماد کردن فائده
دارد و دیگر سام ابرص از گزیدن او بسبب ضعف بیخ دندان او دندانها باند و از اعراض بود و مثل قلق و تب و الم و سیلان [illegible]
متعفن فاسد علاج آنست که دندانهای او بیرون آرند بدین طریق که قدری قرین بر کار برند و بر موضع گزیدگی از زیت و حب [illegible]
و بسیار بکشند تا دندانها بیرون آید صوف را تر کرده ساخته به اسفول آمیخته در آبی که در وی صمغ عربی حل کرده باشند بر آن موضع
ضماد کنند و زمانی بگذارند و بعد از آن برگیرند و بدان رفق بیرون آید علامت بیرون آوردن او آنست که مفارقت تب و سکون وی
موضع و انقطاع سیلان صدید بعد از آن علاج گزیدن مار [illegible] و تریاق اربعه فائده دارد و گزیدن مردم بباید دانست که بدترین گزیدنها
آنست که گرسنه باشد و از گزیدن مردم روزه دار و حالتی پیدا کند علاج آنست که آن موضع را بزیت کهنه و موم گداخته باشند ضماد
نمایند یا بخاکستر چوب رز و سرکه یا با [illegible] بیخ سوسن کبود [illegible] و سرکه یا پوست بیخ بادیان و عسل مرهم اسود که از قند و زیت و
موم چرب ساخته باشند یا بیارد باقلی و آب سرکه و روغن گل یا به پیاز و نمک و عسل و اگر ورمی ظاهر گردد طلا مرداسنگ فائده دارد
و تخم خشت بسوزند و نرم کوفته با خاکستر کرنب و سرکه و اندک روغن زیت یا روغن کنجد طلا کنند **گزیدن سگ خانگی**
که دیوانه نباشد هر چیز که اندر گزیدن مردم یاد کرده آمده است سود دارد و فائده دارد و با نمک و سداب و پیاز و یا باقلی با دام تلخ و عسل
بر موضع گزیدن گذارند و صوفی را قدری بسرکه آمیخته گذارند یا آنکه سرکه بر آن موضع پاشند و اگر اندک روغن گل بسرکه آمیخته
نمایند اولی بود و قدری نطرون بسرکه آمیخته گذارند و ببندند و هر روز تازه کنند خاصه اگر ترسند که سگ دیوانه باشد اندیشه بیشتر
این نبود **گزیدن پلنگ و شیر** [illegible] جراحت چنگال و دندان ایشان از زهر خالی نیست پس صواب آنست که نخست جراحت را
حجامت گذارند تا ماده زهرناکی او بیرون آورند پس جراحت را ضماد از زراوند و ایرسا و حلبت و خضض و موم روغن زیت سازند باقی علاج قروح

نمایند **گزیدن سگ** که بهنگ و ماهیچه که معروف بگو سیج است خالی از سمیت نبود باید که زهر آنها بکشند و جالیاب
و نمک بینه یا نطرون و عسل آمیخته بر موضع جراحت گذارند و چربی بز و مرغ و لطوخ مطلق شحوم و سکه و روغن گل فائده دارد **گزیدن**
راسو از گزیدن بحرس که راسو گویند درد گزیدن او زرد و تپ در تن پراکنده شود پیاز و سیر ضماد کردن و انجیر خام با آرد کرسنه سوده ابود چ
گوشت او بر گزندگی او گذارند در حال درد بنشاند و فائده عظیم دهد **گزیدن گربه** بدانکه بسیار است که از گزیدن گربه درد ناصعب تولد کند
و آن موضع سخت شود علاج عام باید کرد و زهرناکی او باید کشید ضماد پیاز و لبو و تیه خوردن سود دارد و ضماد دیگر اسپاید انه با ارنجد
بآب کشنید فائده دارد **گزیدن روک** و بعض علاج قروح نمایند و قدما ذکر کرده اند که حیوانات گزنده بسیار اند که جز بر و بحر سبناشند
و از گزیدن اینها اعراض بد ظاهر شود علاج همه آنست که جذب زهر آنها نمایند و تریاق که تدارک اعراض و منع اندمال جراحت تا وقت
خلاص شدن علیل از زهر آن گزیدن **و فاد** زهر و نام فضن و آنچه تسکین زهر و به مداومت نمایند و وجه الله بد و اشره ملاحظه نمایند
گزیدن سگ دیوانه از گزیدن او حالها که پدید آید آنست که مزاج او بگردد و سودا بد زهرناک غالب شود و سبب علیه این سودا
دو چیز باشد یکی آنکه چند بالیستانحته بعوام گرم اخلاط او را بسوزد و سودا کند و در خریف دیوانه شود یا در زمستان بسبب صعوبت سرما
خون او فسرده و سودا گردد و در فصل بهار دیوانه شود و دوم آنکه از جهت خوردنی باشد چون جانوران که قصه ایشان گفته باشند یا
مردار و بعض گوشتها مردار بسیار خورده و نشان وی آنست که همه احوال بگردد و چیزی کم خوردن آب نخورد
و از آب بترسد و گاه باشد که آب ببیند و بلرزد و لرزه در پوست در وی پدید آید و چشم سرخ گردد و زبان از دهان آویخته و لعاب
کفناک بریزد و از بینی او تری آید و گوش آویخته و سر در پیش افگنده چون کسی اندوهمند و دنبال او پای در میان آورده
و پشت بر آورده و رفتن کژ و بمثل مستان بود و هر چند گاهی که بود لیسر درآید و بر دیوار و درخت و غیر آن حمله آورد و مثل همه سگان
و آواز کسی که گلوی گرفته بود و سگان او بگریزند و گاهی غیر او دیگر از حیوانات مثل گرگ و کفتار و شغال و روباه از سگ ترسیده شوند
و دیوانه گردند و در کتب آورده اند مردی روباهی و حشت آن روباه دیوانه شد مرد را بگزید مرد نیز دیوانه شد و دیگر باو کردن
حالها که از گزیدن سگ دیوانه پدید آید نخست که بگزد و چند روز بگزد لشما بدوانند و وحشتناکی و اختلاط عقل و خشکی
دهان پدید آید و خوابهای آشفته ببیند و از روشنائی بگریزد و تنهائی را دوست دارد و اندامهای سرخ شود و خاصه روی
که ریش گردد و با آخر گریستن آغاز کند و هر گاه آب ببیند و خیال آب گذرد و لرزه کند و از آن بترسد و بگریزد و عرق سرد و غشی
افتد و هلاک شود و باشد که خواب بد و این احوال پدید آید هلاک شود و باشد که خواب بد و چون آب ببیند بخواب فریاد کند
آب در دهان بچیلد برود و گاهی بانگ سگ کند و باشد که آواز منقطع شود و از بول او حیوانی یا سگ کوچک بیرون آید و بول
او رقیق و گاهی سیاه بود و در بعض حبس گردد و نتواند بول کرد و طبع خشک به بر گزیدن مردم حریص گردد و هر کرا بگزد او نیز
دیوانه شود و طعام و شراب که از و باند هر که بخورد دیوانه شود و هر گاه روی خود را در آینه ببیند نشناسد و در آینه صورت سگ
ببیند و هر کرا از جراحت آن خون بسیار رود کار او سلیم بود و هر کرا دارو دهند بول او خون گردد و بعضی بعد از یک هفته از آب
بترسد و بعضی پس از شش ماه و چهل روز و قومی گفته اند که بعد از هفت سال از آب بترسد و این درست نیست و دیگر فرق میان
گزندگی سگ دیوانه و غیر دیوانه چیزی خوردنی مثل نان و غیره بر جراحت او نهند یکساعت بعد از آن پیش مرغ اندازند اگر مرغ

از این باز گردد و نخورد و یا اگر بخورد بمیرد باید دانست که سگ دیوانه گزیده جراحت را نباید گذاشت که درشت شود و اگر جراحت بهم
نشود بزرگتر باید کرد و محجمه باید نهاد و نمی باید چنانچه معلوم است و بعد چهل روز جراحت را گشاده باید داشت تا زهر تمام بالا
و اگر در اول غلط افتاده بود و درست گشته دیگر باز باید شکافت و داروی ریش کننده باید کرد اینست صفت مرهم ریش کننده
دیگر بند رفت یک جزو جاوشیر جزو جاوشیر در سرکه حل سازند و زفت و نمک نوشادر سه جزو بادی بیامیزند و بکار برند و دیگر
کوفته با سرکه یا پیاز و چقندر و فجین یا سداب پخته بروغن زرد گاو و غیره یا سیر و پیاز و نمک کوفته یا خاکستر چوب رز طلا نمایند
اینها دوا ایست بدار سازند وقتی که از جراحت خون بسیار رفته باشد و الا در کلان ساختن سر جراحت فایده نیست مگر آنکه مندمل
نشود باید که چند گاه جراحت باشد باید تا چهل روز و بعضی زیاده گفته اند و داروی مسهل سودا بطبیخ افتیمون و اطریفل صغیر تا
اربعه دوا و سرطان [illegible] صفت آن سرطان نهری بریان کرده پنج جزو جنطیانا کنند و از هر یک سه جزو نرم
سوده با آب روغن گاو [illegible] در اول و در روز دوم زیاده تا بچهار مثقال رسانند و گفته اند که هیچ دارو چون جنطیانا
و گفته اند جگر آن سگ [illegible] و اگر با هودانه و چند بیدستر هم شیاف کنند و بخورند فایده دارد صفت معجون
زراوند که نافع است بگیرند [illegible] و شبرم کرده یک جزو و عدس مقشر یک جزو و زعفران و سنبل و قرنفل و فلفل و دارچینی از هر
سه جزو و همه را نرم کوفته [illegible] سازند هر یک دو دانگ شربتی هر بامداد یک قرص دهند و در کرباس بپزند و در آبزن نشانند
تا هم در آبزن بول کنند و نخود آب گوشت مرغ فربه و شراب شیرین گفته اند اگر بسیار [illegible] تا بجسد [illegible] باید طبیخ عدس
با روغن بادام و مسکه و روغن گاو صفت قرص رومی و دیگر بگیرند سرطان نهری و جنطیانا از هر یک پنج درم کندر بود و بینه از هر
سه درم گل مختوم ده درم بکوبند و سفوف کنند شربتی دو درم گفته اند که اگر مشربه سازند از پوست کفتار و آب در وی خورند
که از پوست گرفته باشند یا کوزه و اگر قدح از چوب بود بهتر باشد و اگر مشربه از پوست دیوانه سازند و آن را به پوست کفتار
بپوشند بهتر بود و صواب آنست که نایره سازند یک سر نایره در حلق او بود و یک سر نایره در مشربه باشد تا از آنجا آب بحلق او در
و آنرا نبیند گزیدن [illegible] این جانوریست مثل مورچه بزرگتر از گزیدن او خون از مجاری روان گردد حتی که از چشم و بیخ
دندانها علاج آنست که آن موضع را که گزیده باشد بآب کاهو و صندل سرخ و [illegible] طلا نمایند و حلتیت و شیر گاو و [illegible]
طین مختوم و اسپغول به آب خیار و آب کدو و سایر آنچه زهر السکین [illegible] از تریاقات و غیره گزیدن ضفدع بحری و آن
سرخ رنگ بود جانوریست [illegible] زهر او بادست هر جانور که [illegible] قصد کند و جهد از دور و اگر نتواند گزید بسوی او دمد و [illegible]
زیان دارد و مضرت او آنست که [illegible] کند [illegible] علاج او تریاق بزرگ و آنچه در علاج رتیلا یاد کرده شده از [illegible]
بری و نهری در هم شود علاج او مثل علاج سم هم بار کنند گزیدن ذو الاربعه و الاربعین حیوانی است معروف [illegible]
و آنچه بزرگ بود بیشتر یک انگشت بود و چهل و چهار پا دارد از هر سو بیست و دو [illegible] از نیش تواند رفت هم از [illegible] گزیدن
او [illegible] حالتی شبیه بوسواس و ترس و ضیق النفس و میل شیء شیرین بود علاج آنست که او را کوفته بر آن [illegible]
گذارند [illegible] زراوند طویل و جنطیانا و پوست بیخ کبر و [illegible] اجزا برابر بشراب یا بماء العسل [illegible] نمایند و تریاق اربعه
و سنجرینا و دواء المسک فایده دارد نمک [illegible] گزیدگی او طلا سازند کفایت بود والله اعلم بالصواب

نحمده و نستعین

سپاس بی قیاس خدائرا است که انسان ضعیف را از اربعه عناصر اشرف المخلوقات نمود

شناسای ابز و باک را   ز باد و نار پاک را

و نعت بی شمار خیر البشر است که بالطاف بی پایان هدایت جن و انس فرمود

سید الکونین ختم المرسلین   آخر آمد بود فخر الاولین

صلوات الله علیه و علی آله و اصحابه الاخیار الی یوم القرار

پس این کتابی است عجیب و صحیفه ایست غریب سودا

در علم طب که شائقین این فن را شوق معو سیر تا

مسماره و نامیده است به دستور العلاج [illegible]

عفی الله تعالی عن مصنفه و کاتبه

بتاریخ بست و ششم رمضان

سنه ۱۲ هجری مطابق

الوری مطبوع

گردید